

علامه العسکری

تالیف و تصنیف علامه العسکری

محمد تقی مصباح بن خواجه ابوالحسن

کتابخانه  
مکتب  
۵

**Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi  
Preserved in Punjab University Library.**

پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ  
پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ



۶۱۵۹

گنجینه ایران و ایرانیان

زیر نظر ایرج افشار

(۵)

## خلاصه السیر

تاریخ روزگار شاه صفی صفوی



محمد معصوم بن خواجگی اصفهانی

132847

---

خلاصة السیر

محمد معصوم بن خواجه اصفهانی

انتشارات علمی

چاپ اول

حروفچینی: مؤسسه پیشگام

چاپ مهارت

تیراژ: ۲۶۰۰

---

مرکز بخش در تهران و شهرستانها: انتشارات علمی، خیابان انقلاب، مقابل در دانشگاه تهران  
شماره ۱۳۵۸ - تلفن ۶۶۰۶۶۷

## گنجینه ایران و ایرانیان

گنجینه «ایران و ایرانیان» برای چاپ نوشته‌هایی است که شناساننده درست گوشه‌هایی از تاریخ ایران و زندگی مردم آن در روزهای پیشین و گویای پیوستگی فرهنگی و حیاتی آن با زمان کنونی باشد. طبعاً در این مجموعه مباحث جغرافیائی، سفرنامه‌ها و معرفی شهرها، خاطرات و سرگذشت مردان نامی، مردم‌شناسی و قوم‌شناسی و دیگر زمینه‌های فرهنگی و بومی کهن جایی درخور دارد. از همبستگی میان این مطالعات گوناگون است که بیش از پیش می‌توان بر راز جاودانگی ایران گرامی دست یافت.



درین گنجینه، هم کتابهای تازه نوشته از پژوهندگان و نویسندگان معاصر که تا کنون چاپ نشده است چاپ خواهد شد و هم کتابهایی که پیش ازین به چاپ رسیده است ولی اینک نایاب و پرخواستار است و از اهمیت تحقیقی و اطلاعاتی بهره‌ور. روشن است که تجدید چاپ چنین کتابها برای پژوهندگان و برای کتابخانه‌های عمومی و تحصیسی عمال وجوب را دارد.

در میان کتابهای چاپ شده پیشین به دو گونه نوشته توجه بیشتر و رودتر میشود. یکی گروه آنهاست که نیازی به تجدیدنظر و دوباره خوانی ندارد و چاپ لوحی (افست) همسان فایده‌بخش تواند بود. برای این کتابها، اگر دارای فهرست نباشد فهرست تهیه می‌شود تا کار محققان در استفاده بردن از کتاب آسان باشد.

در کنار آنها کتابهایی داریم که در دوره چاپ سنگی به چاپ رسیده و معمولاً خواندن آنها برای ناآشنایان به خطهای نسخ و نستعلیق دشوار است و صفحه‌آرایی غالب آنها

مطلوب طبع استفاده کنندگان کنونی نیست. در این کتابها، معمولاً کاتبان برای رعایت صرفه‌جویی در هزینه چاپ و کاغذ به سفارش بانی نشر عبارتها و سطرها را بی هیچ فاصله و فضائی می‌نوشتند و چون براساس «بیت نویسی» دستمزد می‌گرفتند ناچار از آن بودند که «سطرپر» کتابت کنند. ازین روی کتابها بصورتی است که به آسانی نمی‌تواند پسند خاطر خوانندگان امروزی باشد. همه کس، آن چنانکه می‌خواهد نمی‌تواند مطلبی را که دلخواه است به آسانی از لابلای چنین عبارت‌بندیها و سطرنگاریها به دست آورد. پس چنین کتابهایی بناچار با حروف چینی تازه، عبارت‌بندی تازه، و خط آرائی تازه و افزودن فهرستهای مفید عرضه خواهد شد.

اصولاً از چاپ لوحی (افست) همسان در چاپهای سنگی پرهیز می‌شود مگر آنکه کتابی باشد که به مناسبت خط خوش و ناموری کاتب آن شایستگی چاپ لوحی داشته باشد. در کتابهایی که بطور لوحی (افست، عکسی) چاپ می‌شود نمونه‌هایی عکسی از صفحات چاپ نخستین هر کتاب در چاپ تازه به دست داده خواهد شد تا خواننده بر کیفیت گذشته کتاب و نحوه عرضه پیشین آن آگاه شود. همچنین شماره صفحات چاپ نخستین، در هر کجای صفحه چاپ کنونی قرار بگیرد ضبط می‌شود تا پیدا کردن ارجاعاتی که بدان کتاب در آثار دیگران شده است امکان داشته باشد و پژوهندگان مجبور به مراجعه به چاپ پیشین نباشند.

ایرج افشار

## فہرست مندرجات

۵	یادداشت دربارہ مؤلف و کتاب او
	مقصد سیم از مطلب چہارم
۲۵	در ذکر مناقب شاہ صفی (مقدمہ)
۲۰	سبب ارتقاء دولت بر مدارچ رفت
۲۵	ذکر جلوس (۴ جمادی الثانیہ ۱۰۲۸)
۲۵	نیلان نیل ۱۰۲۸ (چہار شنبہ ۲۵ رجب)
۲۹	— خروج غریب شاہ
۵۵	— واقعات مروونسا و ابیورد و آمدن اسفندیار خان حاکم اورگنج
	— مقدمات آذربایجان و عراق عرب و خراسان و رفتن شاہ صفی
۶۰	به همدان
۷۳	یونت نیل ۱۰۳۹ (پنج شنبہ ۶ رجب)
۷۳	— آمدن خسرو پاشا به همدان و محاربه مریوان
۹۰	— رفتن خسرو پاشا به بغداد و رفتن شاہ صفی به میم و کلالی
۱۰۵	— فتح حله و محاصره شدن خلیل پاشا توسط رستم بیگ
۱۰۹	قوی نیل ۱۰۴۰ (جمعہ ۱۷ شعبان)
۱۱۷	— خروج درویش رضا در قزوین
۱۲۲	— قتل پسران عیسی خان قورچی باشی و وزارت طالب خان
۱۲۹	پیچی نیل ۱۰۴۱ (دوشنبہ ۲۶ شعبان)
۱۲۹	— بنای عمارت نجف اشرف
	— یاهی شدن داود و طہمورث گرجی و قتل چراغ خان قورچی
۱۳۶	باشی و یوسف آقا امیر شکار باشی و رفتن شاہ صفی به قزوین
۱۴۶	— قتل امامقلی خان و فرزندان او
۱۴۹	— تولد سلطان محمد میرزا
۱۵۶	تخاقوی نیل ۱۰۴۲ (دوشنبہ ۱۰ رمضان)
۱۵۶	— رفتن شاہ صفی به آذربایجان
۱۶۷	— حرکت از قزوین و محاصره قلعه وان
۱۷۷	اہت نیل ۱۰۴۲ (سہ شنبہ ۲۱ رمضان)
۱۷۷	— رفتن شاہ به سپند
۱۸۷	— قتل طاب خان اعتماد الدولہ و اهورلو خان اہشیک آقاسی باشی



- ۱۹۴ تنگوزئیل ۱۰۴۴ (چهارشنبه دوم شوال)  
- آمدن خواندگار به آذربایجان و فتح قلعه ایروان توسط  
ایرانیان
- ۲۰۰
- ۲۳۱ سیچقان ئیل ۱۰۴۵ (پنجشنبه ۱۲ شوال)  
- تعیین بیگلربیگی ایروان و رفتن شاه صفی به عراق و اصفهان  
- آمدن خان احمدخان اردلان با کوچک احمد حاکم موصل و  
ماردین و رفتن شاه صفی به اصفهان
- ۲۳۹
- ۲۴۵ اودئیل ۱۰۴۶ (دوشنبه ۲۲ شوال)
- ۲۵۲ بارس ئیل ۱۰۴۷ (یکشنبه ۵ ذی قعدة)  
- آمدن سلطان مراد خواندگار روم به بلاد عجم  
- استرآباد بغداد و رفتن اردوی ایران به قلمرو عیشکر
- ۲۵۷
- ۲۶۶ توشقان ئیل ۱۰۴۸ (دوشنبه ۱۴ ذی قعدة)  
- صلح میان روم و ایران و رفتن شاه صفی به قزوین  
- سنورنامه به انشاء میرزا عبدالحسین منشی الممالک  
- سنورنامه که مصطفی پاشا فرستاده (به ترکی)  
- رفتن شاه صفی به قزوین و مازندران
- ۲۶۶
- ۲۶۸
- ۲۷۱
- ۲۷۵
- ۲۸۱ لوی ئیل ۱۰۴۹ (چهارشنبه ۲۷ ذی قعدة)  
- رفتن شاه صفی از مازندران به اصفهان
- ۲۸۱
- ۲۸۹ ئیلان ئیل ۱۰۵۰ (چهارشنبه هشتم ذی حجه)  
یونت ئیل ۱۰۵۱ (پنجشنبه ۱۸ ذی الحجه)\*  
- متوجه شدن شاه صفی به جانب قندهار و فوت او در کاشان  
- جلوس شاه عباس دوم
- ۲۹۷
- ۲۹۷
- ۳۰۲
- 
- ۳۱۱ شمه ای از احوال راقم حروف  
۳۱۷ شمه ای از احوال سلسله زیاداغلی و اوصاف گنجه  
۳۲۷ خاتمه کتاب

\* در متن ۲۸ ذی الحجه آمده (هر دو نسخه) و غلط است و نوروز آن سال با ۱۸ ذی الحجه مقارن بوده است.

سپاسنامه‌ای برای کار بزرگ

نصرالله فلسفی

---

یادگار نمای ایرانی

برای یادکرد از کوششهای علمی

هانس روبرت رویمر (آلمانی)

H. R. Roemer

در زمینه تاریخ ایران، به ویژه دوره صفوی  
و گسترش دادن پژوهشهای تاریخی درباره آن دوره و  
پروردن دانشجویان علاقه‌مند به رویدادهای آن روزگاران

---

به یاد حلقه مطالعاتی روزگار صفویه در پاریس

(اسفند ۱۳۶۷)

به اهتمام ژ. کالمارد

J. Calmard

---

با ادای احترام دوستانه به

دکتر احسان اشراقی

چاپ‌کننده چند متن تاریخی از عصر صفوی



## یادداشت

پس از درگذشت شاه عباس نخستین (۲۶ جمادی الاولی ۱۳۰۸ در اشرف)، پسرزاده اش سام میرزا با مقدماتی که قزلباشان و امرای حکومت در اصفهان آماده کرده بودند در چهارم جمادی الثانی همان سال به پادشاهی رسید و به مناسبت آنکه پدرش صفی میرزا نام داشت خود را به «شاه صفی» موسوم ساخت.<sup>۱</sup> شاه صفی ۱۲ صفر ۱۰۵۲ مرد و شاه عباس دوم در ۱۶ صفر پادشاه ایران شد.

در تاریخ وقایع و حوادث سراسر روزگار پادشاهی شاه صفی یگانه دفتر مفرد و کتاب مستقل که می‌شناسیم متنی است به نام خلاصه السیر که توسط یکی از افراد اردو و مأموران دستگاه آن پادشاه نگارش یافته است و درین صفحات برای نخستین بار منتشر می‌شود.

### مؤلف و کتاب خلاصه السیر

خلاصه السیر نوشته محمد معصوم بن خواجگی اصفهانی است. نام مؤلف به صراحت و تمامی در دو جای متن و نام کتاب در خاتمه آن آمده است. اطلاع ما از احوال این شخص منحصرست به دو ماخذ:  
(۱) ذکر مؤلف تذکره نصرآبادی<sup>۲</sup> ازو به این عبارت:

۱- او شاه صفی اول است که از ۱۰۲۸ تا ۱۰۵۲ سلطنت کرد.

۲- تذکره نصرآبادی، تألیف محمد طاهر نصرآبادی، [تصحیح حسن وحید

دستگردی] تهران، ۱۳۱۷ ش. ص ۷۷.

ولد میرزا خواجگی اصفهانی خویش میرزا عبدالله وزیر لاهیجان، در زمان شاه گردون‌جاه شاه‌صنی مشرف اصطبل بود و نهایت قرب داشت. در نظم و نثر طبعش کمال قدرت داشت. چنانچه حسب‌الامر به تألیف تاریخی مشتمل بر وقایع ایام پادشاه مأمور شد. بعد از اشراف اصطبل وزیر قراباغ شده در آنجا فوت شد. شعرش این است:

## رباعی

بس پرده‌شناسان که درین گنبد راز	رفتند و ز هیچ کسی نیامد آواز
کسی نیست که خوان عیشی آماده کند	این نعمت نغمه ماند در کاسه ساز
ای گشته به حسن عمل خود مغرور	نزدیکتر آ که از خدا دوری دور
بی پرتو مغفرت نگرود روشن	تاریکی گور از چراغ شب گور

این رباعی از برادر مرحوم میرزا معصوم است

زندانی این جهان پر افسونم	بیدا و نهبان چو شعله فانوسم
القصه درین چمن چو ید مجنون	مربالم و در ترقی معکوسم

(۲) چند صفحه‌ای که خود در پایان متن خلاصه‌السیر آورده. به انضمام اشارات مختصری که جای جای ضمنی فصول کتاب مندرج ساخته و گفته است زمانی که نزد پدرش می‌زیست «به مطالعه کتب و شغل نویسندگی اوقات صرف می‌نمود» و چون به «تلاش مدد معاش» واداشته شد، در عهد پادشاهی شاه عباس به خدمت در اردوی دولتی وارد گشت و منصب «اشراف شترخان»<sup>۳</sup> را یسافت و به این مناسبت مدت دوازده سال در سفر و حضر در اردوی پادشاهی می‌بود و چون از طرز کارش رضامندی حاصل شده بود منصب «اشراف طویله»<sup>۴</sup> ضمیمه کار و منصب پیشین او شد.<sup>۵</sup>

محمد معصوم چون دارای سواد ادبی و ذوق شعری بود و متون بعضی از تواریخ را می‌خواند در دوره خدمت اشراف شترخان و طویله گاه طرف صحبت هر دو شاه می‌بود. خود درین باره اشاره‌ای

۳- در تذکره الملوك صاحب‌جمع شترخان ذکر شده است (ص ۳۲ و ۷۰ چاپ دبیرسیاقی).

۴- در جای دیگر ازین سمت با اصطلاح «اشراف اصطبل» یاد شده، فهرست لغات دیده شود.

۵- صفحه ۳۱۱.

از بخشهای دیگر کتاب خلاصة السیر (بجز همین بخشی که مربوط به پادشاهی روزگار شاه صفی است) تاکنون چیزی دیده نشده و ظاهراً نسخه‌ای نمانده است. قسمت پادشاهی روزگار شاه صفی را خود «مقصد سیم از مطلب چهارم» عنوان داده<sup>۱۵</sup> و در جای دیگر از همین بخش اشاره کرده است که احوال شاه عباس را در «مقصد دوم» نوشته بوده است.<sup>۱۶</sup>

چنانکه گفته شد مبنای مؤلف بر نگارش کتاب، مشاهدات و مسموعات و اطلاعات شخصی او از وقایع و حوادث است. بنا به قول خودش «آنچه در گنجۀ<sup>۱۷</sup> سینه مخزون بود بر بساط جلوه داد.»<sup>۱۸</sup> و چنانکه دیدیم «آنچه قبل ازین تحریر یافته تمامی از اوله تا آخره خود در میان بوده.»<sup>۱۹</sup> او در سبک نگارش بر همان راهی رفته است که مرسوم غالب مورخان آن روزگاران بود. مطلب مربوط به آغاز هر سال را با آوردن عباراتی درباره جشن نوروز و توصیف بهار، مزوج به آرایشهای ادبی و جمله بندیهای خنک و مصنوع و درآمیخته به اشعاری از قدما و یا ابیاتی از سروده‌های خویش نگارش داده است. نمونه دو قطعه شعر ستایش آمیز او است به مناسبت ظفرهای جنگی شاه<sup>۲۰</sup> که ابدأ اشعار چنگک به دل زنی نیست. اشعار جنبه آرایشی دارد به منظور آنکه مطالب تاریخی خشک و یکنواخت نباشد و طبیعی است که چون با کتب تاریخ پیشینیان آشنایی داشته و بعضی از آنها مانند تاریخ طبری و جهانگشای جویینی و تألیفی از ابن جوزی و تاریخ و صاف و ظفرنامه شرف الدین یزدی و روضة الصفا و حبیب السیر و تاریخ الفی را می خوانده<sup>۲۱</sup> و عالم آرای عباسی (کتاب تاریخ

۱۵- صفحه ۲۵. ۱۶- صفحه ۳۰ و ۳۵.

۱۷- کذا در نسخه‌ها، ولی «گنجینه سینه» مناسبتر می نماید.

۱۸- صفحه ۲۵. ۱۹- صفحه ۳۱۵.

۲۰- صفحه‌های ۲۰۸ و ۲۲۸.

۲۱- صفحات ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۲۳، ۲۲۴ دیده شود: یکبار هم استطراداً مطلبی از

تاریخ الفی نقل کرده است (ص ۲۸۶).

شناخته شده سلسله صفوی) الگوی او بوده است<sup>۲۲</sup> کوششی در پیروی از سبک و روش آنان بطور تلفیقی داشته.

### سابقه معرفی خلاصه السیر

ب. درن Bernhard Dorn نخستین فهرست‌نگاری است که در سال ۱۸۴۶ در کتاب معرفی آثار شرقی موزه آسیائی پترزبورگ از خلاصه السیر یاد کرد و آن را دنباله عالم‌آرای عباسی برشمرد.<sup>۲۳</sup> بعد از او، دخویه de Goeje به مناسبت همانندی نسخه موجود در خزانه آکادمی لیدن (هلند) با نسخه معرفی شده توسط درن همین کتاب را شناسانید.<sup>۲۴</sup>

فهرست‌نگار سوم J. Aumer در سال ۱۸۶۶ نسخه‌ای از خلاصه السیر را که در کتابخانه پادشاهی دولتی شهر مونیخ (آلمان) مضبوط است در فهرست نسخه‌های خطی فارسی آنجا معرفی کرد.<sup>۲۵</sup> پس از آنها یکی از خاورشناسان آلمانی به نام F. Teufel در مقاله‌ای با توجه به نوشته‌های مندرج در آگ سه فهرست متذکر شد که اشکال تشخیص هویت میان سه نسخه پترزبورگ، لیدن و مونیخ بر جای خواهد بود تا تطبیقی دقیق میان آن سه نسخه بشود و معلوم شود که کدام خلاصه السیر محمد معصوم اصفهانی است و کدام ذیل چهار ساله اسکندریه منشی.<sup>۲۶</sup>

در همین باره، در سال ۱۹۲۸، روماسکوویچ<sup>۲۷</sup> اشارتی دارد که بعداً استوری و مینورسکی<sup>۲۸</sup> به آن توجه داشته و به توضیح نظر خود

۲۲- صفحه ۲۹.

23) *Das Asiatische Museum der Kaiserlichen Akademie der Wissenschaften zu St. Petersburg*. St. Petersburg 1846.

24) *Catalogus Codicum Orientalium Bibliothecae Academiae Lugduno-Batavae* [By Dozy, de Jonge, de Goeje, Houtsma]. Leyden, 1851-77. p. 230.

25) *Die persischen Handschriften der K. Hof-und Staatsbibliothek in München*. München, 1866.

26) *ZDMG*, 36 (1882).

27) *Materiali poistorri Turkmen*. 1928. Vol. II. p. 12.

۲۸- مینورسکی این مطلب را در مقاله مندرج در *BSOS*, X/2 (1940) p. 540

نگاشته‌است.

## پرداخته‌اند. ۲۹

در تاریخ پادشاهی شاه صفی دو مورخ به تألیف پرداخته‌اند و همین مطلب موجب آن شده است که توجه مستشرقان در تمایز شناسایی میان آن دو متن، به خلط و اشتباه جلب شده و آخرین فرد ولادیمیر مینورسکی V. Minorsky است که بر اساس مضبوطات و اظهار عقیده استوری و نوشته روماسکوویچ چنین نوشته است:

پروفیسور استوری در صفحه ۳۱۳ شماره ۳۹۱ به این نظر رسیده است که احتمالاً تاریخ شاه صفی تألیف محمد معصوم بن خواجگی (معرفی شده توسط دومر) منطبق است با خلاصه‌السیر که درن به توصیف آن پرداخته و آن را دنباله عالم‌آرای اسکندر-بیک منشی دانسته است. آنچه می‌تواند این مسئله را روشن کند اطلاع مختصری است از روماسکوویچ و آن اینکه او تأیید کرده است که شرح حال محمد معصوم در نسخه مورد معرفی درن موجود است. یگانه نکته‌ای که ناروشن است، این است که چه مقدار از کتاب نوشته اسکندریگ و چه مقدار از آن محمد معصوم است. در مقدمه کتاب آمده است که وقتی اسکندر منشی تألیف عالم‌آرای عباسی را به پایان رسانده بود و از او خواسته‌اند که وقایع نگاری خود را در دوره سلطنت شاه صفی ادامه بدهد. پس آن مورخ من که هفتادساله بود با درنگی کوتاه به نگارش کتاب مربوط به پادشاهی شاه صفی پرداخت. بیک کتاب طوری نیست که میان دو قسمت را از یکدیگر مجزا کند.

شاه صفی چهارده سال سلطنت کرد، در حالی که محمد معصوم گفته است که تاریخ ده سال از سلطنت او را نوشته است و این ملاحظه روماسکوویچ درست به نظر می‌رسد که وقایع چهار سال اول پادشاهی شاه صفی (۱۰۲۸-۱۰۳۲) را اسکندر منشی نوشته باشد و اگر چنین باشد اسکندر منشی نسبت کم تا من همگ و چهار سالگی در حیات بوده است. وقایع خلاصه‌السیر به ایام جلوس شاه عباس دوم سال (۱۰۲۴) متوقف می‌شود. محمد معصوم ذکر عبوریت خود را به عنوان وزیر امور در قلیخان زیاداغلی و حاکم قراباغ (گنجه) در چهار سال اول سلطنت شاه صفی ثبت کرده است. ۲۹

با این همه، مطلب برای مستشرقان روشن نشده است زیرا مقابله‌ای میان اخبار چهارساله نگارش اسکندر منشی (چاپ سهیلی خوانساری) و نسخه‌های خلاصه‌السیر نگارده بودند و تصور کرده‌اند که وقایع چهار سال اول سلطنت شاه صفی در خلاصه‌السیر نگارش

۲۹- طبق نوشته استوری در Persian Literature (جلد اول صفحه ۳۱۳).



محمد معصوم نیست. توضیح روشنتر مطلب این است که:

### ذیل عالم‌آرای عباسی و خلاصه السیر

یکی از آن دو، متنی است که اسکندربیک منشی مؤلف عالم‌آرای عباسی به نگارش آن پرداخت و آن همچو ذیلی است بر کتاب بزرگ او که شهرت بسیار دارد و حاجت به معرفی ندارد.\*  
این ذیل که به قصد تدوین تاریخ پادشاهی شاه صفی آغاز شد و متضمن حوادث دوره سلطنت آن پادشاه تا سال ۱۰۴۲ یعنی مصادف به سال وفات مؤلف بود ختم می‌شود. کتاب همان است که آقای احمد سهیلی خوانساری به نام «ذیل تاریخ عالم‌آرای عباسی» به چاپ رسانیده و برای اینکه متنی باشد حاوی اخبار تمام دوره پادشاهی شاه صفی (یعنی تا صفر ۱۰۵۲) مصحح مذکور دنباله وقایع را از کتاب «خلد برین» تألیف محمد یوسف (حدیقه ششم روضه هشتم آن کتاب) بر نوشته اسکندربیک افزوده است (از صفحه ۱۴۶ کتاب چاپی مذکور).<sup>۳۰</sup>

آغاز متن در نسخه چاپی چنین است:

«آرایش عنوان جرائد اخبار و آفرینش دیباچه صحائف سیر و آثار حمد و ثنای مالک‌الملک علی‌الاطلاق است جل شانه و عظم برهانه که... اما بعد باعث بر تمیق این کلمات پریشان و تحریر این مقالات یسامان آنکه مسود اوراق اقل‌العباد اسکندر الشهر بالمنشی شرح وقایع ایام دولت... صغویه... در سه جلد به طریق رموز در سلك تحریر و رشته تقریر کشیده به تاریخ عالم‌آرای عباسی موسوم گردانید... خاتمه کتاب به ذکر جلوس میمنت مانوس همایونش (یعنی شاه صفی) اختتام پذیرفت و بعضی از عزه و خلان‌الوفاء... تکلیف کردند که وقایع زمان دولت و جهان‌آرائی این پادشاه والجاه نوجوان... را... به دستور در سلك

\* - عالم‌آرا اخیراً توسط ر. سیوری R. M. Savory به انگلیسی ترجمه شده است.

۳۰ - ذیل تاریخ عالم‌آرای عباسی. به سرمایه کتابفروشی اسلامی (تهران، ۱۳۱۷ ش)، ۳۲۰ صفحه. آقای سهیلی خوانساری بخش ذیل عالم‌آرا را از روی نسخه مورخ ۱۲۸۰ خط محمدباقر خوانساری که برای خسرو میرزا نامی کتابت شده بوده و متعلق به کتابخانه ملی ملک است به چاپ رسانیده‌اند و بخش خلد برین را از روی نسخه مورخ ۱۱۰۵. متأسفانه اشاره‌ای به محل وجود آن نشده است.

تحریر درآورده نگاشته قلم عنبرین رقم گرداند. فقیر حقیر زبان معذرت گشاده... آنچه قبل ازین نگاشته کلك سخن طراز گردید از غرور نشأه جوانی و روزافزونی تعلقات جسمانی بوده... نواب کامیاب شاهی را که انشاءالله تعالی به عمر طبیعی برساناد آغاز ایام شباب و جوانی و عنفوان زمان دولت و کامرانی است و ذرة بيمقدار را سنين عمر بی‌بنیاد در مرحله هفتاد نزول نموده معلوم نیست که چندان از عمر امان یابد که چند ساله وقایع زمان دولتش را تسوید نموده نسخه‌ای در آن باب پرداخته آید... بعضی از ارباب فضل و کمال... به زبان تلفظ و تودد تصدیق قول احباء فرموده اشاره نمودند که چون شرح وقایع ایران به دستور شاه جم‌قدر گیتیستان سال به سال مرقوم کلك بدایع نگار می‌گردد تا حین حیات مستعار و زمان قدرت و توانائی به قدر مقدور سعی نموده ازین شغل شگرف باز مدار... چون نیک تأمل نمودم... دیگر باره... شروع در تسوید وقایع سنين ایام دولت روزافزون.. نمود... ذکر جلوس نواب همایون بر سریر سلطنت و فرمانروائی ایران و شرح بعضی قضایا که در خلال آن حال به وقوع پیوست...»<sup>۲۱</sup>

\* \* \*

کتاب دوم یعنی خلاصة السیر محمد معصوم اصفهانی حاوی اخبار سراسر دوره پادشاهی شاه صفی است و استوری C. A. Storey با استفاده از فهرس درن، درخسویه و اوامر در کتاب «نوشته‌های فارسی» به معرفی متن و التباس میان دو کتاب و نسخه‌ها پرداخت<sup>۲۲</sup> و مطالب او با بعضی الحاقات و اضافات توسط یوری برگل در ترجمه گسترده روسی از کتاب استوری منتقل شد.<sup>۲۳</sup>

### ترجمه آلمانی کتاب

این متن فارسی پیش ازین که در زبان اصلی به چاپ برسد توسط مستشرق آلمانی به نام گرهارد رتلباخ Gerhard Rettelbach به زبان آلمانی ترجمه و با مقدمه و ۵۹۱ یادداشت توضیحی (از قبل تعیین شماره آیات قرآن و تطبیق سنوات هجری به میلادی) و چند فهرست به چاپ رسید.<sup>۲۴</sup>

۲۱- صفحات ۱-۶ چاپی.

32) *Persian Literature*. Leiden, 1927-1953. Vol. I. part 1. pp. 313-314, part 2. pp. 1280-1281.

۲۲- ترجمه روسی توسط یوری برگل. مسکو، ۱۹۷۲. جلد دوم، ص ۸۸۶-۸۸۸.

34) *Der Iran unter Schah Safi (1629-1642)*. Nach der Chronik des Muhammad Ma'sum b. Huagagi Isfahani. München. Dr. Rudolf Trofenik. 1978. pp. 552.

## نسخه‌های خلاصه‌السير

(۱) رمضان ۱۰۷۰ - نستعلیق صالح خاتون آبادی در کتابخانه آستان قدس (مشهد) به شماره ۴۲۲۸ و معرفی شده توسط آقای احمد گلچین معانی در فهرست آنجا.<sup>۳۵</sup> این نسخه در ۱۸۹ ورق و چاپ کنونی بطور اساس مبتنی بر آن است. نسخه را میرزا رضاخان نائینی بر آن کتابخانه وقف کرده است.

(۲) ۱۰۷۴ - نستعلیق صالح خاتون آبادی در کتابخانه دولتی مونیخ (آلمان) که به شماره ۲۳۱ فارسی در فهرست آنجا تألیف Aumer معرفی شده است.<sup>۳۶</sup> این نسخه در ۱۸۴ ورق است و در چاپ کنونی نسخه بدل‌های آن در صفحات ۳۳۶ تا ۳۴۷ آورده شده است. در این نسخه بعضی عبارات افتادگی دارد.

(۳) صفر ۱۰۹۴ - نستعلیق علیرضا در کتابخانه ملی ملک (تهران) به شماره ۳۹۰۵ و معرفی شده در فهرست آنجا.<sup>۳۷</sup> این نسخه در ۱۵۹ برگ است. متأسفانه چون نسخه را به هنگام چاپ کتاب به سبب وقایع جنگ به مشهد منتقل و در صندوق بسته‌بندی کرده‌اند مقابله با آن ممکن نشد. تا آنجا که من آن را دیده‌ام و به یاد دارم تفاوت‌های مهم و اساسی با دو نسخه مشهد و مونیخ ندارد.

(۴) نسخه مجلس - مترجم آلمانی نسخه‌ای را معرفی می‌کند که کتابخانه مجلس شوری در اختیار دارد و در سال ۱۳۵۱ (?) خریداری شده است. من آن را ندیده‌ام.<sup>۳۸</sup>

۳۵- فهرست کتب خطی کتابخانه آستان قدس رضوی. مشهد ۱۳۴۶ جلد هفتم (۱) صفحه ۸۰-۸۱ (به شماره ۱۹۴).  
 ۳۶- حاشیه شماره ۲۳ دیده شود.  
 ۳۷- فهرست کتابهای خطی کتابخانه ملی ملک. جلد دوم (کتابهای فارسی). زیر نظر ایرج افشار و محمدتقی دانش‌پژوه. تهران، ۱۳۵۴. صفحه ۲۲۹.  
 ۳۸- صفحه ۳۸ مقدمه مترجم آلمانی.

\*\*\*

اما مشخصات دو نسخه دیگری که ذیل معرفی خلاصه السیر در فهرست استوری و از روی آن در فهرست احمد منزوی<sup>۳۹</sup> آورده شده است و تطبیق آنها برای من به سبب آنکه عکس هیچ یک در تهران نیست میسر نبود عبارت است از:

(۱) نسخه لنین گراد - بی تاریخ: یعنی همان نسخه پترزبورگ که نخست درن آن را شناسانیده<sup>۴۰</sup> و سپس روماسکوویچ آن را دیده و قسمت اول را نگارش اسکندربیک و قسمت دوم را از محمد معصوم دانسته است! این نسخه بعد با همین مشخصات در جلد دوم فهرست دستی نسخه های فرهنگستان علوم لنین گراد ذکر شده<sup>۴۱</sup> و متعاقباً توسط میکلوماخای در فهرست تفصیلی کتب تاریخ آن فرهنگستان بطور دقیق معرفی شده است.<sup>۴۲</sup> این نسخه در برگه های ۳۹۰ ر تا ۴۳۹ پ از مجموعه ای است. من آن را ندیده ام.

(۲) نسخه لیدن - بی تاریخ: مضبوط در کتابخانه دانشگاه لیدن (هلند) به شماره ۲۶۳۷ که منحصراً اخبار تا سال ۱۰۴۲ را در بر دارد و دخویه آن را در فهرست آنجا معرفی کرده است.<sup>۴۳</sup> چون محتوی حوادث تا سال ۱۰۴۲ می باشد به گمان نزدیک به قطع همان ذیل اسکندربیک است.

اساس چاپ کنونی مبتنی است بر نسخه مشهد و در موارد اشکال و اشتباه نسخه مونیخ دیده شده و تفاوت های آن دو در دو جدول در

۳۹- فهرست نسخه های خطی فارسی، تألیف احمد منزوی، تهران [۱۳۵۲].  
جلد ششم، صفحه ۴۲۲۰.

۴۰- حاشیه شماره ۲۷ دیده شود.

۴۱- تألیف آکی موشکین و دیگران، مسکو ۱۹۶۴، جلد اول، صفحه ۱۷۳،  
ذیل شماره ۱۱۷۶.

۴۲- تألیف ای. میکلوماخای، مسکو ۱۹۷۵، بخش سوم (کتابهای تاریخ)، صفحه  
۱۸۹-۱۹۲ ذیل شماره ۳۴۸.

۴۳- حاشیه شماره ۲۲ دیده شود.

پایان متن آورده شده است. رسم الخطی که در چاپ رعایت شده تلفیقی است میان حفظ ضبط مرسوم کاتب نسخه (در موارد معمول و مناسب) و رعایت اصلاح در مواردی که ضرورت آسان خوانی ایجاب می کرده است به شیوه رسم الخط کنونی.

شش فهرست برای متن فراهم شد تا مراجعه کنندگان ای که نمی خواهند یا نمی باید تمام متن را در خواندن گیرند به آسانی بتوانند بر محتوای مطالب کتاب آگاه شوند.

فوائد این متن تاریخی تنها آن نیست که تاریخ جنگهای داخلی و خارجی شاه صفی را در بر دارد. از لابلای کتاب نکته ها و دقیقه های زیادی مرتبط با مسائل مدنی و اجتماعی روزگار صفویان به دست می آید که کلمه وار آنها را در فهرست مدنیات مشخص کرده ام. ازین قبیل که فروش ابریشم و اسب چگونه بود و تنباکوکشی کی و به چه مناسبت ممنوع شد یا انواع تحفه ها و پیشکشها چه بود. محمد معصوم مبلغ درست بعضی از درآمدها و پیشکشها را جای جای در متن مثلا در صفحات ۴۱، ۸۶، ۹۶، ۱۱۳، ۱۳۵، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۷۱، ۲۹۴، ۳۰۹، ۳۱۰ آورده است. از همین قبیل نکته هاست شرح مربوط به مخارج آب «کوهرنگ» (ص ۳۹) و توصیف آدابی که میرداماد و علمای دیگر هنگام تاج گذاری شاه صفی انجام داده اند (ص ۳۸-۳۹) و مراسمی که شاه در روز فوت و تدفین میرداماد و برای تعزیت او در عتبات اجرا کرده است (ص ۱۱۰-۱۱۲).

در پایان از دوستان دانشمند: محمد تقی دانش پژوه، دکتر محمد امین ریاحی، دکتر عباس زریاب و دکتر محمدبیر سیاقی سپاسگزارم که هر یک مرا در بازیابی نکته های و رفع مشکلی بیدریغ یاری کرده است. نیز سپاس خود را از لطف دوست دانشمند آلمانی برت فراگنر B. Fragner یاد می کنم که نسخه ای از ترجمه آلمانی کتاب را به من هدیه کرده است.

132847

ایرج افشار

۳۹۲۲۲

تهران. چهارم اردیبهشت ۶۸

و فی روح مرزا فانی  
 نایب قاضی بزرگ کربلا  
 ۱۲۰۰



سید الامین الرئیس

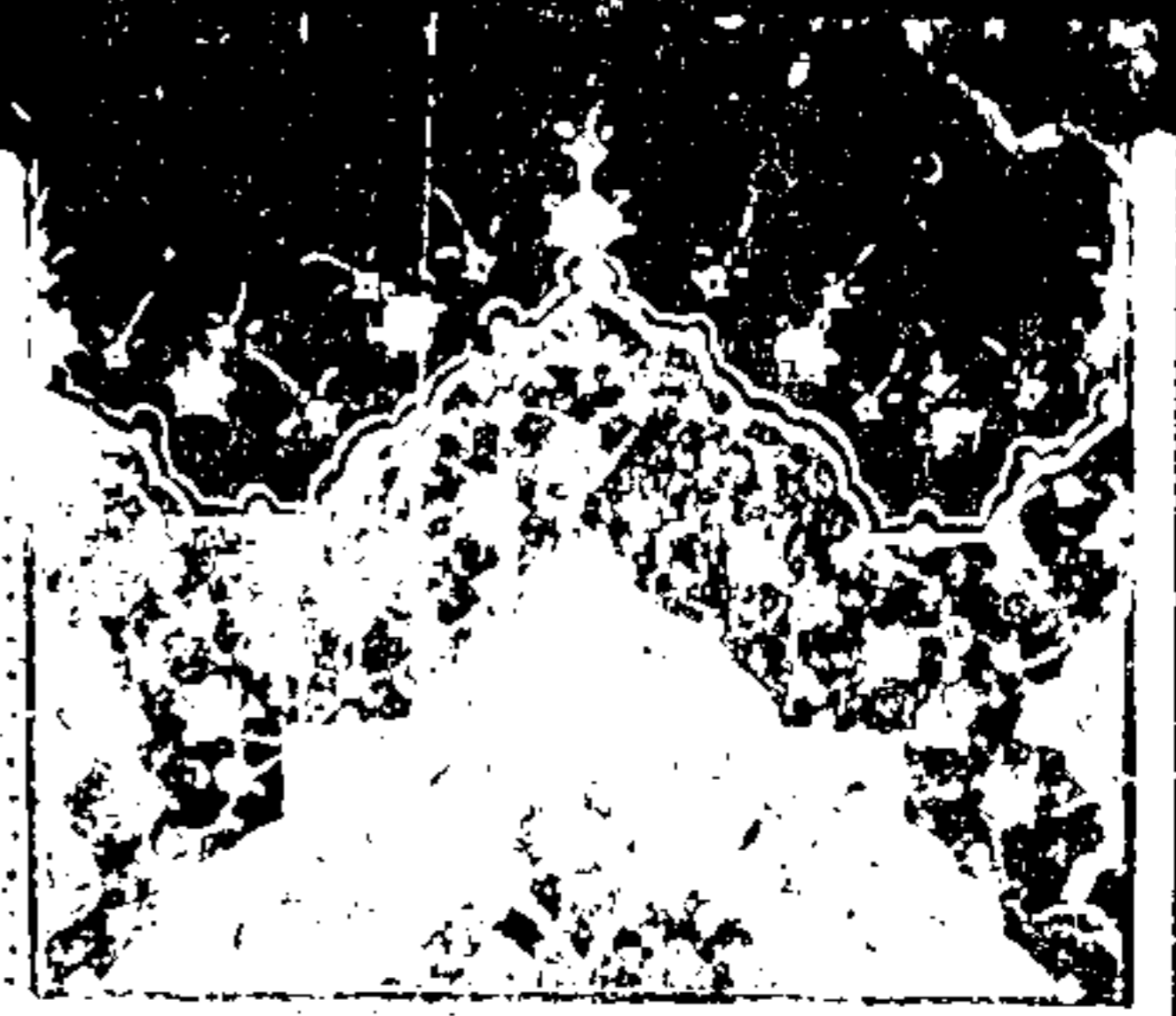
مقصود از طلب چهارم در ذکر مناقب پادشاه مجاهد فلک بانه  
 شاه صفی حسین الموسوی الصفوی سواد در خان خلد الله علیه  
 شایسته و نبی پیش روی سائر اولاد است که سرکش عناقش نوای شاد  
 ادای و بشره ازین اسناد و محراب اصاحات آن کرم را بگوشش هوش  
 ارباب ایمان و اصحاب ایقان رسانده و ملی گدشته و پیشین  
 حضرت قرین وقت اقامت و انوار علی القوم الکاظمین حضرت بان  
 مع که حماد اشات و او یکی که نمازین فی سبیل الله انفسه  
 یا ایها الذین آمنوا ان تنفروا فاعلموا انکم لن تجدوا طمأنینه  
 کرامت فرموده قناری که عبادش را بگاه جبهه شمشیر نشان زد  
 سیاهم نیز قبیلته امی و الا قد آمتم فامسان با سری پشانی  
 گرفت و سلسله و کات در پای از دست حکمی که باطله و لیر طری  
 هم در وقت سال اقامت که در امیت و در مدار اشات بخند  
 کفایت از آن ملک من نشان شرح ملک من است یا حسین نام آن

مکتب مطبوعه  
 کربلا

فرموده تا آفتاب دولت جهان بانی و کشور پستانی عالم کمره از بر تو  
 آن کشور و جانی بن و قوی میدان رسیده ختم این نام در ایام دولت  
 ابد بودند و عذری که چرا ترک این شغل نموده در ابتدا اجلاس با عقین  
 عذر شکستگان و کم با یگان بدر جستجول خواهد رسید. سیر سبزی شده  
 در کسب همینه. بیزوی فرسنگ فرمان پذیر. یکی سر و سر استم  
 در چمن که با باد اومی خورند کجمن. چون بسیار کی قوا غل اهل بسا  
 بنیج در سپید و چمن آرزو از فیض اسراف شاداب گشت عمو کتیب  
 شبه مثال المالی القاب همانون بر صبح کرد اینده نظایر کتیب  
 غلام تو کرد. سخن را کدارش بنام تو کرد. همان پیش تخت تو همان  
 که آن مورچس سلیمان کشید. بسید خلوص عقیدت مستقر است که عنان  
 القات بصوب قبول انعطاف یابد و نظر مت بلند جناب با معان  
 مثال فرماید که تا شش با نثره بیلوی مبارات زدن کیر و گش با نظیر

کتابخانه رضوانی  
 نایب سر بازار صلحان اهل آذربایجان  
**LIBRAIRIE REZVANI**

کتابخانه رضوانی  
 نایب سر بازار صلحان اهل آذربایجان  
 کربلا



بسم الله الرحمن الرحيم

شایسته و شایسته همی را از دست که سر و دشمنانیش نوای نبات  
 نشأت ادایم و شکر الذین آمنوا و عملوا الصالحات ان لهم اجر کثیرا و هم  
 ارباب ایقان و هم صیاب نقان سانهب و علیهم که رشده در پیش مغفلین  
 نمرت همین وقت آقا مساد و انفر تا علی القوم الیک ذرین مضطربان هر که  
 جهاد و ایجابات را اولی که مجابین فی سبیل الله را بشیریه ایضا آید  
 انوار آن سفر کرم الله سفر کرم و وقت آقا که توفیق فی حق است که از خود  
 قناری که چاهش با یک جبر و دشمنش مثال و بیوف کجاست چون شایسته  
 فیوضه النواسی و الاقلام عاصیان اموی شایسته کرد و سپید  
 در کت و در پان انداخت کجی که برابطه و لیرط علی قلوبهم و ثبت به الاقدام  
 و لیس اعیان و قد همار اشات بخشید روز و کبری که خطبه توفیق الملک  
 من نشا و نوح الملک ممرت را از شام با اهتمام او در مبارز وجود  
 تواند و سکه کت من نشا و نوح من نشا سید که از کجور مالک لب  
 برز شود اعتماد شوان در مسجان الذی سده ملکوت کاشی و الیه

نظامی لحد و را هم و در ...  
 همان پیش تخت تو همان کشید ...  
 بسید خاص عمیدت قیقن بهت که همان التفات بصوب قبول  
 با بد و نظر سمت بلند جناب با معان صین الرضا مثال فرمای که تا ترشین فر  
 بهلوی مبارات زدن کیر و نظرش با نظم پروین دعوی مساوات کینه  
 که بسید توال سپند شود چون سر بر تو طرب شود مستعدی از کلاه  
 حضرت ذوالجلال است که حق تعالی مقاصد نبوی و اخروی این خلد  
 جهان و بختی که سر و زبان پادشاه عالم و عالمیان ابرود و بجز کرد اند  
 فی باسانی حصول مقول کردن انا و بجز است نیز هر خلد المصطفی

دل و پستانش را از نو زیاد  
 در و طغنه شیمان دور باد  
 تم بختا بسیر الملک  
 فی تاریخ شهر رمضان  
 سید بن  
 بعد الفجر  
 محمد صالح  
 خانقاه باک  
 خزل

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

### مقصد سیم از مطلب چهارم

در ذکر مناقب پادشاه جمجاه فلك بارگاه شاه صفی  
العسینی الموسوی الصفوی بهادرخان خلدالله ملکه

ستایش و نیایش رحیمی را سزاوار است که سرش عنایتش  
نوای بشارت ادای «و بشرالذین آمنوا و عملوا الصالحات ان لهم» را  
به گوش هوش ارباب ایمان و اصحاب ایقان رسانید، و علیمی که  
مرشد هدایتش به نعلین نصرت قرین «و ثبت اقدامنا و انصرنا علی  
القوم الکافرین» مضطربان معركة جهاد را ثبات داد، ملکی که  
«مجاهدین فی سبیل الله» را به منشور «یا ایها الذین آمنوا ان تنصروا  
الله ینصرکم و یثبت اقدامکم» نوید فتح و ظفر کرامت فرمود،  
قهراری که چاوش بارگاه جبروتش به مثال «و یعرف المجرمون  
بسیماهم فیؤخذ بالنواصی و الاقدام» عاصیان را موی پیشانی گرفته  
سلسله درکات در پای انداخت، حکیمی که به رابطه «ولیربط علی  
قلوبکم و یثبت به الاقدام» دلها را حیات و قدمها را ثبات بخشید، و  
پروردگاری که خطبه «توتی الملك من تشاء و تنزع الملك ممن  
تشاء» را جز به نام با احترام [ا ب] او بر منابر وجود نتوان خواند،  
و سکه «و تعز من تشاء و تذل من تشاء بیدک الخیر» در ممالک دلها جز  
بر نقود اعتقاد نتوان زد، «فسبحان الذی بیده ملکوت کلی شیء و الیه  
ترجعون».



الهی ما مشت خاک، صفات پاک ترا چگونه توانیم دانست - «ما عرفناك حق معرفتك»، و از ما قطره آب در معرض دریای پرستش چه شایستگی آید، «ما عبدناك حق عبادتك». آتش عجلتی را که در بدن خاکی ما ترکیب فرموده به زلال صبری جمیل ساکن گردان، و حلاوت نعمتی که در نهاد دواعی ما نهاده توفیق شکر جزیل ذریعه آن مطلوب فرمای.

به شکر رسان اول آخر به گنج      نخستم صبوری ده آنگاه رنج  
به اول سخن دادیم دستگاه      به آخر قدم نیز بنمای راه

و ذرات عقول ما در هوای خورشید معرفت سرگردان مانده به جاذبه انسی\* به خانه مراد رسان و دیده کوتاه بین ما استشراف حقایق آرزو کرده به انوار قدسی فریادرسی فرمای.

چاره ما ساز که بی یاوریم      گر تو برانی به که رو آوریم  
از پی تست این همه امید و بیم      هم تو ببخشای و ببخش ای کریم

بعد از حمد الهی صلوة نامتناهی بز زبده اولین و آخرین سید الانبیا والمرسلین، تخت نشین «و ما ارسلناك الا رحمة للعالمین»، نور حدیقه رسالت، نور حدقه جلالت، یوسف گلپیراهن «یا ایها المدثر»، نهال چمن آرای «قم فانذر»، مخاطب فحوای «یا ایها المزمّل»، فرمان رسان «یا ایها الرسول بلغ ما انزل»، [۲ الف] آفتاب مشرق فرو بهی، پادشاه مسند عز و علا.

نور خورشید از شعاع روی او      عطر بخش روح خاک کوی او  
چون دل از کار جهان پرداخته      سایه خود را بر آن ننداخته

صلی الله علیه و آله الطیبین الطاهرین، خصوصاً ابن عمه و اخیه و باب سبطه و باب علمه امیر المؤمنین و امام المتقین و قایدالعز المحجلین و عترته ائمة المعصومین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین. و بعد بر طبق عرض می نگارد حقیر کم بضاعت مهموم محمد معصوم بن خواجگی اصفهانی که در زمان دولت ابد مقرون به خدمت اشراف اصطلب مأمور است که یکچند قبل ازین در خاطر حزین جلوه گر بود که بجهت اطلاع حالات ماسبق به مطالعه کتب تواریخ پردازد که خامی طبیعت را از استفاده آن پختگی به هم رسد و این آرزو از تفرق ضمیر که دستخوش آلام دنیوی است از قوت به فعل نمی آمد تا در سنه ثمان و اربعین و الف بارس ایل که قصبه طاق-وسطان محل ورود اجلال و قشلاق جنود نصرت مال آن مرکز دایره اقبال گردید این کمینه نیز سایه مثال در رکاب کواکب مواکب به مژگان اعتقاد خاک راه و غبار درگاه می رفت و لحظه ای از ملازمت عتبه دولت و آستان عظمت تقاعد نمی جست. تا آنکه از تغییرات زمان و واردات دوران ضعف و ناتوانی بر جسم نحیف راه یافت. بعد از تمادی ایام مرض که شاهد صحت به عیادت قدم رنجه فرمود از بی قوتی [۲ ب] و بی قوتی نه جگر را آب و نه دل را تاب و نه دیده را خواب بود، به سوزن مژگان جیب شام را به دامن بام بخیه میزدم دل سودائی از وطن مألوف دلگیر گشته به غرفه\* دماغ تصاعد نمود و خیالات فاسد پای تردد به شهرستان وجود گشود.

هرچند یاران موافق و عزیزان جار ملاصق به افسانه و فسون تسلی بخش خاطر محنت آگین می گشتند و علاج ماخولیا را به ایارج صحبت می کردند دماغ ضعیف تر و سودا ترقی بیشتر می نمود. ناگاه مرغ فکر دست بر حلقه در دل زد که هرچند ازین فراموش آباد جهان نسیان بر طبع انسان غالب است اما دواى درد تو بجز تسوید حالات سلف و تنمیق روایات ماتقدم نیست و همیشه مطمح نظر این بود که رخسار صفحه را به نوک قلم بخراشی و قلمی به اظهار مدعا تراشی.

اکنون از نوشتن و خواندن اوراق پریشان قوتی به جان و سری به سامان می‌آید، و از اندیشه بی‌برگی و بی‌استطاعتی از اشتغال این ذره فرا هم می‌آیی.

چون این ندا به گوشم رسید به سمع رضا اصفا نمودم و کمر توجه بر ترتیب آن مدعا بستم و ابتدای سخن از مبدأ آفرینش نموده سر دوات بگشادم و خامه تنک شق طالع را قط زدم، و چون جزوی از خط و خال تحریر صورت مجلس یافت روزی جمعی از دوستان حقیقی که باده آشنائی را بی خمار بیگانگی نوشیده‌اند به تقریبی در محفل بهشت آیین‌مذکر این معنی شده [۳ الف] به عرض اشرف می‌رسانند که کم‌مایه‌ای که \*هرگز در شمار سخنوران نبوده و از بی‌زبانی نامش هیچ‌وقت به زبان روزگار نیامده بجهت دفع سودا چنین نسخه معجونی مرتب ساخته و علت غائی مدعایش نشر مناقب اعلیحضرت خاقانی است.

از آنجا که رسایی طبع بلند و ادراک ارجمند مظهر عدل و احسان بود از مطالعه آن چند ورق درجه و اعتبار این خاک‌نشین اخلاص‌مند بیمقدار از پایه فرقدان بگذرانید و به لفظ گهربار درر نثار فرمودند که این تالیف است نه تصنیف، باید که در ایجاز و پاکی کلام سعی نمائی و چون به نوشتن حالات زمان رسی رسم اجمال را منسوخ ساخته جمال عبارت را به زیور تفصیل زیب و زینت دهی. طبع بهانه طلب از سنوح این موهبت انگشت منت بر دیده نهاده قدم در بیدای تفکر نهاد.

بحمدالله که به اقبال آن رازدان بطون و کمون \* آنچه در گنجینه سینه مخزون بود بر بساط جلوه داد. از در دولت‌سرای معنی شکافان و زادگیان طبیعت ایشان گاه در یوزه فقره و گاه گدائی عبارتی می‌نمود.

تمتع ز هر گوشه‌ای یافتم ز هر خرمنی خوشه‌ای یافتم

تا عروس آرزو را با قرّة العین مدعا خطبه کردم، الان که قدم خامه عنبرین شمامه به جاده شاهراه وصف حال و تعریف کمال آن قدوه و اسوه صاحبان حشمت و اجلال رسیده طبیعت را چه خوشیها و خاطر را چه عروسیها روی داده، در معنی ریزی دستم آستین دست دیگری است [۳ ب] و ضمیرم آینه خانه مصوری

چو پیکار کینخسرو آمد پدید      زمن جادوئیها ببايد شنيد

پس مطلب از تاب رشته گفتگویی است که جمعی از سخنوران که گوی فصاحت از میدان بلاغت ربوده اند خصوصاً مرحوم مغفور اسکندربیک منشی مؤلف تاریخ عباسی که بنای ترتیب کتاب را بر وقایع سال گذاشته و گاهی می شود که بجهت تحقیق مدعائی که سر سخن آن در ضمن حالات آن سال مکتوب است تمام اوراق و سطور را ملاحظه می باید نمود تا مطلب حاصل شود.

این حقیر کثیرالتقصیر از بیم آنکه لطافت کاغذ تاب سیاه هر صاحب کمالی ندارد واقعات و سانحات را به نوعی که به ظهور آمده علی حده در قید تحریر می آورد تا بر خوانندگان آسان باشد، و در اکثر تواریخ که به اسم پادشاه ذی جاهی موشح گشته بجهت رفع گستاخی و ترك ادب نام نامی آن مسندآرا را به لقب تلقی نموده در طی عبارت مذکور می سازند، خصوصاً صاحب تاریخ اکبری که همایون و اکبر پادشاه را به «جهانبانی» و «شاهنشاهی» بیان می کند. بنا بر تتبع این کمترین خلایق اسم سامی اعلی حضرت خاقانی را به «ظل الهی» به قید تحریر درمی آورد که از عیب تکرار مصون و محفوظ باشد.

التماس و استدعا بر خوانندگان این الفاظ بیسر و بن آن است که اگر جایی به لغزش پای یا سهو و خطائی برسند به گزلك مرحمت نقطه شك آن را از رخسار صفحه بردارند و به حلیه اصلاح این عروس [۴ الف] بی جهاز را زیب و زینت داده منت بر جان کمینه نهند.

□□ □□  
 گفتار در سبب ارتقاء دولت بر مدارج رفعت و حصول مقاصد  
 چند که ذکر آنها از متحتمات است تا بر مطالعه کنندگان  
 ظاهر شود

□□ □□  
 مقتضی حکمت الهی که نظام عقد مخلوقات و قوام عنصر موجودات  
 است آن است که چون صبح اقبال صاحب دولتی ناپدید گردد آفتاب  
 سعادت یکی از فرزندان او شارق شود و چون کوکب رفعت صاحب  
 ناموسی به سرحد غروب و افول رسد ماه منقبت اعقاب وی لامع  
 گردد و از مخایل بقاء [آنکه تا چهار بالش دولت] و متکاء عظمت  
 اعلی حضرت خاقان فردوس مکان علیین آشیانی را [هنگام] از جای  
 برداشتن رسید و مزاج با ابتهاجش از کیفیت شراب ناگوار دنیوی  
 منحرف گشت، چنانکه وقایع آن حالات در جلی مقصد دویم نوشته  
 شده و شمه‌ای بجهت توطئه کلام درین مقام اظهار می‌کند.

\*\*\*

چون عرض مرض و الم شدت به تاریخ روز چهارشنبه بیست و  
 چهارم شهر ذی حجة الحرام سبع و ثلاثین و الفهجرى در دارالسلطنة  
 قزوین بر ذات مقدس آن خدیو جهان روی نمود و روز به روز مرض  
 حدت و سورت آن عارضه عظمی ترقی یافت در آن ایام همیشه خاطر  
 ملکوت ناظرش در تفحص احوال فرخنده مال حضرت شاهی ظل الهی  
 نگران می بود و از منتسبان عتبه دولت خصوصاً افادت پناهان حقایق  
 آگاهان مولانا محمد شفیع [۴ ب] و مولانا محمد تقی منجم که از سن  
 صبی الی الان سایه وار دایم الاوقات مقیم آستان خورشید مکان بودند  
 استفسار زایچه ولادت با سعادت و استعمال طالع فیروزی مطالع  
 می فرمودند.

و چون آثار دولت و کمال اقبال و سعادت را در ناصیه احوال آن  
 نور حدقه اقبال مشاهده نموده بودند به کرات بر زبان دررفشان

جاری ساختند که چنانچه بعد از شاه جنت مکانی شاه طهماسب انارالله برهانه با وجود تعدد اولاد و کثرت احفاد نوبت پادشاهی به ما که فرزند زاده او بودیم رسید بعد از ما به حسب اقتضاء قضا نوبت سلطنت و فرمانروائی به سام میرزا که پسر زاده ماست خواهد رسید و اکثر اوقات در مجالس این گفتگو می نمود.

تا آنکه ضمیر انورش از کثرت عارضه پرخطر و تمکن دار السلطنه قزوین نفرت تمام یافته با نهایت ضعف و نقاهت در ضمان ملک منان عزیمت به تعجیل تمام در روز **شنبه چهاردهم ربیع الاول** سنه مذکور بجانب مازندران بهشت نشان معطوف ساختند و بعد از ورود به آن مسکن دلگشا روزی به اعلام ملهم غیبی به لفظ گهربار فرمودند که اراده خاطر آفتاب تأثیر آن است که مسرعی به طلب سام میرزا بفرستیم که چند روز دیگر که از ایام حیات [ما] باقی مانده در تربیت او سعی نمائیم و به میامن عنایت بینهایت مرتبه او را به مدارج علیا رسانیم. [۵ الف]

و چون بواسطه ضعف دماغ و انزجار طبیعت هر قدمی که بجانب مطلوبی می نهاد غیر مرغوبی روی می نمود و هر موضوع و معمولی که بجهت مدعائی ترکیب می کرد نتیجه برعکس می داد آخر الامر رای عالم آرای بر آن قرار گرفت که تفال به کلام ملک علام نسوده آنچه از دیوان قدرت لم یزلی به وضوح انجامد بر آن عمل رود. برای انجام آن عزیمت افاضت پناه علامی مولانا محمد تقی منجم را مأمور ساختند که نزد خدام منیع مقام فضیلت و شریعت نهاد صاحب العلم والارشاد مولانا مراد که دامن تقوی را بر جیب زهد و خداشناسی باز بسته بود رفته و به امر استخاره پردازد و حقیقت حال را به مسامع عز و جلال رساند.

خدام مومی الیه از روی صدق و طویت کمر آن خدمت بر میان بسته بعد از استشاره و استخاره خاطر مبارک اشرف را به مضمون این آیه عزیمه تسلی فرمود: «اذ تقول للمؤمنین ان ینظیکم ان یمدکم

ربکم بثلاثة آلاف من الملائكة منزلين، بلی ان تصبروا و تتقوا و یا توکم من فورهم هذا یمددکم ربکم بخمسة آلاف من الملائكة مسومين»، تفسیر این آیه معظمه آنست که ای رسول هنگامی که می گفتی تو مر مؤمنان را در روز بدر که آیا پسند نیست شما را و کفایت شر اعدا نمی کنید اینک امداد کند شما را پروردگار شما بسه هزار ملائکه فرو فرستاده شده. بلی خواهیم فرستاد اگر صبر کنید بر ملاقات [۵ ب] اعدا و پرهیزید از نافرمانی پروردگار و مخالفت حضرت رسول و بیایند لشکر اعدا و بر جوشند به سوی شما بشتاب تمام. امداد می کند شما را پروردگار شما به پنج هزار فرشته خداوندان علامت. از استماع کلام معجز نظام اثر بشاشت و خرمی بر چهره همایون اشرف لایح گشته اظهار نمودند که این تفاعل بسیار خوب است و مناسب حال است. اما چون اشعاری بر صبر و سکون شده اگر حصول مطلب چند روزی در عقده تعویق افتد چه شود.

بنا بر آن، آن عزیمت از قوت به فعل نیامد تا سپاه ضعف و ناتوانی و جنود محنت و الم و سقم متنوعه علاوة کوفت و بیماری اصل شده مزاج از منهاج اعتدال و صلاح منحرف گشت و آنآ فأنآ زبونی حال در تزايد می بود تا طبیعت از معارضة این عارضه در عقبه عجز افتاده لاجرم در شب پنجشنبه بیست و سیم ماه جمادی الاولی ثلاثین و الف وقت سحر در بلدة اشرف باجابت «یا ایها النفس المطمئنة ارجعی الی ربك راضیة مرضیة» به نعیم جنان رسید. چون چشم خواب آلوده روزگار این قسم داهیه به خواب ندیده بود و کاروانیان آسمان را هیچ وقت صدای چنین جرسی به گوش نرسیده بیم آن بود که جان از بدن خلق برمد ازین حادثه جانگزای سرها را شوری و عقلها را فتوری روی نمود.

ای دل چو آگهی که فنا در پی بقاست [۶ الف]  
این آرزوی آز دراز تو از کجاست

هرآینه سزاوار روش و کردار هوشمندان بختیار و شایسته سلوک کارآگهان اولی‌الابصار آنکه بی‌اعتباری این چند روز حیات مستعار را نصب‌العین دیده اعتبار دارند و در واقعه عظیمی که روی نماید به‌کارفرمای عقل دوراندیش عمل نموده عنان تملک و اختیار از دست ندهند. زیردستان و ضعیفان را چنان از صدمه و لطمه امواج حوادث محافظت کنند که نه اقویا را برای ستم دراز\* دستی و نه مستمندان را بواسطه تردد پای کوتاهی باشد.

شبانی بود کسار آن هوشمند که از گرگ بر گله ناید گزند

الحق در آنوقت که سحاب مصیبت بر سر خاکدان دنیی باران غم می‌بارید جمعی از عظماء دولت که در عتبه جلال استقامت داشتند مثل عیسی خان قورچی‌باشی و خلیفه سلطان اعتمادالدوله و زینل‌خان ایشک آقاسی‌باشی شاملو و یوسف آقا که یکی از معتمدان خواص بود - شرح احوال به تفاوت درجاتهم قبل‌ازین در مقصد دویم ذکر یافته - کیف متفق کلمه «انا لله و انا الیه راجعون» بر زبان رانده اول‌مرتبه به توهم آنکه مبادا از شیوع این خبر کدورت اثر شورشی در حال روزگار بهم رسد به مصلحت نواب مستطاب علیه‌عالیه زینب بیگم آن‌قضیه‌هایله را از عوام مخفی‌داشتند و در همان ساعت [۶ب] برای صلاح ملک دوراندیشی نموده ارقام مطاعه به اسم خسرو میرزا داروغه اصفهان که بحسب نسب زبانزد عالمیان بود و ابوالقاسم بیک ایشک آقاسی‌باشی حرم علیه‌عالیه که اکثر اوقات نواب غفران‌پناهی در همه ابواب به‌رای رزین او مصلحت‌دید، به این مضمون به قید تحریر آوردند که:

چون نواب همایون ما را عارضه‌ای دست داده و هوای مازندران مناسب نیست و عنان عزیمت به جانب اصفهان معطوف خواهیم داشت می‌باید که بعد از اطلاع بر مضمون رقم سام میرزا [ولد ارشد



صفی میرزا و نجفقلی میرزا ولد] امامقلی میرزا را به درون دولتخانه آورده محافظت نمایند و مهر ثبتی نواب رضوان جایگاه را از گردن آن حضرت بیرون آورده ارقام را بدان \* مهر مزین ساخته مصحوب محمد طاهر ولد میر فتح مین باشی اصفهانی که اباعنجد درین دودمان سبق خدمت و جانسپاری ثابت دارند به تعجیل تمام فرستادند و خود در خفیه به کار تجهیز و تکفین آن خسرو بی بدل مشغول گشته میر رفیع الدین محمد صدر و چند نفر از علما به اتمام آن امر سعی بودند.

چون دو سه روز از آن سرپوشیده سرپوش برنخواست ملازمان درگاه عظمت از امتداد کسوف دولت هر يك بردند پی بجائی، بعضی از بیم دیده از هم نمی گشودند که مبادا به دستگیری اشک غماز در معرض تلف آیند و گروهی نفس به آهستگی [۷ الف] می کشیدند که ناله و افغانی با او ضم نباشد و باعث فزایشت گردد و جمعی سینه چاک را به لباس عاریت پنهان می ساختند که مبادا رازی از آن بیرون تراود.

القصة آن واقعه که اخفای آن از محالات بود از زبان خواص به دهان عوام افتاد و روز شنبه بیست و پنجم ماه مذکور آن سر عالمسوز در جهان فاش گشت. چون دیگر بر پرده داری آن امر فایده ای مرتب نبود امرا و ارکان دولت و وزراء و اعیان حضرت خصوصاً زینلخان ایشک آقاسی باشی به صلاحدید ناموس العالمین زینب بیگم بنا بر وصیت شاه غفران پناه [و] موافقت استخاره در ساعت سعد اتفاق بر پادشاهی آن ظل الهی نموده محضری درست کرده به مهر جمیع امرا و وزرا و یوزباشیان و عساکر منصوره که در بلده اشرف حاضر بودند رسانید.

عریضه مبنی بر اطاعت و انقیاد و خاکساری خود به خدمت اشرف نوشته مصحوب محبعلی بیک لله غلامان فرستادند و کتابات محبت آمیز به خسرو میرزا و ابوالقاسم بیک ارسال نمودند که تا ورود

اردوی کیهان‌پوی در خدمت اشرف بوده در مراعات خاطر فیض مظاهر آن خدیو جهان سعی نمایند و جلوس اشرف را بر تخت سلطنت موقوف دارند و محبعلی بیک مذکور به تاریخ بیست و هشتم ماه مزبور از قصبه اشرف متوجه اصفهان گردید.

بعد از رفتن او امرا و ارکان دولت [۷ب] به عزم رحلت از مازندران به حرکت آمده به قصد تقبیل\* آستان عرش آشیان متوجه دارالسلطنه اصفهان گشتند و چون خطه کاشان محل ورود عساکر گردید اهل آن قصبه و ساکنان آن مدینه طیبه با دل پر خون و سینه محزون صغیراً و کبیراً و اناثاً و ذکوراً به استقبال نعش محفوف به عنایت ملک معبود بیرون شتافتند و آنچه لازمه عزا و سوگواری و ماتم و بیقراری بود به عمل آوردند و جسد لطیف و شبح نظیف آن مرهم نه دل مستمندان را در آستانه منوره متبرکه امامزاده واجب‌التعظیم و التکریم امامزاده حبیب موسی علیه‌التحیة [والثنا] به رسم امانت

گریان جگر زمین گشادند      آن کان نمک در آن نهادند

بعد از فراغ از آن شغل و لوازم تعزیه و ادرارات و تصدقات بر مستحقان متوجه درگاه بيمثال آن دایره مرکز اقبال گردیدند. مخفی نماند که در طی مفاوز، از مازندران الی اصفهان بعضی واقعات روی نموده که بعد از مقدمات جلوس به قید تحریر خواهد آمد.

□ □ □

□ □ □

ذکر جلوس میمنت مانوس حضرت ظل‌الهی سرافرازی تاج و

تخت از بلندی اقبال آن حمیل‌مخصل و شرح وقایعی که روی

نموده

□ □ □

□ □ □

صد شکر که کار چرخ انجام گرفت  
ایام زعیش و خوشدلی کام گرفت

هر فتنه که قدرتی بخود داشت گمان  
بنشست به گوشه‌ای و آرام گرفت

لله الحمد که از یمن دولت بیزوال [۸ الف] مزاج از کار رفته ایام به  
حد اعتدال آمد و از تجرع کاسات نشاط چهره روزگار برافروخته  
گردید و تناول اقداح کامرانی خرمن غموم هر مهموم را بسوخته  
نشأه شراب شادکامی در طبیعت ایام چنان مستولی شد که تا انقراض  
ادوار از مزاحمت خمار ناکامی فارغ است و از سرمستی صبح  
عشرت چنان مدهوش گشته که تا نیمروز حشر از اندیشه بی اندیشه  
مانده و عقول از تواتر جام شادمانی در اهتزاز آمده و دماغ عقل از  
بخور سرور مالا مال شده، زهره رامشگری کوی خنیاگری جهت چنین  
روزگار آموخته، برجیس سعادات مکتسب همانا برای این ایام  
اندوخته، ماه را از شمشعه انوار غرض این، بوده تا به مشعله‌داری  
منسوب شود، و عطارد از کتب دقایق معانی، از آن جسته که به مداحی  
انتساب یابد، آفتاب زر مغربی از آن در بوته می‌داشت تا دست به  
نثار بردارد، و سپهر پیر سرگردان از پی چنین روز می‌گشت - تا  
عاقبت، ع: آن وعده که ایام همی داد روا شد.

و روزگار بدین امید هزار شب روز کرده تا آخر اقبال را به  
وعده وفا کرد. روزگار نایره شوق این ایام در دل اثیر شعله‌ها  
زده، و خاک را نوید این امید ثابت قدم داشته، باد در هوای این  
مطلوب سر در عالم نهاده، و آب به جستجوی این مقصود به هر گوشه  
فرو رفته. صبح روشن ضمیر را از انتظار [۸ ب] این روزگار جان به لب  
رسید و روز و شب از پی این آرزو دست در هم زده روی در هر دیار  
آورد. کنون اگر سنگ‌ریزه در نشاط چون ذره در رقص آید سزاوار  
است و کوه سنگین دل اگر صوفی کردار تواجد نماید محقق و راست  
کردار است.

رفت آنکه روز ما ز الم تیره رنگ بود  
 واندوه را بنزد دل ما درنگ بود  
 وان عهد شد که چون گل رعنا به خون دل  
 رخسار لعل ما ز برون\* زرد رنگ بود  
 آخر بسان نای زشادی دمی بزد  
 آن دل که در کشاکش ناله چو چنگ بود  
 آخر دهان چو گل به شکر خنده باز کرد  
 آن را که همچو غنچه دل از غصه تنگ بود

اگرچه در توصیف این حال قلم قدم به نالیدن است و از مخزن دل معانی رنگین در تراویدن است، اما دست بر دامن مدعا زدن نزد همگنان اولیتر است. دامن مطلب سخن را به دست آوردن بهتر از عبارت آراستن. پس روی به مدعا نمودن انطباق می نماید.

بر رای ارباب اولی الباب که روشنگر آئینه اسکندری است پوشیده نخواهد بود که چون قضیه هایلۀ نواب غفران پناهی گوشزد\* اقصی و ادانی گشت و محبعلی بیک لله با عرایض امرای حق شناس به پایه سریر سلطنت مصیر رسید اعیان دولت که در اصفهان کمر خدمت حضرت ظل الهی را بر میان جان بسته داشتند سیما خسرو میرزا داروغه که حسب فرمان قضا توأم به رستم خان موسوم گشته [الف] و ابوالقاسم بیک ابواغلی ایشک آقاسی باشی حرم محترم از خوف و هراس آنکه چون فرق مختلفه در اصفهان هستند مبادا از کمال نقص عقل فساد نمایند و از آن رهگذر تزلزل و تفرق بر حال کافه برآید و عجزه راه یابد صلاح در آن دیدند که پیش از ورود اردو و وصول ارکان دولت مقدمه جلوس از قوت به فعل آید تا باعث انطفاء آتش بیسر و پایان فتور طلب گردد.

در شب دوشنبه چهارم جمادی الثانیة ثمان و ثلاثین و الف هجری با بعضی از علما و فضلا مثل میرزا حبیب الله ولد سید حسین مجتهد

جبل‌العاملی و ملا حسنعلی ولد ملا عبدالله شوشتری و میرزا غازی ولد حکیم کاشفایزدی و غیره مشورت نموده در همان ساعت سعد کمر و شمشیر نواب صاحبقرانی فردوس مکانی شاه اسمعیل انارالله برهانه را بر میان اشرف همایون بسته در عمارت عالی‌قاپو تخت و تاج را به وجود قابلیتش زینت داده به جای جد عالی‌مقدارش بر سریر پادشاهی نشانیدند و به مبارکی آن جشن عظیم صدای نقاره و نفیر به گوش ساکنان هفت اقلیم رسانیدند و مجدداً رایات نصرت آیات خلافت جهانبانی و اعلام میمنت فرجام سلطنت و کشورستانی نصب کردند و جمعی که در آن وقت سایه نشین بال‌های دولت بودند به شرف پایبوس [۹ب] مشرف شدند و در آن شب اسم سامی آن بلند اقبال به شاه صفی مقرر گشته زبانزد عالمیان گردید.

روز دیگر که عروس آفتاب تهنیت جلوس آن برگزیده رب‌الارباب از پرده متواری فلك بیرون خرامید بر در دولتسرای شاهی هجوم عام روی نموده هر یک نقد جان در کف انتظار طواف آستان گردون مطاف می‌بردند.

آن روز که حامل نور سعادت بود به سیادت پناه حقایق و معارف آگاه، جامع‌المعقول و المنقول، حاوی‌الفروع و الاصول، کاشف‌رموز الباطن و الظاهر، صاحب‌الصلاح و البسداد، خاتم‌المجتهدین امیر محمد باقر داماد سلمه‌الله تعالی حفظه‌الوجود عن‌الآفات الی یوم التناد حاضر ساخته بجهت مثنی ساختن امر جلوس در آن ساعت سعادت مأنوس بعد از شرایط دعا و فاتحه‌خوانی یکبار دیگر آن زیننده تاج و تخت را در عمارت مذکور بر اورنگ سلطنت و مسند دولت تمکن داده جمعی از غازیان و منسوبان نصرت قرین که در آن شب به تلثیم آستان شرف امتیاز نیافته بودند با اکابر و اصاغر و ارباب و اهالی اصفهان به زمین بوسی عتبه اقبال مشرف گشته سر مباحات به اوج اثیر رسانیدند، و در همان روز ارقام مطاعه حسب‌الفرمان قضا جریان به امرا و حکام و کلانتران و ریش‌سفیدان ممالک محروسه نوشته

تسلی بخش خاطر همگنان گشتند و در طی [۱۰ الف] مضمون رقم قید شده بود که هر يك از حکام و صاحب منصبان به دستور در شغل و مهم خود سعی بوده تغییر و تبدیل در قواعد آن ندانند و به حفظ و حراست ثغور و محال تصرف خود سعی بلیغ به تقدیم رسانند.

و روز جمعه هشتم ماه مذکور به فرموده حضرت ظل الهی در مسجد شاهی جمعیت تمام واقع شده نواب خاتم المجتهدین خطبه بلیغ به نام نامی نواب همایون خواندند.

و در روز شنبه نهم جهت دینار و دراهم از نقش سکه روشناس خاص و تمام گردید.

و اول حکمی که به زبان الهام بیان جاری گشت این بود که اخراجات حفر نهر آب کرنگ که هر ساله قریب به پنجاه هزار تومان از ممالک محروسه توجیه می شد و نواب غفران پناه بنا بر توجه که در باب آبادانی اصفهان داشتند می خواستند که آب مذکور را به اصفهان آورند چون بر نواب همایون ظاهر شد که جاری ساختن آن از ممر اصل به جانب اصفهان بزودی ممکن نیست تحصیل آن توجیهات را از ربقه رعایا و زیردستان برداشت.

و ابریشم گیلانات را که به جهت صلاح ملك که مبادا تجار به جانب روم برند و بجهت دخل تمنا منافع عظیم عساکر ایشان شود قورق نموده بودند فرمودند که قورق مذکور بر طرف باشد و به هر کس باشد بفروشند.

و رخصت کشیدن تنباکو که از اثر صعوبت آن خانه وارهای قدیم به آتش حرمان سوخته بودند فرمودند.

بالجمله [۱۰ اب] چون اسباب سلطنت مهیا و قانون حشمت پابرجا شد رقم استمالت با زری که به نام همایون مسلوک شده بود مصحوب هدایت بیک عزب باشی قیچاچیخانه خاصه که در سلك غلامان منتظم بود بجهت ارکان دولت و اعیان حضرت فرستادند و شخص مذکور در محال\* خوار به اردوی معلی پیوست و مژدگانی آن خبر موهبت

اثر رسانید. مستمعان را از مضمون رقم بشاشتی تازه و فرح بی اندازه روی نموده زبان به مبارکبادی گشوده نثارها بر سرنامه ریختند و چون قید شده بود که بلا مکث روز به روز کوچ نموده به تعجیل متوجه شوند ایشان نیز از برق و باد استعاره نموده بعد از آنکه نعش حضرت غفران پناهی را چنانچه مذکور شد در کاشان گذاشتند روانه شدند.

در آن اثنا رقم دیگر مصحوب گرگین بیک غلام که قبل ازین از جانب امرا به جهت مبارکباد جلوس به پایه سریر رفته بود رسید که لباس عزا را تغییر دهند که به این نوع مرتبه اول به خدمت نواب همایون ما مشرف شدن به حسب شکون خوب نیست. مردم اردو حسب فرمان واجب الاذعان جامه های سوکواری را تغییر داده روی به مقصد مراد نهادند و چون به حوالی شهر رسیدند طالب خان که به منصب واقعه نویسی منصوب گردیده بود به اتفاق تخته خان که در آن ایام مرتبه ایالت یافته [۱۱ الف] حسب الحکم نزد ارکان دولت آمدند به نوعی که صلاح دانند ترتیب پایبوس و نشستن در مجلس بهشت آیین قرار دهند.

و در روز شنبه بیست و سیم که نوزده روز از مدت جلوس گذشته بود به ساعت سعد نواب ظل الهی در عمارت علی قاپو یکبار دیگر بر تخت سلطنت جلوس نموده امرا و وزرا و صدور و ارکان دولت و اعیان حضرت علی تفاوت طبقاتهم و تباین درجاتهم به شرف پایبوس ممتاز و سرافراز گشته به ترتیبی که قرار یافته بود به اشاره زینل خان ایشک آقاسی باشی در مجلس ارم تزیین نشستند و هر یک به تفقدات شاهانه و نوازشات پادشاهانه مستسعد و سرافراز گشته در کمال خشنودی به مقرر خود شتافتند.

و در آن وقت چون حضرت ظل الهی را اطلاع بر احوال ممالک نبود چند نفر از معتمدان درگاه مثل عیسی خان قورچی باشی و خلیفه سلطان اعتمادالدوله و زینل خان و رستم خان و ابوالقاسم بیک در

خلوت نشستہ در مہام دولت و انتظام ممالک تدابیر اندیشہ آرای خود را بہ خدمت اشرف عرض نمودہ آنچه رأی صوابنمای اشرف بر آن قرار می گرفت بہ منصبہ ظہور جلوہ گر می شد.

و در آن ایام بہ عون ملک ذوالجلال دست بخشش و نوال گشودہ مطلب و آرزوی ہر کس فراخور احوال از قوت بہ فعل می آمد.

و همچنین حکم قضامضی [۱۱ ب] از مطلع عدالت عز صدور یافت کہ موجب و مرسومات عساکر را از مطالبات سابق و لاحق جہت ابراء ذمہ نواب غفران پناہی و دعای روزافزون نواب ہمایون ما از خزائنہ عامرہ و محل ممکن الوصول تنخواہ دهند. مستوفیان عطارد فطنت چون قلم قدم از سر نمودہ نہایت جد و اجتہاد بہ عمل آورده در اندک روزی قریب بہ دو بیست ہزار تومان واصل ملازمان و قورچیان و غلامان و تفنگچیان و عملہ بیوتات و غیرہ منتسبان این دولت عظمی گردید، جمعی را کہ چہرہ دیناری ہرگز بہ خواب نیامدہ بود دامان آمالش پر ساختند و گروہی را کہ در آرزوی فلسی بہ ملاحظہ فلس ماہی تسلی می گشتند زر بسپر دادند و امید چندین سالہ امیدواران بہ عز انجام و شرف اسعاف مقرون گشت. بواسطہ عنای جبلی دست رد بر سینہ ملتمس هیچ حاجتمندی نمی نہاد و «لا» بر زبان الہام بیان آن معدن جود و سخا جاری نمی شد. ازین سبب آوازہ کرم و صیت عدالتش بر اطراف و اکناف عالم منتشر گشت و امرای سرحد و عظمای ثغور نیز بہ تفقدات و انعامات شاہی مستظہر گشتہ خصوصاً امامقلی خان بیگلربیگی فارس و کوه گیلویہ و لار و بحرین و جرون را قریب بہ شصت ہزار تومان کہ از مقطعی فارس ہر سالہ بہ خزائنہ عامرہ [۱۲ الف] می رسید بہ انعام او شفقت شد.

بعد از تسلی اعلی و ادانی و فراغ از مہمات کلی و جزئی در روز یکشنبہ فرہ رجب ثمان و ثلاثین و الف کہ چہل روز از رحلت نواب غفران پناہی منقضی شدہ بود حسب الامر علما و فضلا و مجتہدین و عوام الناس در مسجد جامع شاہی جمعیت نمودہ بہ ادای



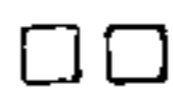
ختم کلام ملك علام بجهت ترویج روح پر فتوح اعلیحضرت علیین مکانی طاب ثراه مبادرت نموده دوهزار قاب طعام از اقسام متنوعه به چابکدستی طبایخان به عمل آمده در آن مجلس روحانی به مصرف رسید و حضرت ظل الهی خود به نفس نفیس در آن مجمع حاضر گشته آداب و رسوم تعزیه به نوعی که رسم سوکواران باشد به فعل آوردند.

### بیت

زبی طاقتی آن سپهر کرم      نفس بی تأسف نمی زد زغم

چون آن مقدمه در آن روز فیصل پذیر گشت بجهت دفع کدورت و آلام ظاهری و باطنی به سیر و شکار میل نموده متوجه بلوکات لنجان که از بسیاری صید و نزهت و لطافت هوا و مکان هیچ دلی به قید الم نبود شدند و چند روز در آن فضائی عشرت فزا به عیش و خوشدلی اشتغال نموده داد فراغت دادند و شبی که در عمارت قریه کرسگان که مبدأ آن\* بهشت آباد است با خواص و امرا به نوشیدن راح روحانی مواظبت می نمودند و کشیکچیان در دور عمارت به خدمت [۱۲ ب] خود مشغولی داشتند از آنجا که همت عالی نهمت آن خدیو جهان بود طبق طلائی از محل نزول خود به زیر انداخته فرمودند که هر کس بردارد تعلق به او دارد.

آن عطیه از قوت طالع نصیب پیرد که بیک غلام خاصه گردید و این مقدمه چنان اشتہار یافت که ساکنان ملاء اعلی از بیم سخاوتش طبق زرین آفتاب را در زیر ابر نهان ساختند و نقود کواکب را در صرة کمرکشان ریخته سر آن را به ریسمان شهاب محکم کردند.



بالجمله بعد از چند روز عزیمت شهر نموده به داد مظلومان و فریاد مستمندان رسیده مرهم نه خاطر خستگان گشتند و در آن ایام حسب الالتماس امرای عظام و خوانین کرام حضرت ظل الهی هر روز

منزل و مقام یکی از ایشان را به نور قدوم بهجت لزوم منور و مزین ساخته در مراعات خاطر آن نیکوسیرتان می‌کوشید و آن فرقه نیز هرکدام فراخور حال جشنها نموده پای اندازهای مناسب در رهگذار مراکب مواکب گسترده پیشکشهای لایق به نظر کیمیا اثر می‌گذرانیدند.

در روز یکشنبه هشتم رجب سلطنت پناه رستم محمدخان ولد ولی محمدخان والی ترکستان که چند سال قبل ازین از ابنای عم گریخته پناه به درگاه نواب غفران پناه آورده بود و در ولایت درجزین که محل سکنی و به تیول او مقرر شده می‌بود به خدمت اشرف مشرف شده [۱۳ الف] حضرت ظل‌الهی آنچه لازمه شفق و مهربانی بود نسبت به آن قره‌الین سلطنت به عمل آورد.

و در شب چهارشنبه چهاردهم شهر مذکور منزل مهد علیا زینب بیگم را به نور حضور منور ساخته نواب مومی‌الیها را بجهت خاتونی و تکفل مهمات حرم علیه به دولتخانه آوردند، و چون همیشه مطمح ضمیر آفتاب تأثیر آن برگزیده‌الهی آن بود که پایه و مرتبه یکرنگان حق‌شناس و اخلاص‌مندان صاحب فطرت قوی اساس را به اعلی مدارج دولت رسانند لهذا در همان شب جانی بیک شاملو را که در زمان خاقان رضوان جایگاه نیز منظور نظر عاطفت بود و بغیر از رضاجوئی و خیراندیشی خلائق امری از وی صادر نمی‌شد به منصب یساولی صحبت و میرزا محمد [را] که سابقاً در ایام نواب غفران پناهی واقع نویس بود به‌رتبه وزارت غلامان و حسن بیک [را] که در سلك ملازمان علیقلی خان ایشک‌آقاسی باشی شاملو منتظم بود به امر وزارت تفنگچیان سرافراز ساختند.

و روز بروز خود با عقل و کمال دورانیش متوجه مصالح امور مملکت و انجام مطالب و حوایج خلائق گشته به تظلم و فروماندگی هجزه و مساکین می‌پرداختند و چون مدعا به امضاء رسیده آستان سلطنت آشیان مطاف خلائق گردید به جشن و طسوی نوروز سعادت

فیروز ییلان ئیل پرداخته خاطر عالمی را به انعامات [۱۳ب] شامل و  
ادارات کامل شادان و خرم گردانید.

چون نخورد از غم غمخوارگان      چون بکشد دست ز بیچارگان  
حمد خدایی که به تأیید بخت      گشت سرافرازتر از تاج و تخت

## تیلان نیل ۱۰۳۸

رسیدن نوروز سلطانی تیلان نیل ثمان و ثلثین و الف هجری  
و نشستن حضرت ظل‌الهی بر سریر تمکن و گرم‌بازاری  
عیش و عشرت در آن ایام خجسته انجام و شرح وقایعی که  
به ظهور رسید.

درخت غنچه برآورد و بلبلان مستند  
جهان جوان شد و یاران به عیش بنشستند  
هزار آبله زد پای بلبلان چمن  
زبسکه شاخ به شاخ از نشاط برجستند

و چون سلطان اعظم و فرمانفرمای بنی‌آدم خلدالله سلطانه و  
نصر اعوانه بر سریر دولت روز افزون مستقر گشت و شکستگی‌های  
[حافی] به مرهم وافی استحکام پذیرفت

آوازه شد اندرین کهن فرش کالسلطان استوی علی‌العرش

از برکت قدوم همایونش جهان پیر را جوانی باز آمد و عالم  
سرگشته را آرامشی روی نمود. درین اوقات که غره نشو و نمای  
حسن ایام جهان است ابر اگر گریه در چشم آرد صحن باغ بر وی  
تبسم کند و رعد اگر ناله حزین پیش آرد و برق برو خنده‌هازند عجب  
نیست که اگر امداد طرب لعاب حیات را به آب حیات مبدل و نیش  
کژدم را چون نوش مرهم سبب لذت گرداند و تلخی مذاق حنظل را

شیرینی عسل بخشد و سوزناکی [۱۴ الف] زهر قاتل را به سازگاری تریاک نافع عوض کند. غلط گفتم درین ایام تلخی از کجاست. اگر جام می خوش گوار بدین صفت موصوف است شاد بود آن نادر کالمعدوم و اگر در دل عشاق سوزی از غم عشق ماند همان مایه شادمانی اوست. تیغ اگر پیش ازین خون گریستی این دم چون برق خنده می زند و کمان پیشتر ازین ناله می کرد این لحظه مترنم است. سپر که آهن روئی پیشه داشتی پشت داده و نیزه که دست تطاول دراز کرده بود از می نشاط قامتش تمایل پذیرفته. خنجر آبدار چون زبان افعی به زینهار آمده و گرز سرگران از سرزنش پهلوی تهی کرده. زره هزار چشم به نظاره روزگار گشاده و کیش پیش این رفاهیت قربان گشته. صهییل اسبان کارزار به نواز ارغنون مبدل شده. فتنه که چون حوادث روزگار به هر دیار رسیده بود چون بوم پس دیوار تواری مانده. سلامت که چون امن پای بر کران نهاده بود چون حریف ظریف در میان آمده.

هر شادایی که چرخ زما فوت کرده بود  
 آنرا به يك لطیفه قضا کرد روزگار  
 محتاج بود ملك به پیرایه چنین  
 آخر مراد ملك ادا کرد روزگار

چون خورشید انور از تردد ادوار میل به بیت الشرف خود نمود در روز چهارشنبه بیست و پنجم ماه رجب ثمان و ثلثین و الف که روز تحویل بود حضرت ظل الهی بجهت انعقاد مجلس [۱۴ ب] عیش اسباب سرور و حبور در عمارت مبارکه که در باغ نقش جهان واقع است مهیا نموده امرا و وزرا و ارکان دولت و اعیان حضرت و یوزباشیان و غلامان و ملازمان در آن مجلس بهشت آیین و محفل جنت تزیین حاضر شدند.

و بواسطه رفع تعزیه و مبارکی جلوس قامت قابلیت هر یک را

فراخور استطاعت به خلاع فاخره مشرف ساخته به تشریفات لایقه سرافراز ساختند و قریب به هشت هزار خلعت از پوستین سمور ابره [و] مخمل زربفت و قبا و بالاپوش زربفت طلا باف و نقره باف و دارایی باف و مندیل تمام زر و دستکزر و چهارذرعی\* زربفت و ساده و اقمشه رنگ به رنگ در آن ساعت به انعام مقرر شد.

و اسب تازی با یراق طلا ضمیمه خلعت عیسی خان قورچی باشی، و دوات قلم مرصع اضافه عارفه اعتمادالدوله، و دگنک مکلل به یواقیت و لعل و فیروزه ردیف تشریف زینلخان ایشک آقاسی باشی، و جیقه مرصع به لئالی به یوسف آقا، و خنجر مرصع توأم خلاع رستم خان قوللر آقاسی نموده ایشان ازین انعامات سر مباهات به فلك اثیر رسانیدند.

و در روز سه شنبه غره شهر شعبان مهر و کالت را به زینلخان و منصب قوللر آقاسی گری به رستم خان تفویض شده در همان وقت مقرب الحضرت یوسف آقا به رتبه امیر [۱۵ الف] شکارباشیگری و تخته خان استاجلو به خدمت قورچیگری کمان و شاهقلی بیک به مرتبه قورچیگری ترکش سرافرازی یافته در میان اقران و امثال ممتاز گشتند و مهر شرف نفاذ و غیرهما در آن ساعت مسعود نقش پذیر شد. و چون خاطر فیض مظاهر از امور کلیه فراغت یافت به جهت سیر جباخانه که رشک فزای نگارخانه چین است و در قلعه طبرک واقع بود در روز پنجشنبه سیم ماه مذکور قدم رنجه فرموده با امیران میهمانان آن روز را به خوشدلی و شادکامی گذرانیده لشکریان را فراخور حال به انعامات شامل سرافراز فرمودند.

و روز دیگر منہیان اقبال اخبار اختلال ولایات خراسان به پایه سریر انہاء کرده بجهت رفع آن حادثات و رفاه رعایا و ایمنی برآیا مقرب الحضرت زمان بیک ناظر بیوتات و تفنگچی آقاسی که یکی از اخلاصمندان حق گزار و روشناسان درگاہ عرش اعتبار بود و در اصابت رای و متانت عقل موصوف به سرداری آن محال تعیین نموده

پانزده هزار تومان از نقد و ابریشم و غیره به او دادند که در خراسان سوای ملازمان که ساکن آن ولایت اند تفنگچی مجدد گرفته در نظم و نسق آن حدود به تقصیر از خود راضی نشود و مقرب الحضرت مذکور در آن روز به شرف پای بوس مشرف گشته بر جناح استعجال روان شد.

و چون [۱۵ب] از وجود فایض الوجود آن مظهر عدالت روزگار آشفته را جمعیت خاطری روی داده ابواب سرور بر روی عالمی گشوده بود در او اسط ماه مذکور حکم قضامضی صادر شد که خانات و بازار و قیصریه دارالسلطنه اصفهان را آیین بسته غبار غم و گرد الم از عارض متوطنان و ساکنان آن بلده طیبه به آستین شفقت پاک سازند و منادی ندای شادمانی در دادند که فوج فوج و گروه گروه هر یک با یاری و هر کس با دلداری در آن بزم همایون به عشرت اشتغال نموده از بیم شحنة کلفت مصون باشند.

زبس در نغمه انگیز است ایام	سزد رؤصد اگر در گور بهرام
تذرو نغمه بر لب آشیان ساخت	ترنم خانه در کام و زبان ساخت
روانها از شراب عیش سرمست	نفسها پای کوبان دست بر دست

در آن اوان که گلریزان چراغان بود از هر طرف ساکنان هر دیار تحف و هدایای بی اندازه به پایه سریر خلافت ارسال نموده نوازشها می یافتند.

و در غرة رمضان امامقلی خان بیگلربیگی شیراز و کوه گیلویه و بحرین و لار و جرون که قبل ازین حسب فرمان قضا توأمان نواب غفران پناهی به محاصره بصره رفته بود بعد از انتشار آن واقعه عظمی دست از مطلب برداشته به درگاه گردون پایگاه آمده شرف پایبوس یافت و منظور نظر [۱۶ الف] عاطفت گردیده پایه بندگی به اوج علیا رسانید.

و درین روز خلیل بیک سوسواغلی ذوالقدر بنا بر سبق خدمات

آباء و اجداد به رتبه امارت سرافراز گردیده بعضی الکا که قبل ازین با درگاه قلی\* سلطان دختر زاده ندرخان مهرداد بود به مشارالیه تفویض شد.

و چون درین ایام اکثر اوقات از مترددین و جواسیس اخبار ولایات روم و تعیین شدن خسرو پاشای وزیر اعظم بجهت استرداد بغداد به گوش می رسید اعلی حضرت ظل الهی نیز به عزم سفر جازم شده در شب چهارشنبه چهارم ماه مذکور به ساعت سعد پیشخانه همایون را در قریه باتان که در حوالی شهر واقع است زدند و احکام و ارقام به حکام سرحدات نوشتند که هرگاه خبر ورود لشکر نکبت اثر رومیه برسد به درگاه عرش اشتباه عرض نمایند تا رایات جاه و جلال به حرکت آید و مقارن این حال مقدمات فتور گیلانات روی نمود چنانکه مذکور خواهد شد، ان شاء الله تعالی.

□□

□□

گفتار در خروج غریب شاه روسیاه ولد جمشیدخان و فتوری که در گیلانات واقع شد و مغلوب گشتن آن گروه بی خبر به سعی عساکر نصرت‌الر

□□

□□

چون به اتفاق آراء اهل تحقیق و به تصدیق ارباب توفیق همیشه تبدلات خوبی اوضاع گردون و تقلبات نیکی احوال مادون منوط به اراده سبحانی است [۱۶ب] و سایر نواحی این امور به مقتضای معدد جهات در افلاک روحانی لیکن سویدای دل فرد کامل انسان به منزله مرکز این دوایر در حرکات آسمانهای آن جهانی برقرار است و در دیده بصیرت سعادتمندان نظر یافته به مثابه دو قطب معدل النهار از آن افلاک پر انوار

کارفرمای آسمان جهان  
کوههای بلند و دریاهاست

آسمانهاست در ولایت جان  
در ره عشق پست و بالاهاست



پس ذره‌ای را که به عنایت خود روشناس آفتاب عظمت سازند از تیغ‌بازی و سنان‌داری هر شعشعه از جای نرود و هر قطره‌ای را که از بدو فطرت به مشیمه صدف راه نمایند از صدمه نکبای و دبور متزلزل نگردد تا به مقصد رسد.

گر نه برین قاعده بودی قرار      قلب شدی قاعده روزگار

و تصریح بر دلیل این مدعا آنست که جمعی از مردم گیلان که به سمت کم‌عقلی و صفت نادانی ضرب‌المثل اهل جهان‌اند چون از قضیه ناگزیر حضرت غفران‌پناهی آگاه گشتند بر سر آرزویی که از دیرباز تخمیر وجود ایشان بود رفته شخصی مجهول‌القدری را به اعتبار آنکه پسر جمشید خان است موسوم به غریب شاه نموده به مسند حکومت آن دیار نشانده غاشیه اطاعتش بر دوش کشیدند و در اندک فرصتی جمعی کثیر و جمی غفیر در سلك ملازمان و جانسپاراننش منتظم [۱۷ الف] گشته شورش و فساد آغاز نهادند و از قصبه لشته‌نشا که محلی از محال گیلان بیه‌پیش است و همیشه معدن و منبع مردم شیطان سیرت شیاطین سریرت بوده ابوسعید و عنایت رحمت‌نام دو کس که از اعیان چپک و اژدرند به معاونت و معاضدت غریب شاه کمر انقیاد بسته در وهله اول به عزم تاراج بلده رشت که در آن‌ایام وزارت آن محل با میرزا اسمعیلی ولد اصلان بیک بود متوجه شدند.

وزیر مذکور به اتفاق مرتضی‌پاشای حاکم آخسقه که قبل ازین به دست عساکر نصرت مآثر افتاده و به طریق مهمانان در آن بلده طیبه ساکن بوده با جمعی از ملازمان خود در برابر جنود غریب شاهی صف آرای گشته چون از روی کار علامت ادبار خود مشاهده نمودند فرار بر قرار اختیار کرده به جانب الکای گسگر عطفه عنان نمودند و گیلانیان از وخامت عاقبت اندیشه ناکرده دست به تاراج و تالان قصبه برآورده مبلغ‌های کلی از مال سرکار خاصه\* و تجار و عجزه و

\* از اینجا تا علامت \* در شانزده سطر بعد در نسخه «م» نیست.

مساکین و رعایا و زیردستان برده جمع کثیر به قتل آوردند و بعد از اخذ غنایم و قسمت در میان ملازمان خود به خاطر جمع روی توجه به جانب لاهیجان که در آن وقت میرزا عبدالله ولد خواجه علیشاه اصفهانی که یکی از غلامان قدیمی دودمان ملایک‌آشیان بود به وزارت آن دیار اشتغال داشت و وزیر [۱۷ب] مذکور از وجود جنود عریب‌شاه مطلع گشته در ساعت کس به طلب بیرامقلی سلطان میر صوفی و حیدر سلطان قویله حصارلو حاکم تنکابن فرستاده که چون قلعه لاهیجان خالی از استحکام نیست می‌باید که کومک و مدد ایشان علاوه نگهبانی آن شود تا دشمنان را دستی نباشد.

حیدر سلطان چند نفر از ملازمان خود را در روز مکمل و مسلح ساخته به تعجیل روانه نموده بیرامقلی سلطان و غازیان صوفی با عالم عالم خوف و هراس متوجه لاهیجان شد و یک روز بجهت مصلحت پای ثبات استوار نمود.

چون خبر عبور لشکر پرشور و شر غریب‌شاه از آب سفید رود به ایشان می‌رسد دیگر مجال توقف جایز ندانسته و آنچه اسباب و اموال سرکار خاصه\* و تجار اروس که در قلعه مضبوط بود برداشته تا قصبه دیلمان عنان باز نکشیدند.

میرزا عبدالله وزیر و میر مراد کلانتر بعد از [وقوع] فرار صوفیان و رفتن ملازمان حیدر سلطان لاعلاج شهر و قلعه را با اموال و اسباب خود گذاشته نیم جانی از آن غرقاب به کنار کشیدند و غریب‌شاه از اطلاع احوال مسرور و مبتهج گشته بی مزاحمت اغیار به قلعه مبارکه لاهیجان داخل شده اعیان و ملازمان خود را به نوازشات امیدوار ساخته، بعد از سه روز توقف از بلده لاهیجان متوجه رانکوه و تنکابن گشت.

حیدر سلطان [۱۸الف] قویله حصارلو از توجه او اندیشه ناکرده کنار رودخانه منظر را که محل طفیان و عبور از آن مشکل بود سیبه‌ها و تخته‌بندها قرار داده در دفع آن گروه جازم می‌شود.

و غریب شاه بنا بر غروری که در اول دولت لازم حال بنی نوع انسان است اصلاً ملتفت آنها نگشته شروع در جنگ می کند. ملازمان حیدر سلطان داد دلیری و مردانگی داده تا شکست فاحش به حال غریب شاهیه راه می یابد. اما آن مخدول در عالم حيله بازی آن مقدمه را به روی خود نیاورده به جانب لاهیجان عنان فرار مصروف داشت. چون معاملات گیلان این قسم روی نمود و اخبار روز به روز به پایه سریر خلافت می رسید و قایلی می گفت:

خیال حوصله بحر می پزد هیبات

چهره است بر سر این قطره محال اندیش

چون گفتگوی این بنای بی بنیاد به گوش اعالی و ادانی رسید رای مملکت پیرای حضرت ظل الهی و مشورت [عظمای] دولت بر آن قرار یافت که یکی از معتمدان دودمان خلافت مکان را به جهت تمشیت این مهم قرار دارند که به جاروب تدبیر خضع و خاشاک شارع امنیت را پاک سازد. بعد از استخاره و استشاره قرعه اختیار به نام مقرب الحضرت خلف بیک که با خلوص عقیدت یکی از جانسپاران آستان فلك آشیان بود افتاد و حکمی از [۱۸ب] مهرب عدالت به اسم ساروخان و گرگین خان حاکم آستارا و گسگر صادر شد که با قشون خود مهیا و آماده باشند و اگر پیش از وصول سردار امری که صلاح دولت در آن باشد از ایشان متمشی شود سعی نمایند. امرای مذکور به مضمون حکم جهان مطاع مطلع گشته بلا توقف و تفکر از مقر خویش در حرکت آمده در فرضه کوچسفرهان من اعمال رشت تلاقی فئتین دست داده با یکرنگان و موالیان غریب شاهی شروع در کوشش و جدال نموده نایره قتال را مشتعل ساخته در يك طرفه العین به نیروی دولت روز افزون فتح و نصرت روی داده آن مخدولان همچون شغال از پیش شیران بیشه هیجا گریزان [شده] پناه به جنگلها بردند و جنود ظفرورود آن بی عاقبتان را تعاقب نموده از کوچسفرهان تا لشته نشا که قریب به چهار فرسخ است

در قتل و اسر و سبی آن جماعت تقصیر نکردند و کیا فریدون سپهسالار ایشان در مرتبه اول به زخم تیغ یکی از ملازمان گرگین خان مقتول گشته و کربلایی محمد کو که وزیر و مشیر آن طبقه بود با عنایت رحمت که از سپاهیان عمده بود دستگیر و اسیر گشتند و غریب شاه از بیم روی به گریز نهاده در بیشه و جایهای محکم متواری بود. بعد از سه روز به دست غازیان ظفر انجام گرفتار گشت.

### صبح ظفر از مطلع اقبال برآمد

اصحاب غرض را شب سودا به سر آمد

[۱۹ الف]

و عدد آن کشتگان به روایات ثقات به هشت هزار رسیده بود. آخر الامر چون اصل مطلب به دست آمد بر بقیة السیف ابقا نموده دست از نهب و قتل بازداشتند.

تیغ می زد دشمن اما آهنی می کوفت سرد

تیغ چون بر جوشن تقدیر گردد کارگر

نوید این عارفة عظمی که از مطلع سعادت طالع شده بود چون بر ضمیر مهر تنویر اشرف پرتو انداخت به ازای آن موهبت سجدهات شکر به تقدیم رسانید و حکم قضامضی به اسم امرا که فاتح وقایع داهیه بودند عز و رود یافت که غریب شاه را با رثوس مقتولان به درگاه جهانیان پناه فرستد و سایر سکنه و متوطنه گیلان را استمالت داده که از تقصیرات و زلات ایشان گذشته رقم عفو بر جراید جرایم ایشان کشیدیم، هر یک به امر فلاح و زراعت و آبادانی مملکت به تقصیر از خود راضی نشده پای در دامن بیچارگی پیچند. از آن رهگذر قالب فرسوده متوطنان آن دیار را جان به تن باز آمد و رنگهای پریده از آشیان عدم به چهره آمالشان [رجعت نمود].

## رباعی

از لذت عفو محو و بیمهوش شدند  
 جز شکر ز هر کلام خاموش شدند  
 زین پیش چو سوسن از زبانی بودند  
 کنجی بنشستند و چو گل گوش شدند

بالجمله در او اسط شهر شوال سال مذکور امرا حسب الفرمان غریب شاه را با چند نفر از ملازمان او که مقید و مغلول بودند به سده سنیه ارسال [۱۹ب] داشتند. نظارگیان عالم علوی و تماشائیان مرکز سفلی دیده حیرت به نظاره چنان مجمعی گشودند و بواسطه چشم زخم حوادث آیه «ان یکاد» می خواندند تا در روز هفدهم ماه مذکور در عمارت علی قاپو جشنی عظیم مرتب ساخته خیرات خان ایلچی سلطنت پناه عبدالله قطب شاه [را] که در آن اوان به پایه سریر آمده و بیست هزار تومان به رسم سوغات به درگاه محالم پناه آورده بود در آن محفل ارم تزیین طلب داشته لازمه مهمانداری به عمل آوردند. و چون عروجی در طالع غریب شاه رو سیاه واقع بود حسب الامر فك اسفل او را سوراخ نموده در همان روز که مهمانان جمعیت داشتند بر بالای قبق کشیدند تا قدر و منزلت او بر نظارگیان ظاهر شود و ملازمان او را به قتل آوردند و از بیم آن سیاست فتنه خواب آلوده باز به خواب رفت و امنیت از کار رفته قامت استقامت برافراشت.

در خواب رفت فتنه و آسود روزگار  
 شد وقت عیش و عشرت برخیز و می گسار  
 تا عهد تست کار بجز خرمی مکن  
 تا دور تست دست خود از شیشه بر مدار

القصه بیاید دانست چون راهبران قضا و قدر هیچ امری بی دلیل و هیچ کاری را بی راهنمایی به انجام نرسانده اند لهذا محبوسان قلعه

کون و فساد را در هر حال به پیشروی و قایدی احتیاج [۲۰ الف] افتد خصوصاً در آداب سپاهیگری و نگاهبانی لشکری. در آن باب رای رزین حضرت ظل‌الهی به الهام ملهم غیبی قرار به آن یافت که یکی از تربیت یافتگان دولت را به آن امر نامزد کند و چون پایه مرتبه ایالت پناه حشمت دستگاه صاحب عقل رموزدان زینلخان ایشک-آقاسی باشی شاملو از اقران و امثال برتر بود منصب سپهسالاری را به وی تفویض نمودند و به تاریخ بیست و هفتم این ماه خدمتش را به شرف پای بوس ممتاز و سرافراز ساخته تارکش از فرق فرقدان گذرانیدند و رتق و فتق مهمات لشکری و رعایا به رای صایب و فکر ثاقب او منوط و مربوط گردید.

رونق‌پذیر گشت همه کار روزگار از دولت چنین که بماناد پایدار و در همین روز خواجه محرم که از سن طفولیت از محرمان اسرار آن حضرت بود به منصب مهتری رکابخانه و شبلی سلطان جهت حکومت شوشتر و خلیلخان به ایالت ایل بختیاری و صفی‌قلی سلطان برادرزاده زینلخان به امارت سلطانیه و زنجان منصوب گشته به تقبیل قدم همایون مشرف گردیدند.

□□ □□  
 ذکر واقعات که در مرو و نسا و ابیورد و مملکت خراسان روی نمود و آمدن اسفندیارخان حاکم اورگنج بر سر مرو و گرفتار شدن ابوالغازی برادر او در قلعه نسا و ابیورد □□ □□

از لطف خدا دلی که بنواخته شد [۲۰ ب]  
 جانس زغم زمانه پرداخته شد  
 از کام‌دلش بهرچه انداخت نظر  
 از کوری خصم کار او ساخته شد

هرگاه که مشیت ازلی به تحقیق امری از حوادث کونیہ تعلق گیرد و ارادت لم یزلی وقتی که به تحقیق توفیق مطلبی توافق پذیرد نتیجه و مطلوب را طالب برهان گاهی از مقدمات عکس نقیض تحصیل نماید و مآرب و رغایب خردمند راغب از راه ممانعت اعدا بی سبق دلیل و رهنما بر وجه احسن برآید.

از خلاف آمد عادت مطلب کام که من

کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم

غالباً ظهور دولت خداداده را يك شرط کلی مبالغه در مغالبه و معادات معاندان است و غلبه و شوکت و شکوه مؤیدان من عندالله را باعث اولی تحقق رفع آفات مخالفان، چرا که رابطات تمام مکونات بر همین نسق معتاد است و تقابل نشأء حق و باطل و تعاند نور ایمان و ظلمت کفر عاطل لایزال شامل جمیع افراد، چنانچه همیشه بلند آوازگی و صیت شایع دعوت پیغمبری ه اشتہار و انتشار علو قدر مصطفوی به سروری بنی آدم و رفع غلغل پرشور انجمن منافقان گمراه بود.

باد صبا بیست میان نصرت ترا کی دید شمع را که دهد باد یاوری

چون اکثر حالات این خدیو جهان منطبق است بر مجاری دولت شریعت و رفاهیت حال بر ایا و رعایا [۲۱ الف] که ودایع اله اند، لهذا مطالب و مآرب دور از عقل و دریافت بی گفتگو و منت تدبیری به منصفه ظهور جلوہ گر می شود.

شاهد این مقال آنکه چون خبر داهیة نواب جنت مکانی بر اقصی بلاد ربع مسکون چون نور آفتاب منتشر گردید پرده حجاب عاقبت اندیشی از روی کار دشمنان دوست نما و خصمان بی روی و ریا برخاست. هر يك به هوس مطلبی و هوای آرزوئی که از دیرباز در

متخیله ایشان ذخیره بود دست از آستین جلادت برآورده پای از اندازه بیرون نهاده، و یکی از آن جمله اسفندیارخان حاکم اورگنج که از پرورش یافتگان و نوازش دیدگان این آستان قدس آشیان بود مکرر به امداد و اعانت لشکر نصرت اثر این دودمان از معارك جانستان رهایی یافته قامت قابلیتش به خلعت حیات این سلسله آراستگی داشت،

در آن ایام فرصت غنیمت دانسته به عزم تسخیر ولایت و قلعه مرو از مقر خود حرکت نموده با فوجی از ملازمان جانسپار عنانریز متوجه گردیده حصار شهر را مرکزوار احاطه نموده در استخلاص و استرداد آن بلده طیبه نهایت سعی بجای می آورد. مستحفظان قلعه به سرکردگی عاشور خان کهرلو بیگلربیگی در حفظ و حراست کما ینبفی جد و اجتهاد ورزیده [به] دفع مضاربات خصم آشنا رو می نمودند.

آخر الامر بیگلربیگی مذکور تکیه به عنایت [۲۱ ب] قادر لم یزل لایزال و اقبال بیزوال حضرت ظل الهی نموده از بسیاری سپاه مخالف رعب و هراس به خود راه نداده با معدودی چند از ملازمان کلمه «تو کلت علی الله» بر زبان رانده از قلعه بیرون آمدند و در برابر صف دشمن صفا آرای گشته دست به محاربه و مقاتله گشودند.

بر قلب زدند و بر شکستند      کشتند و بریختند و خستند

به عون مرحمت نامتناهی و نیروی دولت شاهنشاهی به يك صدمه در يك طرفه العین شکست فاحش بر لشکر مخالف افتاده اسفندیارخان به هزار حيله نیم جانی از آن غرقاب هولناک به ساحل نجات رسانید و غازیان ظفر نشان مظفر و منصور با غنایم بیحد و شمار به درون حصار آمده شکر موهبت الهی به تقدیم رسانیدند. بلی کافر نعمتان عاقبت نااندیش را اراده های فاسد چون مهتاب به گرد [و] آب به غربال پیمودن است و بجز وخامت مال و پز مردگی احوال نتیجه ای حاصل نه.



چون در آن سرحد به یمن عاطفت سرمدی آنچنان نصرتی روی نمود مقارن آن حال ابوالغازی سلطان برادر اسفندیارخان به اغوای جمعی از اربابان نسا و [ابیورد و] درون خیال خامی در خاطر پخته اراده تسخیر آن ولایت نمود و هنوز طی راه مقصد نکرده که محبعلی سلطان فرزند بکش\* خان استاجلو حاکم نسا و اغورلو سلطان که از جمله غلامان درگاه بود به حکومت درون [۲۲ الف] اشتغال داشت سررشته تدبیر از دست داده قلاع خود را از خوف دشمنان انداخته بمحال قوشخانه آمدند و رعایای آن محال بواسطه موافقت مذهب سفیران به استعجال تمام به طلب ابوالغازی سلطان فرستادند که سبب تأخیر و توقف چیست؟ تا هنگام فرصت است مطلب را به دست می باید آورد. خدمتش از استماع این بشارت به سرعت برق و باد متوجه گردیده قلعه نسا و درون را به حوزه تصرف خود درآورد.

چون وقوع این حادثه عظیمه اشتهار یافت و منوچهرخان ولد قرچقای خان حاکم مشهد مقدس بر واقعه مطلع گردید بی آنکه از جانب درگاه عالم پناه به او اعلامی شود به قصد استرداد آن دیار به امراء تابین خود اعلام نصرت انجام برافراشت. ابوالغازی سلطان از غایت غرور و نهایت تهور که جبلی ذات او بود بجهت دفع صایل به آراستگی قشون پرداخته در حوالی نسا تلاقی فریقین و تقابل فئتن دست داد.

از آنجا که مهیب نسیم سعادت و مطلع آفتاب دولت بود باد بی- نیازی بر جنود نکبت ورود مخالفت وزیده به اندک مجادله شکست بر لشکر گروه مخدول العاقبه راه یافته فرار بر قرار اختیار کردند و جمعی از منسوبان ایشان که به محافظت قلاع مذکوره مأمور بودند از واهمه و صدمه غازیان شیر شکار اسباب و سامان قلعه داری [۲۲ ب] گذاشته در نیمشب راه پیش گرفتند و قریب به سه چهار هزار کس از سپاه بی ایمان خصمان کشته و اسیر و دستگیر شدند.

و در اوایل شهر ذی قعدة منوچهرخان که بانی و باعث فتح چنین

بود بجهت اظهار حق السعی خود سرها و اخترمه‌ها و آن گروه انبوه را با کرناها و غنائیم بسیار به درگاه جهان‌پناه ارسال نمود و مورد شفقت و الطاف شاهانه گردید.

بعد از انجام این مهم حکم قضامضی از برای تأدیب آن دو امیر بیعاقبت که از مستقر خود حرکت نموده قلاع را گذاشته بودند به اسم زمان بیک ناظر و تفنگچی آقاسی عز صدور یافت که کالبد خاکی آن بی‌عاقبتان را از لباس عاریت پوست بیرون آورده پر گاه نماید و به درگاه عالم‌پناه فرستد و جمعی از مفسدان آن ولایت را نیز که ماده فساد باشند به قصاص رسانند.

زمان بیک حسب فرمان واجب‌الاذعان عمل نموده باعث انطفاء آتش غضب همایون گردید و در تعمیر و آبادانی قلعه نسا و درون سعی نموده عنان عزیمت به جانب مشهد مقدس معطوف داشت و چون حرکات ناپسند که قبل ازین بر طبق عرض انگاشت از اسفندیار خان حاکم اورگنج سر زده بود از آن جهت غرق عرق انفعال گشته آن حرکت را نسبت به اراده برادر خود ابوالغازی نموده [۲۳ الف] از برای عذر تقصیر او را مقید و مغلول با عرایض معذرت‌آمیز و پیشکشهای لایق به سده سنیه فرستاده اظهار یکجبهتی و خلوص عقیدت نموده که چون آباء و اجداد ما را همیشه ملجأ و معاذ آن درگاه بوده و این کثیرالتقصیر را نیز بغیر از آن آستانه مفر و مقری نیست و برادرم از غایت غرور جهل و نادانی ارتکاب به این امور ناشایست نمود بنابراین او را محبوس ساخته به خدمت فرستادم که سزاوار هر تنبیه و تأدیب که بوده باشد از مکن عدالت به عمل آید، و ابوالغازی سلطان در شهر جمادی‌الثانیه او آخر سال نیلان نیل در بلده همدان به عتبه بوسی کریاس گردون اساس رسیده منظور نظر شاهانه گردید. و از آنجا که عادت جبلی حضرت ظل‌الهی است تقصیرات و زلات او را عفو نموده از جرایم او درگذشتند و بعد از چند روز که آداب مهمانداری به عمل آمد شخصی را تعیین نمودند که به اتفاق خدمتش

به اصفهان رفته در ملازمت آن بوده آنچه لازمه مهربانی باشد به عمل آورد و خود به دولت و اقبال به سیر و شکار اشتغال نموده در فراهم آوردن خاطرهای پریشان سعی بودند.

### بیت

یارب این لشکر دشمن کش شه باد مقیم  
تا درین ملک کس اندیشه طغیان نکند

□□

□□

گفتار در ذکر بعضی از مقدمات که در آذربایجان و عراق  
عرب و خراسان در اواخر این سال روی [۲۳ الف] نمود و  
قشلاق نمودن نواب همایون در همدان

□□

□□

پوشیده نماناد که از بدو فطرت انجم طالع هر صاحب بختی را  
که از مقابله آفتاب سعادت نوری نصیب دادند به غمام تحرك هیچ  
مانعی ظلمت زدا نگردد، و اگرچه در مبدأ حال تفرقی در احوال راه  
باید سالکان طریقت اقبال [را] بیرنج گنج میسر نشود و بی زحمتی  
نعمتی به دست نیاید. به پیشگاه سعادت کسی فرود تواند آمد که در مشاق  
جاده طلب صبر کند و جمال کعبه مراد کسی را تجلی کند که رنج  
بادیه تعب را متحمل گردد. به مقدار سعی درجات مجد رفیع توان  
یافت و بر حسب اجتهاد به پایه جاه منیع توان رسید.

بر سر عالم کسی گردد چو گردون قهرمان  
کو کند بهر صلاح ملک ترک خواب و خور

و انموذج \* این سیاق آنکه چون مرکز تخت سلطنت مقر آن خدیو  
جهان گردید از هر طرف فتنه خواب آلوده شروع در چشم مالیدن کرد  
و آشوب پای به دامن پیچیده قوت رفتار نیافت، و از اکناف ممالک  
هر روزه منهیان اخبار موحش به سده سنیه عرض می نمودند و از  
آن رهگذر مزاج با ابتهراج منحرف می گشت. آخر الامر حکم قضا

مضی به امراء سرحد و بینگربییگان اطراف عز صدور یافت که در تنبیه و تأدیب بی‌ادبان که پای از حد خود فراتر نهند بقدر میسور سعی نموده دفع صایل را بر خود واجب و متحتم دانند.

بنا بر آن در اوایل ذی‌قعدة ثمان و ثلث و الف هجری رستم بیک [۲۴ الف] دیوان بیگی که سردار آذربایجان بود جمعیت لشکر عظیم نموده به جهت گوشمال زینل بیک کرد محمودی که در حوالی قلعه‌وان مسکن و مأوا داشت به حرکت آمده الوس و رعایا و حشم‌نشینان و متابعان او را تاخت و تاراج نمود و وکیل زینل بیک مذکور را با دو بیست [و] هفتاد نفر سر و یک‌هزار و چهارصد اسیر و سی‌هزار گوسفند و سه هزار و پانصد گاو میش به دست آورده سالمأ و غانما به مقر خود مراجعت فرمود.

و صفیقلی‌خان حاکم بغداد نیز چون همیشه از اعراب بنی‌لام دست درازی و بی‌اندامی زیاده از حد مشاهده نموده بود بعضی از لشکریان خود را به سرداری یکی از معتمدان تعیین نموده بر سر ایشان فرستاد. جنود نصرت ورود آن مخاذیل را غافل نموده در نهب و غارت شروع کرده جمعی کثیر را به قتل آوردند و بیست‌هزار گوسفند و هفت هزار گاو و گاو میش و اسب از غنایم ایشان متصرف گشته به محل خود بازگردیدند.



و سوانحی که در ولایت خراسان روی نمود آن است که قبل ازین مذکور شد که چون نظارت پناه زمان بیک ناظر و تشنگچی آقاسی را بواسطه سرداری و ضبط سرحدات آن مملکت به خراسان فرستادند مشارالیه در مبدأ حال نسق قلاع نسا و درون و ابیورد و غیره نموده متوجه مشهد مقدس گردید و در آن وقت ده هزار تفنگچی مهیا ساخته به محافظت قلاع آن سرحد [۲۴ ب] بقدر احتیاج کشیکچی و آذوقه تعیین فرمود. مقارن آن حال اورازقوش بیگی که یکی از سرداران معروف والی بلخ بود به حوالی و توابع ماروچاق آمده

غلات و محصولات آن نواحی را سوزانیده در نزدیکی آن محال توقف نموده منتظر می بود که اگر فتوری از جانب قزلباش به او رسد و صرفه در تاخت خراسان داشته باشد جازم شود. زمان بیک چون اطلاعی بر این امر حاصل می نماید و مشخص می شود که در قلعه ماروچاق آذوقه نیست در اندک فرصتی غله و آذوقه بسیار از محال خراسان بهم رسانیده جمعی از تفنگچیان سرکار خاصه شریفه را به سرکردگی مجنون بیک بیجستانی با ملازمان امرا همراه ساخته که آن آذوقه را به قلعه ماروچاق رسانند. اورازقوش بیگی بعد از شنیدن این خبر به طمع خام افتاده فوجی از اوزبکان کینه گذار را با برادرزاده خود فرستاده که در بیشه هایی که در حوالی راه بود مخفی باشند و آنچه لازمه دستبرد است در محل فرصت به فعل آورند.

اول مرتبه مجنون بیک بیجستانی که یکی از یوزباشیان بود به رسم قراولی چند قدم در پیش آن جماعت پا دوازده نفر راه می پیمودند به سروقت آن فرومایگان می رسید. اوزبکان چون بالای ناگهان از کمین گاه غدر بیرون آمده سر راه می گیرند. مجنون بیک مذکور پیشدستی نموده در بالای تپه رفته از اسبان خود فرود [۲۵ الف] می آیند و با هزار اوزبک شروع در جنگ کرده قریب به شصت کس از آن مخذولان را به خاک بوار و ادبار می اندازند و آنقدر پای ثبات برقرار می دارند که از تعاقب لشکر ظفر اثر رسیده مخالفان را شکست می دهند و جمعی کثیر از اوزبکان طعمه تیغ غازیان شیر-شکار گردیده برادرزاده اورازقوش بیگی و خواهرزاده یلنگتوش را با چند نفر دیگر از سپاهیان عمده ایشان به دست آورده آذوقه و مایحتاج قلعه را بی چشم زخمی به ماروچاق می رسانند.

چون اورازقوش بیگی ازین واقعه هولناک و آمدن زمان بیک به ولایت خراسان مطلع گردید لاعلاج کتابتی مشتمل بر عذرخواهی تمام با ایلچی نزد زمان بیک فرستاده اظهار پشیمانی و فروتنی بسیار نموده در طی نامه خود قید کرده بود که به طریقی که فیما بین

نواب غفران پناه رضوان دستگاه و پادشاه ما میبانی صلح و صلاح مستحکم بوده به همان طریق در تجدید آن بکوشیم. زمان بیک بعد از عرض به خدمت اشرف در جواب کتابت آنچه لازمه دوستی و مهربانی بود قید نموده ملازم او را رخصت مراجعت فرمود و جمعی [اسیر] که در حوالی قلعه ماروچاق از ایشان گرفته بود به پایه سریر اعلی ارسال داشت. محبوسان در اواخر ماه ربیع الاول سنه تسع و ثلاثین و الف در بلدة همدان به نظر مبارک اشرف درآمدند. نواب همایون برادر زاده [۲۵ ب] اورازقوش بیگی و خواهرزاده یلنگتوش را با سایر گرفتاران از قید حبس آزاد کرده مخلص ساختند [و] رخصت انصراف فرمودند.

و قبل از آنکه از دارالسلطنه اصفهان کوچ واقع شد در ماه ذی حجه ثمان و ثلاثین و الف ایلچی طهمورث و ایلچیان باشی آجوق و دادیان به عز بساط بوس مشرف گشته عرایض مشعر بر اظهار اخلاص و بندگی و تهنیت و مبارکباد جلوس و تحفه های لایق و پیشکشهای مناسب به درگاه جهان پناه آوردند و از آن جهت منظور نظر و التفات شاهنشاهی گشته و در اواخر شهر صفر حسب المدعا مرخص شدند و حسب الاستدعای طهمورث لوندخان پسر طهمورث را که با برادر در خدمت نواب جنت آرامگاه می بودند مرخص فرموده نزد پدر فرستادند. چون مشارالیه را شیوه مسلمانان دلتشین شده بود بعد از چند روز توقف از پدر متنفر شده باز به سده سنیه آمدند و اعلیحضرت ظل الهی چون بر جناح عزم یساق بودند در روز عید غدیر بجهت میمنت سفر سعادت لزوم طالب علمان و مستحقین را طلب فرموده از جمله حاصل املاک که نواب جنت آرامگاه وقف سرکار حضرات چهارده معصوم صلوات الله علیهم اجمعین فرموده تولیت آنرا به پادشاه وقت تفویض نموده بودند مبلغ هزار تومان در وجه وظیفه طلبه علم و ارباب استحقاق مقرر [۲۶ الف] فرموده در مجلس به آن جماعت داده جمعی دیگر را که صاحب وظیفه نبودند

وظایف تعیین فرمودند.

و در اول محرم خبر رسید که خسرو پاشای سردار روم از استنبول بیرون آمده متوجه بغداد است. بنابراین خلف بیک سفره چسی باشی را مقرر فرمودند که متوجه حدود بغداد شود و ایل و الوس و احشام که در آن نواحی قشلاق می نمایند کوچانیده به محل که مسلك رومیه نبوده باشد فرستد. خدمتش به این خدمت کمر انقیاد بسته روانه گردید.

و در همین ماه خان احمدخان اردلان را کسوفت مالخولیا بهم رسیده چون همیشه خاطر دریا مقاطر نواب همایون به صحبت\* او میل تمام داشت لهذا حکیم فخرالدین احمد ولد حکیم سلمان را که در زمره اطبای حاذق خاصه شریفه منتظم بود همراه مشارالیه نموده او را مرخص فرمودند که به الکا و جا و مقام خود رود.

و در روز سه شنبه بیست و سوم شهر محرم تسع و ثلثین و الف به طالع مسعود آن برگزیده ملک معبود جهت دفع ضرر [رومیه] متوجه سفر خیر اثر گردیده در باغ قوشخانه که در بیرون دروازه طوقچی واقع است نزول اجلال فرموده ارقام مطاعه به اطراف و جوانب فرستادند که عساکر نصرت مآثر و امرا و یساق کشان بلا توقف و تکاهل بزودی به اردوی کیهان پوی ملحق گردند و در سلخ ماه مذکور از باغ قوشخانه کوچ کرده از راه کاشان و قم [۲۶ب] متوجه همدان گردیدند. و در ماه مذکور مقرب الحضرت محمد علی بیک که از معتمدان و مقربان درگاه نواب غفران پناه بود و درین حضرت نیز منظور نظر عاطفت گردیده بود به ایلچیگری هند سلطان خرم نامزد شده قریب به سی هزار تومان از امتعه و اجناس ایران به رسوم سوغات با او همراه نمودند و خدمتش در بیست و سیم ماه مذکور به قصد این سفر از شهر بیرون رفت.

بالجمله چون آن نور پرورد الهی از مقرر سلطنت به سوی مقصد روان گردیده با بخت بیدار در هر بیابان که به مبارکی عبور

فرمودی سراب خاصیت آب زلال گرفتی و قطرات غمام انتظام عقود لئالی یافتی. خسک چون پرنیان بساط ترفه گستردی و خارچون غنچه گلفشانی پیشه کردی، و بر این موجب زمانی عنان همت به شکار آهوان مرغزاری می تافت و زمانی جام مدام از دست آهوان سیمین عذار می گرفت. روزی به نشاط نخجیر و روزی به شراب شبگیر می گذرانید. گاهی به طلب شکار نهضت می نمود و گاهی به خیال نگار نزول می فرمود.

جهاندار با صید و با رود و جام

همی کرد منزل به منزل خرام

چه گفتم، زمانی به صید مثنوبات اخروی به سوی طاعت می شتافت و لحظه ای به قید فواید علمی به مباحثه و مطالعه می گذرانید. در آن وادی شیر را از نهیب شمشیر او تب دایمی طاری شده و ببر بیان از خوف خنجر گیتی ستانش لرزان [۲۷ الف] مانده، پلنگ از تاب حمله آتش آهنگ اوست که رخت اقامت بر قلّه کوه کشیده و نهنگ از بیم بلارک خون آشامش وطن در قعر دریا کرده، مرغ اگر از مرحمت شاملش واقف نمی شد از بیم پیکانش جوشن ماهی به عاریت ستدی، و ماهی اگر به بخشایش او جازم نبودی پر و بال از مرغان به زاری خواستی.

عقاب دلاور نیارد گذشت      چه بر تندکوه و چه بر پهن دشت  
ز بیم خدنگ جگردوز تو      که فرخنده بادا شب و روز تو

گهی با جره بازی به عزم شکار نهضت می فرمود که مغالب طمع بر نسرین آشیان سپهر دراز کردی و گاهی با چرخ بلند پروازی حرکت می نمود که از بیم چنگل او خرگوش خواب آلود تا دیده بان را با چشم گشاده نمی نشاند به خواب نمی رفت، و قطار کلنگان تا پاسبان تعیین نمی کردند معال استراحت نمی یافتند، و گاهی با



قلاید فهدی که نیش طمع بر آهوان سبزه زار سپهر فرو می بردند و چنگ آرزو بر گلوی جدی و حمل می آویختند و از سایه ای که بر ایشان پیشی می گرفت می رنجیدند و از نظر که پیش از ایشان به شکار می رسید غضب می گرفتند.

القصة به این قانون

گه جام می به دست و گهی چرخ و جره باز  
گه با سپهر نازکنان و گهی نیاز

در روز یازدهم ماه ربیع الاول داخل بهشت آباد همدان گردید. الحق طراوت و نزهت آن خطه عنبر سرشت از وصف کمال [۲۷ ب] بیرون است، صحرایی از نزهت و صفا قبول جان خردمند و از حضرت و طراوت غیرت نمای مرغزار ارم. چون ساحت جود کریمان طول آن بی هنجار و چون خاطر دوراندیشان فسحت و دلکشی آن بسیار. گفتمی از خط استوا سطحی راست کرده اند و از دایره \* معدل نقطه [ای] برانگیخته. در سرسبزی مرغزارش زمانه خط نسخ بر طراوت ریحان کشیده و بساط زمردی پیکرش آب روی فیروزه و زمرد برده. از سبزه و صفا چون آینه [ای] که عکس خط دلفریب خوبان بر آن افتد یا خود آینه [ای] که از رطوبت هوا زنگار پذیرد، چنانکه حکیم خاقانی فرماید:

دهقان فلك به کشت ورزش  
خاکش ز نشاط زعفران زار  
دستش همه زعفران برآرد  
اما همدان عروس آنهاست  
اما همدان بهار معنی است  
ز آنست هوا مفرح آساش  
حظ همه دان که برگرفتی

شهری بینی بهشت مرزش  
آبش به لطافت انگبین وار  
گر برزگرش درمنه کارد  
خود کل عراق مهبد جانهاست  
اطراف عراق باغ دنیی است  
یا قوت ز دست خاک و خارا  
چون در همدان مقر گرفتی

چون آن بلده طیبه مقر سلطنت گردید از غبار موکب میمون دیده اقبال متوطنان آنجا روشن گشت و کوکب رفعت و عظمت آن گروه از افق جلال لامع شد. از حمایت شحنة انصافش رعایا که در مهباد امن و سلامت [۲۸ الف] غنوده بودند بیدار نگشتند و از اسباب حامی عدالتش پای خلاق از بساط استقامت بهیچ نوع انزعاج نیافت. اهالی آن خطه از یمن ورود آن حضرت متحیر مانده و در غرابت فطرت مبارکش حیران شده که چنین لشکری که کوه از صدمه ایشان به باد رود و زمین از نهیب گذارشان چون آب در اضطراب آید و صبح از کثرت غبار ضیق النفس برآرد و ماه از مزاحمت عجاج کلف بر روی اندازد به مختصر گوشه‌ای چون توقف کند که يك خوشه انگور چون خوشه پروین به دست تعدی گسسته نگردد و ده دانه گندم چون خوشه سنبله در معرض تلف نیاید. اناری چون سیب زرخدان بتان منظور نظر صاحب‌دلی نگردد.

و حضرت ظل‌الهی چون همیشه بر زبان الهمام بیان می‌راند:

که گر اسبی رود بر کشتزاری      و گر غصبی رود بر میوه‌داری  
میاست را زمن\* گردد سزاوار      بدین سوگندها می‌خورد بسیار

درویشان و عجزه همدان از این قضیه تعجب می‌کردند و زبان به دعاء بقاء دولتش گشوده و از عالم غیب استدعای دوام سلطنتش می‌نمودند.

بالجمله اهالی و متمولان و مستضعفان آن دیار در ایام نزول اجلال بغیر از آسودگی و رفاه حال چیزی ندیدند و ملازمان آستان اقبال هرکس فراخور احوال مسکن و مأوایی مهیا نموده به خوشدلی و شادکامی مشغول می‌بودند و اعلیحضرت [۲۸ ب] ظل‌الهی همه روزه بساط عیش و خوشدلی مهیا نموده صبح را به عنوق و بشارت شادمانی را به عیوق رسانیده به انجام مرام حاجتمندان سعی می‌نمودند.

در آن قشلاق مبارک اساس که به اتفاق جمهور نفاق را در هیچ دل راه نبود نشأه شادکامی و لذت نشاط با انبساط از در و دیوار می تراوید دلها را المی از عشوه نگار و سرها را رنجی از محنت خمار نبود. از خوشوقتی برگه را زبان در دهان گل و گل را لب بر لب بلبل، سنگ را با سنگ مصافحه بودی و کنار جوی را با سبزه معانقه. سوسن از زمزمه و سرو از رقاصی نمی آسود. آب نشأه شراب و نسیم نغمه رباب داشت. معشوق مست در بغل عاشق افتاده و عاشق بیخودانه دل از دست داده.

زان بادیه هر گیاه اخضر پیچیده به يك گیاه دیگر

در آن ایام عشرت افزا که سحاب نیسانی در و مروارید به جای قطرات امطار نثار معتکفان آن بلده فردوس نشان می نمود منهبیان اقبال از اطراف اخبار مسرت آثار می رسانیدند.

از آن جمله خبر رسید که خسرو پاشا سردار روم که بجهت استرداد بغداد تعیین شده بود مور او مردود گرجی \* را که نمک حرامی و کفران نعمت او درین دودمان خلافت نشان مشهور و مذکور خواص و عوام است با ولد او به قتل رسانیده و چاوشان تعیین کرده حکم نموده است که توابع و لواحق [۲۹ الف] و مردم او را در هر جا و هر محل که ببینند به قتل رسانند. چون شامت کفران نعمت را نتیجه حاصل گردید آن واقعه نیز اضافه عیش و سرور گشت.

و مقارن این حال خان احمد خان خانزاده خانم کرد را با جمعی از گرفتاران که در جنگ او به دست جماعت اردلان افتاده بود با سرها و غنایم به پایه سریر اقبال ارسال داشت و حسب الامر خانزاده خانم را به اصفهان برده در قلعه طبرک بازداشتند.

و در اواخر ماه ربیع الاول به تواتر اخبار رسید که خسرو پاشا سردار نابکار از دیار بکر بیرون آمده کوچ به کوچ متوجه بغداد است. حکم عالم مطیع نافذ شد که زینل خان ایشیک آقاسی باشی و سپهسالار

در تهیه اسباب و آراستگی قشون پرداخته به رسم استقبال عنان عزیمت معطوف دارد. سپهسالار مذکور سمعاً و طاعتاً گویان در غرة ماه ربیع الاخر در ساعت مسعود از شهر بیرون رفته در هیجدهم ماه مذکور با امراء عظام و رستم خان قوللر آقاسی و عساکر منصوره از ظاهر همدان کوچ نموده متوجه شدند و چون بشیوه و خانقین محل نزول اردوی کیهان پوی گردید چند روز بجهت تحقیق حالات توقف نموده جاسوسان مقرر داشتند که آنچه سانح شود به سده سنیه عرض نمایند. روز به روز امرا از اطراف و جوانب به خدمت اشرف مشرف شده بعد از گذراندن پیشکش و سان دادن ملازمان [۲۹ ب] حاضر به اردوی سپهسالار ملحق می گشتند. درین اوقات که خاطر ملکوت ناظر با حریفان دغاپیشه رومی بساط شطرنج غایبانه چیده هر گذری را به پیاده و سواری و هر قدمی را به فرزینی و پیلی استحکام می داد که خبر مات شدن سلیم خان حاکم آخسقه به عرض رسید و حقیقت تفصیل آن مقدمه آنکه در اوایل ماه ربیع الاخر صفر پاشای حاکم قارص جمعیت نموده به عزم تاخت و تاراج به محال آخسقه درآمده، دقیقه [ای] از دقایق نهب و غارت مهمل نگذاشته و سلیم خان شمس الدینلو در مقام مدافعه از قلعه بیرون آمده بیمحابا شروع در محاربه می نماید. رومیان در مقام فریب درآمده او را نوعی می کنند که از قلعه دور می افتد. بعد از آن از کمین گاه غدر بیرون تاخته خان بی تدبیر را دستگیر می نمایند، و چون داودخان ولد الله ویردی خان که در آن وقت حاکم فرا باغ بود از این معنی مطلع می شود جمعی را برداشته بجهت دفع صفر پاشا متوجه می گردد. صفر پاشای مذکور به مجرد شنیدن توجه از سر قلعه برخاسته\* متوجه الکا [ی] خود می شود. چون پرتو این خبر بر پیشگاه ضمیر انور تافت تلافی آن مقدمه را ذخیره خاطر کرده اسمعیل بیک ولد سلیم خان را به جای پدر حاکم آن محال نمودند و چون او در صفر سن بود اصلان بیک عم او را وکیل نموده روانه ساختند.

و در همین ماه بنا بر رشد و کاردانی و اعتماد مهام [۳۰ الف] دیوانی و رفاهیت حال رعایا و صلاح حال برایا عالیجاه میرزا محمد تقی وزیر مازندران بهشت نشان را منظور نظر عاطفت نموده وزارت کل گیلانات را ضمیمه مازندران نموده جمیع مهام و معاملات آن ولایت را به او تفحص و پیروی اموال خاصه شریفه و غیره که در زمان فتور غریب شاه به تاراج رفته بود به او تفویض کردند، و بیرام قلی سلطان میرصوفی را بجهت تقصیری که در معامله غریب شاه از وی صادر شده بود از منصب عزل نموده ادهم بیک یوزباشی غلامان را به جای او نصب نمودند.

و حکم عالم مطاع به جهت آوردن کره نتاج ایلخیهای خاصه عز صدور یافت که آورده به عساکر نصرت مآثر قسمت نمایند. بموجب فرموده سه هزار کره اسب که در حوالی همدان و آن محال محافظت می نمودند امیر آخوران به نظر کیمیا اثر رسانیده به انعام و سپرده غازیان و امرا مقرر شد.

و در اواسط ماه جمادی الاولی ملازمان خان احمدخان اردلان چند نفر سرو زنده و اخترمه از سپاه رومی به دست آورده به پایه سریر رسانیدند و ازین رهگذر مشخص و معین شد که خسروپاشا سردار نابکار در موصل رحل اقامت انداخته.

در همان روز امر شد که آقاخان مقدم و بعضی از امرا آذربایجان بلا توقف متوجه اردوی کیهان پوی شوند و جمعی دیگر از امرای آن سرحد در قصبه خوی جمعیت نمایند که اگر اکراد بد نهاد را اراده فاسدی [۳۰ ب] در خاطر بگذرد به دفع ایشان اشتغال نمایند و بعد از اندک وقتی امرائی که طلب نموده بودند متعاقب یکدیگر به پای بوس اشرف مشرف گشته متوجه اردوی سپهسالار شدند و اخبار متواتر رسید که خسروپاشا سردار بعد از سه ماه توقف در موصل چون از استحکام قلعه بغداد و وفور آذوقه و مردان سپاهی کار دیده مطلع می گردد به اغوای کردان بیسر و سامان دست از مطلب کلی

برداشته عطفه عنان به جانب شهرزور و کرکوک و الکاء خان احمد خان نموده متوجه است، و بعد از چند روز صدق آن خبر محقق شده به تحقیق پیوست که خبط دماغ و مالخولیای خان احمدخان اضافه طمع آن نابکار گشته به قصد تسخیر ولایت او در حرکت آمده و الحال در شهرزور به ساختن و تعمیر نمودن قلعه گل‌عنبر مشغول است. حکم جهان‌مطاع عز‌اصدار یافت که جمعی از تفنگچیان خاصه شریفه که مقارن این حال از خراسان آمده بودند و قشون نصرت نشان آقا-خان مقدم به سرکردگی مقرب‌الحضرت جانی بیک شاملو یساول صحبت که محل اعتماد بود متوجه قلعه حسن‌آباد که از قلاع مشهور ولایت اردلان است شده خان احمدخان را به خدمت اشرف فرستد و خود پیشتر رفته چند دربند که در سرحد شهرزور است محافظت نماید؛ و همچنین امر شد که زینل‌خان سپهسالار نیز با جنود [۳۱ الف] ظفر ورود از خانقین و بشیوه در حرکت آمده به حوالی شهرزور رود که آنچه مصلحت وقت باشد به عمل آورد. سپهسالار مذکور قبل از ورود لشکر رومیه رعایا [ی] کرکوک و آن محال را از وطن مألوف کوچانیده به جاهای محکم فرستاده بود و ولی‌خان افشار را به حوالی شهربان و قزل‌رباط گسیل کرده که آذوقه آن حدود را به اردوی کیهان‌پوی آورد. بعد از جمعیت خاطر از آن امور تکیه بر عنایت الهی نموده متوجه شهرزور و حسن‌آباد گردید.

چون رای صواب نمای اعلیحضرت ظل‌الهی از نسق آن مهام بالکلیه فارغ شد در بیست و سیم ماه جمادی‌الاولی که یک سال از قضیه ناگزیر نواب فردوس‌مکانی گذشته بود حسب‌الامر امرا و مقربان و علماء و فضلاء و صوفیان جمع شده هزار قاب‌طعام و حلویات مهیا نموده بجهت ترویج روح پر فتوح حضرت غفران پناهی صرف نموده به تلاوت قرآن مجید مبادرت نمودند.

و روز چهارم جمادی‌الثانیه که موافق جلوس همایون بود جشنی عظیم ترتیب داده مجلس پادشاهانه آراستند.

و در همان روز محمد مؤمن بیک که سابقاً وزیر علیمردان خان بود به منصب وزارت دارالسلطنۃ اصفهان منصوب گردید. و از غرایب اتفاقات یک دسته بحری طغون\* صیادان قزاق خان حاکم شیروان و یک دست شنقار [۳۱ ب] منوچهر خان حاکم مشهد مقدس که در آن ولایات صید شده بود به درگاه معلی آوردند و در باب بحری میرشکاران تعجب بسیار داشتند که این چنین چیزی هرگز کسی ندیده و به اقبال بیزوال شاهنشاهی این قسم عجیبی از قوت به فعل آمده، و قوشچیان منوچهرخان نیز نقل می کردند که در زمان امیر تیمور در خراسان یک بار شنقار صید شده بود و از آن تاریخ دیگر کسی نشان نداده.

غرض از تنمیق این مقدمات اظهار ترفع اقبال این خدیو جهان است که ان شاء الله دولتش پاینده و عمرش در تزايد باد.

### نظم

تا در جهان حدیث بزرگی و جاه باد  
در مسند بزرگی صاحب کلاه باد

## یوننتایل ۱۰۳۹

طالع شدن نوروز یوننتایل تسع و ثلاثین و الف هجری و  
وقوع حادثات که روی نموده و آمدن خسروپاشا سردار روم  
به همدان و محاربه که در مریوان مابین جنود نصرت ورود  
و عساکر رومیه واقع شد

در شب پنجشنبه ششم شهر رجب سنه تسع و ثلاثین و الف که يك  
ساعت و سی دقیقه گذشته بود آفتاب جهانتاب به عون ملك و هاب  
به بیت الشرف خود انتقال کرد و نقشبند قدرت به خامه فکرت عرصه  
گیتی را به صور مختلفه ازهار و ریاحین بیاراست و نساج کارخانه  
قضا دیبای زیبای سبزه و سمن بر روی زمین بگسترده و پادشاه آفتاب  
منقبت همایون سایه که سایه چتر آفتاب پرور و آفتاب دولت [۳۲ الف]  
سایه گسترش با آفتاب و سایه متعاقبند پاینده و تابنده، و غرفات فلك  
سرعتش مطالب کلی را پاینده، و تیغ جهانگیرش را جریان قضا و  
حرکات فلك مطیع پاینده، و به فیروزی و اقبال در آن روز بر مسند  
سلطنت تکیه داده غلغله عیش و نشاط از چهار گوشه گیتی برخاست.

آنکه مثلش هرگز از دوران نخاست در جهان مانند او سلطان نخاست  
آنچه حکمش کرد در جمله جهان هرگز از دست سلیمان، آن نخاست

مجلس عیش و شادمانی آراسته گردید و خار شوایب نوایب از بوستان  
خرمی پیراسته شد و ارکان دولت و عظام عتبه سلطنت و مهمانان  
مثل شاهین گرای خان و ایلچیان اورگنج و غیره در بزم بهشت آیین



محفل آرا شده رسم مبارکی و مبارکبادی به عمل آوردند.  
 و در همان هنگامه منہیان اقبال به سده جلال خیر آوردند کہ  
 علی بیک زلم وکیل خان احمد به رسم خدعه خود را بر سپاہ کینہ خواہ  
 رومیہ بی آزر زده و جمعی کثیر را مقتول ساختہ و چند نفر زندہ کہ  
 گرفتہ بود بہ نظر کیمیا اثر اشرف رسانیدند، و در آن روز آن واقعہ  
 را بہ فال نیک اختری شمرده بہ اقداح ریحانی مواظبت چشیدہ.  
 و روز دیگر بہ عزم شکار از شہر بیرون رفتہ ساحت دلخواہ آن  
 مرز و بوم را پی سپر مواکب مراکب نمودند و خاطر آفتاب مظاهر  
 کہ مطلع تجلیات جام جہان [۳۲ ب] نماست

بہ تدبیر ہر امر دانا بود      بہ ہر کار چون عقل بینا بود

از رہگذر فتور و حوادث آذربایجان و قراباغ واہم بود کہ مبادا  
 چشم زخمی از عبور مخالف راہ یابد. بنا بر آن بنقدی بیک بیگدلی را  
 کہ قبل از این در زمان نواب غفران پناہی بہ ایشیک آقاسی باشیگری  
 حرم محترم مأمور بود مقرر فرمودند کہ بہ دارالسلطنہ تبریز رفتہ  
 در حفظ و حراست آن ثغور مہما امکن سعی نماید، و گرگین بیک  
 غلام خاصہ شریفہ را بہ طرف قراباغ و بردع و گنجہ فرستادند کہ  
 قشون و لشکر امرای آن سرحد را جمع نمودہ در نگاہ داری آن سر-  
 زمین اشتغال نماید، و مشارالہما در روز پنجشنبہ سیزدہم شہر  
 مذکور بجهت تمشیت آن خدمت بہ شرف پای بوس مشرف گشتہ بہ  
 طریق استعجال بہ مقصد شتافتند.

و اعلیحضرت ظل الہی بواسطہ دلجویی و افتخار امامقلی خان  
 درین روز عنان عزیمت بہ صوب منزل او انعطاف فرمودہ خان معظم-  
 الیہ آداب ضیافت و مہمانداری بہ رسم دلخواہ بہ فعل آورد و از  
 اطعمہ و اشربہ و اسباب جشن الی غیرالنہایہ مرتب و مہیا بود.

ہرچہ اندیشہ در گمان آورد      مطبخی رفت و در زمان آورد

علی الصباح که مہماندار سپہر خوان زرین آفتاب را بر سفره زمین مطبق نہاد حضرت ظل الہی را از ورود خان احمدخان بہ اردوی ہمایون اعلام نمودند. آن مہمان نواز نوع [۳۳ الف] بنی آدم بطریق شکار سوار شدہ در اثناء راہ کلاغی کہ بر درختی نشستہ بود بہ تیر دلدوز بر جای خود دوختہ غریو از مردم برخاست\* و از قضا آفرینہا و از قدر تحسینہا واکشیدند، و بعد از اندک مسافتی خان احمدخان رسیدہ بہ تفقدات شاہی سرافراز گردید و حضرت ظل الہی خدمتش را بہ نظر التفات و بہ شفقت بلانہایات نوازش فرمودہ بہ مقرر سلطنت آوردند.

و در تاریخ چہارشنبہ نوزدہم ہمین ماہ از جانب نظارت پناہ زمان بیک سردار خراسان خبر رسید کہ چون جماعت ترکمان\* انتہاز فرصت نمودہ در حوالی استرآباد و قلعہ مبارک آباد حرکت مذبوحی می نمودند بنا برآن خسروخان بیگلربیگی آن حدود با امرای قول بیگی بر سر ایشان رفتہ از جماعت کوکلن و یموت\* ہزار و دو بیست خانہ وار بہ دست آورده در نہب و غارت و کشتن و کوشش دقیقہ [ای] فوت و فرو گذاشت نمودند و از غنایم ایشان گوسفند و گاو و شتر آنچه بہ حساب درآمدہ بود قریب بہ یکصد و سی ہزار بہ دست غازیان افتادہ سالماً بہ محل خود مراجعت می نمایند. از رہگذر آن خبر نہایت بہجت روی نمود. بلی:

### نظم

چو از حد خود پا فراتر نہی

نبینی دگر ہیچ روز بہی

چون مدت توقف در بلدہ ہمدان از حد تجاوز نمود و آمدن سردار رومیہ نیز روز بہ روز محقق می شد بہ تاریخ چہارشنبہ دوازده ماہ مذکور بہ ساعت سعد [۳۳ب] نقل مکان نمودہ بہ حد ترخص رفتند و باز مراجعت نمودہ.

و در همین روز از جانب محمد علی بیك ایلچی هند خبر رسید که داخل لاهور شدیم و انواع مهربانی و نوازشات نسبت به اینجانب به عمل آوردند.

اعلیحضرت ظل الهی اگرچه در ظاهر مجلس آرای بزم حضور بودند به عنایات گوناگون خاطر ارباب دانش و بینش را به دست آورده و دلجویی هرکس فراخور احوال می کردند. اما باطناً در ترتیب آراستگی قشون و دفع رومیة شومیه و رفاهیت برایا واعانة\* خلایق بساط شطرنج غایبانه چیده لحظه ای بی فکر و اندیشه نبودند،

### نظم

لب به حرفی گشته مشغول و دل از وی بیخبر  
چشم در کاری و عقل و هوش در کار دگر

بباید دانست که حکمت الهی در تخصیص رتبه سروری و شاهی میان ملك علویات به خورشید عالمگیر و توجیح مهر منیر بر سایر کواکب و نیرات به اعمال اعمال تیغ و شمشیر آن است که هرچند در وسط اقالیم سپهر استقرار گرفته در مثال سلطان دل در بدن انسان، میان روشنان کشور آسمان قرار پذیرفته اما لایزال از غایت مهربانی بر اقصای و ادانی در نگهبانی گویا دل عاشقان است از خوف آسیب دوستان در عین خفقان و با شمع تابان مجمع افروز انسان است. در افاضة نور جهانبانی در میان انجمن متنعمان عشرت افروز و گدایان تیره روز یکسان نفع رسان.

### نظم

از آن مهر است بر شاهی مسلم  
[۳۴ الف] که ناساید ز فکر ملك يك دم  
گهی بنده ز مشرق محمل نور  
که برهاند جهان از شام دیجور

گهی در بحر مغرب کرده شبگیر  
 سپاه زنگیان را کرده تسخیر  
 نیارآمد زمانی تیغش از جنگ  
 همیشه فتح ملکی کرده آهنگ  
 جهانداری فراغت برنتابد  
 که فارغ دل شهنشاهی نیابد

هرآینه چون پرتو اشراق شاهی و اقتدار در رخسار ملوک سلاطین روزگار لمعه تابان تشبیهی است به سلطانی مهر جهانتاب و نشانه تماثلی به وقایت و حمایت ملك گیتی از شروق مهربانی آفتاب و لهذا باید که شاهان جهان پناه را همواره جهت حراست ملك عالم از تراکم ظلم و ستم مطلقاً به تیغ سیاست و انتقام در نیام راحت و سکون نیارآمد و در اطراف لیل و نهار میان عرصه دیار صحاری و دریابار چون خسرو ستارگان سیار در تخلیص ابناء روزگار از استمرار ستمکاری شبهای تار به تتابع اسفار انصار انجامد.

مصادق این مقال احوال خجسته آمال آن خدیو صاحب اقبال است که دارای روی زمین در میان پادشاهان به مثابه خورشید جهان گشا و فیما بین کواکب در کشور صورت مقوم معنی آفتاب بوده در تشیید مبانی مملکت و تمهید قواعد بنیان دولت و تخریب اماکن ارباب نفاق و ویرانی عمارات اصحاب شقاق به تدبیر صایب و فکر ثاقب سعی می نمود و هر صبح چهره عالم آرایش [۳۴ ب] از بستر مشرق با فکر تازه و اندیشه باندازه طلوع می نمود و هرچه از مخزن سینه اش که محل نزول واردات غیبی است سر می زد عین مصلحت و مصلحت عین بود.

بنابراین جمعی از دلیران لشکر قیامت اثر که از اطراف هر کشور روز به روز می رسیدند و گروهی از دلیران را که سایه مثال در عتبه دولت مقیم بودند و فرهای نجاج از ظل رماح می جستند و

بهشت از سایه شمشیر می طلبیدند به سرکردگی قوجه بیک برادرزاده یوسف آقا امیر شکارباشی روانه اردوی سپهسالار نموده در هر چند فرسخ بریدان صاحب هوش تعیین فرمودند که آنچه در هر وقت و هر محل سانح شود به عز عرض رسانند تا فراخور آن در تدارك کوشند.

به تاریخ پنجشنبه هشتم شهر شعبان المعظم میرزا تقی خان مین-باشی تفنگچیان مشهور به «پیرزاده» از جانب سپهسالار آمده به عرض رسانید که زورپاشا و جمعی کثیر از سپاهیان لشکر رومیه با سردار در مقام سرکشی و نزاع آمده از اردوی او جدا شده اند و یک دو منزل به طریق قراولان پیش پیش آن سپاه افتاده ارادت فاسد در خاطر دارند. حضرت ظل الهی آن گفتگو را در ظاهر وقعی ننهاد به انعام نمودن چند دست جوارح که از شیروان به رسم پیشکش قزاق-خان بیگلربیگی آن حدود فرستاده بود مشغول گشتند و روز دیگر بساط عیش و عشرت گسترده پیشکش امراء خراسان و زمان بیک سردار را از نظر همایون گذرانیدند [۳۵ الف] و خاطر فیض مظاهر را به انواع سرور و بهجت و حبور مسرور داشته منتسبان دولت عظمی را به الطاف بیکران گرانبار ساختند.

و در همان اوقات غیاث بیک قورچی رکاب که بجهت تحقیق حالات به اردوی سپهسالار رفته بود آمده معروض داشت که جمعی از عساکر رومیه پیش دستی نموده به الکاء خان احمدخان آمده در حوالی قلعه مریوان رحل اقامت انداخته اند و سپهسالار بجهت تأدیب آن بی ادبان عنان عزیمت به آن صوب معطوف داشت و حضرت ظل الهی از آن حرکت بی هنجار متألم و متأثر گشته حکم فرمودند که رفتن به آن صوب در این وقت صلاح دولت نیست. یکم هزار نفر از جلوداران را به رسم تعجیل فرستادند و قدغن فرمودند که اگر صرفه در مقابله و معارضه نباشد از محل نزول قدم فراتر ننهند، اما:

قضا چـون ز گردون فرو هشت پر  
همه زیرکان کور گشتند و کور

بر مقتضی «و تلك الايام نداولها بين الناس و ليعلم الله الذين آمنوا و يتخذ منكم شهداء» اشارت فرمان الهی که اکسیر سعادات نامتناهی است آنکه رهنمای ثقلین و خلاصه کونین علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات از آن جهت در غزوه احد لشکر اسلام را شکسته یافت و اعوان دین قویم را منهزم دید تا بر رأی مبارکش که آفتاب سپهر هدایت است مصور گردد [۳۵ ب] که دولت ایام را حالت دوام نیست و همواره مجاری امور بر وفق مرام نه، اگر رایات اسلام نوبتی نصرت نیافت بنا برآن بود که مؤمن از منافق امتیاز یابد و جمعی از خواص به عز شهادت فایز گردند، و بی شبهه مشیت الهی بر آن جاری است که روزگار به يك حال نماند، صحت در مقابل مرض نهاده تا یکی موجب شکر و دیگری مستجنب صبر گردد، و غنا موازی فقر آمده تا آن مستدعی حمد جمیل و این سبب ثواب جزیل شود. سلیمان را خاتم ملك به دست دیو افتاد تا دیگران از نکبات حادثه متأثر نگردند و یوسف در قید اسار مبتلی گشت تا مردم از وقوع حوادث منفعل نشوند. «فیوم علینا و یوم الینا و یوم یسیر» \*

زمانه چـو عا جز نـوازی کند به تند اژدها مور بازی کند

و از حوادث و نظایر این سمیاق آنکه چـون مغروران و منهیان  
صادق القول خبر جمعیت گروهی از جنود رومیه را به کرات میـ  
آوردند سپهسالار نیز به استظهار عساکر نصرت مآثر تکیه بر  
عنایت الهی نموده متوجه دفع آن مخاذیل گشت، بنا بر آنکه

سرچشمه شاید گرفتن به بیل

چـو پر شد نشایر گذشتن به بیل

و از قلت آن قوم بیعاقبت بغایت فرحان گشته وقتی نمی نهاد،  
اگرچه تحقیر دشمن از حزم دور بود و استصغار معاند خلاف رای  
صواب می نمود:

### نظم

چو با کژدمی گرم کینی کنی      مبین خرد اگر خرده بینی کنی  
لب شیر درنده سپمناک      که از نوک خاری درآید به خاک

اما بر وفق «اذا جاء القضاء عمی البصر» این معنی بر ضمیر اهل  
تدبیر محبوب ماند تا پی تهیئه اسباب قتال بر سر ایشان رفت. هر  
یکی از ملازمان را در خاطر آنکه به صدمتی عقد جمعیت ایشان را  
از هم فروریزد و هر فردی از افراد خدم را تصور آنکه به حمله [ای]  
مبانی اجتماع ایشان را خراب کند. غافل از آنکه حق سبحانه و  
تعالی به يك خودبینی هزار ساله طاعت صدیقان را نابود گرداند و  
به اندک تحولی کار و بار ابرار را زیر و زبر کند. چه عجب اثر  
سرپنجه قوت کامکاری را به دست ضعیف مقداری بیچد و تیغ  
جهانگشای نافذ فرمانی را به معارضة چوب شبانی درهم شکند.

چو بالا برآرد گیاه بلند      سہنی سرو را باشد از وی گزند

تصاریف ایام را سرانجامی نیست و تغالیب ادوار را فرجامی نه.  
حوادث روزگار نه بر يك طریق است تا حازم ازو پرهیزد و نوایب  
دهر نه بر يك قاعده تا عاقل از آن احتراز کند.

فی الجمله در صحرای پر وحل مریوان که در هر بن خاری شخص  
اجل پنهان شده بود شجعان فریقین به هم آویختند. تیغ زنگاری از  
شنگرف خون رنگ در رنگ آمیخت و چهره ضیمران را با لاله نعمانی  
آشنائی داد و از قلبگاه سپاه منصور در وهله اول طایفه ای از ابطال  
بدان گروه نکبت پژوه حمله کرده به صدمه نخست پای ثبات آن طبقه

را از جای بردند و قاعده منیعه و اقتدارشان [۳۶ ب] از هم فرو ریختند. عساکر نصرت مآثر نصرهم الله تعالی بعضی به کسب غنایم مشغول شدند و بعضی به اقبال وفود نصرت متقین گشته دست از جنگ بازداشتند. دشمنان بعد از آنکه هزیمت کرده بودند رجعت نموده با جمعهم بر يك طرف بردند و بر مقتضی «الحرب سجال» \* لشکر ظفر اثر را چشم زخم شکستی رسید. لشکری که هرگز دشمن جز پشت کمان ازیشان ندیده بود پشت بدادند.

ندیده ز من دشمن بد گمان      بجز روی شمشیر و پشت کمان

جمعی که چون عقد پروین جز انتظام ننموده چون بنات النعش متفرق شدند و عظمای لشکر چون حال بدین منوال دیدند سپهسالار را از عرصه میدان چون دل بر مرگ نهاده بود جبراً برگردانیده به جمعیت قشون پرداختند و از آن معرکه عطفه عنان نموده يك دو منزل عقب نشستند. این قسم مقدمات از حوادث روزگار پر دور نیست. به مقتضای وحی ناطق قال الله تعالی «و یوم حنین اذ اعجبتکم کثر تکم فلم \* تغن عنکم شیئاً و ضاقت علیکم الارض بما رحبت» معاینه افتاد، چه گویم و غرابت این حال را چگونه شرح دهم. اما اگر شیر را از مورچه مضرت رسد شوکت او را چه زیان و اگر پیل از پشه آفتی بیند کمال او را چه نقصان. دریای محیط از قطره باران درآشوبد و آفتاب را پاره ابری روی بپوشد چه خلل در رفعت او پیدا شود، و سپهر با تمکین را اگر عقده در کار او ظاهر گردد چه منقصت به حال او راه [۳۷ الف] یابد.

آسمان داند که از سرو و کدو

خود کدامین سر سزای سروری است

شکست در زلف خوبان زیادتی حسن ایشان گردد و فتور در غمزه خوبان به استعسان عاید شود. لعل را از کان اگر شکسته آرند هنوز



از «درست مغربی» زیادت بود، و در کار لؤلؤی شهوار هر چند رخنه پدید آید خرمهره با او دم مبارات نتواند زد. اگر چشم‌زخمی بقدر حال رفیع ظاهر شد چه شد! روشنان سپهر را از احتراق چه نقصان بود و سعود آسمانی را از وبال چه زیان آید. کمان چون بازگردد قوت غضبیتش زیادت شود و تیر را از لمحه توقف سهم و صلابت مضاعف گردد. به هر حال درین واقعه چه توان گفت.

زمانه به نیک و بد آبستن است ستاره گهی دوست گه دشمن است

بعد از وقوع این قضیه بریدان باد سرعت اخبار این داهیه را به پیشگاه سعادت بر طبق عرض نهادند و چون رأی اعلیٰ به مضمون این خبر اطلاع یافت از عالم‌جرات و مردانگی چه گویم. شبی گذرانید که شبهای فراق را روز وصل خواند، و به ذات همایونش حالی گذشت که حال مارگزیده راحت و آسایش بود. امراء آستان عظمت و مشیران‌درگاه حشمت در مقام دلجوئی درآمده هر یک به نقل دلفریبی و هر کدام به افسانه مرغوبی زنگ‌زدای خاطر مبارک می‌گشتند و می‌گفتند:

نصیب خصم تو باد از غمی بود ما را  
 دگر ترا که مبادا غمیت ما را باد  
 اگر بدست و اگر نیک کار ما شاید [۳۷ب]  
 سعادت سر تو باد و هر چه بادا باد

اعلیٰ حضرت ظل‌الهی به نفس نفیس اراده تکامیسی مخالفان نموده در روز سه‌شنبه غره شهر شوال اولاً بجهت تیمن و استغاثه به درگاه بی‌نیاز متوجه مصلی گشته در عقب قطب فلک سیادت، مشتری سپهر نجابت، مرتبه افزای اعتقاد، امیر محمد باقر داماد به گزاردن\* نماز عید اشتغال نموده بعد از فراغ به استماع خطبه بلیغ که از آن گوهر بخش سعادت افزا سر زد گوش هوش را به درر لئالی گرانبار

ساخته به مرکز خود معاودت نمودند و در آن روز چند سر و اخترمه که از سپاه رومی به دست آمده بود در علی بیگ\* یساول باشی قور- شاملو به نظر اشرف رسانید.

و در روز سه شنبه هشتم شهر مذکور به قدغن تمام از شهر همدان سوار شده بر جناح سفر روان گردید و در چشمه\* قصابان که یک فرسخ و نیم تا شهر بود نزول اجلال واقع شد و در آن منزل خبر رسید که سردار نابکار در بیست و هشتم ماه رمضان داخل مریوان شده به اردویی که قبل ازین فرستاده بود ملحق گردید. کوچ به کوچ روانه حسن آباد و الکای خان احمدخان است و از آنجا عزم نزول عرصه همدان را پیشنهاد خاطر نموده متوجه است و سپهسالار پیش پیش آن مخدولان افتاده در سوزانیدن غلات و محصرات سعی است.

و مقارن این حال به تاریخ چهارشنبه نهم شهر شوال ایالت پناه اوتارخان حاکم خوار\* و دماوند [۳۸ الف] و سمنان با فضیلت پناه علامی ملا محمد طاهر منجم به صوابدید سپهسالار به خدمت اشرف مبادرت نموده و معروض داشتند که نگاه داشتن حرم علیه عالیه در اردو صلاح دولت نیست و توقف عجزه و متوطنان همدان در محل خود موافق رأی متین نه، و نواب اشرف اگر خود داخل اردوی معلی گردند تا بدانچه آراء مختلفه بر آن قرار گیرد به عمل آید بهتر خواهد بود. اعلیحضرت ظل الهی بجهت مصلحت وقت و گزاردن\* پیغامها تخته خان را امر فرمودند که به اردوی سپهسالار رفته بعد از تدبیر و صلاحدید بزودی مراجعت نماید تا بدانچه روی می دهد چنان کنند.

و در پنجشنبه دهم شهر مذکور امر جهانمطاع به خالی کردن شهر و نواحی همدان عز و رود یافت. یساقچیان و جمعی از قورچیان بدان خدمت قیام نمودند.

و به تاریخ شب چهارشنبه پانزدهم حرم علیه عالیه و مهدعلیا زینب بیگم و سایر خواتین و آغرق را روانه جرپادقان نموده خود به

نفس نفیس تکیه و توکل به عون و عنایت ملك كل نموده انتهاز فرصت انتقام کشیدن می فرمود. شب حامله است تا چه زاید به نیم، اما روز منہیان خبر ورود و وصول سردار را اظهار و اعلام نموده در هر منزل که مقیم می شد از استشمام هوا حقایق حالش معلوم می گردید و در هر مکان که نزول می فرمود از تراکم غبار هیأت جمعیت آن متمردان بر ضمیر پرتو می افکند و از امارات احوال ظاهر بود که آن سرخیل اهل نفاق [۳۸ ب] در طی مسافت تعجیل دارد و می خواهد که پروانه وار خود را در شب تار بر شمع فروزان دولت قاهره زده بی محابا متعرض سازد و مگس آسا بال و پر گرفتاری در کاس و طاس شهد و انگبین اندازد، تا شاید ازین شیوه بیباکی از طریق تهور سری به سرافرازی برافرازد. اما ازین معنی غافل مانده که هر چند سیل کهرسار در تند روی و سرعت خس و خاشاکی به لجه دریا رساند و سنگهای سهمناک را گاهی از قلل جبال به صحرا و هامون غلطاند اما در حین اتصال به عریای بیکران و در وقت استهلاک در طوفان بی پایان پیدا است که چه مقدار موجب موج و تزلزل سطح آب در آن بحر تواند شد. هر چند اثر صرصر عواصف در بوادی هویدا گردد معلوم است که تا چقدر مستدعی تزلزل دامان\* کوه پر تمکین و مودی به ارتعاش او تباد زمین تواند گشت.

گرد بادی که خار و خس کنده شد ز تمکین کوه شرمنده  
سیل اگر کوه را بغلطاند چون به دریا رسد فروماند

حضرت ظل الهی از آن مقدمات چون کوه گران از وزیدن باد خزان منزعب نمی گشتند و انتظار ورود آن قوم عاقبت نامحمود می کشیدند. و در روز پنجشنبه هفدهم مولانا محمد طاهر را مرخص فرمودند که باز به دستور به اردوی سپهسالار رفته به خدمات مرجوعه قیام نماید و مردم همدان را به قدغن تمام از شهر بیرون کرده و ضیع و شریف و غنی و فقیر و قاصی ودانی\* و درویش و متمول هر يك

بقدر استطاعت [۳۹ الف] و فراخور حال در حرکت آمده افتان و  
خیزان روی به صحرا و بیابان نهادند:

چون ریگ روان ز باد مرکب کردند  
هر مرحله پر ز آه و یا رب کردند  
از اشک بسی دجله نمودند عیان  
تبخاله دل نامزد لب کردند

از هیبت فتور نه مادر را غم فرزند و نه خواهر را الم برادر، يك  
برادر صد یوسف را از بیم جان در چاه مذلت می انداخت و يك پدر  
ده فرزند را بواسطه فدای خود قربان می نمود. نازنینان ماه طلعت  
چون خورشید ژولیده موی و برهنه روی در محله و کوی می گشتند و  
پیران خمیده پشت امنیت از خاک راه می جستند و در ممر عبورشان  
هر خاری زبان ماری و هر سنگی سر نهنگی گشته.

ز خون دیده می کردند رنگین سنگ خارا را  
ز آه آتش زدندی بیمحابا کوه و صحرا را

بالجمله حضرت ظل الهی به دلداری و خاطرجویی و نوازشات  
پادشاهانه عجزه و مساکین را نواخته بجهت نقل احوال فقرا و زیر-  
دستان و فرومایگان شتر و اسب و استر فراخور حال شفقت فرمودند  
تا عیال و اطفال خود را از مهلکه به کنار کشند.

و در دوازدهم ماه مذکور شاهین گرای خان را خلاع فاخره از  
اسب و استر و شتر و یراق [و] طلا آلات و نقره آلات آنچه می احتاج او بود  
انعام نموده رخصت انصراف فرمودند.

در روز شنبه نوزدهم از منزل چشمه قصابان کوچ نموده به دولت  
و اقبال در مقام «سنگ شیر» نزول اجلال فرموده [۳۹ ب] در محل  
عصر آن روز سپهسالار با امراء عظام و تخته خان به خدمت اشرف  
آمده تا دو ساعت در منزل خلد آیین توقف نموده به امر کنکاش و

مشورت اشتغال نموده بعد از آن به اردوی خود که در يك فرسخی بود مراجعت نمودند.

و در همین روز معتمد الخاقانی خواجه مرجان از اصفهان آمده دوازده هزار تومان نقد و اجنباس الی غیرالنیهایه به جهت انعام عساکر به نظر اشرف رسانید و سردار نابکار با جهد بیحد و شمار متوجه بلده جنت نشان همدان بود و جنود نصرت ورود قزلباش حوالی و حواشی او را نگین وار در میان گرفته در نهب و غارت تقصیر نمی کردند. آقاخان مقدم و بعضی از امرا اخترمه و سرو زنده همه روزه متعاقب یکدیگر به خدمت اشرف می فرستادند و آن هر دو بی محابا به تاریخ سده شنبه بیست و نهم به عرصه همدان درآمده بعد از سه روز توقف به سرخ آباد ده علی بیک میرآخورباشی رفته نهایت خرابی در آن مکان به عمل آورد و از آنجا به عزم تسخیر ولایت درجزین و قزوین رفته در حرکت آمده متوجه گردید و حضرت ظل-الهی به مشورت و صلاحدید قرار به آن دادند که در محل مضیق که عبور آن گروه به آسانی میسر گردد سر راه گرفته و آنچه لازمه دستبرد و تنبیه باشد به فعل آوردند.

و در سیم شهر ذی قعدة سنه ۱۰۳۹ از منزل ارزان پل کوچ نموده در همان روز حسین بیک توشمال ولد نظارت پناه زمان بیک را با خواجه مرجان [۴۰ الف] و امیر محمد طاهر مین باشی را به جهت نابینا ساختن نجفقلی بیک ولد امامقلی میرزا را به جرپادقان فرستادند که بعد از انجام آن امر مذکور مومی الیه را به قلعه الموت برده به مستحفظان آنجا بسپارند. مومی الیهما به قصد آن خدمت روانه شده نواب اشرف فرمودند که عساکر نصرت مآثر از قورچی و غلام و آقایان و ملازمان امرا هرکس که در رکاب ظفر انتساب به خدمات اشتغال دارد در میدان فسیح و مکان وسیع جوق جوق و فوج فوج صف آرا گردند که خود به نظر امان ملاحظه آراستگی قشون نموده در تدارک اندیشه هایی که به خاطر تصمیم یافته کوشد. تواچی و

## یساقچیان و یساولان قور حسب الفرمان قدر توأمان

کمری بر میان جان بستند      جان کمروار بر میان بستند

به اندک فرصتی کوه و هامون را از آراستن جنود همایون و کثرت لشکر نصرت رهنمون نشانه عرصه محشر ساختند. بامدادی که خسرو سیارگان بر عزم طارم قلعه افلاک عنان گرای شد و سلطان نیمروز\* [دست هیهات هیهات] بر مواکب کواکب نهاد،

سحرگه که طاوس مشرق خرام      برون زد سر از طاق فیروزه فام

آن شهریار بلند اقبال پای سعادت بر رکاب دولت آورده به ملاحظه سپاه سپهر اشتباه مبادرت فرمود. بر هر خیلی که گذر می نمود آن طبقه را به التفاتی [۴۰ ب] که لایق کمال او باشد می کرد و چون صبح صادق در روی جهان تبسم لطف آمیز نموده پژمردگان سموم حوادث روزگار به انناس مسیح آثار حیاتی تازه می یافتند و بر هر گروهی که می گذشت یوزباشیان و ریش سفیدان آن قوم به اقدام خضوع اقدام نموده بطرز معهود به سجده و تسلیم می پرداختند. در آن روز حسین خان بیگلربیگی لرستان با فوجی بسیار و لشکر بیشمار از شیران بیشه کارزار و دلیران معرکه پیکار و جوانان قوی هیکل سنگین دل رویینه تن تماماً از فرق راکب تا نعل مرکوب غرق آهن و رایت عباسی شعار پیشاپیش کرده متوجه عرض گاه گشته.

گروهی جوانان رزم آزمای      همه غرق آهن ز سر تا به پای

از نظر همایون گذشته و به تنقذات پادشاهی سرافراز گردیدند. القصه چون در آن عبور لشکر موفور به نظر درآمد و هر یک فراخور حال منظور نظر عاطفت گشتند با بخت بیدار به اردوی معلی که در حوالی دمق نزول نموده بود داخل شدند و از آنجا کوچ نموده به قریه کسب و ننج که در حوالی توی سرکان است نزول واقع

شده در آن مقام اندك شورشی بجهت وصول لشکر و تاخت آوردن آن گروه به اردوی معلی بهم رسید و عساکر منصوره فی الجمله بهم برآمده جمعیتی دست داد و در ثانی الحال اراجیف آن ظاهر شد. اعلی حضرت ظل الهی بر جناح [۴۱ الف] استعجال تا قراقان در معلی توقف ننمود، بجهت آنکه موضع دستبرد و مقام مجادله بجز از آن سرزمین جای دیگر صلاح نبود و به لطایف الحیل جنود رومیه را به آن طرف می کشیدند. اما سردار نابکار در عالم پیش بینی ملاحظه آن بساط نموده پیاده و از منزلی بتدریج طی می کرد و از بیم صدمه شاه اسب آرزو در میدان دلیری نمی تاخت که مبادا از آسیب فیل بند و ترکتازی شاه رخ مات گردد و از کجروی زمانه فرزین رفتار برحذر بود. اما حضرت ظل الهی به تاریخ سه شنبه هفتم شهر ذی قعدة رستم بیک دیوان بیگی را با چهار هزار کس از جوانان یکه تاز قزلباش مقرر فرمود که پیشاپیش سپاه رومیه افتاده در تخریت چاهها و کاریزها سعی نموده آنچه لازمه دستبرد باشد به عمل آورند. خدمتش به استعداد تمام روی به مقصد نهاد و نواب همایون لحظه ای دست امید از ادراک مطلوب قاصر نمی نمود و دیده اقبالش ساعتی از انعکاس آینه اقبال غافل نمی بود و انتهاز فرصت آن داشت که به ضرب شمشیر جانستان خانه برانداز آن جمع پریشان گردد و به لفظ الهام بیان می فرمود:

مرا نصرت ایزدی حاصل است      که رایم قوی لشکرم یکدل است  
امیدم چنان است نیروی بخت /      که بستانم از دشمنان تاج و تخت  
[۴۱ ب] /

بر حسب فرموده «فاذا عزم فیتوکل علی الله» چون حدود عزیمت همایون تصمیم یافت دست اعتصام به عروه و ثقی توکل مستحکم گردانیده غمام انعام بر طایفه خدام متواتر گردانید و باران احسان بر سایر بندگان متعاقب داشت. نهال هر امید که بر ساحت هر

ضمیری سر برزد به امداد فیض نجاج شاداب گردانید، و شاخ هر مراد که در باغ خاطری برآمد به زلال افضال سرسبز داشت.

در گنج بگشاد بر گنج خواه      توانگر شد از گنج و گوهر سپاه

بالجمله چون رستم بیک با گروهی که نزهت لاله زار را از خون کارزار می جستند و نشأه جام مدام از سیرابی حسام خون آشام می دانستند چون نیزه دست تطاول جز به گوهر حیات دراز نکردندی و چون تیر پای غرض جز به خانه فناى اعادی نمی نهادندی و مانند کمند دست آرزو حمایل گردن عدو می کردند و چون شمشیر خنده مراد بر روی اضداد می زدند، چون درفش تن فولاد پیکرشان جز به آتش جنگ تاب نیافتی و چون پرگار قدم صبرشان به دوایر خطوب از جای نرفتی، به گاه ثبات چون کوه بیخ آور و هنگام حمله چون باد صرصر، زمان سکوت چون قطب پایدار و محل کر و فر چون سپهر بیقرار. به ضرب سپاه لشکر تباه کار ملحق شد و از چپ و راست کار بر ایشان [۴۲ الف] تنگ ساخت و هر روزه چندین سر از مقتولان و جمعی از گرفتاران [که] به دستبرد غازیان به جنگ می آورد به درگاه جهان پناه ارسال می داشت. اما سردار بیشرم و آزرم از غایت کین تا قصبه درجزین آمده نهایت فتور از عبور آن به آن حدود راه یافت و چون کار بر خود تنگ و سپاه قزلباش را آماده جنگ یافت در روز **دوشنبه سیزدهم شهر ذیقعد**ه از بیم آنکه مبادا کار از دست رود فی الجمله آبرویی که هست خود را به کنار باید کشید عطفه عنان نموده مراجعت فرموده و به تعجیل روانه گردید.

از این خبر بهجت اثر عالمی در شگفتی آمد و جهانی پر عیش و سرور گشت و قایلی به گوش آن خدیو اقبال می گفت:

چون لطف خدا رفیق تو هر نفس است

در دفع بلا پناهت آن لطف بس است



با یاری حق ز مکر اعدا چه غم است  
دشمن چه کند چو دوست فریادرس است

اعلیحضرت ظل‌الهی بجهت شکار از دست رفته متأسف و متأثر گشتند. با امرا و عظاما مشورت نموده قرار بر تعاقب مقرر گشت. در روز پنجشنبه شانزدهم اولاد\* چلبی بیک آبدارباشی را امر فرمودند که حرم علیۀ عالیہ را از جرپادقان به اردوی معلی آورد و کنکاچ بر آن قرار یافت که سپهسالار بلا توقف روانه گردد و خلف بیک سفره‌چی باشی با دو هزار کس از پیش اردوی سردار و رستم بیک با جمعی که با او همراه بودند [۴۲ ب] از یک طرف و حسین خان بیگلربیگی لرستان و خلیل‌خان بختیاری از جانبی دور آن سپاه کینه‌خوار را در میان گرفته نگذارند که احدی پای از حد خود فراتر نهند، اگرچه به مقتضای وقت این شاهد حال است:

خضم اگر پشت کرد هیچ مگوی      کز زمین پشت به زگردون روی  
و در روز چهارشنبه بیست و دوم خود به دولت و اقبال سوار  
گشته بعد از تنظیم مصالح دولت به عزم استیصال آن قوم پر ادبار  
پای حمیت به رکاب سعادت آورده متوجه گردید.

### نظم

جهانش مددکار بادا مدام      فلک یاورش باد در هر مقام

□□

□□

برگشتن خسروپاشا سردار و رفتن به جانب بغداد و معاصره نمودن و به عنایت ملک مسعود بی‌نیل مطلوب برگشتن و رفتن نواب همایون به بیلاق میم [و] کلالی و کشته شدن زینل‌خان سپهسالار بر قهر و غضب پادشاهی و بعضی اموری که در آن ایام سانح شد.

□□

□□

چون بر رای عقده‌گشای حضرت ظل‌الهی که نمودج\* جام

جهان نماست روشن و مبرهن شد که عساکر رومیه و سردار را ازین حرکت پیشنهاد خاطر چیست و بغیر از استرداد دارالسلام بغداد چیزی منظور ضمیرش نیست از روی پاکی طینت و اخلاص مطلقاً بر کثرت اسباب سلطنت و اعداد اجناد مستظهر نگشته امور کل را به توکل مدبر عالم باز گذاشت و به قانون معتاد آبا و اجداد بنیاد توجه به مبدأ اعلیٰ نهاده در شبهای مناجات [۴۳ الف] <sup>۱</sup> به عرض حاجات دست مسألت و دعا گشاده شب همه شب دیده بخت بیدارش به همچشمی کواکب جهت عرض مطالب تا دم صبح نمی غنود و به زبان حال درین مسلک کلام حق سبحانه و تعالی در تناجی می افزود:

خدا یا خداوند شاهان تویی	همه بندگانیم و سلطان تویی
ترا زبید این حشمت و کبریا	که گرد بقایت نگر دد فنا /
اگر خصم گردون گردنکش است	شود خاک راهت اگر آتش است

از وفور استغاثه و عجز (؟) در آن دل شب به ظهور پیوست تیر دعا به هدف استجابت آشنا گشته اثر آن به در فرو بستگان قلعه بغداد سرایت بخشید. بالجمله آن سلطان دین بر مثال شیر عرین و هژبر پرکین در مقام انتقام و کینه خواهی به عزیمت دشمن پردازی به تیغ دو دم پادشاهی دو سه منزل اقدام پیشتر نهاد و به عزم قضا مضی تر صیغ داد و با سپاه دریا خروش در برابر دشمن چون سبق جویان سپاه و سنان پیشتر\* نشست و نطق زمین و زمان را از صنوف سرایا و کتابت مبارزان در مبارعت و مسازعت با دشمنان مستحکم بر بست

### نظم

چو کوه آهنین از جای جنبید	زمین گویی که سر تا پای جنبید
صهیل تازیان آتشین جوش	زمین را ریخته سیماب در گوش

۱- اینجا چون از عکس نمونه ورقی افتاده بود مطلب از نسخه مودب نقل شد.

بالجمله به تاریخ یکشنبه سیم شهر دی حجه به بیلاق اسفندآباد حوالی همدان نزول اجلال واقع شد و در همان روز امیرشکاران و قوشچیان به عرض رسانیدند که در المه قلاق\* که دو فرسخ تا محل ورود اردوی گردون شکوه است کبک و شکاری فراوان هست. رأی عالم آرای به تقاضای سیر و شکار به حرکت آمده در آن منزل دلگشا به صید طیور شکاری پرداختند و آن شب در آن مقام دلنشین توقف نموده علی الصبح که خورشید عالمگیر به بدگویی منافقان سپهر شمشیر- کین به ثوابت و سیار/ گذاشت از آن مکان رجعت نموده در نیم فرسخی همان مرحله که به جهت نزول حرم علیه عالیہ تعیین شده بود تا اردوی معلی بقدر مسافتی داشت رحل اقامت انداختند.

بر ضمیر متاملان عرصه کون و فساد روشن و نزد مفسران ربانی محقق است که اعمال افراد بنی نوع بشر خواه مایل به خیر و خواه مایل\* به شر البته مستدعی خاصیتی است مناسب اهل عمل و هر عمل مقدمه ای است ضروری الانتاج بقانون شکل اول، اما نتیجه خیرات موافق همت علیا و ملایم مقدمه سعادات کبراست و عایده شرور افعال دلیل براءت نیست و اقتضای هواست و در خساست تابع مقدمه صغری

### نظم

نو در مزارع صورت چو تخم بدکاری به معنرات هم از آن جنس بار و بر یابی

و خردمند را یقین است که هیچ راه روی از ناهجان مسالك اعمال از راه بیغول غول سیرتان بادیه ضلال به منزل مقصود نرسیده و همیشه آدمی را در تغیر احوال به جانب سوء اعمال بر سخط و قهر الهی در مال کشیده «ان الله لا یغیر ما بقوم\* حتی یغیروا ما بانفسهم»

### نظم

هر که نه بر حکم حق اقرار کرد چرخ سرش بر سر این کار کرد

چنانچه سمانحه این مقال قتل زینل خان سپهسالار است. تفصیل

این اجمال آنکه از هرزه‌درایی دشمنان دوست نما و گرگان گوسفند  
 لقا و منزویان گوشه‌گیر عالم‌پیما سرأ و علانیه در فتور آن امر سعی  
 مرفور از قوت به فعل آوردند و آن‌خدیو جهان‌نیزبنا بر تفحص احوال  
 و تحقق غرور جاه و جلال هر يك از / معتمدان درگاه و جانشینان  
 عتبه، اقبال را به کاسات‌الطاف و اعطاف و ساغرهای متواتر و متوالی  
 اشفاق می‌نواخت تا نقد حوصله ایشان را بر معك ضمیر زند. چون  
 باده هوش‌ربای دولت و ایام سرشار حشمت در دماغ زینل‌خان بیشتر  
 از همراهان تأثیر کرده بود و حرینان مجلس اتحاد به اتفاق نفاق  
 ورزیدند لهذا سری که در پرده غیب متواری بود نقاب احتجاب از  
 عارض برداشته به مکمن ظهور پیوست. اگرچه بنا به نص صریح  
 «اذا جاء اجلهم لا يستأخرون ساعة و لا يستقدمون» این گفتگوها  
 بی‌پوده و این عبارات غرض‌آلوده [بود] اما [مصراع] از گفته  
 دشمن نتوان دوست تبه کرد.»

القصة خبازان معاند خمیر تزویر را نه چنان به خمیرمایه  
 تدبیر آغشته بودند که از تنور حيله نان فطیر برآید، و طباحان  
 چابک‌دست نفاق نه آنقدر زهر مکر و خدیعت در اطعمه تعبیه کرده  
 بودند که لقمه‌ای از آن در کام و دهان لذتی بخشد. تیر مکیدت هر  
 يك به هدف قبول رسیده و حسام انتقامشان رشته حیات را تا گاو  
 ماهی بریده.

### نظم

کار از دست رفته بود چنان که به تدبیر بر نمی‌شد راست

خان مزبور با وجود اطلاع بر کماهی حالات می‌خواست که از  
 روی استشفاع و اعتذار شاید رفع آن غایله شود. به هر جای که روی  
 نهاد کوچه بسته بود و به هر چیز که تشبث نمود منید نیفتاد. آخر  
 الامر جان در کف گرفته به معض اشاره به تاریخ روز چهارشنبه ششم  
 شهر ذی‌حجه/ از اردوی خود که در پرملو\* بود به محل قصاص آمده بعد

از لحظه [ای] توقف حکم قضا جریان به قتل او صادر شد و بهرام نام غلامی که در سلك خواجه سرایان قدیمی منتظم بود به آن امر مبادرت نموده سر او را از تن جدا ساخته به جهت عبرت به اردوی کیهان-پوی [روانه] گردانیدند و چون گرم بازاری معاندان هنوز برجا بود و اطفاء حرارتشان به وقوع آن مقدر نشده بود به معاملات خبر رسانیدن و زینلخان را از آن مقدمه آگاه ساختن را منسوب به ابوالقاسم بیک ایشیک آقاسی باشی که در سلك مقربان حضرت منتظم و از همگی گوی سبقت ربوده بود نمودند. اعلیحضرت ظل الهی آن معنی را از وی غریب دانسته رنجش خاطری به ذات مبارکش<sup>۱</sup> راه یافت و در همان روز امر شد که خدمتش دیگر داخل مجلس نگشته در گوشه [ای] منزوی و اتراق گردد. مشارالیه نیز در کبر سن چون مقدمه خود را مقرون به خیر دید آن حال را غنیمت دانسته در دار-السلطنه قزوین پای به دامن خمول پیچیده داشت تا درگذشت.

و حضرت ظل الهی بعد از فراغ از آن امر در روز پنجشنبه هفتم شهر مذکور از منزل المه قلاق که مشهور به یورت پری خان خانم است کوچ نموده به قریه پرملو که محل اردوی بزرگ بود متوجه گشتند و از آنجا بیلاق میم مخیم سرداق جلال گردید. الحق وصف آن رشک بهشت را قلم دو زبان نمی تواند نمود. بنا بر آنکه سلطان کشور ربیع به آیینی و طرحی بدیع آهنگ خرامش و ورود به جلوه گاه ازهار ورود فرموده و به تحریک نسیم صبا و شمال جنبش لوای معلی شکوفه های الوان و مروحه جنبانی نورستگان ریاحین نموده و از حرکات برقه پای سحاب بهاری نسایم ظفر به گرد افشانی غبار آزار از دامان خاطر شاهنشاه گل اقدام نمودن لازم دیده و سقای ابر و فراش نسیم به تواتر گذرگاه سپاه جوانبخت گل را به قرابه های پر آب سحاب و مکنه صبح ازین طناب آب و جاروب کشیده.

۱- تا اینجا از عکس نسخه مشهد افتاده است و از نسخه مونیخ آورده شد.

سایه ابر دگر بر سر بستان افتاد  
سایه اش موجب سرسبزی بستان گشته  
افسر شوکت گل را چو بدیده همه کس  
از کله داری خود کور [۴۳ب] و پشیمان گشته

سبزه خواب آلوده اش هنوز عرق شبنم از چهره خود پاک نساخته  
و لاله نیم شکفته اش از شوخی و نزاکت لب از شیر نشسته، سنگش  
را خلعت سبزه بر دوش و خاکش را عطر نافه تتاری هم آغوش،  
کوهش با برف معمر دست پدر و فرزندی داده و ساختش بر چهره  
از عکس گلپای نیلوفری نیل مادری\* کشیده، آبش در سردی پنهان و  
زمینش در زورمندی رستم زمان.

گر صد ورق از شرح فضایش بنویسم  
یک شمه ز وصفش نتوانم که بیان کرد

بالجمله آن برگزیده ایزد متعال و آن منظور نظر احد لم یزل  
لایزال اعنی حضرت ظل الهی در روز جمعه هشتم شهر مزبور آن  
وسعت بهشت شبیهت را محل نزول و مکان ورود نموده بساط عیش  
و انبساط بگسترده و در همان روز حکم عالم مطیع عز ورود یافت که  
زمان بیک ناظر و تفنگچی آقاسی که در خراسان بودند با تفنگچیان و  
ملازمان خاصه به پایه سریر آیند و رستم بیک درین وقت از عقب  
سردار برگشته به پای بوس اشرف رسید. یوزت همایون را چون از  
رهگذر آذربایجان و خالی بودن ثغور آنجا خاطر جمعی نبود در منزل  
دلگشا سان امرای آن حدود را دیده در دهم ذیحجه که عید اضحی بود  
بعد از جشن و آداب عشرت و حبور تمامی ایشان را رخصت انصراف  
فرموده همگی را مخلص ساختند.

و در پنجشنبه چهاردهم اغورلویک ولد [۴۴ الف] مهدیقلی خان  
به منصب ایشک آقاسی باشیگری معزز و سرافراز شده و نواب اعلی

خلد ملکه به دست مبارك مشارالیه را به آداب صوفیه و طرق حقیقت‌نمای صوفیه طریق زدند، و در همان روز عباسقلی بیك به رتبه امارت سلطانیه و زنجان رسیده پایبوس نمود.

در روز جمعه پانزدهم خاتم‌المجتهدین امیر محمد باقر داماد به ادای نماز جمعه و دعای دوام دولت ابد قرین اقدام نموده از درگاه بی‌نیاز مزید عمر و جاه مسئلت نمودند.

مقارن این حال از جانب صفیقلی‌خان حاکم بغداد خبر رسید که جمعی از اعراب و رومیان که در حله جمعیت نموده در کسب آذوقه و اندوختن مایحتاج اشتغال داشتند به دستبرد غازیان ظفر توأمان شکست یافته یک‌هزار و هفتصد خروار بکسمات و غلات و آذوقه که در آن محل جمع نموده بودند به تصرف درآمد و ایشان منکوب و مخدول فرار نمودند. اعلیحضرت ظل‌الهی را ازین خبر خجسته اثر بهجت بر بهجت افزود و بجهت ترتیب عیشی به منزل امامقلی‌خان نزول نموده به خوشحالی گذرانیدند.

و در نوزدهم ماه مذکور خان احمد خان را مرخص ساخته به مقر خود فرستاد. خود به نفس نفیس به تفحص احوال سپاهی و قشون پرداخته شروع در سان نمودند.

و در روز پنجشنبه بیست و یکم شاهرخ سلطان ولد علی بیك امیرآخورباشی به امارت خواف [۴۴ ب] سرافراز گردید.

چون خاطر آفتاب مطالع که محل ورود واردات غیبی است اگرچه در ظاهر عیش و عشرت آراست اما در باطن در حل غوامض مهمات بیناست همیشه از فکر متحصنان بغداد متوزع بود بنا بر آن در بیست و دویم شهر ذیحجه میرکلان که از اعراب خفاجه است با هزار تفنگچی مقرر نمودند که خود را به قلعه بغداد رساند و مبلغ پنج هزار تومان با مومی‌الیه بجهت مدد خرج عساکر همراه نموده روانه ساختند.

در آن اثنا خبری رسید که شخصی از مشهد رضیه رضویه علیه-

التحیة و الثنا به جهت تیمن و تبرک علمی به اشاره آن حضرت آورده، نواب اشرف از روی صدق و عجز و نیاز به استقبال آن مبادرت نموده به طواف شقه آن طراز مباحات نمودند و بعد از توقف چند روز در آن مکان نزهت افزا به تاریخ شنبه هفتم محرم سنه اربعین و الف اراده کوچ نموده به مکان کلالی نزول واقع شد. در محل کوچ باباخان صالحی و ولی بیک زوله که قبل ازین به دست عساکر رومیه گرفتار شده بودند از آن ورطه خلاصی یافته به سده سنیه شتافتند و مکتوبی که سردار مصحوب ایشان فرستاده و مشتمل بر صلح و صلاح بود آورده مضمون آن پرتو بر پیشگاه ضمیر انور انداخت. اما بر سخنان فریب آمیز و عبارات غرض انگیز آن التفات ننموده و جواب آن نامه به انشاء منشیان عطار د نشان به قید تحریر در آورده مصحوب ولی [۴۵ الف] بیک زوله فرستادند.

و به دولت و اقبال در روز هفتم متوجه بیلاق کلالی شده آن سرزمین را رشک فردوس برین ساخته و در آن منزل دلگشا از جانب خان احمد خان حاکم اردلان اغور لونا نام ملازم او عریضه به درگاه عالم پناه آورد. مضمون آنکه قلعه پلنگان که در حصانت حصار و متانت جدار و ارتفاع مقام با قلعه سپهر فیروزه فام دم مبارات می زد و از عبور رومیه و از فتور مردم آن مرز و بوم به تصرف مأمون خان برادر او درآمده بود بی منازعت و مناقشت به دست اولیاء دولت قاهره آمده پنجاه نفر رومی و منصوبان مأمون خان تمامی مقید و مغلول گشتند. همچنین در طی عریضه قید شده بود که جمعی را که سردار بجهت حراست قلعه مریوان گذاشته بود بیجهت متوهم گشته فرار نموده اند و قلعه مذکور ضمیمه قلاع مفتوحه گردیده. ازین رهگذر خاطر خورشید مظاهر را سرور و حبور پیش از پیش روی داد و به شکر و اهب العطایا سجدهات به تقدیم رسانیدند.

و بعد از چند روز وقوع آن مقدمات مأمون خان را با جمعی محبوسان که مذکور شد به عتبه اقبال آوردند. از آنجا که خلق کریم



و عادت مستقیم آن فرمانده عالمیان بود از جرایم و زلات مأمون خان و سایر گرفتاران گذشته از ذل قید مستخلص ساختند و مأمون خان را به وکلاء امامقلی خان سپردند که در ولایت فارس در محافظت آن سعی بلیغ [۴۵ ب] به عمل آورد.

و بعد از ورود\* توقف از مقام کلالی کوچ نموده به پیلاق کجوگرد من اعمال کنگور نزول واقع شد و در آن مقام خجسته انجام شهباز سلطان زنگنه را بجهت دفع ولد قبادخان کرد نامزد کرده با جمعی از ملازمان درگاه روانه ساختند.

و همیشه با بخت بیدار گوش بر آواز اخبار اقطار ممالک بوده لحظه [ای] از مهام دنیوی غافل نمی شدند تا آنکه در روز یکشنبه بیست و سییم محرم از ولایت گرجستان قاصدی که حامل اخبار کشته شدن سمایون خان بود رسید. مفصل آنکه سهراب ولد ارستاو به خدعه از طهمورث روی گردان شده خود را از موالیان و یکرنگان سمایون خان وانموده خدمتش را به لطایف الحیل به جانب قراقل خان که مقر اصلی آن شیطان سریرت بوده برده به قتلش اقدام می نماید. حضرت ظل الهی از شنیدن این خبر فی الجمله بهم برآمده اما چون وقت مقتضی تلافی و تدارک نبود در پرده خفا مستور ساخت تا در محلش به منصفه ظهور جلوه گر شود و بجهت رفع کدورت به عزم شکار متوجه صحاری و براری گشته زنگ زدای خاطر همگنان می بودند.

و در روز سه شنبه بیست و پنجم ماه مذکور خسرو بیک یوزباشی غلامان را به امارت ایل جوانشیر سرافراز ساخته روانه نمودند.

و در همان ایام ایلچیان اروس [و] اسفندیار خان حاکم اورگنج به پایه سریر خلافت [۴۶ الف] مصیر آمده به شرف تلثیم عتبه اقبال مشرف گشتند و هفده دست شنقار به رسم ارمغان و چند جامه سمور و پیاله طلای میناکار و دندان ماهی و سایر متاع آن ولایت را از نظر کیمیا اثر گذرانیده منظور نظر عاطفت گردیدند.

و چون همیشه اندیشه دور بین آن برگزیده رب العالمین در مقدمه

بغداد به فکرهای دقیق می پرداخت و شب و روز در آینه خاطر عکس چهره مراد ملاحظه می نمود منبیهان خبر آوردند که در تاریخ پنجشنبه بیست و هفتم شهر محرم سردار داخل بغداد شد و در مقام حنیفه که در حوالی [شط] واقع است اردوی ایشان نزول نموده انتظار توپخانه و یراق قلعه گیری خود می کشیدند. از ضمیر مهر تنویر اشرف که محل تجلیات انوار الهی است سر زد که چون این داهیه عظیم روی به آن اقلیم آورده دفع و مداوای آن به تدبیر و شمشیر تیسیر نمی پذیرد درین باب جبین مسکنت بر خاک مذلت باید نهاد و از روی ضراعت و ابتهال مسئلت این فتح عظمی از درگاه احد ذوالجلال باید نمود.

بنابراین چون قبل ازین حکم قضا مضمی در باب نخوردن شراب عز ورود یافته آن امر را به امضاء مقرون ساخته فرمودند:

هر آن کس کو نگوید ترک صرہا سیاست را ز ما گردد مہیا

از آن جهت دواعی رحمت [۴۶ ب] الهی که ندای «ثم بدلنا مکان السیئة الحسنة» می داد به لبیک اجابت مقرون گشت. در آن وقت که مدام دیده ساغر چون چشم عشاق دمبدم خونریز بود مانند لاله سیراب جام شراب بر سنگ زد و در آن زمان عشرت افزا که گل از رشک عارض خربان پیراهن قبا می کرد چون مردمک دیده مهجوران جامه وجود را به آب طهارت برآورد و های و هوی مستان به تکبیر خداپرستان مبدل شد و گلبانگ میخواران به دعای دینداران عوض یافت. مستوره بنت العنب اگر بی حجاب رخ می نمود آبروی حرمتش می رفت و هر که دست در محرمات می زد یا پای در حد منکرات می نهاد بیحد ادب می یافت. خونریزی چشم چندان شد که آبگینه صراحی از تنگدلی بر آن خون می گریست و داستان شکست ملامتی چنان شایع شد که کمانچه بدان ناله های زار می کرد. شمع که مجلس افروز رندان بود به سحر خیزی معابد قیام نمود و بارقه نور روشندان چون قندیل معلق

محراب مساجد گشت. آنکه صبوح با عیوق پیوستی صبح تا شام به عبادت مشغول شد و آنکه ندای «هات الراح» می داد گوش به منادی «حی علی الفلاح» کرد. حضرت ظل الهی را که چهره مبارک همیشه افروخته جام مدام بود سیمای متعبدان گرفت و خاطر شریفش هر زمان از صمیم دل مناجات «ربنا اغفر لنا ذنوبنا» به مسامع ساکنان صوامع [۴۷ الف] خضرا می رسانید و هر لحظه از محض اخلاص معنی

از پی تست این همه امید و بیم هم تو ببخشا و ببخشای کریم

ادا می کرد، و بدین منوال اوقات همایون به مواظبت صنوف طاعات می گذشت. تا آخر از دعاهاى مستجاب کار حسب المرام چنانکه به تفصیل تحریر خواهد یافت از قوت به فعل آمد.

نواب اشرف اعلى بعد از تدبیر و تدبیر در امور ملك رستم بيك دیوان بیگی را سردار قشون و عساکر نصرت رهنمون نموده در روز جمعه نوزدهم شهر صفر سنه اربعین و الف رخصت انصراف فرمودند که روانه بغداد گشته و در اطراف اردوی سردار آنچه لازمه دستبرد باشد به عمل آورد، و مشارالیه بعد از تقبیل آستان اقبال عنان عزیمت به آن صوب معطوف ساخت.

و در همان روز باواده بيك یوزباشی غلامان از جانب خان احمد خان اردلان خبر استخلاص قلعه اورمان را به عز عرض رسانید که مستحققان آنجا بی ممانعت دست از حراست برداشته راه فرار را پیش گرفتند و دو نفر کلهر نیز از ملازمان صفیقلی خان حاکم بغداد در مقام کنگور به عز بساطبوس اشرف رسیده عریضه خان مذکور را که مضمون آن مشحون بود به آنکه سردار رومیه به تاریخ هیجدهم ماه مذکور از حوالی حنیفه کوچ نموده به محاصره قلعه پرداختند و در سه چهارم مکان توپخانه ها ترتیب داده [۴۷ ب] دقیقه ای از آداب قلعه گیری فوت نمی کند. اما چون اهل قلعه تکیه به عنایت اعلیحضرت بیچون نموده اند خاطر جمع دارند که کار از پیش

نخواهد رفت. آن برگزیده خالق اشیا نیز دست دعا به درگاه حضرت بی نیاز برآورده التماس فتح و نصرت نمودند و منتظر اثر اجابت بوده هر روز در منزل یکی [از] امرا صحبت عیش و عشرت می-آراستند و قورچیان و غلامان و آقایان و تفنگچیان را که در اردو مقیم عتبه اقبال بودند مرخص ساختند که به اردوی رستم بیک رفته در خدمات مرجوعه قیام نمایند و هر چند روز جاسوسی و قاصدی از جانب قلعه به اردوی کیهان پوی می رسید و اخبار مسرت آثار از دستبرد غازیان قلعه پناه که آنافانادر سیبه مردانگی می نمایند میرسانیدند.

**روز سه شنبه بیست و نهم شهر مذکور عریضه رستم بیک با** نوشته کاظم کدخدای آدینه کندی به نظر کیمیا اثر اشرف رسیده روزی که عساکر نصر تمانر از قلعه به سیبه ریخته بودند ابازہ پاشا به قتل رسید و زور پاشا زخم دار گشته مشعل سردار را از سیبه برداشته به اندرون قلعه برده اند. ازین رهگذر حال بر لشکر نکبت اثر رومیه تنگ گشته عنقریب بر خواهند گشت. اما سردار رومیه از غایت تهور و بسالت چند روزی قلعه را در دایره حصار عظمت و اقتدار خود درآورده هر روز به قارعات توپ و تفنگ متواتر و متوالی و به صدمات نوازل و صواعق [۴۸ الف] متتالی بنیان متین آن قلعه سنگین را مانند دولت خود نگونسار و متزلزل می ساخت و در چند روز از همه سوی حوالی برج و باره قلعه را چون اجزاء غبار و ذرات سیار بر خاک راه انداخت. سپاهیان قلعه پناه تکیه به عون و عنایت اله نموده در ضبط و حراست سعی می نمودند. هر چاکی که از رهگذر شوایب حوادث معاندان بر لباس مشیده آن حصار بهم می-رسید به سوزن تدبیر رفوگری می کردند، تا در شب جمعه سیم ربیع الثانی شبی که مرکز خاک چون نقطه خال سیاه پوشیده و گیسوی شب چون طره خوبان مشکبار گردیده عارض دلفروز روز را خط عنبرین شب در دامن ریخته و گردسمن زار ایام سنبل خود روی دمیدن آغاز گرفته.

شبى چون شبه روى شسته به قير

نه بهرام پيدا نه كيوان نه تير

ديده ابر چون چشم عاشقان در شب فراق رود مى باريد و از سر شك چشم غمام صحن گيتى چون دامن مهجوران سيراب مى گشت، برق را از كثرت او حال پاى در گل مى ماند و رعد را از پريشاني ناله و فرياد از ياد مى رفت، عزيمت دوش تصميم يافت و سپاه روميه دست از جان شسته جمعى از جانب دروازه حنيفه و گروهى از طرف قراقاپو و برخى از محل نارين قلعه و بعضى با هشت سفينه كشتى از جانب شط هجوم نموده يورش كردند و در آن شب جنگى و شورشى در برون [۴۸ ب] و اندرون روى نمود كه گويا فزع اكبر قايم شده قريب به چهارصد پانصد نفر از شجاعان لشكر روم داخل نارين قلعه شده علم خود را بر بالاى برج بر مى افرازند. دليران قزلباش از سر جان برخاسته\* به هيات مجموعى در مقام مدافعه درآمده آن گروه را به ضرب شمشير از قلعه بيرون مى كنند. كثرت و ازدحام در آن شب ديگور به مرتبه [اى] رسيده كه معامله جنگ از شمشير و سنان به دست و گريبان انجاميده شش هفت هزار كس از جنود نامعدود روميه به قتل آمده عنان مراجعت برتافته منكوب و مخدول بر مى گرديدند و بعد از ياس و حرمان تمام در شب هفتم ماه مذكور توپخانه ها و سيبه ها را خالى كرده شروع در کوچ نموده روانه گشتند.

### نظم

سینه چاك و دل حزين با چشم گريان مى روم  
 نااميد از وصل با صد داغ حرمان مى روم  
 سعى چون كارى نبرد از پيش با بخت زبون  
 آمدم چون صبح و چون شام غريبان مى روم

دليران قلعه دار از وقوع آن عطيه شادمانىها نموده سجدهات شكر

ایزد متعال به تقدیم رسانیدند و نواب همایون اعلی را در مقام ماهی دشت نزول اجلال واقع شده بود که به تاریخ دوشنبه سیزدهم افندی نپاوندی که حامل عریضه صفیقلی خان بود به عز بساطلبوس رسید. چون مضمون مسرت مشحون آن نامه بر ضمیر صغیر و کبیر پرتو سرور و حبور [۴۹ الف] افکند از هر طرف غلغلۀ شادمانی به اوج فلك اثير برآمد و طنطنۀ مبارکی و مبارکبادی از هفت قبه گردون درگذشت و هریک به زبان حال می گفتند آری چنین است رسم دولت روزافزون که تا شمع اقبال این برگزیده ایزد متعال بر افروخت هر که چون پروانه در معرض آمد بسوخت و تا سرو بستان کمالش بالا کشید هر که چون نهال به معارضه برخاست\* بیفتاد تا آفتاب دولت او تجلی کرد و هر که چون ماه در مقابل آمد در محاق افتاد و تا ماهچه چتر آسمان سایش از افق کامرانی برآمد هر که چون آفتاب تیغ کشید گرفته شد.

این که دیدی هنوز جزوی بود کار کلی هنوز در قدر است

قامت رماحش آبخورده جویبار ظفر است چگونه ثمره کامرانی بار نیارد و طره پرچم رایاتش شانه زده نصرت است از چه روی دلپذیر دولت نیاید.

با عزم تو کاسمان به گردش نرسد

جز فتح و ظفر کرا رسد هسراهی

حضرت ظل الهی از استشمام روایح فتح چون غنچه شکفتگی آغاز نهادند [و] مانند آفتاب عالمگیر خلعت نوربخشی شروع کردند و در آن روز جشن پادشاهانه مرتب ساخته\* و وزراء و امرا و ارکان دولت بقدر پایه و مرتبه به نوازشات و تفقدات سرافراز گشته آرای جملگی به عزم زیارت عتبات و توجه به جانب بغداد قرار گرفته از محل نزول در روز یکشنبه شانزدهم به حرکت آمده متوجه | ۴۹

[ب] گشتند.

و قبل از این قید شده بود که کس به طلب زمان بیک ناظر که سردار خراسان بود رفته که به پایه سریر عرش نظیر آید. خدمتش در قصبه کنگور به تقبیل آستان مشرف شده بعد از وقوع این عارفه که نواب اعلی متوجه بغداد گشتند\* مشارالیه را بجهت استرداد قلعه [گل] عنبر که در شهرزور واقع است مقرر فرمودند. مومی الیه به تاریخ سه شنبه چهاردهم شهر ربیع الثانی بعد از پایبوس متوجه آن سفر خیر اثر گردید و حضرت ظل الهی کوچ به کوچ به عزم درست و نیت مستقیم راه سپر مطلب بودند و در تاریخ سه شنبه پنجم جمادی الاولی از جانب زمان بیک به عتبه اقبال خبر رسید که مصطفی پاشای ضابط قلعه گل عنبر چون از واقعه سردار خبر یافته به قصد فرار از قلعه بیرون آمده فیما بین تلاقی فریقین دست داد و به یمن دولت بیزوال بعد از تعبیه صفوف شکست فاحش بر آن گروه راه یافت و یک هزار و پانصد نفر از مستحفظان قلعه مذکور به قتل آمدند و سی و یک عدد توپ با غنایم بی شمار به دست غازیان نصرت انجام افتاد و مصطفی پاشا زخم دار گریزان گشته و چنین مذکور می شود که در کرکوک به دارالبوار شتافته بحمدالله که دوستکام و مقضی المرام به عز بساطبوسی سرافراز خواهم شد. این خبر نیز علاوه فتوحات سابق گشته به شکر حضرت و اهب بی ضنت مواظبت نمودند و چون خانقی کهنه [۵۰ الف] محل سرادق جلال گردید از جانب صفیقلی خان حاکم بغداد خبر رسید که خلیل پاشا حاکم ارزن روم با جمعی کثیر حله را پناه خود ساخته به آذوقه و اسباب قلعه مفرور گشته در ضبط آن حدود ساعی است، بنا بر آن حکم قضا مضی به اسم رستم بیک دیوان بیگی عز ورود یافته که در دفع ایشان جازم شده با عساکر نصرت مآثر که بر سر او جمعیت دارند روانه شوند و ملازم صفیقلی خان را به تعجیل روانه ساخته خود به دولت و اقبال متعاقب کوچ نموده روانه گشتند.

□□

□□

گفتار در مقدمات فتح قلعه حله و معاصره نمودن رستم بیک  
سپهسالار خلیل پاشا را و فرار نمودن با معدودی و سوانحی  
که در آخر یونت ثیل به وضوح انجامید

□□

□□

در آن اوان که خسرو پاشای سردار از استرداد بغداد نومید گردیده با جهان جهان خسران و ادبار روی به دیار خود کرد خلیل پاشا حاکم ارزن الروم بنا بر غیرت طبع در مقام حله جمعیتی از ینکچری و سپاهی را بر سر خود جمع نموده اراده داشت که پای ثباتی قایم سازد و از آن جهت در میان اقران و امثال سری برافرازد. غافل از اینکه خس و خاشاک را در برابر شعله چه اعتبار و قطره را معارضه با دریا کردن چه محال خواهد بود. از آنجا که آفتاب عنایت نوربخش ضمیر منیر آن خسرو عالی تبار است چون از خدعه و مکر معاندان [۵۰ ب] مطلع گشته با امرای نامدار در مصلحت گشوده فرمودند که قوی مذهب کامکاری آن است که با دشمنان سازگاری نمی باید کرد و در استکفاء امور اعادی شیوه غفلت نباید سپرد و چون مخالف از جاده صواب انحراف جوید پیغام به نوك سپاه یا زبان حسام باید داد، و چون دشمن از حد وسط تجاوز کرد میانجی از شمشیر بران باید طلبید و قطع و فصل از بلارك گیتی ستان چشم باید داشت، و چون تواجد عقوق پیدا شود گرز گران را به دندان شکنی باید داشت، و چون شواهد جحود محسوس گردد بیان قاطع تیغ را به دفع آن باید گماشت. زمان تراکم امداد ظلم جز از بریق حسام استیصال\* جستن مفید نیاید، و چون نایره اعتساف بیراهی رفتن گیرد جز آب خنجر گیتی ستان سود ندهد. بهشت در سایه شمشیر است. هر که را نه به آن کار بود در دوزخ مذلت و هوان باید بود [و] رزق\* ابر را در ظللال رماح نهاده اند. هر که نه بدان توسل جوید تنگ روزی باید زیست. آنرا که تیغ در نیام است کار با نظام نیست



و آن را که صمصام خون آشام است رفتی بر دوام است. هر که را آفتاب دولت روشن باید روز معرکه تاریک باید کرد و آن کس که چمن مراد شاداب خواهد از ابر ناوردگاه باران خون باید بارید. پس باید بلند اقبال تیزهوش دشمن را به سزا مالشی دهد که پای از اندازه خود فراتر ننهد. چون مستمعان مجلس اخلاص مناص از باده آن [ا ه الف] کلام نصایح انجام مدهوش گردیدند همگی جبین مسگنت بر خاک نهاده مضمون این مقال ادا نمودند:

هر چه شه را به اعتقاد بود      آن همه محض عدل و داد بود  
هر چه شه آورد به خاطر چست      هست آن اصل را بهای درست

بعد از استشاره و استجازه آرای جملگی بر آن قرار یافت که رستم بیک را بجهت تنبیه آن مخذول با عساکر ظفرقرین روانه سازند. پس حسب فرمان قدر توأمان رستم بیک به تهیه اسباب ترحال\* و ترتیب مقدمات جدال مشغول شده لشکرعی برآراست که از بریق تیغ و بلارکشان\* دیده آفتاب خیرگی و از غبار موکبشان آیین سپهر تیرگی یافت. به این استعداد روانه حله گشته در محاصره ایشان جازم گردید.

خلیل پاشا بنا بر قوت شهامت تکیه بر کثرت آذوقه و جمعیت سپاه نموده حصار بلده مذکور را پناه خود ساخته در مدافعه اهل جدال ساعی شده، دلیران رزم آزموده معارک دیده شکاری وار آن جمع را در میان گرفته در بردن سیبه و توپ انداختن مشغول گردیدند.

حضرت ظل الهی در بیست و هفتم رجب این سال حسین بیک ولد زمان بیک را به رتبه نظارت به جای والد سرافراز نموده در دویم شهر شعبان سنه اربعین و الف از دارالسلام بغداد متوجه زیارت عتبات عالیات گردیده از آب شط عبور [۵۱ ب] نمودند و در ساحل آن مکان دلگشا نزول اجلال واقع شد و در همان روز از جانب رستم بیک خبر آمد که غازیان نصرت شعار چون کار بر محصوران حصار تنگ

کرده بودند خلیل پاشا از راه خدعه و فریب پیش آمده آوازه صلح در انداخت و چون جانبین بدین امر راضی شدند شب از بیم جان و خوف شمشیر غازیان از یکطرف حله که محصور نبود و قلبی در کشیک بودند با دو سه هزار سوار خود بیرون آمده از راه دجیل\* و حربی و عانه فرار نموده جان از غرقاب فنا به ساحل نجات انداخت. اما پنج شش هزار نفر دیگر از سپاهیان معتبر و ینکچری و عرب و قول با ذوالفقار پاشا حاکم ادرنه و صنع الله بیک قوم خلیل پاشا و مصطفی بیک و علی پاشا پناه به نارین قلعه برده اند و عنقریب به دست ملازمان عتبه اقبال اسیر و دستگیر خواهد شد. بجهت تعاقب گریختگان شاهویردی خان حاکم لرستان و سیاوش بیک یوزباشی غلامان و جمعی دیگر را مقرر داشتیم که تا صید خود را به دام نیاورند در هیچ جا قرار نگیرند. حضرت ظل الهی از بشارت این خبر در ابتهاج آمده بعد از آداب زیارت عتبه کاظمین علیهما الصلوة والسلام ندای کوچ در داده متوجه حله گردیدند. در طی رجعت طریق خبر امرائی که متعاقب رفته بودند و امان آوردن ذوالفقار پاشای محصور به عز عرض [۵۲ الف] رسید.

و در روز یکشنبه دوازدهم شعبان آفتاب دولت و اقبالش از افق خطه حله طلوع کرده و از انوار موکب سعادت یارش ساحت آن دیار روشنائی یافت. عشرتی که در مکامن غیب بجهت سکنه آن معموره ودیعت نهاده بود جلوه گری آغاز نهاد و سعادتتی که به خامه تقدیر به نام هر یک مرقوم شده بود به ظهور انجامید. هاتف اقبال به کوش ایشان رسانید که از دولت پایبوس این نونهال حدیقه اقبال که چون عمر عزیز در گذر است غافل نمی باید بود تا تدارک امانی محبوب نماید و از لوازم این شمع عالم افروز اقتباسی ضرور است تا جاده نیل مقاصد روشن گردد. متوطنان آن خطه مبارکه به قدوم اعتذار پیش آمده جبین ضراعت به خاک راه نهادند:

چو جاده چشم بر رویش گشادند      چو خاک ره به پایش اوفتادند  
حضرت ظل‌الهی همگی را تسلی بخش خاطر گشته به انعامات و  
ادارات سرافراز ساختند.

و در روز دیگر به جهت تماشای اسیران و تحسین دلاوران به  
ترتیب جشن عظیمی امر فرمودند. حسب‌الفرمان قضا جریان به‌اندک  
فرستی مجلسی آراسته و محفلی مهیا کردند که از نشاء شراب  
روحانی چهره روزگار برافروخت و تناول اقداح کامرانی خرمن  
غموم را بکلی بسوخت. بجهت آن بزم دلنشین آسمان طبقهای لؤلؤ  
شہوار به رسم نثار پیش آورد و درست مغربی آفتاب را [۵۲ ب]  
با قراضه سیمین‌ماه در پای شاه ریخت. مخدرات سماوی برای تفرج  
سر از روزنهای سپهر نیلی بیرون کردند و زهره رامشگر را به  
خنیاگری نشانند. مشتری که سجاده‌نشین صوامع خضراست طیلسان  
را به مطرب نواساز انداخت و در آن روز مسعود

سپاه انجمن شد به‌درگاه شاه      نبرد آزمایان نصرت پناه

هریک اسیری و دستگیری که داشتند به نظر کیمیا اثر رسانیدند.  
از رؤوس کشتگان که در آن وقت ملاحظه رفت نظارگیان خورشید  
را سر در گریبان می‌دیدند. به قلم منشیان عطار نشان حساب  
مقتولان از پنج هزار بیشتر شد. حضرت ظل‌الهی دست عطا و  
بخشش گشوده به انعامات وافر و عطایای متکاثره بقدر استطاعت  
هریک را نوازش نمودند و ملازمان عتبه اجلال جبین مسکنت بر خاک  
نهاده سر مباحات به فلك رسانیدند. بعد از انقضاء آن صحبت  
کثیرالمسرت با عزم درست نخست زیارت مشهد مقدس شهید کربلا  
را پیشنهاد همت نموده روز دیگر روانه آن صوب با صواب گشتند  
و همه از روی اعتقاد درست راه آن مرقد مطهر را از قدم جبین طی  
می‌نمودند تا به استسعاد طواف آستان گردون آشیان مشرف گشتند.

## قوی ٹیل ۱۰۶۰

رسیدن نوروز سلطانی قوی ٹیل سنہ اربعین و الف و حادثات  
کہ در این سال مبارک از پردہ [۵۳ الف] غیب بہ منصفہ  
ظہور جلوہگری آغاز نمود

بگرفت چمن عیش و جوانی از سر  
برخواند سرود تازہای رامشگر  
کای شاه فلک مرتبہ تا باد جہان  
ہر روز خوشت باد ز روزی خوشتر

از شب جمعہ ہفدہم شعبان المعظم سنہ اربعین و الف ہفت ساعت  
و دہ دقیقہ گذشتہ بود کہ آفتاب عالمگیر بہ بیت الشرف نزول نمود  
و حضرت ظل الہی در آن شب در خانہ سید دراج کہ از سادات  
معظم کربلا بود نزول نمودہ صحبت ایام تحویل را در آن مکان شریف  
گذرانیدند و از انبساط نشاط آن بزم دلگشا خاطرہای پژمرده در  
اھتزاز آمد و سینہهای مجروح از خار مشقت بہ مرہم التفتات صورت  
التیام یافت. آنرا کہ از محنت سفر دلی تنگ و جگری خونین بود چون  
گل از باد صبا خندہ شادمانی زد، و آن را کہ بنفشہ مثال قامتی خم  
و خاطرہی دژم بود چون نیلوفر از طلوع آفتاب خرم و دلگشا گشت.  
اولیام دولت قاہرہ تلویحات اقبال سلطنت را معاینہ دیدند و دوستان  
بیریا بہ طلوع کواکب مراد متیقن شدند.

با تو همراه است دولت لاجرم هر کجا رو می نهی رو می نهد

مهون(؟) ارکان دولت و عظما [ی] سلطنت هر يك بقدر مرتبه منظور نظر عاطفت گردیده دیده شان از مطالعة آفتاب [غرة] مهون روشن گشت و به شرف بساطبوسی فایز شدند. حضرت ظل الهی که از فرزاندگی گوی سبقت از جهانداران رفیع [۵۳ ب] مقدار ربوده و از مردانگی واسطه عقد شهریاران کامکار شده مدت سه یوم در آن مکان شریف که موطن ملايك علیین است به آداب زیارت قیام نموده از سر خضوع و خشوع خاک آن تربت مقدس را کحل دیده بینش نمودند و به خادمان و متوطنان آن خطه والا زر و قماش بیش بالا انعام نمودند.

تا بیاموزند شاهانی که زر بخشند و سیم  
سیم و زر بخشیدن از سلطان اعظم شه صفی

بعد از آنکه جام مراد و کاس اقبال از دست شاهدان ملکوت نوش کرده به مطالب علیه خود فایز شدند از آنجا کوچ نموده «ز سر کرده قدم وز دیده نعلین» به عزم طواف مرقد منور و مضجع مطهر و مکان مقدس سلطان الاولیاء حضرت امیر غالب غالب کل غالب و طالب کل طالب امام الثقلین و قدوة الخافقین امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه الصلوة والسلام به حرکت آمدند، اولاً در مقام حله بجهت طرح قلعه حوالی و حواشی آن را به نظر امعان آوردند و در انهدام حصاری که خلیل پاشا و رومیان پناه خود ساخته بودند سعی شده به عساکر منصوره قسمت نمودند که در يك طرفة العین به خاک یکسان ساختند و از حله روی به مقصد عظمی آورده در شب جمعه بیست و سیم وقت خفتن داخل آن روضه که انموذج بهشت عدن است شدند و از مقام ذی الکفل تا علیه عالیة آن سده سنیه پیاده راه طی نموده [۵۴ الف] همه جا جبین ضراعت و شفاعت بر زمین سوده مآرب و حاجات را از درگاه و اهب العطیات مسئلت می نمودند. اعیان دولت سایه مثال

در قدوم مسرت لزوم همراه بوده به جبین خاکروب آن مفاوز می بودند. در آن هنگام که رایت جلال ساکن آن آستان ملایک آشیان بود در وقت صبح جمعه روز بیست و چهارم نعلش محفوف به رحمت غفران سید اجل اعظم اکرم افخم آنکه بحر بیکران فضایلش مورد اعتراف انام و دریای بی پایان احسانش مقصد وفاده خاص و عام، تابنده خورشید ضمیرش شمع انجمن دانشوری و آیینہ رای منیرش جام جهان نمای هنر گستری بود از مواهب فضل الهی به اعانت\* تبهر مدارج جاه منیعش تا ذرۃ کیوان مبارات می کرد و با کمال دانشمندی مراقی قدرش با سپهر برین معاذات می نمود و همیشه سحاب احسان علم بر وضع و شریف می بارید و مواید انعام فضل را پیش صغیر و کبیر می نهاد، هر کجا تاب خورده از رمضاء جور گردون به بارگاه علم پناهِش التجا بردی بر فرقتش سایه بیدریغ باز گستردی. و هر کجا خسته ای از نوک تیر جهل به حضرت آسمان رفعتش پناهِدی مرهم افضال بر جراحش ارزانی فرمودی، هر کجا در ربع مسکون دانشمندی است خوشه چین خرمن تعلیم و ریزه خوار کف کریم او بوده، و در هر گوشه اقالیم [۵۴ ب] هنرمندی است اقتباس از انوار ارشاد از مشکوة ذهن وقادش کرده و اقتباس\* شوارد مرام به میامن فیض انعامش نموده مدتی بنا بر اجماع ردای اجتهاد ایران زمین بر دوش منقبت او انداختند و لباس تقدم ارباب عمایم سایر بلاد بر قامت مفاخر او راست کردند.

فضلش نگذاشت در مباحث دعوی

علمش عمل زمانه را کرد قوی

القصه که از وجود با جودت او

اوراق پراکنده دین یافت نوی

اعنی عارف مناہج السداد و الارشاد خاتم المجتهدین امیر محمد

باقر داماد که درین سفر خجسته اثر در عتبه اقبال بود و به اعتضاد قوت طاعتش دلها قوی و به اعتقاد راسخ بنیانش خاطرها مطمئن می‌گشت در مابین کربلا و نجف بنا بر عارضه‌ای که بر ذات قویمش طاری شده بود داعی حق را لبیک اجابت گفته به آن مکان قدسی اساس آوردند و بعد از آداب زیارت و تجهیز و تکفین سادات و علما و فضلا و متوطنان صاف اعتقاد غرویه که به آه دردآلودی طارم افلاک را با سطح خاک برابر می‌نمودند بر جنازه او نماز کرده در سردابه شیخ علی جدش مدفون ساختند:

### نظم

فلك ریخت اوراق علمش زهم کشیدند بر لوح فضلش قلم

و حضرت ظل الهی آنچه لازم تعزیه و تعظیم بود به عمل آورده از آن واقعه متأثر و متأسف گشتند و در آن آستان جلیل‌القدر انواع تصدقات [۵۵ الف] به مستحقین ارزانی فرموده خاک آن سرزمین از وفور زر نثار لگدکوب ثوابت و سیارگشت و از جمله ندورات\* دهان طالبای مؤذن اصفهانی را که از نغمه اذان گوش ساکنان ملا اعلی را پر داشت و دست آرزویش در مظان اوقات به طلب حاجات برافراشته بود از زر سرخ مملو ساختند. بعد از تقبیل آستان منوره در روز شنبه هفتم شهر رمضان زیارت وداع نموده به عزم طوف مسجد کوفه متوجه گشته یک روز توقف نمودند و از آنجا به دولت و اقبال عنان گرای کوفه و بغداد شدند.

چون بلده حله مخیم سرادق جلال گردید رستم بیک دیوان بیگی در آن روز آداب ضیافت و مهمانداری به فعل آورده خدمتش را بنا بر حقوق خدمات جانسپاری به رتبه بلند سپهسالاری سرافراز کرده به تقبیل\* قدوم مشرف ساختند و از آن مکان دلگشا بعد از حصول مقاصد برآیا و عجزه و فقرا

قضا موافق رای و قدر متابع عزم

ستاره زیر رکاب و سپهر زیر نگین

معموره بغداد محل رحل اقامت گردید و صفیقلی خان ملقب به شیرعلی حاکم بغداد را باعث افتخار گشته در منزل او مجلس بزم مهیا نمودند. خان مذکور آن عطیه عظمی را از مواهب الهی دانسته در جانفشانی دقیقه [ای] مهمل نگذاشت و چون ایام عیش و سرور و [۵۵ ب] زمان عشرت و حبور منقضی و منطوی شد رای جهان آرا در تعمیر قلعه و حفر خندق ساعی شده فرمان قضا مضی عز ورود یافت که عساکر فیروزی مآثر در حفر خندق که چون فکر عقلا عمیق بود شروع نمایند و آبادی قلعه را منوط به رای صوابنمای تخته‌خان استاجلو نموده فرمودند که امرا و وزرا و سپاهیان و یوزباشیان و سایر عوام الناس در آوردن مصالح در مدد و کومک مومی الیه سهیم و شریک باشند. به اندک فرصتی خاطر از رهگذار آنها جمع نموده حکم شد که یک هزار نفر قورچی و دو هزار و دویست نفر تفنگچی و سیصد غلام از ملازمان عتبه اقبال در خدمت صفیقلی خان توقف نمایند که خان معظم الیه به هر امری که اشاره نماید به عمل آورند و یک هزار تومان نیز به تحویل حیدربیک یوزباشی قراداغلو مقرر داشتند که صرف ضروریات قلعه نموده بعد از فراغ متوجه آستان جلال گردد و خود به عزم طوف درگاه گردون مطاف عسکرین که رو سفیدی دارین درو مضمیر بود متوجه گشتند.

و در روز چهارشنبه بیست و چهارم ماه رمضان بعد از طی مسافت به تقبیل و تلثیم آن عتبه سدره مرتبه رسیده جبین مسکنت بر خاک نهاده ساکنان آن مزارات متبرکه را به انعامات و ادرارات از خاک برداشتند.

و چون خاطر از جمیع مواد [۵۶ الف] جمع گشت به دولت و اقبال ندای کوچ در داده متوجه عراق گشتند. چون بهرین که قریه‌ای



از قرای آن ولایت است مخیم سرادق اقبال گردید در روز یکشنبه نهم شوال ملازم حسن خان بیگلربیگی هرات به پایه سریر خلافت مصیر آمده خبر آورد که جمعی از اوزبکان بخارا به بالا\* مرغاب آمده قصد تاخت و تاراج بادغیس و آن حوالی داشتند و چون حاکم بالا مرغاب خبر ورود ایشان فرستاد جمعی از قزلباش را مقرر داشت که تا چهارباغ که از آنجا تا شهر هرات هشت فرسخ است بروند و چون غازیان به موضع مذکور می‌رسند سپاه اوزبک بر خورده فیما بین جنگ واقع می‌شود و به عون عنایت ایزد متعال و یمن دولت و اقبال شاهی شکست بر طایفه اوزبک افتاده قریب سیصد نفر زنده به دست درمی‌آیند\* و عن قریب محبوسان را به پایه سریر خواهد فرستاد. حضرت ظل‌الهی را از استماع این خبر انبساط در طبع شریف به هم رسیده کوچ نموده و در هر منزل [که] نزول واقع می‌شد خس و خاشاک آن سرزمین از شادابی بساط همایون روی افسودگی در خواب نمی‌دید و به هر وادی که رحل اقامت می‌انداخت از خاک آن مرحله به جای سبزه و گیا مهرگیا می‌روئید، و از هر چشمه که روی می‌شست سنگش طعنه بر مروارید می‌زد، و بر هر کوهی که [۵۶ ب] شکار می‌افکند از فر دولتش کان بدخشان می‌شد.

چون چشمه نیلوفر مخیم سرادق جلال گردید از خوشی هوا و نزهت و نضارت مکان خاک آن سرزمین از فیض غبار مراکب مواکب طعنه بر طبله‌های عطاری می‌زد و عقبه بیستون به ورود قدوم ظفر لزوم سر مباحات به چرخ رسانیده به آن سعادت مستسعد شد و مقام کنگور نیز بعد از طی مسافت به آن عطیه عظمی سرافراز گشت.

و در آن منزل میرزا تقی وزیر دارالمرز به شرف پایبوس اشرف مشرف شده متعاقب محبوسان اوزبکیه را که قبل ازین مذکور شد ملازمان حسن خان بیگلربیگی هرات به پایه سریر آوردند و حضرت ظل‌الهی بنا بر توجه باطنی و ظاهری به عزم ضیافت به خانه ساروخان طالش رفته تا عصر به عیش و عشرت اشتغال نموده سان

لشکرخان مذکور و امامقلی خان حاکم فارس و امیرخان حاکم کرمان و اوتارخان حاکم خوار و سمنان و دماوند را ملاحظه نموده خوانین مذکور را مرخص ساختند که به جا و مقام رفته به خدمات و رتق و فتق مهمات مالی و ملکی محال تیول خود پردازند.

و در روز چهارشنبه دهم شهر ذی قعدة به قصبه توی سرکان آمده به عزم پادشاهانه از کشیدن تنباکو احتراز نمودند. چون استدفاع آن مفصله جز به یاری [۵۷ الف] توفیق صورت نمی یافت استکفای آن کار مشکل به قوت ایزدی و عزم درست اختصاص یافت. و خان احمد خان اردلان از همان مکان رخصت انصراف یافته به مملکت خود شتافت.

و در همین روز تخته خان که بجهت تعمیر قلعه بغداد توقف نموده بود به شرف پایبوس مشرف شده منظور عنایات شاهانه گردید. و حضرت ظل الهی به طی مراحل و منازل ساعی گشته در روز چهارشنبه دویم ذی حجه سریر سلطنت و پادشاهی در دارالسلطنه اصفهان به وجود همایون تزیین یافت.

و در روز دیگر میر برکه و میر ظریف که از جانب هندوستان با ارمغان بی پایان به سده سنیه آمده و بجهت مقدمه ورود رومیه در دارالسلطنه مذکور متوقف بودند به شرف تقبیل آستان فلك توامان مشرف گشته و از جمله سوغات شمشیر و خنجر مرصع به الماس و لئالی قیمتی که همراه داشتند با کتابتی که مبنی بر تهنیه و تعزیه بود از نظر اشرف همایون گذرانیده منظور نظر عاطفت گشتند.

چون از رهگذر تردد و تعب سفر و حرارت هوا مزاج و هاج فی الجمله از حد اعتدال منحرف شده بود به تصدیق حکمای حاذق فصد نموده از آن عارضه فارغ شدند.

و مقارن این حال نقدی بیک داروغه فراشخانه که در دارالسلطنه تبریز به محافظت آن ثنور مشغول [۵۷ ب] بود عریضه به درگاه جهان پناه فرستاده که یکی از شرفای مکه معظمه که نام او ابوالحسن

است و از نسل شریف ادریس\* است با اقوام و عشیرت خود مناقشه و مجادله نموده بعد از شکست و آوارگی وطن روی به قبله آمال دارد و در ثانی الحال مشخص شد که آن مقدمه محض تزویر و دروغ بوده بنابراین آن شریف مزبور\* به سوء\* اعمال خود گرفتار گردید و شرح احوال او در محل خود گفته خواهد شد.

چون خاطر جهانگشا از مهمات جزوی و کلی فارغ شد هر روز در مکانی و هر دم در گلستانی بساط عیش و عشرت گسترده ایلچیان هند را به نوازشات پادشاهانه سرافراز می ساختند.

و از عارفه [ای] که در آن ایام نسبت به بندگان نیکو اعتقاد اخلاصمند به وضوح انجامید رستم بیک سپهسالار را به رتبه تفنگچی آقاسیگری سرافراز ساخته به تاریخ پانزدهم ماه مذکور به خلعت شاهانه ممتاز کردند.

و ملازمان عتبه اقبال را که در سفر بغداد به جانسپاری قیام نموده بودند به انعامات و ادرارات شامل فراخور حال و قدر استطاعت مطایای آمال هر یک را گرانبار ساختند.

و در آن وقت ملازم صفیقلی خان حاکم بغداد که به هفت روز از دارالسلام مذکور به دارالسلطنه اصفهان آمده بود رسیده عریضه خان مومی الیه که مضمون آن اشعاری بر آمدن خسرو پاشا که در آن ایام در قصبه ماردین قشلاق نموده [۵۸ الف] بود آورده قید شده بود که سردار به عزم یورش مجدد مصمم شده و تقی پاشا را به رسم منقلای از پیش روان کرده. از آنجا که دریافت ذهن مستقیم اعلیحضرت شاهی بود دانست که آن اراده از قوت به فعل نخواهد آمد، چرا که سردار جفاکار از وخامت عاقبت ریشه استقامتش از بیخ برکنده شده به هر تیشه که بر بناهای دلفریب زده بود زلزله در کار او افتاده و هر درختی که از آن بستانسرا بریده بیخی از دوحه اقبالش بریده گشته:

بد میکنی و نیک طمع میداری نیکي نبود جزای بد را آری  
 آن سخن را وقتی ننهاده در بساط خوشدلی به اقداح راح مواظبت  
 جستند:

### رباعی

ای دشمن ملك را به غم کشته چو شمع  
 بد خواه تو باد دمبدم کشته چو شمع  
 برگشته ز پیش تو سپاه دشمن  
 هم ریخته هم سوخته هم کشته چو شمع

□□

□□

ذکر واقعه‌ای که در دارالسلطنه قزوین بسبب خروج درویش  
 رضا روی نمود و استیصال او

□□

□□

چون به حکم سابقه عنایت الهی نوعی که سبق ذکر یافت دار-  
 السلطنه اصفهان مقر سرادق جلال گردید درویشان توانگر طبیعت  
 و رعایای پادشاه خلیقت آن ملك در سایه معدلت شاملش آرام گرفته  
 امداد امن و سلامت شایع و مستفیض شد و عواید رفاهیت و استقامت  
 عموم یافته چنانچه فتنه جز در چشم خوبان نمایش نداشت و پریشانی  
 جز از زلف [۵۸ ب] بتان ظاهر نمی‌گشت. در آن زمان که قامت  
 خمیده فلك پر تزویر از بار گران آشوب روزگار راست بود در روز  
 سه‌شنبه نهم ذی‌حجه اربعین و الف عریضه‌ای که مضمون آن مشعر  
 بر حالات درویش رضا بود از جانب شاهویردی بیک ترکمان که درین  
 سال داروغگی دارالسلطنه قزوین به او شفقت شده بود به پایه  
 سریر اعلی رسید و قضیه [ای] که سانح شده در طی عریضه به‌عز  
 عرض رسانید.

چون این کمینه بی‌بضاعت از جمعی که به قول ایشان اعتمادی و  
 به سخن آن طایفه و ثوقی داشت تحقیق احوال آن مخذول‌العاقبه را

نموده بنا بر آن مجملی بر طبق عرض می نگارد که درویش مذکور خود را بجهت اعتبار به جماعت افشار منسوب می ساخته و در اوان نشو و نما که غمزه فتانش در هر نوك مژه دلی آویخته داشت و بر هر تار زلف عقلی در زنجیر کرده به خدمت رکابداری قراحسن استاجلو بیگلربیگی قلمرو علیشکر اشتغال می نمود و در سفر و حضر و شب و روز لحظه ای از خدمت دوری نمی جست و به لوازم خدمات دلخواه دست رد بر سینه ملتمس هیچ يك نمی نهاد

شیرین سخنی اشاره فهمی از هیچ کسش نبود وهمی

قضارا در آن زمان [که آفتاب] از رشك عارضش در تاب بود در یکی از اسفار آذربایجان در محل عبور غریق رود ارس گشته داغ جانگداز بر دل عاشقان با سوز و ساز می نهاد. [۵۹ الف] آن جگر سوختگان هر چند بر نشیب و فراز آن بحر تك و تاز می نمایند اصلاً اثری از جثه لطیف و بدن نظیف آن حریف ظریف نمی یابند، لاعلاج:

با سینه چاك و لب پر ناله چو مجنون

دادند رضا را به قضا با دل پر خون

چون در وجود او از فساد تخمیری و در اجلش تأخیری شده بود از آن بحر مواج بعد از سه روز به ساحل نجات می افتد و به رفاقت جمعی از درویشان که نام قید و صلاح در پیش ایشان عیب و عاری بود به سیاحت مشغول می گردد. بحسب اتفاق سفر از بلاد روم و مصر به مراکش و انطاکیه که اقصی بلاد مغرب است افتاده بعد از سلوك و خلوت به قانون اباحتیان کسب علوم غریبه می نماید و جمعی که به صحبت او رسیده بودند خصوصاً میرزا محمد تقی وزیر مازندران و دارالمرز نقل غریبی از او می نمودند که عقل از قبول آن امتناع می کرد و می فرمودند که چون به منزل و خلوت او وارد شدیم زینت مقام و مکان و اثاث البیت به نوعی به نظر جلوه گر شد

که قدرت و مکنت هیچ یک از امرای عالیشان بر آن نهج و قانون نبود و هر لحظه ادای غریبی از او به ظهور می‌رسید.

القصة درویش مذکور چون از سیاحت دلتنگ گشته به دار السلطنه قزوین می‌رسد. در قریه کافرآباد بلوک قاقزان\* رحل اقامت انداخته به تسخیر قلوب می‌پردازد و با قراخان بیک قوشچی [۵۹ ب] که در سلك قوشچیان خاصه شریفه منتظم بود لاف خویشاوندی زده به مصاهرت همشیره او سر بیسامان خود را به سامان می‌آرد.

هر چاره که بد کرد بد اندیش ولیکن

دولت که بماناد چگویم که چها کرد

در اندک فرصتی جمعی از ترکان صادق که به فسانه و فسون نیرنگ سازان شعبده باز از راه روند رقبه خود را به ربقه اطاعت او درآورده خدمتش را «مهدی عصر» می‌خواندند و از هجوم عوام الناس و مردم کوتاه بین باد غرور و پندار در دماغ آن نابکار راه یافته خیالات فاسد شهربند وجود او را از تصرف والی عقل بازگرفته اراده جهانگیری در خاطر مصمم نمود و با فدویان کور باطن ناقص رای خود به امر مشاورت پرداخته قرار می‌دهند که در روز موعود که خروج واقع می‌شود:

اولا دارالسلطنه قزوین را که پایتخت اعلیحضرت شاه جنت مکانی رضوان آشیانی شاه طهماسب انارالله برهانه است به تصرف در می‌باید آورد و چون از مهام تسخیر آن ولایت فارغ شویم ساکنان ربع مسکون به تقبیل انامل و ثلثیم آستان ما روی خواهند کرد و مریدان صاحب اعتقاد سمعنا و اطعنا گویان در شانزدهم ذی حجه از محل خود با سلاح و سلب تمام متوجه می‌گردند. جمعی به دستور قراولان با علم و بیرق و گروهی در رکاب نکبت انتساب او به تلاوت قرآن [۶۰ الف] و آداب تکبیر و صلوات پرداخته روی به مقصد می‌نهند.

در اول وهله به خانۀ شاهویردی بیک داروغه فرستاده او را تکلیف ملازمت می نمایند که اگر به طوع و ارادت به خدمت آید فبها والا به سیاستش اقدام نمایند و داروغۀ مذکور چون بر کماهی احوال مطلع می گردند میرزا ابوتراب ولد میرزا جمال را که به امر کلانتری دارالسلطنۀ مذکور اشتغال داشت و از قدیم الایام اباً عن جد از زمرۀ دولتخواهان این سلسلۀ عالیہ اند خبردار ساخته در مقام مدافعه و مجادله درمی آیند و او باش و رنود دارالسلطنۀ مذکور بپیمحابا روی به آن بخت برگشتگان گذاشته داد دلاوری می دهند. آن مخدولان محمودی عاقبت نامحمود را در آستانۀ منورۀ متبرکه شاهزاده حسین علیه التحیة و الثنا محاصره نموده کار بر ایشان تنگ می سازند.

درویش مذکور که خود را «مهدی موعود» و می نمود نتایج قبح سیرت شامل حال خویش یافت و ثمرۀ غدر و مکیدت نصیب روزگار خویش دید از دستی که در دامن تراع زده بود بند بر پای خود دید و از پایی که جادۀ بیوفائی سپرده جز باد به دست نیافت. نشانندۀ\* زهرگیا مهرگیا نچیند و رسانندۀ نیش لذت نوش نبیند.

جهان را نشاید سپردن به بد که بر بدکنش بیگمان بد رسد

تدبیر جز اعتراف به تقصیر نمی دانست و چاره جز اظهار بیچارگی نمی یافت. هرچند زبان به عذر گناه بگشاد [۶۰ ب] کام و دهان را پر از خاک دید. چندانکه جبین معذرت بر آستان مسکنت می نهاد سرش پایکوب عوام می گردید. آخر الامر دل از حیات مستعار برداشته تن خاکی از بحر خلاص شده خود را [پی] سپر بلا نموده پناه به حجره ای که در آن حوالی بوده برده، عوام الناس بعد از هجوم به اشتعال آتش خرمن حیات او را به باد فنا دادند و مریدان و معتقدان جمعی که تاب مفارقت و قدرت مهاجرت او نداشتند در جانسپاری رفیق او گشتند، مثل دورمش خان بیک ولد علی خان زنگنه حاکم سابق

خواف و شاهقلى بيك\* زنگنه كه در سلك غلامان خاصه شريفه منتظم بود و ولى سلطان شاهى سيون و برخى چند كه نام ايشان اگر اظهار شود باعث بدنامى دودمانشان مى گردد. به هر حال در طرفه العيني شكست بر آن كم عقلان بي ناموس و ننگ افتاده كار جنگ به اتمام مى رسد و گروهى كه ارادات فاسد داشتند به محض اين فتح سر در گريبان خود كشيده پاى از حد خود بيرون ننهادند.

چون اين خبر به مسامع جلال رسيد طبع همايون را ابتهاجى و سرورى روى داده به كاسات راح روحانى اقدام نموده فرمودند:

آسمان داند كه از سرو و كدو

خود كدامين سر سزاي سرورى است

الحمد لله كه دولت بيدار ما به لطف عاطفت ايزدى از بيهوشى خواب [ ۶۱ الف ] غفلت مصون است و عنایت سبحانی در جميع مواد و همه جا و همه وقت رهنمون. در هنگام اين گفتگو لحظه به لحظه سجدهات شكر به تقديم مى رسانيدند و قطرات عبرات از آنجا كه رقت قلب سليم است از دیده مى باريدند.

و چون اين قضيه سانح شد ميرزا تقى وزير مازندران و دارالمرز چنانچه سبق ذكر يافت كه به ملاقات درویش مذکور فاي ز شده بود به عرض رسانيد كه اسباب مجلس و اموال درویش قابل ضبط است، چرا كه آنچه به نظر امان ملاحظه رفت ظروف و اوانى همگى نقره و طلا و فروش آشكار و نهانى او همگى حسب المدعاست. اگرچه حضرت ظل الهى آن مقدمه را وقعى نهاد و دانستند كه اصلى ندارد اما اشعارى به كلانتر و داروغه قزوین شد كه در تفحص آنها سمى بليغ به تقديم رسانند. ايشان حسب فرمان به منزل و مكان آن سیه روى هر دو جهان رفته در عوض ظرف نقره و طلا كاسه چوبين و بدل قالیهای ابريشمين بجز كهنه حصيرى و گلیم پشمى نيافتند. مشخص شد كه آن مقدمات به علوم غربيه و نيرنجات مفايره به



نظرها درمی آمده، دست از آن بازداشتند:

زمانه چون بساطش درنوردید      فلك بر کار و بار او بخنديد

چون رفع این نوع دشمنان به عون ملك منان از قوت به فعل آمد مقارن این حال خبر استیصال خسرو پاشای سردار و به قتل آمدن او [۶۱ ب] در الكاء ماردین، ملازمان صفیقلی خان به عز عرض رسانیده آن نیز علاوة بهجت و سرور گشت و روز به روز سامان عیش و عشرت زیاده می شد و ابواب بهجت و حبور گشاده می گردید. مردم در باغی و هر ساعت در بوستانی بزم آرای شادمانی و حضور می بودند.

و درین اوقات که بازار شادی و مبارکی گرم بود سلیم خان شمس الدینلو که قبل از این در آخسقه به دست رومیان گرفتار شده بود مرخص گشته به پایه سریر رسیده به شرف پایبوس استسعاد یافت و منظور نظر شفقت شاهی گردید.

و پیکر خان حاکم بردع به عزم طواف گردون مطاف آستان علیه وارد اردوی معلی گشته و از زمره مجلسیان محفل انس گردید. چون توقف میر برکه و میر ظریف ایلچیان هند در دارالسلطنه اصفهان امتداد می یافت حضرت ظل الهی آن جماعت را به نوازشات پادشاهانه سرافراز نموده به انعام و خلعت گرانبها ممتاز ساخته مرخص نمودند.

و ابراهیم چاووش که از جانب پادشاه والا جاه روم به اتفاق سلیم خان آمده او را مرخص نموده محبوسان که در قلعه حله به دست غازیان افتاده بودند [مثل ذوالفقار بیک و محمد پاشا و صنع الله بیک برادرزاده خلیل پاشا و جمعی که رفیق ایشان بودند] به اتفاق ابراهیم چاووش نموده رخصت انصراف دادند.

در روز سه شنبه غرة شهر جمادی الاولی عریضه حسن خان حاکم هرات رسید مشعر بر احوال [۶۲ الف] اوزبکیه و اراده تاخت که در

خاطرد اشتند آن بود که عبدالعزیزخان ولد ندر محمدخان به معاونت جمعی از اوزبکان سپاهی بخارا و بلخ اراده تاخت خراسان نموده در اول مرتبه قلعه غوریان\* را محاصره می نمایند و در هنگام محاصره جمع کثیری از اوزبکیه مقتول شده لاعلاج مراجعت نموده روی به جانب جام و خواف و باخرز می گذارند و در آنجا نیز چون کاری به سعی ایشان به توفیق اقبال بیزوال از پیش نمی رود میان اعراب ایل خفاجه رفته قلیلی از گاو و شتر و گوسفند آن جماعت به تاراج می برند. عساکر و سکنه خراسان بجهت تکامیسی ایشان جمعیت نموده اراده داشتند که سر راهی گرفته گوشمالی دهند. آن مخدولان ازین معنی خبردار گشته بلا توقف مراجعت می نمایند و دیگر امری که قابل عرض باشد نیست. حضرت ظل الهی فرمودند که ارقام مطاعه به اسم بیگلربیگیان و قول بیگیان و یوزباشیان و مین باشیان [و] تفنگچیان صادر گردید که این نوبت چون از دشمنان دستبردی چنین واقع شده ما آنها را از غایت کرم جبلی سهل انگاری نموده در مقام تنبیه و تأدیب ایشان در نیامدیم. اگر من بعد ظاهر گردد که از ولایت خراسان بزغاله یا گوسفندی به رسم تاراج برده اند و ایشان در مقام مدافعه نیامده اند آزار و سیاست را آماده باشند. به روح جدم امیر المؤمنین [۶۲ ب] علی ابن ابی طالب قسم که دیگر در باب تنبیه و آزار ایشان مداهنه و مساهله نخواهد نمود. می باید که چون خبر ورود آن قوم بدیشان رسد محل مضیق و مکان عبور بر ایشان گرفته نگذارند که پای از حد خود فراتر نهند. القصه امرا و سپاهیان خراسان ازین مقدمه تنبیه شده بیدار دل گشتند.

**و به تاریخ شنبه شهر جمادی الاخری** خبر فوت صنیقلی خان شیرعلی حاکم بغداد رسید. نواب همایون از آن واقعه بغایت اندوهناک شدند. بنا بر آنکه خدمات لایقه و آداب جانسپاری از آن غلام فدوی نوعی به عمل نیامده بود که بیان توان نمود به لفظ گهر بار فرمودند که یقین که حضرات از تقصیرات و زلات او خواهند گذشت و بجهت

حکومت بغداد قرعۀ اختیار به اسم بکتاش خان برآمده رقم ایالت خان مذکور را نوشته به همدان بجهت مشارالیه فرستادند.

دولت آنست که بی خون دل آید به کنار

و در همین روز قوچه بیک برادرزاده یوسف آقا به رتبه میرشکار باشیگری سرافراز گردید.

و جانی بیک یساول صحبت به ایلچیگری ولایت روم تعیین شد. و شهسوار بیک جلودارباشی را به دستور سابق امیرآخور باشی ایلچی که در اصفهان محافظت می نمودند کرده به تفقدات شاهانه سرفراز ساختند.

□□

□□

گفتار در بیان آنچه در اواخر این سال روی نمود و به قتل آمدن ولدان عیسی خان قورچی باشی و تفویض [۶۳ الف] نمودن وزارت به طالب خان و سایر مقدمات که از پرده کمون به منصفه ظهور جلوه گری آغاز نمود

□□

□□

هر روز زمانه را فریبی باشد  
در طی قراز او نشیبی باشد  
فارغ منشین که هر کسی را ز ازل  
اندر خور حال خود نصیبی باشد

چون از بدو فطرت نهال قامت هر فردی از افراد انسان را در جویبار زندگانی به نحوی نشو و نما داده و به نوعی در گلشن حیات پرورش نموده اند بنا بر آن بعضی را برگ و بار مراد بحسب دلخواه رونق افزای چمن مراد می گردد، و برخی از لذت رحمت باد بهاری نومید گشته به زحمت صرصر خزانی مبتلی می شوند. مصداق این مقال واقعات عیسی خان قورچی باشی و سید محمد و سید علی و

سید معصوم ولدان اوست که چون خدمتش بواسطه حقوق خدمت و نیکو بندگی به مصاهرت این دودمان سر بلند شده بود و به دیدن فرزندان از عمر تمتعی داشت تا آنکه چابکسواری میدان مردی و مردمی و آراستگی ایوان دینداری و کامکاری به وجود فایض الجود حضرت ظل الهی زینت پذیر شد و در بستان خسروی نهالی تازه سر برزد و از گلشن شهریاری نوگلی شکفیدن گرفت، حق سبحانه و تعالی در جبلت مبارکش شجاعت اسفندیار با عبادت مالک دینار جمع کرده و در طینت شریفش دل شیر را با زهد شبلی قران داده. مراتب دین و دولت را معمور [۶۳ ب] گردانید و مراتع ملک و ملت را شاداب داشت. زمانه بر ناصیه مبارکش نوشته:

پناهت به ایزد به بیگانه و گاه نیفتد به بد مرد ایزد پناه  
هم آورد او گر بود زنده پیل کم از قطره باشد بر رود نیل

اورنگ جهانبانی از ذات عدیم المثالش پشت بر مساند افلاک نهاد و ساحت عرصه جلالش رشک افزای صحن مینو گردید. خواست که ریاض سلطنت را به آب تیغ جهانکامی سرسبز دارد و حیاض ابهت و جلالت را از قطرات غمام حسام مالا مال گرداند. اول خدشه و خلشی که در سرابستان دولت باعث پژمردگی غنچه اقبال بود و در ناموس مملکت داری هر صاحب شوکتی را بجهت عقیم بودن ملک دفع آن واجب و متحتم وجود ولدان عیسی خان قورچی باشی بود.

بنا بر آن حکم قضا مضی به قتل ایشان صدور یافت و خود به دولت و سعادت پای اقبال در رکاب آورده به عزم سیر و شکار متوجه شده رستم بیک دیوان بیگی و چراغ خان پیرزاده را بجهت تمشیت آن امر مقرر فرمودند. ایشان حسب فرمان قضا جریان در تقدیم آن امر ساعی شده سر آن سه نفر را همان لحظه به نظر همایون رسانیدند. و در همان شب که دهم شهر رجب بود تخته خان استاجلو و محمد طاهر وزیر عیسی خان مذکور مفضوب شده به سزا و جزای خود

رسیدند. [۶۴ الف] تخته‌خان مذکور را عباسقلی بیک ولد او حسب الامر مقتول ساخته بدن خاکی او را پی سپر مواکب مراکب اقبال گردانیده به منصب پدر سرافراز گردید و به شفقت بینهایت شاهانه مفتخر و ممتاز گشت. خاطر اشرف را از رهگذر این معنی فی الجمله اطمینانی به هم رسیده به نوشیدن کاسات راح ریحانی مواظبت نمودند.

اما جمعی که کمان مکیدت و تزویر همیشه زره داشتند و شمشیر انتقام از نیام برآورده انتهاز فرصت می نمودند و هر لحظه به نوای دلخراشی راه صوت بر عندلیبان می بستند و هر ساعت خار ستمی بر پای اخلاصمندان می شکستند به حرفهای دور از کار مخرب حواس ظاهری و باطنی می گشتند.

تا روز شنبه بیست و سیم شهر مذکور چهار پسر خلیفه سلطان اعتمادالدوله و چهار نفر ولدان میرزا رفیع‌الدین محمد صدر و میرزا رضی با میرزا محمد معصوم ولد ارشد میرزا محسن متولی مشهد مقدس [را] مکحول نموده گوشه نشین زاویه فراموشی ساختند، و نواب‌علیه زینب بیگم را از حرم علیه عالیه بیرون کرده به خانه‌های قدیم خود فرستادند، و حکم شد که اعتمادالدوله مذکور و میرزا رفیع صدر در خانه‌های خود ساکن شده من بعد به تمشیت امور سلطنت نپردازند.

و به لفظ درربار گهرنثار فرمودند که اخلاصمندی و نیکو بندگی خلیفه سلطان بر [۶۴ ب] پیشگاه ضمیر آفتاب تأثیر به نوعی پرتو انداخته که اگر قتل فرزندان او را به او می فرمودیم بی تأخیر و تمویق به دست خود به عمل می آورد. اما چون در عالم مملکت‌داری این قسم حالات بعید نیست چند روزی به مقتضای ادوار فلکی دست در دامن اصطبار باید زد تا آنچه در پرده غیب است به منصفه ظهور جلوه‌گر شود.

و علی بیک قوشچی را بعد از سنوح مقدمات به مشهد مقدس

فرستادند که میرزا ابوالقاسم ولد دیگر میرزا محسن را از شربتی که برادر چشیده بود بخشی داده به اردوی معلی آورد. آن نیز به اندک فرصتی به عمل آمد. القصه

تا هست زمانه را چنین باشد کار

چون رای جهان‌آرای از وقوع سانحات فی‌الجمله فراغی یافت و ذهن مشکل‌گشای از حل معضلات مطمئن گردید و ساحت ایران در سایه عاطفت برگزیده یزدان آرام گرفت و معاهد امور سلطنت به میامن رای متین استحکام یافت و بر مقتضی نص «و اجعل لی وزیرا من اهلی» به تعیین وزیر صایب تدبیری ملهم شد بر رای عالم‌آرای اهل هوش مخفی‌نماند که سنان کشورستان ملوک بی‌معاونت [خامه] و زرای صایب تدبیر نفاذ نیاید و بلارک جهان‌گشای بی‌معاضدت کلک سحر-آزمای امضا نپذیرد، بنا بر آنکه نهمت همایون را بر تشیید مبانی [۶۵ الف] کامرانی گماشته بود و همت مبارک را به ارتفاع کاخ کامکاری مقصور گردانیده راید اندیشه صواب را به هر جانب روان کرد و برید فکر صلاح‌اندیش را به هر طرف فرستاد که شاید عامل سلطنت را وزیری مبارک [تدبیر] تیسیر پذیرد.

کند تلقی کیفیت مصالح ملک ز لفظ ملهم تأیید و منهی اقبال

چندانچه به اقدام خبیرت سلوک جاده استعدادات فرمود و به بصیرت تمام استشراف کرام و خواص نمود ملهم صواب به عالی-جناب وزارت پناه، مخدوم وزرای جهان، مستخدم عظمای نافذ فرمان، آصف برجیس رتبت خورشید رای، وزیر مبارک تدبیر عالم‌آرای

جهان، وزارت او را به طوع داده عنان

فلک، سعادت او را به فتح گشته ضمین

• | میرزا طالب |

فتح الله ابواب النجح على اوليائه و افاض على العالمين سبب آلائه كه ذكر مناقب آن ضمن مقصد سیم به تصریح به قید تحریر درآمده اشارت می کرد در روز سه شنبه\* شهر شعبان خدمتش را به امر وزارت، و سیادت و نجابت پناه حقایق آگاه میرزا حبیب الله ولد شیخ حسین جبل العاملی را به رتبه صدارت، و چراغ خان پیرزاده را به منصب قورچی باشیگری، و میرزا محمد را به واقعه نویسی، و علیقلی بیك ولد ارشد مهدیقلی بیك امیر آخور باشی را به خدمت جلودار باشیگری و مهدیقلی بیك ولد محمد رضا بیك را به شغل مشعلدار باشیگری [۶۵ ب] سرافراز ساخته در آن ساعت مسعود به شرف پایبوس مشرف گشتند و به یمن دولت بیزوال به امور مذکور پرداخته ابواب مرادات به روی کار خلائق گشوده اند.

## پیچی نیل ۱۰۴۱

رسیدن نوروز سلطانی پیچی نیل احدی [و] اربعین و الف  
و وقایع که درین سال خجسته مال از قوت به فعل آمد و بنای  
عمارت نجف اشرف که ان شاء الله مبارک و مسعود باد

یکساعت و بیست [وهفت] دقیقه از روز دوشنبه بیست و ششم شهر  
شعبان المعظم سنه احدی و اربعین و الف گذشته بود در دارالسلطنه  
اصفهان واقع شد و حضرت ظل الهی تکیه به عون و عنایت نامتناهی  
باری نموده در عمارت حوضخانه محفل آرا گشتند.  
و در روز دیگر به عمارت علی قاپو به ترتیب مجلس بهشت  
تزیین امر فرموده غمزدای خاطرهای محنت آگین شدند. از [یمن] نفخات  
مشکینش نوخاستگان ریاحین از گوشه انزوا بیرون خرامیدند و نسیم  
مرتمش را به قوت نوشداروی بهار گیرایی دست و پا به هم رسید.  
بلبل عشقبازی با گل آغاز نهاد و صبا کشاکش به زلف سنبل از سر  
گرفت. نبات از آرزوی قامت سرو جز میل به بالا نداشت و ترگس  
از پریشانی زلف\* بنفشه به خواب نمی شد و سوسن آزاد به صد  
زبان می گفت:

صبا برگشاد از رخ گل نقاب  
یکایک برون آمدند از حجاب  
[۶۶ الف]

ز عدل شه و اعتدال هوا  
بتان بهشتی به اردیبهشت



و هزارستان به هزارستان می سرائید:

از خار و خاک و خاره به اردیبهشت ماه\*

روید بنفشه زار و سمن زار و لاله زار

اردی بهشت ماه به ساقی دهد ندا

خیز ای بت بهشتی و آن جام می بیار

چون ایام عیش متمادی و روز تهنیت و مبارکبادی به انجام رسید  
رای عالم آرا به انجام مرام بیچارگان و اسعاف احوال درماندگان  
مصروف می داشت و لحظه به لحظه خاطر همگنان را به نوازشات  
پادشاهانه می نواخت. چون به انوار رأی شریعت و میامن همت همایون  
احوال ملک پروری به صلاح نهاد به حکم «الملك والدين توامان»  
عمارت ساحت دین را که همواره مطمح نهمت مبارک بود پیشنهاد  
ضمیر ساخت و آبادانی بنای گردون اساس غرهویه نجف اشرف را که  
همخواه رای منیر بود مقصد خاطر خطیر گودانید و آن صحن بهشت  
لقا را به حلیه عمارت آرایش داده بنایی بنیاد نهاد که صفای صفة  
ایوانش از [صفای] عقیدت بانی حکایت می کند، و رسوخ قواعد بنیانش از  
رسوخ [اعتقاد پاک] امر نشان می دهد، شرفات قدر رفیعش سر  
سوی افلاک کشیده و چون مراقی جاه بلند خیالش سده منیع آن به  
اعیان نجوم دعوی مساوات کرده، فروغ صفای صفه اش پرتو نور بر  
آئینه سپهر انداخته و از انوار سقف عالیش ماه استعاره روشنایی  
نموده. خوشی از تنگنای دل اهل هنر به ساحت فسیحش گریخته [۶۶  
ب] و خرمی از خاطر پریشان ارباب فضایل بدان جمعیت آباد قرار  
گرفته

رضوان که پرده دار حریم سعادت است

صد در ز صحن جنت اعلی برو گشاد

و چون آن رای مصمم گشت اولاً سرکاری آن مقام رفیع الشان را

به میرزا محمد تقی وزیر مازندران تفویض نموده و ثانی الحال به سعی بکتاش خان حاکم یغداد آن ساحت دلگشا به اتمام رسید. اکنون بحمدالله از مبدأ تباشیر صباح تا مقطع دیاجیر رواح عرصه شریفش مطاف طواف انس و جن گشته، ملایک به جاروب مژگان به خدمتکاریش کمر بر میان جان بسته دارند و خاک مشکفامش کحل البصر آسمانیان و زمینیان شده.

خود بر سر خاکش از کرامات	تاتار همی رود به تارات
خاکش چو به فیض حق شود تر	مهری نهد آسمان برو بر
مهرش چو بدو قرار گیرد	رضوان الله نگار گیرد
چندانکه تراب بو تراب است	آبستن نافه های ناب است
زین روی برای مشک زادن	گشت آهوی تبتی سترون
آن نافه که آهو آورد بر	خاک اسدالله است بهتر
آن خاک کثیف تیره ناک است	وین خاک لطیف نور پاک است

امید که بسبب بنای هر غرفه قصری از دارالسلام کرامت گردد و در عوض هر خشتی بهشتی روزی شود.

و چون همه روزه ابواب شفقت شاهی بر روی بندگان [۱۶۷ الف] یکرنگ حقیقت شناس گشاده بود در روز یکشنبه چهاردهم شهر مذکور خلف بیک که ذکر مناقب او در طی کتابت این نسخه مکرر درآمده بجهت سرداری خراسان تعیین شده بعد از پابوس روانه گردید و خبر فوت عاشورخان حاکم مرو در همان وقت به عرض حجاب درگاه رسید.

و مرتضی قلی خان ولد محراب خان را بعد از چند روز برای حکومت مرو روانه نمودند، و همه وقت حضرت ظل الهی در استکشاف حالات ثغور گوش برآواز بوده دقیقه ای در باب حزم و - احتیاط فوت و فرو گذاشت نمی کردند.

درین روز ملازم طهماسبقلی خان حاکم ایروان خبر قتل خسرو پاشا و حافظ احمد پاشا را به پایه سریر اعلی آورد. مفصل این مجمل آنکه پاشایان مذکور که به رتبه وزارت اعظم رسیده مکرر با جنود نامعدود به ولایت ایران آمده و دستبردها کرده بودند باز ایشان را تکلیف سفر عراق و آذربایجان نموده که می باید در استرداد بغداد و ایروان و بعضی از قلاع الکاء قزلباش کمر اجتهاد بر میان بندید. ایشان جبین ضراعت و مسکنت بر خاک نهاده به زبان اعتذار عرض می نمایند که این قسم امور از وجود ناقص ما متمشی نمی شود. چند نوبت که به این اراده فاسد عزم جزم کردیم بغیر از شرمساری طرفی نبستیم. با پادشاه قزلباش معارضه نمودن آب در غربال پیمودن است و نام این مقدمه نبردن و پیرامون این [۶۷ ب] امور نگشتن درجه اعتبار بلند ساختن است. پادشاه والاجاه روم را از استماع این نصایح و امتناع ایشان، آتش غضب التهاپ یافتن آن دو سردار بلند اعتبار را به قتل آورده بدن خاکی ایشان را نگونسار می سازد و چون جاسوس مذکور این خبر را به عرض رسانید بجهت تعیین اخبار مشخص جاسوسان معتبر تعیین شد که به ولایت روم رفته آنچه سانح شود اعلام نمایند.\*

و خود به دولت و اقبال به تاریخ شنبه بیست و هفتم شهر رمضان به عزم سفر آذربایجان کوچ نموده بواسطه حد ترخص به قریه دولت آباد برخوار رفتند.

و امامقلی بیگ ترکمان را که قبل از این در سلك ملازمان معتبر علیقلی خان ایشیک آقاسی باشی منتظم بود بجهت ایلچی گری هند دکن مقرر نموده روانه ساختند.

و چون هنوز آتش فتنه عیسی خان قورچی باشی منطفی نشده در روز چهارشنبه چهارم شهر شوال انطفاء شعله حیاتش کرده رشته سلسله او را به مقراض غضب قطع ساختند.

و خیرات خان ایلچی دکن را که قبل ازین مذکور شد طلب نموده

در حوضخانه بزم آراستند. بعد از شفقت و الطاف پادشاهی که نسبت به مشارالیه واقع شد او را نیز رخصت انصراف فرمودند که به اتفاق امامقلی بیک روانه مقصد شوند و سوغات پادشاهانه و خلعت خسروانه بجهت سلطنت پناه قطب شاه جدا نمودند، از آن جمله پنجاه رأس [۶۸ الف] اسب تازی خانه زاد بود. دیگر اجناس و اشیاء را فراخور آن تصور نمایند.

حضرت ظل الهی در تمشیت این امور بودند که خبر آمدن بلاغی ولد شاهزاده خسرو پسر شاه سلیم پادشاه و الاجاه هندوستان را ملازم امامقلی خان به عرض رسانید که بلاغی مذکور به سعی خویش از ورطه های مهلك خلاصی یافته از راه دریا به بندر عباسی آمده و به دستور آبا و اجداد خود پناه به درگاه عالم پناه آورده.

و هنوز نامه این خبر سراپا خوانده نشده بود که ملازم خلف بیک از خراسان آمده به عرض رسانید که امراء بخارا مثل ندر طوقای و عبدالرحیم بهادر و نظر بروتی که هر یک بقدر مرتبه گوی سبقت از امثال و اقران ربوده اند به عزم محاصره قلعه مرو آمده اند و قلعه ماروچاق را نیز اراده استرداد دارند. چون پرتو این خبر بر پیشگاه ضمیر اشرف تافت حکم فرمودند که امرای عالیشان مثل امامقلی خان و امیرخان حاکم دارالامان کرمان جمعی از ملازمان خود را به سرکردگی ملازمان معتبر و اوتارخان حاکم خوار و سمنان و خلیل سلطان سیل سپر متوجه خراسان شوند به اتفاق خلف بیک در حفظ و حراست آن حدود سعی باشند.

و مقارن این حال خبر گرفتاری مرتضی قلی خان که ایالت مرو به او مقرر شده بود رسید. مفصل آنکه خدمتش چون به مشهد مقدس داخل می شود خبر محاصره مرو متواتر به او می رسد. [۶۸ ب] هر چند خلف بیک و اعیان دولت در مقام ممانعت درمی آیند که در این وقت رفتن به آن صوب صلاح دولت نیست و داخل شدن قلعه از جمله محالات است مومی الیه اول مرتبه فسخ عزیمت نموده انتهاز فرصت

می‌جوید آخر الامر جمعی از ملازمان یکرنگ متهور که در صحاری و اراضی راههای بیفوله مرو بلد بودند تعهد آن می‌کنند که ما به نوعی داخل می‌توانیم شد که ممکن باشد که سپاه اوزبک را به ما دستی نباشد. لا علاج امر اقرار بآن می‌دهند که اگر این مقدمه [ممکن باشد] رفتن خان مذکور به قلعه باعث استظهار قلعه داران و سپاهیان می‌شود مرتضی قلی خان نیز از غایت تهور و بسالت کمر آن امر خطیر را بر میان بسته با سی و پنج نفر از ملازمان جانسپار متوجه می‌گردد و بلدان را هنورد شب و روز از راه و بیراهه قطع مفاوز نموده چون نزدیک مقصد می‌رسند که در روز دیگر داخل قلعه شوند، شبی در مزرعه رحل اقامت انداخته کس به جانب قلعه می‌فرستند\* که از حقیقت احوال اهل حصار را استظهاری دهند. قضا را آن شخص به دست جمعی از قراولان اوزبک افتاده نوشتجات و استمالت نامجات از معرض کمون به منصفه ظهور در می‌آید. امرای اوزبکیه از کماهی حالات مطلع شده کس بجهت محافظت راهها تعیین می‌نمایند و همه جهت را حسب المدعا مسدود ساخته طالب صید به دام خود می‌شوند تا آنکه خان مذکور را [۶۹ الف] به دست آورده به قید اسار مقید می‌گردانند.

اهل قلعه بعد از وقوع این مقدمات و اطلاع آن در محافظت قلعه بیشتر از پیشتر سعی گشته و داد مردی و مردانگی می‌دهند. سپاهیان اوزبک در هنگام محاصره جمعی کثیر و جمی غفیر از زخم تیغ غازیان شیر شکار به دارالبوار می‌روند. چون امرای ایشان همچنین صیدی به چنگ آورده بودند این مقدمه را دستاویز همت ساخته و کاری نیز چون از محاصره کردن از پیش نمی‌رفت از جانب مرو عنان‌گرای گشته مراجعت می‌نمایند.

در اثنای این واقعات از جانب حسن خان بیگلربیگی هرات نیز عریضه به درگاه جهان‌پناه رسید که به تاریخ نهم ذی‌قعدة بیست هزار نفر از سپاهیان و المانچیان\* بلخ با عبدالعزیز خان ولد ندر محمد

خان ویلنگتوش و سونج بهادر قوشچی باشی و پاینده یساول و حاجم بی‌حاکم غوری و برادرزاده اورازقوش بیگی در سر پل خشت و سیاه آب حوالی ماروچاق جمعیت نموده نشستند و اراده دستبردی دارند.

حضرت ظل‌الهی چون از کماهی حالات آگاهی یافت ارکان دولت و اعیان حضرت را طلب فرموده به امر مشورت پرداختند. قرارداد خاطر آفتاب تأثیر بر آن شد که رستم بیک سپهسالار را با عساکر نصرت‌مآثر به کومک خلف بیک و امرای خراسان روانه سازند و پنج هزار تومان به کلبعلی بیک ایشیک آقاسی [۶۹ ب] دهند که در آن ولایت رفته به وقوف و شعور امرای مذکور تفنگچی گرفته در خدمات رفیق ملازمان جانسپار باشند و حکم قضا مضمی درین بابت صادر شد که سپهسالار مزبور و کلبعلی بیک بلا توقف متوجه شوند و بجهت امر مشاوره و خدمات دیگر مسرعی به طلب امامقلی‌خان فرستادند که بزودی به بساطبوسی مشرف گردد. امرای جانسپار و سپهسالار تکیه به عون عنایت سبحانی نموده بعد از پایبوس رخصت انصراف یافتند.

در اثنای این حالات از جانب خلف بیک خبر رسید که به یمن دولت بیزوال اوزبکان بلخ و بخارا بی‌نیل مطلوب مراجعت نموده خایب و خاسر روی به مقر خود نهادند. نواب اشرف اقدس همایون را از شنیدن این خبر اسباب عیش و سرور آماده گشت و در عمارت حوضخانه سلطنت پناه رستم محمدخان ولدندر\* محمدخان [را] که از منتظران این درگاه بود درین روز طلب داشته به تفقدات شاهانه و عنایات پادشاهانه سرافراز ساختند.

و در همان روز از جانب خان احمدخان اردلان خبر رسید که در ولایت روم در میان ینکچری و سپاهی جنگی عظیم واقع شده جمعی کثیر مقتول شده و ابتدای شورش آن مرز و بوم است. حضرت ظل‌الهی از استماع این اخبار اصلاً از جا درنیامده صبر و وقارش با

کوه البرز دم مساوات می‌زد.

گر بگردد روی عالم را سپاه

کوه پیش صبر او باشد چو کاه

[۷۰ الف]

انشاءالله که وجود فایض الجودش که باعث آرایش روزگارست از آفت عین الکمال مصون باشد و ذات بیهمالش از عوارض دهر بوقلمون در حمایت ملک بیچون بوده پریشانی ادوار روزگار به خاطر منیرش راه نیابد، بالنبی و آله.

□□

□□

گفتار در ذکر خدعه و یاغی شدن داود مردود و یکنزبان شدن با طهمورث و رفتن رستم بیک سپهسالار به ولایت گرجستان و سوانحی که در سفر خیر الر روی نمود و به قتل آمدن چراغ خان قورچی باشی و یوسف آقا امیر شکار باشی و وقوع مقدمات که در ضمن این واقعات به وقوع انجامید و رفتن نواب همایون به دارالسلطنه قزوین

□□

□□

هرکس که بدی کرد به بد یار شود  
از سوء عمل به غم گرفتار شود  
زنهار بغیر نیکویی کار مکن  
گر چرخ دو روزی به تو غمخوار شود

بر رای عقلای تیزهوش پوشیده نماند که دولت مستعار روزگار غدار به هر منزلی که نزول کرد اگرچه در تعمیر بنای او چند روزی پای برجاست و در سفیدکاری سقف و جدار آن سعی است اما به اندک فرصتی خشتی از بنای سستش کشیده به خاک یکسان می‌سازد. مصداق این مقال حالات دولت سلسله اللهویردی خان حاکم فارس است که با وجود غلو\* اخلاص و نیکو بندگی که از دیرباز به این

دودمان ولایت نشان [۷۰ ب] ثابت داشتند از بیخردی و ناقص رایی یکی از اولاد در طرفه العینی هباءً منشورا گردید و ناموس چندین ساله آن خانواده به باد فنا رفت. تفصیل این اجمال آنکه در محلی که رایات اقبال در دارالسلام بغداد نزول اجلال داشتند داودخان که از زمان نواب گیتی ستانی فردوس آشیانی به رتبه بیگلربیگی گری ولایت قراباغ و اران\* سرافراز گشته همیشه منظور نظر عاطفت بود به عزم زیارت این آستان متوجه گشته در آن مکان به شرف پایبوس سربلند گردید و هر روزه به شفقت بینهایت ممتاز گشته بین الاقران سر مباحات به فلك می رسانید. بعد از آنکه چند وقت مقیم عتبه اقبال بود رخصت انصراف یافته با تشریف خاص متوجه محال تیول خود گردید. چون در طینت او تخمیر فساد بیواسطه و جهتی از مسلك عبودیت منحرف شده راه نفاق پیمودن گرفت و جمرات عناد که در خلال رماد او خمود یافته بود اشتعال پذیرفت و افاعی خلاف که در شعاب مدارات مخفی مانده زبان دراز کشیده، سیل نفاق که از قطرات معادات جمع شده روان گشت و نهال فتنه که از جویبار ضدیت آب خورد به بالا کشید، موج آشوب که از مدتی باز در بحر فرصت بود در اضطراب آمد. از فرط تهتك به ترتیب مقدمات نزاع و تهیه اسباب فتنه شروع نموده با طهمورث مردود والی گرجستان کاخ دم مطاوعت و یکرنگی زده [۷۱ الف] ابواب مصادقت و اتحاد گشود و در میانه رسل و رسایل انگینخته به عهد و یمین مقدمات نزاع را استحکامی داد و طهمورث مذکور بجهت تسلی خاطر داود مردود کشیش قریه بلبلی که از اعمال گرجستان است و اعتبار تمام در میان اقران دارد چند نوبت نزد خان فرستاده به آیین خود قسمها یاد کرده که در رضا جوئی و صلاحدید به نوعی که قرار یابد بیرون نخواهم رفت. تا آنکه مردود سپر بی آزر می به روی کشید و شمشیر انتقام بی منفعلی بیرون آورده با هفده نفر از غازیان قاجار که در میان قوم خود اعتباری داشتند و جمعی دیگر از ملازمان



خود به عزم اینکه طهمورث ما را به عروسی طلب کرده و بدانجا خواهیم رفت اسباب تقطیع آنچه میسر و مقدور باشد با خود برداشته می‌رویم.

غازیان جانسپار صوفی نهاد به سخن آن چاپلوس بیشرم و عار [بد] اعتقاد، عنان اختیار از دست داده به مرافقت او قدم به قتل‌گاه می‌گذارند. آن بی‌حمیت حق خدمت چندین ساله آباء و اجداد خود را بر طاق نسیان نهاده آن گروه را به معاونت گرجیان به قتل آورده روی‌گردان می‌شود و بعد از تیسیر آن مقدمات به عزم تاخت گنجه و ولایت قراباغ و بردع و ارسبار با جنود نامعدود گرجی به حرکت آمده در نهب و سبی و تاراج دقیقه [ای] فوت و فرو گذاشت نمی‌نمایند.

بد کنش گر بکند کار [۷۱ ب] به انجام کند  
تا\* سر خویش فدأ بر سر آن نام کند

بالجمله چون این خبر به منشیان دودمان ظفر توأمان رسید هیچ يك از مقربان عتبه اقبال را یارای گفتن آن امر شنیع نبود تا آنکه به الهام غیبی سنوح آن واقعه گوشزد آن مظهر الطاف الهی گردید. از آنجا که غیرت طبع بلند و فطرت بخت ارجمند بود آتش غضب به نوعی التهاب یافت که خرمن حیات سلسله ایشان را بسوخت. و در همان روز حکم جهان مطاع عز و رود یافت که رستم بیک سپهسالار که به عزم سفر خراسان رفته و در قصبه خوار توقف داشت بی‌تکاهل و تساهل متوجه گرجستان شود و در تأدیب آن گروه که پای از خدمت مطاوعت بیرون نهاده‌اند سعی باشد. چون مخاطر مهراگین از نسق مهام فراغت یافت در دلجوئی مظلومان و گوشمال ظالمان پرداخته، دست دراز اقویا را از دامن ضعف کوتاه ساخت. نخست تأدیب جمعی را پیشنهاد همت کرد که متصف علوم بد نفسی و مبتدع رسوم بد ذاتی بودند. خصوصاً چراغ‌خان قورچی‌باشی پیر

زاده که گوئیا از روز ازل خلقت او از نطفهٔ مسیلمهٔ کذاب بوده و در بطن آکلهٔ الاکباد پرورش یافته از وخامت عاقبت تیشهٔ ادبار بر پای اقبال [زده] و به اندک نشاء بادهٔ تقرب هنوز لباس مراداتش بر قد آرزو راست نیامده بود که دست از آستین مخالفت [۷۲ الف] بیرون کرد و بهیچگونه دایرهٔ مقصودش بهم نرسیده که پای از مرکز اطاعت بیرون نهاده از خبث طینت در قطع شجر آمال آشنا و بیگانه ساعی شد.

چو تیره شود مرد را روزگار همه آن کند کش نیاید به کار

آری، چون آینهٔ دولت پشت کند ایام دولت چون پشت آینه تاریخ گردد و آفتاب رای را چون عواصف نکبت وزیدن گیرد چون ابر صاعقه بار تاریکی بار آورد و هر که را کار برگردد مفاتیح امانی ابواب دواهی بگشاید و به مقالید مراد درهای ناکامی باز شود. دست امیدی که بر گردن آرزو حمایل شدی بند بر پای نهد و پای کامروایی که به کوچهٔ مطلوب رفتی به پیش حوادث باز شود.

هر کسو چو روزگار ره غدر می رود

از روزگار هم بستاند سزای خویش

در این مدت که در خدمت حضرت ظل الهی از غایت تقرب سر مباحات به ابر می سود در بوتهٔ امتحان بود تا آنکه در روز چهارشنبه چهارم محرم اثنی و اربعین [و] الف سر پر غرور آن نابکار را به فرمان قضا جریان علیقلی بیک برادر رستم بیک سپهسالار و جانی بیک غلام خاصه از تن جدا ساخته پایکوب عوام و لثام نمودند. از وقوع این قضیه زمین و زمان را شادمانی تازه و حضور بی اندازه روی نمود و خواب راحت را به دیدهٔ شبزنده داران خوفناک برد و نغمهٔ سرور در گوش پنبه به گوشان هولناک [۷۲ ب] نشست. «عالمی شاد شد از

مرگت چنین بیباکی». شئامت وجود او به نوعی در ساحت غیرا بیخ آورده بود که با وجود قلع بنیان باز اثرها بر آن مترتب شد و خانواده‌های قدیم روی در انهدام نهاد. تا آنکه در وقت عصر چهارشنبه غره صفر یوسف آقای امیر شکارباشی که یکی از فدویان این دودمان بود حسب الامر مقتول گردید و گیوبیک یوزباشی که از خویشان یوسف آقا [ی] مذکور بود همان شربت چشید و جمعی از غلامان خواجه سرای قدیمی که سایه‌مثال همیشه در رکاب قمرانتساب بودند مفضوب گشته به کرمان فرستادند که در آن ولایت محافظت نمایند.

چون ضمیر مهر تنویر از تشویش حالات مسفوره بالکلیه فراغت یافت در دلداری کافه برایا دست انعام گشادند. از برکت عدلش رعایا چنان مرفه و مملکت چنان امن شد که در شب دیجور از انوار امن هزار شمع افروخته و در مقام هراس شحنة انصافش پاس داشته، در آن ایام هر که را نرگس مثال زر و سیم بود بی ترس و بیم بر طبق اخلاص داشت و آنکه دامن چون دامن گل پر از زر مغربی داشت بر چهار سوی چمن بی حجاب می نشست.

گشاده حشمت او دست عدل بر عالم

کشیده همت او پای ظلم در زنجیر

و از عواید احسان و فواید جود و ضیع و شریف را ممنون عوارف  
و مشمول عواطف گردانید [۷۳ الف]

نه آن کرد با مردم از مردمی که آید در اندیشه آدمی

لاجرم به میامن اخلاق حمیده اش عالم آراستگی تمام یافت و باغ  
مراد و چمن آرزو پیراستگی تازه گرفت.

روزی سه چار گر به ضرورت مشوش است

احوال روزگار نه بر وفق اختیار

چندان بود ولی که ضمیر خدایگان  
 حاصل کند فراغت کلی زگیرودار  
 گردد ز دشمنان شکم خاک ممتلی  
 گیرد زمین ز خون عدو رنگ لاله زار  
 ایمن شود زمانه ز بدخواه شوربخت  
 خالی شود زمین ز بداندیش خاکسار

چون مدت اعراض حضرت متمادی شد منهی اقبال از هر طرف  
 خبرفتح و فیروزی به گوش سامعان بزم جلال می‌رسانید. در آن روز  
 اموال گیوبیک و یوسف آقا را که از حیز حساب بیرون بود به علیقلی  
 بیک برادر رستم بیک سپهسالار و کلبعلی بیک ایشیک آقاسی، تا  
 زبان هرزه‌درایان از همه جهت بسته گردد، شفقت نمودند.

و در شب چهارشنبه حکم اشرف شرف نفاذ یافت که جمعی از  
 بیسمادتان که در قلعه الموت محبوس بودند و از وجود ایشان باروی  
 ملک رخنه‌دار می‌شد مقتول سازند و اسکندر سلطان که داخل غلاسان  
 بود به آن امر مأمور شده تمامی را از حصار قلعه به زیر انداختند.  
 چون خاطر فیض مظاهر از رهگذر خلشهایی که در راه دولت جمع  
 شده بود فراغت یافت بساط عیش و کامرانی گسترده [۷۳ ب] در  
 انجام مهام و اسعاف مرام کافه برآیا ساعی گشتند.

و علی‌الصباح روز چهارشنبه خبر آمدن سلطان بلاغی نزدیک  
 رسید، حسب‌الفرمان قضا توأمان مقرر شد که طالب‌خان اعتمادالدوله  
 و امرا و ارکان دولت با سادات و قضات و اعیان دارالسلطنه اصفهان  
 به استقبال او رفته شرایط تعظیم و تبجیل نسبت به آن سلطنت‌پناه  
 به عمل آورند و بجهت سکنی آن مسند آرای گورکانی عمارت دلپذیر  
 و آقا رضای دابلی را تعیین نموده که در آن مکان فرح‌نشان اقامت  
 نموده و ظایف مهمانداری مهیا کرده نهایت احترام لازم دارند. آنچه  
 از لفظ گهربار درر نثار جاری شده بود از قوت به فعل آمده و

همگنان در منزل مذکور بساط شادمانی و کامرانی گستردهند.  
 در روز پنجشنبه دویم شهر صفر حکم قتل اولاد حسن خان  
 استاجلو که از صبیۀ سلطان حیدر میرزا بودند نمود. داود بیک غلام  
 خاصۀ شریفۀ قورچی رکاب به آن امر مأمور شد.  
 و در همین شب منوچهر خان حاکم گسکر را گرفته جای او را  
 به امیر آقای شیرچی باشی شفقت نمود.  
 و قزاق خان حاکم شیروان را امر شد که مقید و مفلول نمایند و  
 حکومت شیروان را به فرخ خان حاکم دربند عنایت نمودند.  
 سیاوش سلطان باشی آجوقی را به حکومت دربند سرافراز  
 ساختند.

لله الحمد تعالی و تقدس که نهال آمال اولیاء [۷۴ الف] دولت بیزوال  
 [به] ثمرۀ خرمی و دوستکامی بارور گشته مذاق جان دوستان چاشنی گیر  
 حلاوت و شادکامی گردید. از روی ابتهاج و انبساط بساط\* شادمانی  
 را در خانۀ طالب خان اعتمادالدوله گسترده در آن روز نهایت شفقت  
 درباره منسوبان عتبه اقبال به منصفه ظهور جلوه گر شد.  
 و در هفتم شهر مذکور امیرخان سوکلن را به رتبه قورچی  
 باشیگری سرافراز ساخته در پیست و ششم به شرف پایبوس اشرف  
 مشرف شد.

نقدی خان بیگدلی شاملو را به ایالت مرو تعیین نمودند.  
 و خواجه محبت خازن را که از معتمدان درگاه بود به ریش سفیدی  
 خواجه های حرم محترم مقرر فرمودند.  
 و شاه نظربیک که از غلامان و معتمدان حضرت گیتی ستانی بود  
 به مهتری رکابخانه سر مباحات به فلك رسانید.  
 و واخستی\* سلطان برادر اوتارخان که محل اعتماد بود به امارت  
 شوشتر [و] به شرف پایبوس مشرف شد.  
 و کرجاسبی بیک و گرگین بیک که ایشان از غلامان معتبر بودند  
 به رتبه یوزباشیگری مشرف گشتند.

و نوروز سلطان به امارت جوانشیر، و داودبیک غلام که از زمان نواب علیین آشیان الی الان در نهایت اعتبار زندگانی می‌کرد به جهت برداشتن تیر و کمان امر نمودند.

به تاریخ جمعه هفدهم شهر مذکور خانه رستم‌خان را به قدم فرخنده لزوم رشک‌فرمای عرصه مینو نموده [به] تجرع کاسات [۷۴ ب] روحانی اقدام نمودند.

و در همان روز صفیقلی‌خان ولد ارشد امامقلی‌خان به شرف تقبیل آستان و تلثیم سده بلند مکان مبادرت نموده در مجلس بزم صدرنشین گردید.

و در جمعه بیست و چهارم از جانب خلف‌بیک سفره‌چی منہیان خبر آوردند که اوزبکان به محاصره ماروچاق پیشدستی نموده قدم جرأت پیش گذاشته بودند به محض شنیدن آمدن قشون به آن ولایت متفرق شده باد صرصر نفاق وجود آن بی‌اتفاق‌چند را پراکنده ساخت. و در بیست و هفتم بایسنفر میرزا ولد سلطان دانیال بن اکبر که از چنگ بلاغی گریخته به بلخ رفته بود در زی\* قلندران به پایبوس مشرف شده در خانه‌های الله‌قلی‌بیک قورچی‌باشی سابق نزول نمودند. چون همیشه سلوک جاده اقدام به رهنمونی تدبیر صواب‌نیک سرانجام آید و صوب مقدمه مراد به ارشاد عقل مستفاد وضوح پذیرد و بخت جوان از مساعدت رای پیر به مطالب علیه تواند رسید و دولت بیدار به معاضدت بازوی کامکار پایدار ماند پس در این صورت آنچه صاحب‌دولتی را روی دهد به محض سروش و الهام خواهد بود. چون حضرت ظل‌الهی به مجرد عقل دوراندیش هر یک از بندگان جان‌نثار را که وجود قابلیت ایشان بجهت تمشیت مهمی مخلوق شده به آن امر مأمور ساخته پایه مرتبه ایشان [۷۵ الف] به اعلی مراتب سرافرازی سازند.

شاهد این‌مقال آنکه به تاریخ پنجشنبه [هشتم] ربیع‌الاول خسرو سلطان حاکم جوانشیر را طلب نموده به منصب میرشکاری و ابراهیم‌بیک

ولد خلف بيك را به امارت ولایت تنكا بن ممتاز نموده شرف پایبوس یافتند.  
و در روز سه شنبه چهارم ربیع الثانی خبر طفیان طهمورث والی  
گرجستان به وساطت ملازم جانی بيك غلام که به ضبط اموال چراغ  
خان به اردبیل رفته بود به سمع مبارك اشرف رسیده حکم جهان مطاع  
عالم مطیع شرف نفاذ یافت که عساکر منصوره که به سرکردگی  
رستم خان سپهسالار عازم ولایت خراسان بودند آن سفر را موقوف  
نموده متوجه گرجستان شوند.

و به جهت حکومت ولایت قراباغ و اران محمدقلی خان زیاداوغلی  
مصاحب قاجار [را] مقرر فرمودند.

و روزی که خان مذکور به تلثیم قدوم مشرف می شد عبدالله بيك  
ولد امیرخان قورچی باشی بجهت خدمت مهربداری به پایبوس رسیدند  
و رقم اشرف مجدداً بجهت ایالت مرتضی قلی خان حاکم مرو که از  
بخارا مراجعت نموده بود سمت ظهور یافت.

بر عالمیان ظاهر است و شبیه نیست عکه هیچکس را بیرنج گنج  
میسر نمی شود و بی زحمتی نعمتی به دست نیاید. به پیشگاه سعادت  
کسی فرو تواند آمد که در مشاق جاده طلب صبر [۷۵ ب] کند و  
جمال کعبه مراد کسی را تجلی کند که رنج بادیء تعب را متحمل  
گردد. به مقدار سعی درجات مجد رفیع توان یافت و بر حسب اجتهاد  
به پایه جاه منیع توان رسید، و انموذج\* این سیاق آنکه چون حضرت  
ظل الهی را از شورش و برهم خوردگی گرجستان خلشی به خاطر  
مبارك رسیده بود همیشه آینه ضمیر را چون جام جهان نما در جولان  
داشت تا چهره کدام اخلاصمند در آن عکس پذیر گردد. از آنجا که  
نهایت خلوص عقیدت و یکجهتی بود آن قرعه به نام نامی رستم خان  
که قوللر آقاسی بود به صفات موصوفه متصف\* برآمد.

در شب شنبه هشتم شهر ربیع الثانی سنه ۱۰۴۱ حکومت گرجستان  
کارتیل را به او شفقت نموده بعد از تقبیل آستان و پوشیدن خلاع  
فاخره روانه آن ولایت شدند.

چون خاطر نزهت مآثر حضرت ظل‌الهی از رهگذر آن گفتگوها جمع شد با سلطان بلاغی\* در عمارت حوضخانه ملاقات نموده روز دیگر به عزم شکار به باغ وحش کسه در بلوکات لنجان واقع است تشریف برده نهایت عیش و عشرت به عمل آوردند و چون اراده سفر پیشنهاد همت‌والا نهیمت بود در روز جمعه بیستم از دارالسلطنه اصفهان کوچ فرموده به باغ قوشخانه طوقچی نزول اجلال نمودند. و در آن روز امامقلی خان حاکم شیراز آمده به شرف پایبوس مشرف گشتند [۷۶ الف] و به انواع شفقت شاهانه ممتاز و سرافراز شدند. و بعد از آن رایات جاه و جلال روز به روز کوچ نموده منزل به منزل طی می نمودند. چون جعفرآباد قم مخیم سرادق جلال گردید بعضی از مقیمان آن ناحیه مذکور ساختند که تلی که در حوالی جعفرآباد است طلسم است و صعود به آن بهیچوجه ممکن نیست. در آن اثناء طهماسب بیک نام شخصی، تاجوانلو که از ایل ترکمان است به خدمت اشرف آمده قبول این معنی نمود که بر فراز آن تل رفته آتش برافروزد. حسب الامر مرخص شده مشارالیه متوجه آن امر خطیر شده در شب سه جا علامت آتش ظاهر ساخت.

و بعد از سه روز داخل قزوین شده و اردوی کیهان‌پسوی در شب پنجشنبه نوزدهم داخل قزوین شده به دولتخانه مبارکه نزول نمودند. اهالی آن دیار [را] از قدوم بهجت لزوم روشنائی چشم بهم رسید و غبار مراکب مواکب را چون توتیا در دیده رمد کشیده جای دادند و حضرت ظل‌الهی همگنان را به نظر عاطفت [و] هر یک از اعیان را فراخور حال نوازش نموده به خلاق فاخره سرافراز ساختند.

داد در خورد هر کسی انعام تا از او هیچکس نشد ناکام

بعد از چند روز استراحت و عیش گستری در روز پنجشنبه بیست و ششم ماه مذکور عرایض فرخ خان حاکم شیروان و محمدقلی خان حاکم قراباغ و اران به پایه سریر خلافت مصیر آمد، مضمون [۷۶]



[ب] آنکه طهمورث مردود اراده تاخت این محال دارد. حضرت ظل-الهی در تدارك آن مقدمه توکل بر مهیمن بیچون نموده فرمودند که ایشان در فکر آراستگی قشون خود باشند که عنقریب رایات جاه و جلال روانه آن صوب با صواب خواهد شد و خود روز به روز در عیش و کامرانی می گذرانند و هر روز اخبار مسرت آثار از اطراف می رسید. ارکان دولت و اعیان مملکت در آستان ملك پاسبان معتکف بوده در تدابیر آثار سعی به عمل می آوردند و آنچه مصلحت بود معروض درگاه جهان پناه کرده یکسر مو از خدمات و جانسپاری به تقصیر از خود راضی نشده آنچه لازمه اخلاصمندی بود به ظهور می پیوست، مصرع: «تا خود فلك از پرده چه آرد بیرون.»

□□

□□

ذکر مقدماتی که در آخر پیچی نیل روی نموده و به قتل رسیدن امامقلی خان و فرزندان او و سوانعی که در ضمن آن امور واقع شد

□□

□□

چون واهب متعال مرتبه جلال هرکس را به حد کمال می رساند آینه ضمیر او را عکس پذیر حالات بنی نوع ساخته آنچه سرأ و علانیه ازیشان به ظهور آید البته فروغی از آن بر آن مرآت پرتو انداخته اظهار کردار خود می نماید. اگر در لباس نیکی جلوه گر است صفحه آن آینه چون نقش روشندان منور می گردد. اگر برخلاف آن است نتیجه بجز تاریکی [۷۷ الف] و سیاهی نمی بخشد.

بزرگ آن بود کز پی نیک و بد      نگردد دمی غافل از روی کار  
به نیکان رساند سراسر درود      بدان را برآرد زهستی دمار

حضرت ظل الهی که ضمیر منیرش آفتاب درخشانی است که عالمی را در پرتو خود نورانی دارد و ذات با کمالش دوحه ای است که خلقی در ظل عاطفتش استراحت می نمایند همیشه منظور نظر و

مطمح خاطر عالم آرایش در استکشاف غوامض حالات مظلومان است و دایم صرف اوقاتش در استطلاع احوال مستمندان. چون در این اوقات از وخامت عاقبت نامحمود داود مردود که شیوه نمک به حرامی شعار خود ساخته خدمت و بندگی چندین ساله خانواده آبا و اجداد خود را به صرصر فنا داده بود اثری به احوال امامقلی خان و سلسله او که در آداب طرزدانی و نیکو خدمتی ید بیضا داشتند به جزای اعمال گرفتار شدند. اگرچه کلیه مفاسد این قضیه آن بود اما آه مظلومان فارس نیز که از ستم و دست درازی منسوبان بی باک آن خان به ایشان رسیده علاوه آن معنی شد.

تیر ضعیفان چو گشاد از کمان  
بگذرد از نه سپر آسمان  
آه کسان خرد نباید شمرد  
آتش سوزان چه بزرگ و چه خرد

حضرت ظل الهی را به الهام غیبی معلوم شد که مرهمی بر دل مظلومان نهد و انطفای آتش ستم را به آب تیغ دفع [۷۷ ب] نماید. در شب شنبه غره شهر جمادی الاخر [ه] سنه ۱۰۴۱ بعد از آنکه چند روز در دارالسلطنه قزوین به عیش و عشرت مشغول بودند آداب عشرت تازه بنیاد نهاده فرمودند که میدان دارالسلطنه مذکور را چراغان نموده هرکس در بزمی به عیش مشغول باشند و در آن شب حکم شد که علیقلی بیک دیوان بیگی به قتل امامقلی خان ساعی بوده حسین خان ناظر صفیقلی خان و ابو الفتح بیک و علیقلی بیک ولدان او را که به اتفاق والد در سده سنیه بودند مقتول سازند. ایشان به فرموده عمل نموده در همان ساعت سر مقتولان را به سم ستوران مظهر اقبال انداختند. زمانه به زبان حال می سرود:

سر دشمنان تو استغفرالله که خود دشمنان ترا سر نباشد

فدای سم مرکبت باد اگرچه      نثاری از آن کم بهاتر نباشد  
سخن برسر دشمنت قطع کردم      که مقطع از آنجای بهتر نباشد

در این مقدمه چه توان نبوشت «سبحان من لا یزول حکمه و  
ملکه»، زهی عاقبت و خیم ظلم که چگونه صحایف کار و بار با رونق  
او را در طی زوال آرد، زهی شئامت شوم ستم که چگونه اسباب شوکت  
و عظمت او را واهی و متصرم گردانید.

### نظم

ستم مکن که برین کشتزار روززوال  
به داس دهر همان بدروی که می کاری

القصة چون طبع پرملال از آن قضیه فراغت یافت [۷۸ الف] در  
همان شب ایالت کوه گیلویه را به اغورلو خان ایشیک آقاسی باشی و  
دارائی ولایت لار نامزد کلبعلی بیک ایشیک آقاسی گردید و به  
اغورلوخان فرمودند که در وهله اول که به فارس رسید باقی اولاد  
را به قتل رسانیده ابقا بر احدی نفرمایند.

و میرزا محسن وزیر نظارت پناه حسین خان را با میرزا معین الدین  
محمد وزیر خان مقتول به ضبط اموال و اسباب تعیین فرمودند که به  
ولایت فارس رفته در آن امر دقیقه [ای] فوت و فرو گذاشت ننمایند.  
و در روز جمعه چهارم شهر مذکور در عمارت هشت بهشت  
نشسته نسق ولایت امامقلی خان نموده امارت دورق را به مهدی خان  
بیک عرب و حکومت هرموز را به برخوردار سلطان قلخانجی اوغلی  
ذوالقدر تفویض نمودند و ضبط جزیره بحرین را به سوندوک سلطان  
زنگنه مقرر داشتند. امرای مذکور در همان روز به پابوس نواب  
همایون مشرف شده روانه مقصد گردیدند.

در آن اثناء واخستی سلطان حاکم شوشتر عریضه به پایه سریر  
فرستادند که سید محمد خان والی عربستان جمعیت نموده بر سر  
قلعه شیخ فرهاد که در اهواز ساخته رفته و چون به آن صوب می-

رسند جمعی از عربان آل کثیر از و روگردان شده نزد شیخ فرهاد و [شیخ] حمیدان عرب می‌روند\* [۷۸ ب] و مشارالیه را از این جهت کاری از پیش نمی‌رود و از آن امری که مصمم ضمیر ساخته مراجعت می‌نماید و در طی عریضه خود قید نموده بود که علی‌پاشای حاکم بصره به اغوای شیخ فرهاد [و] آل کثیر و آل فضول ادوات قلعه‌گیری مهیا نموده اراده تسخیر قلعه حویزه دارند.

و مقارن این احوال از جانب میرزا تقی وزیر دارالمرز که سرکار عمارت نجف اشرف بود عریضه به پایه سریر خلافت مصیر آمده که در دو فرسخی غرویه کان سنگ مرمر ابلقی بهم رسیده که آنقدر سنگ که بجهت ازاره [و] فرش ضرور باشد بهم می‌رسد و چند پارچه از آن سنگ نمونه ارسال داشته بود عرض نموده بود که اتمام عمارت مبارکه موقوف به چنین سنگ بود. الحمدلله که به یمن برکت آستانه مقدسه و اقبال بیزوال آن آرزو از قوت به فعل آمد و دیگر حالت منتظره نمانده است.

□□

□□

ذکر تولد پادشاه اعظم نصره العق والدین سلطان محمد میرزا  
خلقت ایام دولته و سلطنته الی یوم التناد، امید که سایه  
عاطفتش بر سر عالمیان تابنده و مستدام باد

□□

□□

بماند نام در دوران کسی را  
که فرزندی بماند یادگارش  
از آن نام صدف در گوش مانده است  
که می‌نامند در شاهوارش

چون همه وقت منہیان اقبال نوید فتوحات از اطراف می‌رسانیدند [۷۹ الف] و اندیشه ملال در دل آن صاحب اقبال و اجلال نماند و هر روز به هزار نوع بساط شادکاهی و عشرت گسترده داشتند که

در شب دوشنبه شهر رجب المرجب سنه ۱۰۴۱ بمشران سعادت قرین بشارت طلوع کوكب اقبال را به آن شادمانیها قران دادند. مژده مقدم همایون خسرو جوانبخت را زیب و زینت آن خرمیها گردانیدند. انوار مولد همایونش ساحت مملکت را روشن گردانید. اسباب رفعت و کامکاری منتسبان عتبه اقبال به میامن قدوم این همایون طلعت به مدارج کمال رسید و موجبات اقبال این آستان سلطنت آشیان به مبارکی طلوع آن کوكب\* فرخنده فال میسر و مهیا گشت. حضرت ظل الهی را از این بشارت که غره فتوح و نور دیده مطالب ارجمند بود ریاض امانی چنان شاداب شد که تا قیام قیامت دست ذبول از تعرض آن کوتاه خواهد ماند. امداد سرور و بهجت چندان روی نمود که روشنایی دیده امید معلوم نمی شد که از طلوع طلعت این نیر همایون است یا از انوار غره آفتاب میمون. هر چند از طلوع آفتاب طلعت همایونش خورشید سلطنت روی نمود و از شروق غره میمونش کوكب اقبال به مدارج کمال متصل\* شد اما بر صحایف عقل دوربین به خامه الهام مسطور می شد که هنوز از نفخات [۷۹ ب] گلستان این مولود مسعود\* نسیمی ظاهر نشده و از لمعات نیر اعظم بارقه [ای] سطوع نیافته.

چو بدر انجمن گردد هلالیت برافروزند انجم از جمالت

در زمانی که آن گوهر یکتای خلافت از نهانخانه صدف بطون به ساحل وجود قدم نهاد و اختر سعادت از افق اقبال طلوع نمود

به باغ مجد و معانی گل امید شکفت

نهاد دولت و دین را بری پدید آمد

منهیان اقبال و مبشران فرخ فال این نوید دولت افزا را به مسامع جلال رسانیدند به نواختن نقاره بشارت امر شد. روزگار صلاهی نشاط عام در داده نغمه انبساط در مغز زمانه پیچید:

دوران به نشاط مجلس آراست ساقی بنشست و شیشه برخاست

بستند به روزگار آمین  
 گل سرزد و بوستان برافروخت  
 شاه آمد و دوستکام بنشست  
 هم تاج بر آسمان برافکند  
 ساقی سر آبگینه بگشاد  
 از بس که فشاند در جهان در  
 شد انجمنی بهار آیین  
 شمع آمد و دودمان برافروخت  
 در بزم به نقل و جام بنشست  
 هم ناصیه کرد بر زمین بند  
 گنجور در خزینه بگشاد  
 شد دامن و جیب آسمان پر

از جمله مآثر شکر این نعمت ابد پیوند که در روز تهنیت به ظهور آمد آن بود که جمیع زندانیان ممالک محروسه که به جلایل جرایم به حبس ابدی مسجون قلاع بودند برات اطلاق از سلاسل و قیود یافتند. [۸۰ الف] عشرت را روز بازار دیگر آمد. اقبال را چشم و چراغ تازه برافروخت. امید که سلامت صوری و معنوی در کنف حضور حضرت ظل الهی یافته در رضامندی حضرت که نشان خشنودی الهی است کامیاب باشند و به برکات انفاس قدسی به پیری صوری و معنوی رسیده در بهارستان دولت سرسبز و شاداب شوند. به موجب اشاره عالی اخترشناسان حکمت‌گزین و دانایان صناعت تنجیم در نوشتن زایجه طالع شروع نمودند. بعد از احتیاط تمام به عرض رسانیدند که طالع اقبال به مدارج کمال مرتفع است و علاماتی که از سیر کواکب مشاهده افتاد چون آفتاب به پرتو عدالت عالمگیر خواهد شد ازین رهگذر خاطر آفتاب مآثر حضرت ظل الهی را انبساط تازه و نشاطی بی اندازه روی داده و روزگار بجهت شادکامی آن حال به زبان می‌راند:

نسیم عیش می‌یابد دماغم      خیال گنج می‌بندد چراغم  
 مگر باد بهشت آنجا گذر کرد      که چندین خر می در من اثر کرد

الحمد لله که از یمن قدوم مولود مسعود که درین زمان بر ساحت مطالب قطرات سحاب مواهب باران است خشکسالی [و] فاقه چگونه

روی نماید و چمن امید از رشحات فیض انعام شاداب گشته نهال آرزو از چه پژمرده شود. ابواب احتیاج به مسامیر افضال محکم است نیاز از کدام [۸۰ ب] طریق توسل جوید و اطناب اکرام به اوتاد دوام مسدود اسباب افتقار چگونه به هم اتصال یابد. از عموم عدل و رأفت و شمول جود و عاطفت هر که را طایر مرادی در هوای خیال پرواز آید تا چشم به هم زد باز بلند پرواز آن امید بر دست حصول مشاهده می کند و هر که را نقشبند آرزو نیرنگ مطلوبی بر ورق ضمیر انداخت تا خبر\* دارد صورت مقصود تجلی کرده در عرصه عالم که نمودار خلد برین است پیش نهاد نفوس پیش نهاده، در صحن سرای گیتی که مدار دارالسلام است هر جوینده یا بنده شد. قد روزگار از انحنا پیری به خط مستقیم بدل شده و چمن را افسردگی از خاطر رفته به نضارت و نزهت بی اندازه رسید. سرو با فاخته عشوه سازی را بر طرف نموده جان در يك قالب است و بلبل را ناله و افغان فراموش شده با گل در يك بستر و نهالی اغد. شکوفه در درم ریزی تقصیر ندارد. بیدمشک خرقة پشمینه را به باد داده صدر نشین باغ است. بنفشه سرافکنندگی که پیش ازین داشت این زمان سر بلند است.

هوا از برگ گل اکنون نهد زنگار افسرها  
صبا اکنون کشد در باغ از شنگرف چادرها  
بسان دیده و امق بگرید ابر بر گلها  
به شکل عارض عذرا بخندد می ز ساغرها  
زبس غواصی باران نیسانی به خاک اندر  
زمین مانند دریا شد زبس درها و گوهرها  
[۸۱ الف]

الحمد لله که صبح دفع عین الکمال را سپند\* ستاره بر آتش خورشید می ریزد و سعد ذابح جدی و حمل را به رسم قربانی پیشکش

می‌کند.

روح قدسی پس «ان یکاد» بخواند

سوی ملك خدايگان بدمید

سبحة طرازان صوامع علیین بازوی کسامکار خسروی را تعویذ  
نوشته‌اند و معتکفان معابد علوی حرزهای مؤثر تمیمه و شاح کامکاری  
ساخته می‌گویند:

چو یزدان هر آنچت هوی بود داد سرانجام این کار فرخنده باد

و صلی‌الله علی سید المرسلین و آله اجمعین.

القصة چون حضرت ظل‌الهی را این عارفه از مخزن عدالت و اهب  
متعال نصیب شد ساکنان و متوطنان دارالسلطنه قزوین را از واسطه  
آن عطیه عظمی دیده روشن گشت و کوکب رفعت آن گروه از افق جلال  
لامع شد.

حضرت ظل‌الهی بعد از فراغت از امور کلیه به عزم سیر و  
شکار کومه متوجه قرای رامند دارالسلطنه مذکور گشته کلنگ و  
شکاری بسیار صید نموده به مقر سلطنت خرامیدند.

و در روز دوشنبه یازدهم شهر شعبان حسن بیک یساول صحبت  
که بجهت سان گرفتن عساکر نصرت‌مآثر رفته بود به عتبه اقبال آمد  
نسخه [ای] که رستم بیک سپهسالار ترتیب داده بودند به نظر آورد.  
احوال گرجستانات آنچه روی نموده به عرض رسانید و خدمات  
او مستحسن افتاده به شفقت شاهانه سرافراز گردید.

واز جانب حسن خان [۸۱ ب] حاکم هرات عریضه به درگاه جهان-  
پناه آمد که حسینقلی خان ولد خود را با جمعی کثیر فرستادیم که تا  
حوالی بلخ تاخت و تاراج نموده غنایم بسیار آورده‌اند.

و فرخ خان حاکم شیروان کس فرستاده معروض داشت که جمعی  
از غازیان مستحفظ شماخی\* را بر سر زگم\* فرستاده تاخت خوبی\*



نموده جمعی از گرجیان را به قتل آوردند.  
و از جانب اغورلوخان حاکم کوه گیلویه عریضه رسید که شیخ  
فرهاد و شیخ حمیدان اظهار یکرنگی و یکجبهتی نموده متوجه درگاه  
گردون پناهند.

و به تاریخ چهارم شهر شعبان المعظم سنه ۱۰۴۱ ولایت کوه-  
گیلویه را از اغورلوخان بجهت تقدیم نرسانیدن قتیل پسران امامقلی  
خان که حضرت بیچون از خاطر او محو فرموده بود و تقدیر به آن  
مقدر نبود قطع نموده به نقدی خان بیگدلی شاملو شفقت نموده  
فرمودند که ولدان امامقلی خان را که قبل ازین حکم قتل ایشان شده  
بود چشم ایشان را از حلیه نور عاطل سازد و وظیفه به جهت ایشان  
مقرر دارد که به فراغ بال اوقات گذرانند.

و رقم شد که اغورلوخان به همان خدمت ایشیک آقاسی باشیگری  
مشغولی باشد.

و در روز سه شنبه ششم شعبان ایلچی اروس را در باغ جنت طلب  
نموده جشن عظیم نمودند. بعد از آن مهمانی شروع در انعامات و  
ادارات نموده اموال امامقلی خان را به ملازمان عتبه اقبال قسمت  
نموده و به تاریخ [۸۲ الف] چهارشنبه بیست و یکم عریضه رستم خان  
سپهسالار به پایه سریر خلافت مصیر رسید که طهمورث مردود در  
نواحی مخزن\* توقف داشته چون خبر ورود عساکر نصرت مآثر را  
می شنود خانه کوچ از ناور کاخت را پیش انداخته به جانب باشی  
آجق\* فرار می نماید و عساکر منصوره او را تعاقب نموده، تا آنچه  
روی دهد به عرض بازیافتگان جاه و جلال خواهد رسید.

و به تاریخ سه شنبه هشتم رمضان المبارک مرتضی قلی بیگ یوز-  
باشی بیجرلو\* شاملو از گرجستان به هشت روز به دارالسلطنه قزوین  
آمده خبر آورد که عساکر فیروزی مآثر که تعاقب طهمورث نموده  
بودند پنج شش هزار اسیر و زنده به دست آورده طهمورث نیم جانی  
به صد هزار تشویش از گرداب هلاک خلاص ساخته به باشی آجق

فرار نمود.

و در همان وقت از جانب مرتضی قلی خان حاکم مرو خبر به پیشگاه عتبه اقبال آمد که جمعی اوزبکان به حوالی سرخس و روزآباد به تاخت آمده بودند کس فرستاده آن بخت برگشتگان را مغلوب ساخت.

چون حضرت ظل الهی از همه جهت خاطر مبارک جمع نمود از اخبار مسرت آثار که از اطراف منتشر بود انواع سرور و نهایت حبور به هم رسانیده در آن سال رفتن آذربایجان را به تعویق انداخته در قزوین رحل اقامت انداخت و هر روزه به سیر و شکار [۸۲ ب] مشغول بوده ابواب مرحمت و عاطفت بر روی عالمیان گشوده داشتند.

### نظم

همیشه تا که بر اورنگ زرنگار سپهر  
نشسته خسرو سیارگان به استقلال  
به تخت پادشهی همچو قطب ثابت باش  
نبیند اختر جاهت تغیر احوال

## تخاقوی ٹیل ۱۰۴۲

رسیدن نوروز تخاقوی ٹیل اثنی و اربعین و الف و وقایعی کہ  
درین سال خجسته مال به منصفه ظہور جلوہ گر شد و رفتن  
رایات جاہ و جلال به جانب ولایت آذربایجان و آنچه در آن  
حدود به عمل آمد. انشاء اللہ همیشه اعادی دولت روز افزون  
منکوب و مخنول باشند

نوروز رسید و شد جهان زنگاری  
گردید چمن ز عکس گل گلناری  
از فیض بہار شد جهان باز جوان  
ایام بہ دی داد خط بیزاری  
در روز دوشنبہ دہم شہر رمضان المبارک سنہ اثنی و اربعین و  
الف در دار السلطنہ قزوین کہ پنج ساعت از روز مذکور گذشتہ مہر  
خاوری از خانہ حوت نقل مکان کردہ بہ برج حمل کہ بیت الشرف او  
بود نزول نمودہ در عمارت ہشت بہشت بزم پادشاہانہ ترتیب کردہ  
اقاصی و ادانی درین روز بہجت افروز بہ تقبیل قدم مبارک  
سرافراز شدہ عالم را آراستگی تازہ نصیب شد و لشکر سرما از  
طلیعیہ سپاہ ربیع پشت بہ ہزیمت داد و از مہب مواہب و مخزن  
غرایب «و هو الذی یرسل الریاح بشری بین یدی رحمة» \* [۸۳ الف]  
از بادہوا عیسی دمی برانگیخت کہ در احیای بنات نبات ید بیضا [ی]  
موسوی آراستن ہر شاخ نمودہ دست قدرت مشاطہوار عروس باغ را  
بہ زیور لطف و جمال آراست و طفل رضیع بنات از پستان ابر مطیر  
شیر ترتیب و ترشیح نوشید. پیراہن شجرہ از طرہ سنبل و بنفشہ

مشکین گردید. سوسن آزاد خنجرسیمین\* بر اعداء دولت و دین کشید. گل جلوه‌کنان برقع و گوشه هودج برانداخت و لاله صحرائنشین زبان آتشین به مدح خسرو روی زمین گشاد. از بوی بهار هوا چون زلف دلبران معطر گشت و بساط خاک چون ناف آهوان ختن مشک-آگین شد و به سعی مجاهدان جنوب و شمال از یمین و یسار باغ و راغ طرف لطایف و اصناف تحف ظرایف از یاقوت رمانی و بیجاده بهرمانی و عود قماری و مشک تتاری از کتم عدم به صحرای وجود آورد.

از خاک برانگیخته شد لعل و زبرجد

با باد برآمیخته شد مشک و قرنفل

مرغان قدس در بستان انسر دستان سبحان «من احسن کل شیء خلقه» سرائیدن آغاز کردند، و از کمال شوق زبان صدق به نظم این مقال آراستند.

سحاب از هوا باز گوهر فشان شد

مگر دست خورشید سلطان نشان شد

چه پیر است در عهد طفلی شکوفه

عجب سالخورده جهانی جوان شد

چو رمح جهانگیر شاه زمانه

به رزم اندران لاله لعلی سنان شد [۸۳ ب]

مگر طینت از آل عباس دارد

بنفشه که نیلوفری طیلسان شد

در هر طرفی یاری با نگاری آرام گرفت و در هر گوشه ظریفی با حریفی بنشست. چون خالق بیچون به تازگی طبقه انسان را که اشرف مخلوقات است از شمیم عنبر نسیم بهار رونق افزای دماغ جان

گشت و از کسورت ظلمت دی و سرما و شدت محنت خریف و شتا خلاص و نجات داد و دل‌های پژمرده را حیات تازه بخشید ندای «فانظروا الی آثار رحمة الله» به گوش هوش ایشان رسانید تا موجب تزايد طاعت و عبادت و وسیله شکرگزاری و متابعت گردد.

حضرت ظل‌الهی خلدالله و حفظه‌الله تعالی شانه بعد از تمادی جشن نوروزی در دلجویی کافه برایا سعی بوده ابواب مرحمت بر روی عالمیان گشوده به انعامات و خلاق فاخره هر یک از منتسبان عتبه علیا را سرافراز ساختند و پایه مرتبه ایشان را از اعلی‌علیین بگذرانیدند.

و اخبار مسرت آثار هر روزه به درگاه عالم پناه می‌رسید. و در آن روز جانی بیک شاملو یساول صحبت که به ایلچیگری به جانب ولایت روم رفته بود مراجعت نموده به شرف پایبوس مشرف گردید و اوضاع و اطوار آن مرز و بوم را آنچه معلوم کرده بود به عز عرض رسانیده منظور نظر عاطفت گشت.

مقارن این حال از جانب میرزا تقی وزیر دارالمرز که در نجف اشرف به امر سرکاری عمارت مبارکه مأمور بود خبر آمد که حفر [۸۴ الف] نهر آب که به آستانه غرویه می‌آوردند به اتمام رسیده آب آمده به روضه داخل شد و یک مشک آب بجهت تیمن و تبرک مصحوب ملازم خود انفاد درگاه جهان پناه نموده بود. عالمی ازین شادمانی سجدهات شکر الهی به تقدیم رسانیدند.

و در روز دوشنبه بیست و چهارم مزاج به اعتدال حضرت ظل‌الهی از رهگذر هوای نامعتدل سوء المزاجی دریافته از جاده صحت منحرف شد. به خوردن منضج و مسهل شروع نموده فصد‌های متواتر واقع شد. طبیبان جالینوس فطرت در معالجه ید بیضا نموده در ازاله مرضی که به وجود آن مرکز اقبال راه یافته بود سعی گشتند. تا بالکلیه رفع آن آلام شده صحت هم‌آغوش گردید و زمانه به این رباعی ترزبان بود:

### رباعی

صد شکر که گلشن شفا گشت تنت  
صحت گل عیش ریخت بر پیرهنت  
تبر را به غلط بر تو ره افتاد و ز شرم  
مشت عرقی گشت و چکید از بدنت

عالمیان را از این موهبت عظمی چه خوشیها که نرسید و خلایق  
را ازین عطیة والا چه شادمانیها که روی نداد. هر کس به فراخور  
حال به تصدقات لایق جیب و کنار مستحقان را پر ساختند و به دعای  
دوام دولت رطب اللسان گشتند.

چند روزی که از آن داهیه متمادی گشت حضرت ظل الهی به  
عزم شکار به خور\* که قورق\* ایلخیمهای خاصه [۸۴ ب] شریفه است و  
در ری [و] شهریار و ساوج بلاغ واقع است میل نمودند.

در روز پنجشنبه دوازدهم شهر شوال از دارالسلطنه قزوین به آن  
سمت روانه شده ملازمان و همیشه کشیکان عتبه اقبال را بجهت  
جرگه نمودن شکاری مأمور ساختند. بعد از چند روز آن خدمت  
متمشی شده بیست و چهار گاو کوهی با سایر شکارهای متنوع در  
جرگه جمع شده حضرت ظل الهی چند کاو را به دست مبارک صید  
نموده نهایت انبساط نمودند.

بعد از فراغ روانه قریه کره و ینگی امام شده سایه مرحمت  
به فرق ساکنان آن قرا انداخته هر یک را به نوازشی و تلمیسی سر-  
افراز ساختند.

در آن وقت از جانب طهماسبقلی خان قاجار | حاکم | چخور سعد  
خبر رسید که چون از گرجستان مراجعت نموده به حوالی آب کر آمد،  
خبر رسید که بهاءالدین بیک و محمد بیک محمودی و تاج الدین بیک  
ملازجردی و احمد بیک ولد شیخی جان پاشا و باقی امراء کردستان و  
غلامان قارص و دیاربکر قریب به سه چهار هزار سوار و پیاده جمع

نموده به قصد تاخت چخورسعد روانه‌اند. بعد از استماع این خبر در کنار کر ایلغار نموده به ناحیه قرخ بلاغ نزول نموده خبر رسید که مخالفان از آب ارس گذشته به تاخت و تاراج مشغولند. غلامزاده قدیمی همان لحظه توکل کل به ذات بیهمال ملك متعال و اقبال بیزوال [۸۵ الف] آن مرکز دایره اجلال نموده در کنار ارس خود را به آن بخت برگشتگان رسانید. چون تلاقی فئین روی داد در وهله اول شکست به مخالفان روی داده به نیروی بخت جوان ولی نعمت حقیقی شکست بر مخالفان افتاده روی به فرار نهادند. خود در گذار و مراد بیک ملازم خود را با جمعی از غازیان قاجار شیرشکار در گذار دیگر گذاشته راه عبور بر آن طایفه مسدود ساخت. از واهمه\* این واقعه بعضی از آن مخدولان به آب تیغ و برخی به آب ارس غریق بحر فنا گشتند، و بهاءالدین بیک و محمد بیک محمودی زخم‌دار از معرکه بیرون رفته اثری از ایشان ظاهر و مشخص نیست که طعمه ماهیان شدند یا نیم جانی بیرون بردند، و یارعلی سلطان و تنگریوردی\* سلطان بیات که به زبانگیری آمده بودند به لشکر شکست خورده برخوردار جمعی کثیر را دستگیر می‌نمایند. از یمن دولت بیزوال این چنین فتحی روی نموده آنچه تاخت کرده بودند از دست ایشان گرفته به صاحبان هر محل سپرد.

هر چاره که بد کرد بد اندیش ولیکن

دولت که بماناد چگویم که چها کرد

حضرت ظل‌الهی از صیدگاه به قصد نزول دارالسلطنه قزوین و دولتخانه مبارکه در حرکت آمده در آن وقت از جانب مرتضی قلی خان حاکم مرو عریضه به درگاه جهان‌پناه آمد مضمون آنکه قزاق و قلماق جمعیت نموده بر سر تاشکند که نزدیک به سمرقند است [۸۵ ب] آمده محاصره نموده‌اند و جمعی تا حوالی بخارا آمده تاخت و تاراج کرده اسیر و غنیمت بسیار برده‌اند و اوزبکان که خبر وصول

سلطنت پناه رستم محمدخان را شنیده‌اند جمعی از امامقلی‌خان روی گردان شده می‌خواهند که بر سر او جمعیت نمایند و تا حال آن اراده از قوت به فعل نیامده آنچه روی دهد به پایه سریر خلافت مصیر عرض خواهد کرد.

چون در مکتب‌خانه الهی که لوح محفوظ ازلی و ابدی است و جمیع عقول و افهام در آن حریم حضور سوادخوان مکتب تعلیم‌اند مثبت و مرقوم شده که صاحبان عقل در مبادی ظهور به تعلیم حروف مرکبه و اکتساب علوم مکتسبه که به تلاحق افکار و تجارب افهام فراهم آمده دارند و به تدریج و ترتیب خاص سیر در مسالك عقول فرمایند حضرت ظل‌الهی را از آنجا که ادراك طبع بلند و دریافت عقل ارجمند بود اراده مطالعه کتب از خاطر آفتاب مآثر سر زد.

و در تاریخ دوشنبه سلخ شهر شوال سنه ۱۰۴۲ ابتدا به آن امر مبارک نموده به معلمی حکیم احمد ولد حکیم سلمان شیرازی شروع در خواندن و نوشتن نمودند. اگرچه در نظر ظاهر بینان به آموزش فرستادند اما در دیده معنی‌شناسان بارگاه ظهور آن حضرت را به پایه والای آموزگاری بردند. به توفیق ملهم غیبی در اندک زمانی تختة دانائی بر سر معلم زده در اکثر دقایق از همه کس در پیش بودند.

و در غرة ذی‌قعدة رستم بیک سپهسالار رسید که چون طهمورث فرار نمود [۸۶ الف] نسق ولایت گرجستان به احسن وجهی نموده قلعه ترقی که به متانت حصار مشهور بود به دست آورده اسیری بسیار به دست غازیان نصرت‌شمار آمد. بعد از اطلاع آن احوال خدمات او پسندیده افتاده افادت و افاضت پناه مولانا کمال ولد مولانا جلال منجم را که از دیرباز در عتبه اقبال به نیکو خدمتی شهرت داشت به خدمت سپهسالار فرستادند که اگر امری واقع شود ساعت تعیین نموده آنچه لازمه اوست به عمل آورد. مشارالیه بعد از تقبیل آستان روانه گرجستان شد.



و در روز جمعه چهارم ذیقعدہ مرتضی قلی خان حاکم مرو مسرعی به درگاه جهان پناه فرستاده در طی عریضه قید کرده بود که ندر محمدخان والی بلخ جمعیت نموده معلوم نیست که اراده تاخت خراسان دارد یا به محلی دیگر خواهند رفت. آنچه روی دهد به عرض باریافتگان درگاه [جاه و] جلال خواهد رسانید.

و از جانب سپهسالار امیرخان داغستانی به عتبه اقبال آمده معروض داشت که قلعه «الادرد» را که قبل ازین خراب شده بود به حلیه آبادانی درآورده به اتمام رسید و سیاوش بیک یوزباشی را با پانصد نفر تفنگچی در آنجا گذاشته آذوقه تعیین نمود و اراده آن است که به جانب محال گوری که قرای معظم گرجستان است رفته قلعه صفی آباد را بسازیم و جمعی از مردم کاخت که عصیان ورزیده تمرود نموده بودند به جزای اعمال [۸۶ ب] رسیدند.

و در این محل از جانب خان احمدخان اردلان عریضه به پایه سریر رسید که چون اکراد مخالفت داشتند و در حوالی رودخانه راب جمعیت نموده به اراده آنکه دستبردی نمایند این غلام قدیمی بر آن احوال مطلع شده به تاریخ روز دو شنبه [هفتم] شهر ذیقعدہ از شهر زور روانه آن حدود شده بعد از تمادی ایام و قطع مسافت به قلعه ارسبیل رسیده تفنگچیان و ملازمان قلعه را احاطه نموده عثمان پاشای مستحفظ قلعه به قصد محاربه بیرون آمده بعد از تقابل فئتن شکست بر لشکر مخالف افتاده صد و پنجاه نفر از ایشان طعمه شمشیر و سنان غازیان اردلان شدند. الکاء ارسبیل و حوالی موصل بالتمام و الکاء سلجه و سقلاباد و کله ریز که تعلق به سعید\* خان کرد داشت و کوچ ریز\* و قمطران بالتمام به تاخت و تاراج درآمده از سم ستوران غازیان نصرت نشان نشیب و فراز آن ولایت به خاک یکسان شد و اسیر بیعد و مواشی و مراعی بیعد به دست غازیان افتاده سالماً غانما مراجعت نمودیم.

و در روز پنجشنبه دوم شهر ذی الحجة الحرام حسن بیک یساول

صحبت را نزد سپهسالار فرستادند و رقمی به او نوشته مضمون آنکه در تاخت و محاصرهٔ ارزن روم و وان هرکدام صلاح داند حقیقت آن را به عرض باریافتگان جاه و جلال رساند و بیش ازین در گرجستان مکث نکرده متوجه [۸۷ الف] جهات مذکور گردند، به توفیق اله آنچه موافق دولت روزافزون باشد از قوت به فعل آید.

مقارن حال امیرخان قوم شرف خان کرد و زکریا\* خان به پابوس اشرف مشرف شده عرایض از جانب امرای کردستان که محتوی بر اظهار یکرنگی و اخلاصمندی بود به نظر همایون اعلی رسانیده به نوازشات و تفقذات سربلند شدند.

و در روز سه شنبه بیست و یکم شهر مذکور از جانب طهماسبقلی خان حاکم ایروان سر و زندهٔ جمعی را که قبل از این عرض کرده بود به سدهٔ سنیه آوردند و محبوسان از قید سلاسل خلاصی یافته منظور نظر عاطفت گردیدند.

مقارن این حال خان احمدخان اردلان نیز اخترمه و دوستاق و جمعی را که در الکای موصل به قتل آورده بودند به درگاه جهان پناه آوردند. میرعمادالدین کرد که از جملهٔ محبوسان بود به نظر نوازش اختصاص یافته سربلند گردید.

هنوز چشم ثوابت و سیار از تماشای رؤوس دشمنان سر به دار نیاسوده بود که رستم بیک سپهسالار اساری\* که در گرجستان به دست آورده بود با رؤوس مقتولان و جمعی از گرفتاران مصحوب روینده بیک غلام خاصه شریفه به آستان ملک آشیان ارسال نموده این فتح عظیم بنفایت مستحسن افتاد. بجهت جلدوی غازیان [۸۷ ب] شیرشکار مصحوب محمد صالح بیک برادر میرزا تقی وزیر دارالمرز مبلغ پانزده هزار تومان به اردوی سپهسالار فرستاده مقرر شد که به عساکر نصرت مآثر قسمت نمایند. مشارالیه به تاریخ سه شنبه دوازدهم روانه گردید.

بر رأی ارباب الباب پوشیده نماند که در قانون جهان گذران این

عادت مستعار برقرار است که هر کسی را که به اندک سببی سوء-المزاجی در صفحه سینه رسید تا دلی را پر خون و دیده را جیحون نسازد بهیچوجه تسلی نمی‌گردد. این قاعده در مذهب اخلاص و شیوه اختصاص کدام عاقل رخصت بیند که در مصاحبت دوستان یکدل مشفق و یاران همدم موافق دوری جوید و بر منشور یگانگی طفرای بیگانگی و رقم بی‌شفقتی کشند و عهدنامه دوستی را «کطی السجل للکتاب» \* درنوردند و بر عیار الفت غبار وحشت اختیار کنند و نیرنگ \* تغیر بر آینه مودت راه یابند و نقش سکه مصافات برقرار نگذارند و قدم از دایره وفا به صحرای جفا نهند و از جاده وداد و نهج اتحاد یکسو شوند و به آب بی‌رحمی آتش مهر بنشانند.

ترجمه این مقال آن است که میرزا تقی وزیر دارالمرز که قبل ازین مذکور شد که سرکار عمارت مبارکه غرویه بود بجهت رنجشی و خلشی که میانه او و بیکتاش‌خان بیگلربیگی دارالسلام بغداد به هم رسیده چون بعد از انجام متوجه سده سنیه گردید [۸۸ الف] ظاهراً سرأ یا علانیه به عرض باریافتگان جاه و جلال رسانیده که بیکتاش‌خان را خیال فاسد در دماغ راه یافته اراده باطل در خاطر دارد. حضرت ظل‌الهی از آنجا که ذات مبارکش آینه جهان‌نماست آن حرف را پر وقعی نگذاشته در مخزن نسیان جای می‌دادند. اما چون بعضی از دوستان بیگلربیگی دارالسلام از این خبر اطلاع می‌یابند که یکی از آنها حیدر بیک یوزباشی قراداغلو برادر شاهرخ بیک وزیر قورچی که با بیگلربیگی مذکور قاعده نمکخوارگی را قایم داشته بود به هاشم بیک مستوفی خاصه شریفه که با حیدر بیک مذکور مصاحب بودند می‌گویند که این قسم گفتگوی شنیده‌ام و یقین می‌دانم که بیکتاش‌خان ازین گمان خطا همچو مشک پی‌آهوست (؟) بهتر آن است که او را از این مقدمه اعلامی حاصل شود شاید که به تقریبی عداوت میرزا تقی را به عرض رساند. آن غافل از سرانجام خویش قلم بیسعادت را قط زده صفحه کاغذی را بجهت اعلام این مقدمه و سجل قتل خود

نوشته به ملازم بیکتاش خان که در اردوی معلی بود داده که روانه بغداد نماید. ملازم مذکور کاغذ مزبور را به وساطت میرزا محمد واقعه نویس آورده به میرزا تقی می دهد. خدمتش آن کاغذ را به جنس به نظر نوا ب کامیاب می رساند که شاهد گفتگوی من همین نوشته است. حضرت ظل الهی ازین معنی [۸۸ ب] آشفته گردیده حکم بر قتل حیدر بیک مذکور نموده، هاشم بیک را مثله فرموده چشم او را از حلیه نور عاطل ساختند.

و در همان روز قراقایش\* چاپار را به قدغن [به] طلب بیکتاش خان فرستاده او را به درگاه جهان پناه خواسته، چاپار مذکور به چهار شبانه روز از دارالسلطنه قزوین به دارالسلام بغداد رفته بود.

و به تاریخ شانزدهم شهر مذکور حسن بیک یساول صحبت که بجهت عرض لشکر و معامله محاصره جهات رفته بود مراجعت نموده عریضه رستم بیک سپهسالار آورده که تاخت و محاصره هر دو محال که فرموده بودند ممکن است. به هرچه امر اشرف صادر گردد بدان عمل رود. در جواب عریضه حکم محاصره قلعه وان نوشته شده مصحوب گلزار آقا جلودار خاصه شریفه نزد سپهسالار فرستادند.

و درین روز چند نفر از جماعت لرستان که به مارخوری اشتهار دارند به عتبه اقبال آمده چند افعی که از شیراز آورده بودند در حضور اشرف نوش جان کردند و آسیبی به ایشان نرسید.

و در غره شهر صفر سنه ۱۰۴۳ بیکتاش خان به اعتقاد تمام روی نیاز بر آستان ملایک پاسبان مالیده نقد اخلاص خود را به معك امتحان رسانیده منظور نظر و عواطف خسروانه گردید و حسب الامر مقرر شد که طالب خان اعتماد الدوله و امیرخان قورچی باشی به حقیقت افترائی که به خان مذکور کرده بودند برسند [۸۹ الف] ایشان بعد از رسیدن به سخنان اهل عناد یافتند که «چراغ کذب را نبود فروغی»، راستیها را به عرض رسانیده بیکتاش خان به شفقت شاهانه و عنایت پادشاهانه [به] تشریف خاص و شمشیر و اسب با زین و

لجام طلا سرافراز شده رخصت مراجعت به جانب دارالسلام یافت.  
و در عصر همین روز عریضه سلطنت پناه رستم خان والی گرجستان  
رسید که مردم قلعه صخری که از قلاع معتبر باشی آجوق است  
شاهی سیون شده قلعه مذکور را به دست ملازمان این جانب سپرده  
اعیان ایشان به تفلیس آمده دم از اطاعت می زنند.

حضرت ظل الهی هر لحظه بجهت ورود اخبار مسرت آثار شکر  
موهبت الهی به تقدیم رسانیدند و در آن روز در عمارت هشت بهشت  
جشن عظیم نموده بساط شادکامی گسترده. امرای عظیم الشان و  
بیگلربیکیان والا مکان و وزرا و کلانتران و مباشران دیوانی فراخور  
حال پیشکشهای لایق به نظر کیمیا اثر گذرانیده به انواع نوازشات  
سرافراز شدند.

و در همین روز عریضه سپهسالار به نظر کیمیا اثر رسید که به  
تاریخ سلخ محرم به حوالی وان رسیده در شب بیست و سیم شهر  
صفر سنه ۱۰۴۲ که منجمان ساعت تعیین نموده اند به توفیق مهیمن  
متعال [و فرمان] واجب الاذعان محاصره قلعه وان خواهم کرد. اما ورود  
موکب اقبال و سایه چترهایون فال به مملکت آذربایجان ضرور است.  
حضرت ظل الهی را [۸۹ ب] نیز اراده کوچ از خاطر فیض مآثر سر  
زده اول مرتبه فرمودند که جبادار باشی یراق جباخانه و قورخانه و  
آلات قلعه گیری برداشته با یک هزار تومان روانه اردوی سپهسالار  
شود که رایات ظفر آیات متعاقب به دولت و فیروزی روانه الکای  
آذربایجان است و رقم شفقت آمیز به سپهسالار نوشته مصحوب  
قراقایش فرستادند که روز به روز آنچه روی دهد به پایه سریر عرض  
نمایند و مایحتاج که ضرور باشد تفصیل نموده بفرستد که در عز  
انجاح و اسعاف او سعی نماید و در خدمات به تقصیر از خود راضی  
نشود که عنقریب ماهچه رایات نصرت آیات از وسعت آباد آذربایجان  
طلوع خواهد نمود.

چون ضمیر مهر تنویر حضرت ظل الهی که مهیب انوار است از

رهگذر آن مقدمات و سفارشات جمع شد و روز یکشنبه هیجدهم شهر صفر خبر رسید و عریضه طهماسبقلی خان مطالعه شد مضمون آنکه ابراهیم پاشا حاکم قارص به عزم تاخت به چخورسعد آمده بعد از اطلاع غازیان ظفر توأمان ایروان از قلعه بیرون رفته با ایشان معارض می‌شوند و به توفیق مهیمن متعال و اقبال بیزوال ولینعمت حقیقی در اندک فرصتی بر مخالفان دست یافته جمع کثیر از آن مخدولان بیعاقبت دستگیر و اسیر می‌گردند و برخی مقتول گشته، فرقه [ای] راه گریز پیش گرفته متوجه قارص گردیده در کنج خفایا متواری می‌گردند. امید که دشمنان [۹۰ الف] عاقبت نامحموده‌میشه منکوب و مخدول باشند.

□□

□□

ذکر نهضت موکب همایون از دارالسلطنه قزوین به صوب  
الکای آذربایجان و محاصره قلعه وان و سوانعی که در آن  
اوان روی نمود

□□

□□

اکناف بیشه‌ها ز گرازان شود تهی

بر رخس چونکه رستم‌دستان شود سوار  
چون خاطر خطیر از انتظام امور عراق فارغ شد و رای منیر از  
اناله مآرب امور پرداخت معتمدان درگاه عالی را به هر ناحیه روان  
گردانید تا هرکجا رایتی از تعدی انتصاب یافته بمطوس گردد.  
خبر رسید که چون موکب اقبال پی‌سپر ولایت آذربایجان نشده  
ازین رهگذر متوطنان آن ولایت را از عبور لشکر مخالف آسیب و  
ضرر می‌رسد، اگر شهپاز بلند اقبال و همای همایون فال در عرصه  
آن مرز و بوم به پرواز آید ساکنان آن خطه در مه‌د امن و امان آسایش  
می‌نمایند.

چون پرتو این خبر بر پیشگاه ضمیر انور تافت عزم جزم نموده

در روز یکشنبه بیست و دوم شهر صفر سنه ۱۰۴۳

سحرگه که طاوس مشرق خرام برون زد سر از طاق فیروزه فام از دارالسلطنه قزوین روانه خطه آذربایجان و دارالسلطنه تبریز شدند و منزل اول\* در قوشخانه توقف نموده روز دیگر به دولت و اجلال کوچ بر کوچ روانه مقصد می بودند. در اثنای طی مفاوز سپهسالار دو نفر جاسوس را که پاشای [۹۰ ب] ارزن روم نزد زکریا خان\* کرد بجهت اخبار آمدن قزلباش به جانب وان فرستاده بود به دست آورده به عتبه اقبال آوردند و حضرت ظل الهی به لفظ گهربار اخبار نکبت آثار ولایت روم را استفسار نمودند.

و چون رایات اقبال نصرت نشان به بلده زنجان رسید ملازم طهماسبقلی خان بیگلربیگی چخورسعد عریضه به درگاه جهان پناه آورد مضمون آنکه خلیل پاشای حاکم ارزن روم جمعی از ملازمان خود را به سرکردگی خمیس بیک بجهت زبانگیری به چخور سعد فرستاده ملازمان این غلام به آن جنود نامحدود برخورده شکست به ایشان داده خمیس بیک به قتل رسیده جمعی زنده به دست غازیان شیر شکار افتاده جماعت اسیر مذکور ساختند که جم غفیر و جمع کثیر از سپاهیان قارص و مغازبرد تاخت بر سر ایل قزاقلر و شمس الدینلو برده اسیر و غنایم بسیار به دست آورده متوجه مقصد خودند. این کمترین بندگان سده والا چون ازین احوال اطلاع یافت جمعی از ملازمان مستحفظ قلعه را بر سر راه ایشان فرستاده در سه فرسخی قارص تقابل فئین روی داده جنگ عظیم واقع شد. مخالفان به نیروی دولت روزافزون روی گردان شده شکست فاحش به حال ایشان راه می یابد. قریب\* به پانصد نفر [۹۱ الف] از ایشان مقتول شده غنیمت بسیار به دست غازیان شیر شکار می افتد.

حضرت ظل الهی ازین خبر نصرت اثر شکفته و شادمان گردیده به عزم شکار به زنجان رود متوجه گشتند و از زنجان به قصد تقبیل آستان سدره نشان سلطان اولیا روانه اردبیل شده و از قریه شماسبی\*

که تا قرب جوار آستانه منوره مقدسه حفت بالانوار القدسیه دو فرسخ باشد پیاده گشته به عزم طواف آبای کرام خود متوجه گردیدند. و در آن روز بعد از مراسم طواف و زمین بوسی از جانب خلف بیک خبر رسید که با لشکر خراسان به عزم تاخت حوالی بلخ و اندخود روانه شدیم. ان شاء الله به یمن دولت بیزوال آنچه روی دهد به عرض خواهد رسانید.

و بعد از آن به عزم زیارت سلطان الاصفیا سید جبرئیل به موضع کلخواران رفته آنچه لوازم طواف و ضراعت بود به عمل آمد. بعد از فراغ ازین مقدمات به امور ملکی پرداخته کلبعلی بیک دواتدار را مقرر فرمودند که به دارالسلام بغداد رفته دو هزار نفر از ملازمان بیکتاش خان را آورده با لشکر خان احمد [خان] به تاخت و تاراج موصل اشتغال نمایند.

و از اردبیل کوچ نموده در روز پنجشنبه هفدهم ربیع الاول داخل دارالسلطنه تبریز شده کاتب حروفی را که یکی از بندگان درگاه است و همیشه [۹۱ ب] سایه مثال در رکاب دولت و اقبال متمکن بود درین سفر که از اردبیل کوچ نمودند کوفت صعبی عارض شد که نه زبان را قدرت گویائی و نه دست و پا را قوت گیرائی. از ضعف و ناتوانی به صد مشقت روزی یک فرسخ طی می نمود تا نیم جانی را به تبریز رسانید. چون سابقه خدمت این غلام ملحوظ خاطر فیض مآثر حضرت ظل الهی که شفاخانه عوام الناس است بود به مجرد شنیدن این واقعه حکما بجهت استعلاج تعیین نموده اکثر اوقات به لفظ کهر بار استفسار احوال می نمودند و از یمن مرحمت الهی و توجه شاهنشاهی ماده قوی روی به انحطاط نهاد. چون در اجل تأخیری بود بعد از چند روزی به تقبیل آستان مشرف شده به شفقت شاهانه سرافراز گردید. ان شاء الله که دشمنان دولتش تا ابد مغذول بوده و دوستانش خوشوقت و خوشحال باشند. از اظهار این گفتگو از سر مطلب افتادم. باز عنان سخن را اگر به دست آرم در نزد سخن فهمان بهتر خواهد



بود.

حضرت ظل الهی در دارالسلطنه تبریز متمکن شده.

قضا موافق رای و قدر متابع عزم

ستاره زیر رکاب و سپهر زیر نگین

به دادخواهی مظالمان پرداختند و دست نوازش بر سر محتاجان آن دیار کشیده به ریش زر دامن آماں ایشان را گرانبار کردند که، در این وقت ولد محمد شریفخان قورچی استاجلو از جانب سپهسالار آمده [۹۲ الف] شخصی را که شاهی سیون شده بود به نظر کیمیا اثر رسانید و از حصانت و متانت قلعه وان در عریضه خود شرح و بسطی داده که این کمترین بندگان شمه [ای] از آن بیان می کنم.

چنین قید نموده که: چون غازیان نصرت قران به محاصره قلعه اشتغال نمودند [به] عون\* عنایت الهی و توجه امداد پادشاهی شروع در سیه و نقب شده اما قلعه مذکور به طریق قلاع دیگر نیست. بنایی است که از غرائب تأسیس عبرت نمای وهم دوراندیش و از ندرت مکان حیرت افزای عقل دوربین، کوهی در میانه دریائی برآورده و جزیره [ای] در گردابی به صنعت دست ترتیب داده، راست چون گوی زمین در میان آب قرار گرفته یا کشتی در لجه عمان لنگر انداخته. ان شاء الله به امداد حضرت بیچون به دست اولیاء دولت قاهره خواهد آمد عنقریب.

به بازوی قوت خرابش کنند      ز سیلاب خون غرق آبش کنند

حضرت ظل الهی را چون همیشه کارهای گران به عون ملک منان از پیش می رفت تکیه به عون آفریدگار کرده منتظر واردات غیبی می بود. درین اثناء از جانب طهماسبقلی خان عریضه آوردند که بجهت استخلاص قلعه وان متوجه شوند. حضرت ظل الهی در همان روز

جانی بیک یساول صحبت را مقرر نمود که به چخورسعد رفته با قشون آن ولایت هرگاه لشکر مخالف متوجه وان شوند ایشان [۹۲ ب] نیز از آن به سمت الکای آن جماعت رفته تاخت و تاراج نمایند. مشارالیه به جهت تقدیم آن خدمت به پابوس اشرف مشرف شد.

و در روز دوشنبه بیست و یکم شهر ربیع الاول محمدعلی بیک کرگیراق که قبل ازین به سفر هندوستان بجهت ایلچیگری رفته بود آمده بعد از کشیدن پیشکش که قریب به دو هزار تومان بود به شرف پابوس مشرف شد.

و در روز جمعه بیست و پنجم شهر مذکور از جانب خلف بیک خبر رسید که چون یلنگتوش قبل ازین با یک هزار نفر از اوزبکان به قلعه اشرك باغ آمده قلعه مذکور را مستحکم کرده به اقوام خود سپرده بود، این غلام چون ازین معنی اطلاع یافت با سلطنت پناه رستم محمدخان و امرای خراسان سوای حاکم هرات ایلغار نموده قلعه مذکور را محاصره کردیم و بعد از چند روز که سیبه ها پیش رفته به حوالی خندق رسیدیم، اهل قلعه دست امان درآورده بیرون آمدند و قلعه مذکور به تصرف اولیاء دولت قاهره آمد. قوچقار بهادر عمزاده یلنگتوش و مرادقلی بهادر قوم مشارالیه حاکم قلعه اوچی را با دو یست نفر از اوزبکان که در قلعه بودند به دست آورده سرداران را نگاه داشته مابقی را به قتل آوردیم.\*

به تاریخ سه شنبه هفتم شهر ربیع الثانی قراقایش و بحری بیک از جانب سپهسالار به اردوی کیهان پوی آمده خبر آوردند که عساکر روم به سرکردگی مرتضی پاشا و خلیل پاشا به قراقرپی شش [۹۳ الف] فرسخی وان نزول فرمودند.

در روز دوشنبه یازدهم چون لشکر مخالف به نزدیک قلعه آمده صف آرای گشتند عساکره منصوره با وجود آنکه جمعیت تمامی نداشتند و فوج فوج بجهت آوردن آذوقه و خدمات متفرق شده بودند در برابر سپاه رومیه درآمده شروع در معاربه نمودند. ببايد دانست

که تیغ بسالت اگر برکشیده بازوی شهامت بود در قطع و فصل مقاصد سرخ روی آید و سفارت تیر اگر به اشارت تدبیر بود در دل دشمن جایگیر افتد. تیز زبانی خنجر آبدار بی امضای عزایم آتشبار مفید نیفتد و حجت قاطع شمشیر بی تأیید رای منیر به مطلوب نجات نرسد. از دریای و غا به لنگر حلم گرانسنگ به ساحل نجات توان رسید و از بحر مواج هیجا به پای عزیمت برق مثال توان گذشت.

القصه چون تلاقی فریقین دست داد از اول روز تا سه ساعت شب میان آن دو گروه بساط شطرنج افکنده پیادگان طرفین در دست و پای اسبان فتاده غبار معرکه بالا گرفته بود. آخر الامر سرداران روم بطرز [فرزین] رفتاری نموده خود را در دامن کوهی که در حصانت و استحکام نظیر نداشت کشیده از آن مقدمه به قایمی دست برداشتند. رستم بیک سپهسالار و امرای عالیشان مثل محمد قلی خان مصاحب زیاداغلی قاجار بیگلربیگی قراباغ و فرخ خان بیگلربیگی شیروان [۹۳ ب] و آقاخان مقدم و امیرخان حاکم گسگر و عدیگر سلاطین در خدمت سپهسالار جانقی نموده آرای همگی به آن قرار یافت که چون لشکر مخالف دست از معاربه برداشته خود را به مکان محکم رسانیدند فی الحقیقه این نیز علامت مغلوبی آن گروه است، همان بهتر که ما نیز با جنود نامعدود دست از محاصره قلعه برداشته در مکان وسیع رحل اقامت اندازیم و انتهاز، فرصت نمائیم تا آنچه پیشنهاد همت است از قوت به فعل آید. جملگی به این معنی یکجهت شده و از حوالی قلعه کوچ کرده یک دو فرسخ راه طی نموده رحل اقامت انداختند.

بر عالمیان ظاهر و هویدا است که از مبدأ تکوین که گوی زمین در خم چوگان اقتدار بنی آدم آمده و عرصه میدان خاک جولانگاه نوع [انسان] گشته هیچ دیده این چنین رزمی ندیده و هیچ شاهبازی صید خود را به همچنین نه بگذرانیده :

ز صد دلیر یکی باشد آنکه توفیقش

حسام قاطع و بازوی کامکار دهد

چون خبر این واقعه عظمی به عز عرض رسید ارقام مطاعه شرف نفاذ یافت که خان احمد خان اردلان و شاهویردی خان لر فیلی و طهماسبقلی خان بیگلربیگی چخورسعد و کلبعلی خان افشار حاکم ارومی چون بر مضمون حکم جهان مطاع عالم مطیع مطلع گردند با قشون خود متوجه اردوی سپهسالار شده نگذارند که لشکر مخالف از مقام خود [۹۴ الف] فرار نمایند و اغورلوخان ایشیک آقاسی باشی شاملو را با جمعی از قورچیان و غلامان و آقایان و تفنگچیان نیز بجهت تمشیت این امر مأمور ساختند.

چون ارقام روانه شد از جانب سپهسالار، کچل مراد قوشچی آمده خبر آورد که چون در میانه اردوی کیهان پوی عسرت و تنگی آذوقه بود لاعلاج کوچ نموده چهار فرسخ از قلعه دور شده در میانه الکای زینل جلالی نزول نمودیم که خاطر از رهگذر آذوقه جمع شود و در عریضه قید نموده که طهماسبقلی خان با لشکر چخورسعد و کلبعلی خان افشار و اغورلوخان ایشیک آقاسی باشی داخل اردوی کیهان پوی شدند و اراده آن است که در میان الکای زینل جلالی قلعه ای است که در حصانت و متانت قرین ندارد و موسوم به کورلک\* است و لاچین بیک برادر زینل جلالی مستحفظ آن حصن حصین است. چون سد راه مترددین شده او را به تصرف اولیاء دولت قاهره درآوریم.

حکم قضا مضی صادر شد که مطمح نظر فرخنده اثر و همت والا نهمت آن است که قلعه وان به تصرف درآید. ادوات قلعه گیری و مایحتاج آن همگی مهیاست می باید که سعی در استخلاص قلعه مذکور شود که عنقریب رایات جاه و جلال نیز روانه آن حدود است.

الحال بعد از گرفتن قلعه کورلک حقیقت را [۹۴ ب] به عز عرض رسانند که بدانچه مقرر شود عمل نمایند و حکم مذکور را مصحوب علی بیک قوشچی روانه ساخته خود به دولت و اقبال در

دارالسلطنه تبریز رحل اقامت انداخته اوقات شریف را به پرسش قضایای مظلومان صرف می نمودند. که در روز یکشنبه بیست و هشتم قرا بوداق قوشچی قاجار به عتبه علیه آمده چند نفر سرو زنده و دو سه نفر شاهی سیون به نظر کیمیا اثر آوردند.

و مقارن این حال گرگین جلودار که نزد خان احمد خان رفته بود که جمعیت لشکر نموده به تاخت موصل روند و در ثانی الحال خان مذکور را به اردوی معلی طلبیده آمده بودند عریضه خان احمد خان را به نظر رسانید: «آنکه قریب به ده دوازده هزار نفر از غازیان نصرت شعار در حوالی قرا باغ جمعیت نموده اراده رفتن موصل دارند. چون کس به طلب این غلام آمد واجب بود که به عز عرض حجاب درگاه برساند که چون درین ولایت ایل والوس بینهایت جمع شده اند مبادا از آمدن این غلام چشم زخمی از رهگذر لشکر مخالف برسد. بنا بر آن آمدن را موقوف به عرض داشت که هر امری که از کریاس گردون اساس عز ورود یابد بدان عمل نماید.» وزراء و امراء عالیشان صلاح در آن دیدند که آمدن او موقوف باشد. بنا بر این حکم جهان مطاع شرف نفاذ [یافت] که خان احمد خان آمدن آذربایجان را موقوف نموده در تاخت [۹۵ الف] و تاراج موصل سعی باشد.

و بعد از فراغ از این مقدمات عریضه مرتضی قلی خان حاکم مرو رسید که امام قلی خان والی ترکستان و تاشکند را که قبل ازین مخالفان به دست آورده بودند در استرداد آن کوشیده به تصرف خود در آورده اند، «ملك از کف رفته باز آمد به کف». حضرت ظل الهی از این خبر خشنود شده به عیش و کامرانی مشغول شدند.

و در روز چهارشنبه ششم شهر جمادی الاولی میرزا صدرای اشتهاردی که سابقه خدمت در این سلسله علیه داشت به جهت وزارت آذربایجان تعیین شده به شرف پایبوس مشرف شد.

و در روز چهارشنبه سیزدهم شهر مذکور سلیمان بیک قوشچی

از اردوی سپهسالار آمده خبر گرفتن قلعه کورلك\* [و به دست آوردن مستحفظان را به خدمت اشرف عرض نمود.

و درین روز خلف بيك سرو زنده که از قلعه شهرک که در تصرف اقوام یلنگتوش بود به درگاه معلى فرستاده اساری خط امان یافته روانه مکان خود شدند و ارقام مطاعه نوشتند که خلف بيك و حسن خان حاکم هرات در روز از ابر و باد مسارعت وام نموده متوجه درگاه جهان پناه شوند.

در روز سه شنبه هجدهم امرای عظام مثل طهماسبقلی خان حاکم چخورسعد و محمدقلی خان بیگلربیگی قراباغ و فرخ خان حاکم شیروان و کلبعلی خان افشار حاکم ارومی و دیگر سلاطین و یوزباشیان قورچی و غلام به اتفاق سپهسالار در دارالسلطنه تبریز به شرف پایبوس مشرف شده و هر يك فراخور حال به نوازشات و تفقدات پادشاهی به اعلیٰ علیین رسید.

آن روز بساط عیش و عشرت گسترده لاجین بيك برادر زینل بيك جلالی و مقصود آقا و شیخ ابدال آقا و درویش آقا و مصطفی آقا که از ریش سفیدان معروف محمودی بودند و از قلعه کورلك [شاهی- سیون شده به تقبیل آستان مشرف شدند.

مقارن حال از جانب خلف بيك عریضه رسید که چهار پنج هزار اوزبک به اتفاق عبدالعزیز خان به تاخت خراسان آمده تا حوالی جام و لنگر تاخت نمودند. لشکر فیروزی اثر خراسان ایشان را تعاقب نموده به قدر دستبردی نمودند و بعضی از غنایم را استرداد نموده سالماً غانما مراجعت کردند. حضرت ظل الهی از استماع این خبر به محض الهام غیبی قرار به آن دادند که امیرخان قورچی باشی را بجهت محافظت خراسان روانه آن صوب با صواب نمایند. مشارالیه به تاریخ جمعه پنجم شهر رجب المرجب [۹۵ ب] به آن خدمت سرافراز گشته پایبوس نمودند و روانه مقصد شدند.

و در همان روز الکای مرند را به تیول لاجین بيك جلالی داده

مومی‌الیه را با جمیع اکراد روانه آن محل کردند که به رفاه بال در آن ولایت زندگانی نمایند.

و از جانب خان احمد خان خبر رسید که به اتفاق کلبعلی بیک دواتدار به تاخت موصل رفته ساحت آن ولایت را به خاک یکسان نموده و غنایم بیحد و نهایت به دست غازیان شیر شکار افتاده\* و جمعی از اکراد یزیدی که از صدمه شکوه جنود نامعدود در مغاره‌ها\* متواری شده بودند وجود ایشان را در اندرون مغاره‌ها\* به آتش سوزناک تأدیب نموده خاکستر ایشان را به باد فنا دادند. حضرت ظل‌الهی را ازین خبر انبساط تازه و فرح بی‌اندازه روی داده شکر خالق ذوالجلال به تقدیم رسانیدند.

و در روز سه‌شنبه هشتم شهر مذکور سیاوش بیک یوزباشی غلامان بجهت قوللر آقاسیگری تعیین شده سر مباحات به فلك رسانید. چون همت والا نهمت حضرت ظل‌الهی همیشه مصروف و معطوف بر آن است که هر یک از بندگان در جاده خدمتکاری ثابت قدم باشند سر او را به تربیت از گنبد گردون برافرازند لهذا مقرر شد که جمعی از غازیان که در سفر گرجستان و وان آثار جلادت و مردانگی از ایشان به ظهور آمده باشد اسامی ایشان را مستوفیان عطاردنشان به قید تحریر درآورده فراخور خدمات [۹۶ الف] انعام و تحصیل دهند. ازین جهت جمع کثیر از آن موهبت مستطیع شده کیسه آمال ایشان از جوهرات انعام مالا مال گردید.

بعد از فراغ از این مقدمه هر روزه به قصد شکار سوار شده کومه‌های اردک و کلنگ صید می‌نمودند و به خوشی و فرخی اوقات صرف می‌کردند.

ایام به کام و اختران فرمان‌بر

افلاك نهاده بر خط فرمان سر

## ایت ثیل ۱۰۴۳

رسیدن نوروز ایت ثیل سنه ثلث و اربعین و الف و سوانحی  
که در طی سنه مذکور به عمل آمد و توجه رایات جلال در  
بهار این خجسته فصل به جانب ییلاق سپند

ابر نوروژی علم بر گوشه افلاک زد  
وز خروش فاخته گل جامه بر تن چاک زد  
آب خورده یاسمین، بر چشم نرگس خاک ریخت  
لاله خیمه در جوار سوسن • چالاک زد

در روز سه شنبه بیست و یکم شهر رمضان المبارک سنه ثلث و  
اربعین و الف که سه ساعت از روز مذکور گذشته بود در دارالسلطنه  
تبریز خسرو فلک چهارم از نهانخانه حوت به خلوتسرای حمل قدم  
نهاده عالم را خرمی تازه بخشید در تالار مبارک جشن عظیم ترتیب  
کردند.

از یمن عاطفت آن صدر نشین سپهر خنجر بیدرا آب دادند و پیکان  
غنچه به دست شبنم سوده گشت. سنان نیزه خار به حمایت گری مهده  
گل برخاست و سپر زرکوب گل پیش تیر باران ابر بهاری آمد. درع  
[۹۶ ب] سیمایی آب از صیقل و ضیاء شمع بر آینه سپهر انداخت  
و تیر رعد از کمان قوس قزح جهیدن گرفت و درخت عریان از  
اوراق پریشان لباس عاریتی در بر کرد و در عرصه باغ نقش ارژنگی



و بساط [صدرنگی] پدید آمد. خاک خشک اغبر با مشک اذفر  
 آمیخته عقدهای مروارید از گوشه‌های اشجار آویخته شد. عقل خردمند  
 ازین کسوت شریف که به طراز «صبغة الله و من احسن من الله صبغة»\*  
 مزین گشته حیران و سرگردان است.

دوران گل و لاله ایام بهار است  
 عالم چورخ خوبان پر نقش و نگارست  
 نرگس به چمن در، صنم سبز\* لباس است  
 سوسن به صفا ندر پسر سیم عذار است

از مژده آمدن بهار عالم را شکفتگی روی نموده ساکنان خطه  
 غبرا را سرودی و متوطنان عرصه خضرا را حبوری بی اندازه روی  
 داد.

بر رای خردمندان دوربین و سخن فهمان، نکته آفرین روشن و  
 مبرهن و مدلل و مبین خواهد بود که رتبه ظل الهی که مراد از آن  
 پادشاهی است بعد از درجه نبوت و امامت کیفیت جهان بانی است.

نیست در این دایره خرگهی      رتبه به از رتبه ظل الهی  
 قرب به همسایگی رب بود      سایه به شخص از همه اقرب بود

و به این سعادت همه کس را دسترس نیست و این دولت به سعی  
 دریافت قدم هر کس نی. بی شبهه [۹۷ الف] تا آب از منهل اقبال  
 قویم الالطاف نباشد آن نهال مراد بر فلك اجلال بالا نکشد و آن  
 شجره طيبة معنویه به «اصلها ثابت و فرعها فی السماء» به گل و میوه  
 آراسته نشود. یقین که سعادت در سرشت هست که این دولت سر-  
 نوشت شده.

هر که افسر بر سرش از فر یزدانی بود  
 گوهرش را آب و رنگ از نور ربانی بود

آیدش از مصحف امید فالی بر مراد  
 رایت اقبالش از رایات سبحانی بود  
 لاجرم بر هفت اقلیمش سرافرازی رسد  
 مسندش بالای هفت اورنگ\* سلطانی بود  
 بر سریر دولتش تمکین بود حسب المراد  
 در ازل هر کو به فیض دولت ارزانی بود  
 در ازل از عین اقبالش دهند آب حیات  
 تا ابد جام مرادش همدم جانی بود

لاجرم چون سعادت‌مندی ازلی الاقبال بر سریر عزت و جلال و  
 قلمرو عدالت و افضال نزول فرماید فلك در تربیتش افزاید و ملك  
 به تهنیتش زبان گشاید. چون از لطف و مرحمت الهی ابواب شفقت  
 نامتناهی بر چهرهٔ آمال حضرت ظل الهی باز بود بر مسند اقبال  
 تکیه داده بعد از تمادی ایام جشن نوروزی، به دادرسی مظلومان و به  
 دلداری و دلجوئی عجزه می‌پرداختند و دامان آمال ضعفاء و مستحقین  
 را از نوال پر می‌ساختند و به عیش و کامرانی مشغول بوده اخبار  
 مسرت آثار هر روزه از ممالك محروسه [۹۷ ب] به پایهٔ سریر  
 می‌رسید.

و در روز شنبه بیست و پنجم شهر رمضان المبارک از جانب  
 طهماسبقلی خان خبر حرکت خوندگار از استنبول به اسکودر آمد که  
 چون پادشاه و الا جاه روم به عزم سفر از دارالقرار خود متوجه می-  
 شوند در آن اثناء منہیان ایشان خبر تسلط فرنگ را می‌آورند که  
 جمعی از فرنگان با کشتیهای آماده به بعضی از بلاد اروم ایللی  
 آمده تاخت و تاراج بیحد و حصر نموده با غنایم و اسیر بسیار  
 مراجعت می‌کنند. خوندگار این مقدمه را به فال خوب نگرفته مراجعت  
 می‌نماید.

حضرت ظل الهی در روز غرة شوال به مبارکی عید فرخنده فال

در تالاری که نشیمن آن بلند اقبال بود جشن عظیم نموده پیشکش حسن خان حاکم هرات و امیر حمزه خان دارای سیستان و وزیر خراسان با چند نفر سرو زنده که خان احمدخان از تاخت موصل به دست آورده بود در آن روز از نظر مبارك اشرف گذشته محفل نشینان بزم اعلی نیز فراخور احوال بخشی و نصیبی یافتند.

و در روز دوشنبه چهارم شهر مذکور پرنده نام شخصی از ملازمان بیگتاش خان حاکم بغداد به رسم چاپار از بغداد آمده عریضه خان مذکور را آورد مضمون آنکه سردار عساکر رومی جمعی را بجهت تاخت حله مقرر نموده احتیاط آن لازم است. بنا بر آن احکام مطاعه به اسم شاهویردی خان لر و خان احمد خان [۹۸ الف] اردلان و امرای فارس عز و رود یافت که جمعیت نمایند که اگر از جانب رومیه حرکتی واقع شود ایشان نیز در برابر بجهت دفع صایل سعی به عمل آورند.

بعد از چند روز از جانب خان مذکور خبر رسید که کنعان ولد ناصر مهنا\* خبری به من نوشته فرستاده است که جمعی از اعراب حلب که بجهت شتر خریدن آمده بودند چنین مذکور ساختند که ینکچری آقاسی جمعی از ینکچری را بجهت تقصیری به قتل آورده آن جماعت نیز یکجا جمعیت نموده کبر قتل او را بر میان می بندند و در میانه ایشان آتش فتنه بالا گرفته بنا بر آن خوندگار که از استنبول به عزم سفر عجم بیرون آمده بود مراجعت می نماید و مفتی را به قتل آورده شورش عجیبی در بلاد روم روی داده، از این رهگذر به جانب حله آمدن موقوف شد.

درین روز نیز از جانب مهدی خان سلطان حاکم دورق عریضه به درگاه گردون اساس آمد که سید منصور خان حاکم عربستان با جمعی از اعراب آل کثیر و آل فضول جمعیت نموده بر سر قلعه محسنیه رفته قلعه مذکور را به دست می آورد. اما نارین قلعه به دست سید محمدخان است و امیر نعمت الله خالوی سید محمدخان نارین قلعه

مذکور را محافظت نموده مخالفان را راه نمی‌دهد. تا آنکه سید محمد خان به کومک او آمده داخل قلعه می‌شود و سید منصورخان منکوب شده [۹۸ ب] از پای قلعه فرار می‌نماید.

و از جانب ایوب‌خان حاکم سلماس نیز خبر آمد که عساکر وان و اکراد آن محال جمعیت نموده ارادهٔ تاخت آذربایجان دارند. حضرت ظل‌الهی تکیه به عون عنایت یزدان\* نموده [جاسوسان] به هر طرف روان ساخته انتهاز فرصت داشتند که:

عریضة حسن‌خان حاکم هرات رسید که عبدالرحمن اتالق با دوازده هزار اوزبک از المانچی و غیره از راه چهل دختران به کسویه آمده و جمعی را جدا نموده به ولایت خراسان فرستاده تاخت و تاراج نمودند و در روز پنجشنبه هیجدهم از آب مرغاب عبور نموده مراجعت کرده‌اند.

و ملازم بیکتاش‌خان حاکم بغداد خبر آمدن ینکچری آقاسی را به پیره‌چک\* و خروج سردار از حلب آورده به عز عرض رسانیدند. و نواب کامیاب درین روز جاسوسی از اهل روم را که در دار السلطنه تبریز به دست آمده بود به پای فیل انداخته مقتول ساختند. و میرفتاح اصفهانی را رخصت انصراف به جانب بغداد داده روانه کردند.

و در تالاری که مسکن آن مظهر اقبال بود در آن روز جشن نموده امرا و اعیان دولت ابواب خوشدلی و شادکامی بر روی آمال خود گشوده به کشیدن جامهای راح روحانی مبادرت نموده داد عیش و عشرت دادند

نشستند باهم به عیش و سرور

کدورت همین بود نالان ز دور

[۹۹ الف]

در روز شنبه هفتم از جانب امیرخان قورچی باشی سردار خراسان

رضاقلی بیك ملازم او به چاپار آمده خبر آورد که عبدالعزیزخان ولد ندر محمدخان به عزم تاخت خراسان با بیست هزار اوزبک به کسویه آمده چند روز توقف نمودند. اما چون متوطنان خراسان از آمدن مطلع شده بودند اسباب و اموال خود را به قلاع محکم برده آنچه لازمه مردانگی بود به عمل آوردند. مشارالیه را از آن حرکت ناهنجار کاری از پیش نرفته به قصد محاصره فراه از آن راه روانه شد. بیست روز در پای قلعه فراه توقف نموده از آنجا نیز چون حصانت قلعه را مشاهده می نماید با هزار خروار یأس روی به ولایت خود می گذارند و خاطر از رهگذر ایشان جمع شده حضرت ظل الهی بجهت ورود این خبر خلاع فاخره بجهت قورچی باشی با ارقام مطاعه روان ساختند.

و در این روز میرهای ایلچی دارای ممالک هندوستان را که بجهت اسب خریدن آمده بود طلب نموده مجلس بر روی [او] آراستند و سوغاتی که میر مذکور همراه داشت از نظر مبارک همایون گذرانیده به تفقدات شاهانه سرافراز گشت.

و در روز چهارشنبه نوزدهم از جانب سلطنت پناه رستمخان والی گرجستان عریضه به درگاه جهان پناه رسید که چون قبل ازین والی دادیان اظهاریت با این غلام نموده بود درین ولا [۹۹ ب] همشیره خود را برداشته که بیاورد. حاکم باشی آجوق و طهمورث مردود از این مقدمه آگاهی یافته سر راهها را مسدود ساخته انتهاز فرصت داشتند که شاید دستبردی نموده مانع آن ازدواج شوند. این بنده خانزاد چون برین احوال مطلع شده با عساکر نصرت مآثر امرای قراباغ و شیروان و یکجهتان کسارتیل روانه آن صوب گردید و در پای التون قلعه که سرحد باشی آجوق است و صفر پاشا حاکم اردهان چند نفر تفنگچی به کومک جماعت باشی آجوق فرستاده بود رسیده ایشان را منہزم ساخته جمعی از ملازمان خود را از راه ولایت کوریال به یاری والی دادیان

فرستاده خود نیز از التون قلعه کوچ نموده در يك فرسخی محلی که طهمورث و حاکم باشی آجق توقف داشتند نزول نمود، و روز یکشنبه نهم شهر ذی قعدة والی دادیان با جنود نصرت توأمان خود در برابر طهمورث و لشکر باشی آجق صف آرایی می کرد و چون تلاقی فئتین دست می دهد به اندک فرصتی شکست عظیم به لشکر باشی آجق افتاد. حاکم مذکور با چند نفر از اوزناوران کاخت و باشی آجق اسیر و گرفتار گردیده دو سه هزار نفر دیگر مقتول می شوند. طهمورث و ولد پادشاه باشی آجق گریخته خود را به قلعه کتت می اندازند. والی دادیان دیدی فال همشیره خود را بعد از فتح چنین مصحوب ملازمان اعتباری [۱۰۰ الف] به اردوی این غلام فرستادند و اراده چنان است که فیما بین والی دادیان و این کمترین بندگان ملاقات واقع شود. اگر از سده سنیه رخصت انصراف حاصل شود به عمل خواهد آمد. حضرت ظل الهی را از شنیدن این خبر کمال بهجت و سرور روی داده ملازم رستم خان را با خلاع فاخره و اسب و زین با ساخت طلا روانه نموده در رقم قید نمودند که اگر ملاقات فیما بین آن سلطنت پناه و والی دادیان روی دهد چون در این ولادم از یکرنگی می زند قصوری ندارد و رقم را به تعجیل روان ساختند.

مقارن این حال عریضه سید منصور خان عرب که بر قلعه حویزه دست یافته بود به درگاه جهان [پناه] آمده اظهار ایلی و بندگی بیش از پیش نموده بود ارقام استمالت نامه با خلاع فاخره بجهت آن فرستاده در دلجوئی او دقیقه [ای] فرو نگذاشتند.

و در روز پنجشنبه بیست و پنجم میرزا محمد واقعه نویس به جوار رحمت ایزدی پیوسته جای او را بعد از چند روز به میرزا معصوم مستوفی بقایا شفقت نمودند.

چون کار آگاهان عالم صورت و معنی در ضمیر روشن نفسان عالم تحقیق دایم به دریافت معانی دقیق که هرآینه صلاح امور ملک در آن است سعی می نمایند لهذا درین ایام قاید توفیق به الهام حضرت

واهب واجب التکریم در سراچه خاطر آفتاب مآثر حضرت ظل الهی که پرتو تجلیات غیبی است [۱۰۰ ب] راه یافت که چون دارالسلطنه تبریز اکثر اوقات از ممر سیل و باران خرابی به آن راه یافته خانواده های قدیم از رهگذر آن آب به خاک برابر می گردد هیچ بهتر از آن نیست که چون به نفس نفیس درین ولایت نزول واقع شده ممر سیل را حفر نموده راهها و ممرها را با سنگ و صابون مسدود سازند که دیگر اذیتی و خرابی به شهر راه نیابد. فرمان قضا جریان شرف نفاذ یافت که در روز غرة شهر ذی الحجة الحرام قورچیان و غلامان و آقایان و عملة بیوتات بر سر کار حاضر شده در کندن نهر\* مذکور سعی باشند. حسب فرمان همگی با بیل و کلنگ و اسباب و مایحتاج متوجه شدند و زمین مذکور را قسمت نموده به فراخور هر کس رسد رسیده در حفر آن شروع نموده در اندک فرصتی به اتمام رسانیدند. قضا را پیش از شروع این امر اصلا قطره [ای] باران از ذروة سما میل کره ارض نمی نمود، بعد از اتمام نهر\* مذکور از اثر باران بسیار سیل عظیمی بهم رسیده که اگر آن کار متمشی نمی شد بنای تبریز را از شدت آن سیل در عدم آباد می یافتند. این مقدمه عظمی بی آنکه پای مشوره و صلاحی در میان باشد از خاطر همایون سر زد. امید که تا خامه تقدیر ورق منشور ماه را به طفرای هلال موشح می گرداند منشور دولت و اقبال به توفیق جاه و جلال حضرت اعلی مخلص باد ایام در ایاد بیرون از عدد آحاد تا هر عددی [۱۰۱ الف] باشد از آحاد مؤلف.

بر رای لباب اهل استعداد مخفی نباشد که چون میرزا تقی وزیر دارالمرز که بجهت سعایت جمعی از نظر عاطفت شاهنشاهی افتاده با طالب خان اعتمادالدوله مجادله آغاز نهاده بود مدتی چون غریقی که به هر چیزی تشبث نماید به جانب هر کس توسل می نمود و چون گمراهی که به هر وجه راه جوید بر آن طرف تمسک می نمود تا آنکه هواخواهان جانسپار در محل مرغوب محاسبه او را که مبلغهای کلی

می شد نوشته در روز چهارشنبه سیم ذی حجه به خدمت اشرف آورده گذرانیدند و چون حساب او بی باقی درآمد نواب همایون تفقدات بینهایت نموده مجدداً وزارت دارالمرز را به او شفقت نمودند. مشارالیه به شرف پابوس مشرف شد.

و درین روز ملازم رستم خان والی گرجستان آمده خبر ملاقات والی مذکور را با حاکم دادیان و مراجعت سلطنت پناه معظم الیه را به الکای کارتیل آورد. حضرت ظل الهی در روز عید اضحی به باغ تقی سلطان رفته جشن عظیم ترتیب داده.

درین روز میرزا معصوم بجهت واقعه نویسی و میرزا ابوالفتح ولد میرزا محمد بجهت وزارت غلامان به شرف پابوس مشرف گردیدند. و مقرر شد که سپهسالار در تبریز توقف نماید، و خود به دولت و اقبال در ساعت سعد سوار شده متوجه بیلاق سپهند گردیدند.

و چون چمن سعدآباد که از قرای [۱۰۱ ب] معتبر تبریز است و در نهایت صفا و فضا و در نظر همگان جلوه گر بود نزول واقع شد، ساکنان آن سرزمین به عز عرض رسانیدند که در یک فرسخی محل مذکور مفاره ای است که از ابتدا تا انتهای آن بیست کز بیشتر نیست و در آخر آن مفاره گوی است که عمق آن سه کز باشد و آن گورا به مرتبه [ای] عفونت و سمیت غالب است که هر ذی حیاتی را که در آن بیندازند فی الحال کشته می شود. حضرت ظل الهی را این معنی گوشزد گردیده به عزم سیر آن مفاره روانه شدند و چند رأس گوسفند و بز در آن مفاک انداخته به تجربه حاصل شد که سخن مردم آن ولایت خلاف نبوده حقاً که آن مکان محل تعجب است.

در آن سرزمین ملازم بیکتاش خان آمده به عرض رسانید که چون دایم از اعراب موصل دستبردها روی نموده بود بجهت تلافی مقدمات ایشان کنعان آل مهنا را با خالد بیک فرستادیم که در تلافی آنچه از دست برآید تقصیر ننمایند. ایشان با قشون خود به جانب آن ولایت رفته اهل موصل تاب مقاومت نیاورده فراری می شوند. اعراب مهنا



ایشان را تعاقب نموده تا حوالی دیار بکر می‌برند. در آنجا کومک به اهل موصل رسیده جنگ عظیمی واقع می‌شود. آخر الامر شکست بر لشکر مخالف افتاده جمعی اسیر و دستگیر می‌شوند و پانزده هزار گوسفند و شتر و گاو به دست اعراب افتاده [۱۰۲ الف] سالماً غانما مراجعت می‌نمایند.

واخستی سلطان نیز عریضه فرستاده در طی عریضه قید نموده که سید محمدخان قبل ازین از صدمه سید منصور خان گریخته به بصره رفته بود. سید منصور قلعه محسنیه را نیز به تصرف خود درآورده این کمترین بندگان با شیخ فرهاد به حوالی قلعه محسنیه رفته که شاید سید منصور دم از ایلی بزند. خدمتش از قلعه بیرون آمده شروع در جنگ و نزاع نمود و جمعی از طرفین مقتول شدند. آخر الامر چنین مذکور شد که سید منصور از کرده خود نادم است. حضرت ظل‌الهی در این روز کوچ نموده متوجه بیلاقات سپهند بود. هر روزه اخبار متواتر از اطراف [عی] رسید.

در این ولاطهما سبقلی خان کس خود را به درگاه جهان پناه فرستاده خبر آمدن سردار به دیار بکر و آمدن به ارزن روم را آورده اظهار نمود که خواندگار ابازہ پاشا را به قتل آورده با فرنگیان صلح نموده متوجه ولایت حلب است. حضرت ظل‌الهی به سعادت و اقبال ازین اخبار چیزی به خاطر راه نداده از گدوک شبلی عبور نموده به قوری گل نزول اجلال واقع شد.

درین روز حسن خان حاکم هرات و خلف بیک به شرف پابوس سرافرازی یافته منظور نظر عاطفت شاهانه گردیدند و بزم عیش و شادمانی بر روی ایشان آراسته، هر لحظه به شفقتی ممتاز و سرفراز می‌گشتند.

بعد از دو روز از آن مکان کوچ واقع شده به حوالی [۱۰۲ ب] سپهند رسیدند. در تعریف خوبی آن بیلاق و چمن زبان روزگار الکن است. غایتش شمه [ای] از فضای آن بیان کردن لازم است.

□□

□□

ذکر ورود مخیم اقبال در بیلاق سپند و به عیش و کامرانی  
بودن و به قتل آمدن طالبخان اعتمادالدوله و اغورلوخان  
ایشیک آقاسی باشی و دیگر سوانعی که در آن مکان روی نمود

□□

□□

چون آن سرزمین محل ورود آن مرکز دایره اجلال گردید در هر  
طرف آن وادی که سیاح نظر پرواز می نمود چشم بر روی گل و  
لاله های رنگارنگ می گشتود و به هر مکانی که سیار خیال عبور می-  
نمود تکیه بر سبزه می کرد و سبزه زارش به نزاهت چون روضه ارم  
و ریاض عرصه اش سبز و خرم. آب روان آن مرغزار چون جعد بتان  
پر شکن و آب انهارش بغایت صافی و روشن. طره سنبل شانه زده باد  
صبا و زلف بنفشه به دست مشاطه نسیم مطرا. جام شقایق چون ساغر  
صهبا لبالب باده ارغوانی و کاسه گل مالامال شراب زندگانی.  
صحرایش از طراوت و صفا قبول جان خردمند و از حضرت و نزاهت  
مرغزار ارم. چون ساحت جود کریمان طول آن بی هنجار و چون خاطر  
دوراندیشان فسحت و دلکشی آن بسیار. گفتمی از خط استوا سطحی  
راست کرده و از دایره معدل قطعه [ای] برانگیخته. از سرسبزی  
مرغزارش زمانه خط نسخ بر طراوت ریحان [۱۰۳ الف] کشیده و  
بساط زمردی پیکرش آب روی زمرد و پیروزه برده. از سبزه و صنایع  
چون آینه که عکس خط دلفریب خوبان بر آن افتد یا خود آینه که  
از رطوبت هوا زنگار پذیرد.

که از خرمی سر به مینو کشید  
چو سیماب در پیکر لاجورد

چو مینو چراگاهی آمد پدید  
روان آب در سبزه آب خورد

چون حضرت ظل الهی به دولت و اقبال آن سرزمین را به فر و  
شکوه آراستند و در منزلی که محل نزول پادشاهان سابق و به یورت  
بایندری اشتهار داشت فرود آمده سایبانهای منقش به دیبا و زربفت

بر سر پا کرده بر چهار بالش دولت و متکای عظمت تکیه نموده آیین عیش و سرور به تازگی روی داد و هر روز به طریقی و هر لحظه به روشی زنگ زدای ضمیر آفتاب تأثیر گشته در مراعات خاطر یکجهتتان ساعی بودند.

بر رای کارآگاهان عالم کون و فساد و بر ضمیر دانایان و متوطنان سبع شداد ظاهر و باهر است که پادشاهان اولوالعزم برگزیده حضرت واهب متعالاند، آنچه در اندیشه خواص و عوام در نیاید به سرپنجه نجدت و بسالت و به قوت بازوی کامکاری میسر میگردانند و هرچه به رزانت رای و تدبیر صواب متعلق بود به استشارت رای روشن و استعانت ضمیر منیر به فیصل می رسانند. هرچند آن امر در نظر دوربینان به لباس دیگر جلوه نماید اما عاقبت آن محمود است.

انموذج\* این مقدمه به قتل آمدن طالب خان [۱۰۳ ب] اعتماد الدوله است که چون در ایام منصب از باده خوشگوار دولت عنان تمالک و دوراندیشی را از دست داده مدام با جام هوش ربا دست در آغوش داشت معاندان که از دیرباز رشته مخاصمت را در پیچ و تاب داشتند و در انتهاز فرصت بودند به گفتگوهای سعایت آمیز مزاج اعتدال سرشت حضرت ظل الهی [را] نسبت به او منحرف ساخته تا آنکه در روز جمعه دوم شهر صفر سنه ۱۰۴۴ که نواب همایون در خانه حسن خان حاکم هرات مهمان بودند آن وزیر عالی مقدار را با اغورلو خان ایشیک آقاسی باشی و حسن بیک یساول صحبت مقتول ساختند.

آری درین سخن نیست که سرپنجه تقدیر به دست تدبیر نتوان پیچید و با شخص قضا مقاومت مفید نیاید. حذا سبکرو حی که با قضا [ی] نازل از راه مرافقت مسارعت نماید و خوشا کاملی که با اجل موعود بقدر مخالفت تبدل نکند.

خنك برق كو جان به گرمی سپرد  
 به يك لحظه زاد و به يك لحظه مرد  
 نه افسرده شمعی که چون برفروخت  
 شبی چند جان داد و آنکه بسوخت

بعد از کفایت مهم ایشان قاضی محسن ولد قاضی معز را نیز  
 سیاست نموده به جزای اعمال سزا دادند.

در همان روز امر وزارت به میرزا تقی و منصب ایشیک آقاسی  
 باشیگری به امامقلی بیکیوزباشی ایناللو نامزد شده حکم جهان مطاع  
 به طلب او روان شد.

و در روز جمعه شانزدهم [۱۰۴ الف] شهر صفر میرزا تقی به  
 رتبه وزارت سرافراز گشته به شرف پایبوس مشرف گردید.

و درین روز سید محمدخان و \* سید حسین خان ولدان زکریا\*  
 خان با پنجاه نفر شاهی سیون شده در مجلس همایون مشمول نظر  
 عاطفت گردیدند.

و جمعی از اکراد را که ایوبخان حاکم سلماس گرفته بود به نظر  
 آورده مورد سیاست گشتند.

و در روز سهشنبه یازدهم ربیع الاول سنه ۱۰۴۴ امامقلی بیکی  
 ایناللو بجهت منصب ایشیک آقاسی باشیگری، و رضای خلیفه بجهت  
 اسم خلفای\*، و اغورلوبیک بجهت نظارت دفترخانه مقرر گشته به  
 پایبوس مشرف شدند.

و در بیست و پنجم شهر مذکور که از بیلاق سهند کوچ نموده  
 متوجه چمن اوجان گردیدند در اثنای راه محمد خان بیک برادر  
 میرزا تقی اعتمادالدوله بجهت وزارت مازندران، و آقا زمان  
 اصفهانی برای وزارت رشت، و میرزا تقی اصفهانی جهت منصب  
 وزارت لاهیجان، و عمادا که قبل ازین کشیک نویس بود بجهت وزارت  
 قزوین، و محمد بیک ولسد منوچهر بیک غلام به جای حسن بیک به

یساولی صحبت تعیین شده پابوس نمودند.

و از چمن اوجان بعد از چند روز توقف کوچ نموده متوجه دارالسلطنه قزوین شدند و به دولت و اقبال در عمارت دولتخانه نزول نموده متوطنان دارالسلطنه مذکور از ورود موکب مسعود سر مباحات به فلك اثير\* رسانیدند.

و در روز پنجشنبه سیم جمادی الاولی عریضه‌ای از جانب [۱۰۴ ب] علیمردانخان [حاکم قندهار] به پایه سریر آمد که صفدرخان ایلچی هند به محل دوکی آمده چنین مذکور می‌شود که در غرة جمادی الثانیه داخل قندهار خواهد شد. نواب همایون در تدارك آن مقدمه کوشیده ارقام مطاعه به خان مذکور نوشتند که چون وارد قندهار گردد اوضاع و اطوار او را به قید تحریر درآورده به درگاه جهان‌پناه ارسال نماید.

و در آن روز سبحان‌ویردی بجهت یساقچی باشیگری، و مقصود بیک ولد خلف بیک به واسطه یساولی صحبت تعیین شدند. و در خاطر همایون خطور کرد که در حله قلعه [ای] بنا شود که متوطنان آن بلاد از رهگذر متمردان در امان باشند، و در چهارشنبه بیستم حاجی بیک برادر جبادار باشی بجهت مهیا ساختن اسباب قلعه متوجه حله شد.

و حضرت ظل‌الهی در دارالسلطنه قزوین به عیش و کامرانی مشغول بوده در دلجوئی مظلومان و تنبیه ظالمان سعی موفور می‌نمودند که در روز شنبه پانزدهم شهر جمادی الاولی از جانب امیرخان قورچی باشی که سردار خراسان بود عریضه به درگاه گردون اساس آمد که عبدالعزیزخان ولد ندرمحمدخان با بیست هزار اوزبک به عزم تاخت خراسان آمده اراده داشت که تا حوالی مشهد و سبزوار ویران نموده محالی آبادان نگذارد. چون این خبر را منهیان آوردند این کمترین بندگان در جمعیت لشکر خراسان و تفنگچیان آن مرز و بوم [۱۰۵ الف] سعی نموده به اتفاق منوچهرخان حاکم مشهد و

جمعی از مردم هرات و میرکلان خفاجه و سایر تفنگچیان خراسانی به عزم جنگ ایشان روان گردید. جنود نامعدود اوزبکیه در حوالی قریه تجرود نزول نموده بودند که عساکر نصرت‌مآثر را برداشته به تعجیل از بیراه روانه گردیدیم و به نوعی طی منازل واقع می‌شد که چون خیال در دل شب پنهان از طلایع حواس<sup>\*</sup> می‌راندیم و چون ضمیر در خزانه رازدار محبوب از دیده بان خواطر می‌آمدیم. زمین را به دست و پای اسبان چنان می‌سپردیم که دل خاك از آن آگهی نمی‌یافت، و فرود و فراز راه [را] چنان طی می‌کردیم که برید انفاس در صعود و هبوط بدان وقوف نیافت. قطع منازل از ماه چنان استعاره نمودیم که عین‌الشمس بر آن دیده‌ور نشد، و پروین مثال لشکر چنان جمع کردیم که دیده مواکب ندید، دو منزل را به يك منزل چنان راندیم که هم‌رهان جهات بر آن اطلاع نیافتند، و چهار گوشه بیابان را چنان درنوشتیم که مسافران صبا را خبر نشد. بامدادی که هندوی پاسبان شب دریچه صبح را به روی ترکتاز مشرق باز کرد و لشکر نیمروز از کمین‌گاه ظلام بر عرصه سپهر تاختند

چو خورشید تابنده بنمود چهر در باغ بگشاد گردون سپهر

به محل موعود رسیده بی‌آنکه ملاعین [را] از ورود جنود مسعود اطلاعی باشد [۱۰۵ ب] در برابر ایشان صف‌آرای گشته شروع در مجادله شد و دلاورانی که تیغ مردانگی را از سرچشمه شجاعت آب داده بودند و بلارك هندی را از ترکتاز جلادت و مردانگی به صیقل مراد زدوده تیغ انتقام از نیام کشیده بر آن گروه حمله‌ور گشتند، نایره قتال از محل بام تا وقت شام به نوعی مشتعل بود که به آب سیل‌الفرم منطفی نمی‌شد. چون آفتاب در پرده خفای مغرب متواری گردید آن بخت برگشتگان مشعلها افروخته به کارسازی اسباب معرکه مشغول بودند. اما معلوم شد که مضمون «العرب خدعة» را به خاطر رسانیده برافروختن مشاعل را به جهت روشن ساختن راه گریز مهیا

نموده بودند که:

درین اثناء جمعی از قراولان خبر آوردند که عبدالعزیزخان با لشکر اوزبکیه فراری شده روی به ولایت خود گذاشته غازیان شیر شکار از شنیدن این خبر مسرت آثار آن گروه را تعاقب نموده جمعی کثیر را به دست آورده قریب به سه هزار کس را مقتول ساختند و خزاین عبدالعزیزخان به دست عساکر افتاده جمعی اسیر و برخی مقتول شده عنقریب به پایة سریر خلافت مصیر خواهد رسید. حضرت ظل الهی را از این خبر مسرت و حبور بی اندازه روی داده خلاع فاخره بجهت قورچی باشی و امراء و مین باشیان و یوزباشیان که در آن معرکه حاضر بودند [۱۰۶ الف] فرستاده ارقام مطاعه عز ورود یافت که در محل خود هر یک که در جانفشانی تقصیر نکرده اند به جایزه و انعام سرافراز خواهند شد و ایشان را به همه جهت مستمال ساخته به نوازشات و تفقدات سرافراز ساختند که:

درین روز خبر رسید که از جانب والی دادیان ایلچی به اتفاق کیخسرو بیک قوم سپهسالار به درگاه جهان پناه آمده بجهت آن مقدمه مهماندار تعیین نموده ایلچی را به محل خاصی فرود آوردند. بعد از ورود آن خبر عریضه سید منصورخان حاکم حویزه رسید که سید محمدخان ولد سید مبارک که به بصره رفته بود به قصد استرداد قلعه حویزه با جمعی از اعراب آل کربلا و فضول آمده این غلام سیدهاشم پسر خود را به برادر او فرستاده بعد از جنگ سید محمدخان به دست آمده اراده آن است که این کمترین بندگان به شرف پابوس مشرف شوم.

و از جانب علیمردانخان خبر آمد که صفدرخان در بیست و سیم شهر جمادی الثانیه داخل قندهار شد. حضرت ظل الهی ارقام مطاعه با خلعت فاخره مصحوب محمد بیک یساول صحبت بجهت ایلچی مذکور روانه نمودند.

در بیست و هشتم شهر مذکور سرورزنده که امیرخان قورچی باشی

در آن جنگ به دست آورده با کتابخانه و اسباب عبدالعزیزخان به نظر مبارك اشرف رسید. اسباب او را به انعام سلطنت پناه [رستم] محمدخان مقرر نمودند.

و درین [۱۰۶ ب] روز از جانب طهماسبقلی خان خبر رسید که ابدال نام شخصی از اهل شوره گل با رومیان قارص زبان داده جمعی از اهل قارص را به قلعه مغازبرد آورده و ولد حاکم مغازبرد را که جانشین پدر بود دستگیر کرده قلعه را به اهل قارص داده است.

و در روز چهارشنبه دهم شهر رجب المرجب امامقلی بیک قاجار ایشیک آقاسی را بجهت حکومت قلعه آخسقه، و سلیمان بیک قوشچی را بجهت محافظت الکای قبه تعیین نمودند، و اوتارخان بجهت سفر خراسان به شرف پایبوس مشرف شد.



## تنگوز ٹیل ۱۰۴۴

رسیدن نوروز تنگوز ٹیل سنه اربع و اربعین و الف و وقایعی  
که درین سال از پرده خفا به منصه ظهور جلوه گر شد

ز سال نو همه غمها کهن شد  
زده ابر بهاری شادیانه  
گل قالی ز پامالی بخوابید  
جرس خود پنبه شد در منع شیون  
که از آسیب شبنم آب می شد  
سخن دیگر نیارد مختصر کرد

بهاری آمد و عالم چمن شد  
قدوم عیش را از هر کرانه  
جهان از خرمی بر خویش بالید  
ز بس نرم از رطوبت گشت آهن  
چنان گل از هوا شاداب می شد  
ره توصیف آن را هر که سر کرد

در روز چهارشنبه دوم شهر شوال سنه اربع و اربعین و الف  
که چهار ساعت از روز مذکور گذشته بود مسند نشین فلك از منزل  
حوت به خلوتخانه حمل آمده عالم را به نور جمال خود مزین ساخت.  
حضرت [الف ۱۰۷] ظل الهی در دارالسلطنه قزوین در تالار باغ جنت  
جشن عظیم ترتیب داده ایلچیان دادیان و سایر مهمانان را طلب  
داشته تا غروب آفتاب به عیش و کامرانی مشغول بوده به انعامات  
وافر ساحت خاطر همگان را شاد ساختند. پاکا، منزها، واجب الکریم  
و مفیضی الجودی، چنانچه عالم طبیعت را بر حسب چرخ آبگون چون  
فرش بوقلمون به ازهار و اشجار گوناگون رونق و طراوت بی اندازه  
بخشیدی ذات خجسته صفات عالم ملک و ملت و جهان دین و دولت را

به فر آفتاب جلال و سعد اکبر عز و اقبال از مکاره حوادث دوران در حفظ حمایت خود نگاه دارد که به اعتدال هوای دولت که ربیع الابرار ایام است گلبرگت بجهت نوبهار سعادت بر شاخسار آمال علمای اعلام و فضیلت ایام و ملوک اکناف و اشراف اوتاد و عباد و کافه انام و سایر خواص و عوام نصرت و طراوت و خضرت و نداوت تازه یافت که دست آسیب و نکبات حدثان بذی الشهور والا عوام بل الی منقرض الایام از تعرض اذیال و اکمام آن قاصر است.

در این روز نوروز و موسم فرخنده فیروز که طراز دیباچه جشن شاهان عجم و طربنامه فریدون جم است هر فردی از افراد دولت قاهره و احباء حضرت زاهره به اقسام تحف و هدایا من الذهب و الفضة و الخیل المسومة و الانعام [۱۰۷ ب] بدین درگاه گردون سا و بارگاه فرقد آسا تقرب می نمودند.

چیست کان نیست تو را تا بر تو آن آرند

[هم سخن زانکه سخن نزد سخندان آرند]

القصة روزگار فرخنده آثار را به شادکامی می گذرانیدند که در روز چهارشنبه نهم قباد آقا ملازم طهما سبقلی خان عریضه به پایه سریر اعلی آورد که سوداگر سردرودی و يك نفر جاسوس از استنبول آمده خبر آمدن خواندگار آورد که به قصد استخلاص ایروان روانه است، و این سخن به تحقیق پیوسته.

چون در دارالسلطنه قزوین از اثر عفونت هوا طاعون و وبا بهم رسیده نواب همایون به بیلاق دریاوک که در سه چار فرسخی دارالسلطنه مذکور بود نقل نمودند و در قزوین از اثر صعوبت آن بیست هزار نفر از دست ساقی اجل شربت شهادت چشیدند و اثر آن فتور به اکثر ولایات شایع شد. در سلطانیه و ابهر و طارم و خلخال و زنجان و بعضی از ولایت آذربایجان و اردبیل و گیلانات جم غفیر و جمع کثیر نابود گشته ناله و افغان خلائق به فلك اثیر می رسید. حضرت

ظل الهی بعد از چند روز توقف در بیلاق دریاوک به دارالسلطنه مذکور رجعت نمودند.

و در روز یکشنبه نهم شهر مذکور شاهویردی سلطان استاجلو بجهت حکومت دربند تعیین شده، سیاوش سلطان حاکم سابق او را معزول ساختند.

و در آن ایام از ممر سیل در بلدة دارالمؤمنین [قم] [۱۰۸ الف] خرابی بسیار روی داد و شخصی بجهت تاریخ آن داهیه این مصرع را گفته: «خاک قم را بیاد داد این آب» - الحق بسیار مناسب واقع است.

در آن روز بنای عمارت و باغ در حوالی آسیاب سیاوش بیک نهاده در ساعت مسعود جشن عظیمی در آنجا نموده داد عیش و عشرت دادند. و در روز دوشنبه پنجم شهر ذی قعدة جانی بیک یساول صحبت را مقرر فرمودند که چون آمدن خواندگار به حدود چخورسعد مشخص شده با لشکر قراباغ و شیروان و چخورسعد در آن ولایت جمعیت نموده اگر از جماعت اکراد و مخالفان حرکتی روی نماید در ازاله آن کوشد. خدمتش به پابوس مشرف شده روانه مقصد گردید.

مقارن این حال خبر فوت سلیم خان حاکم کاخت به درگاه جهان پناه رسید و بحری بیک ماموی را که یکی از جانشینان این آستان بود به حکومت آن ولایت سرافراز کردند. خدمتش با میرزا محمد برادرزاده مین باشی تفنگچیان که بجهت محافظت قلعه لوری تعیین شده بودند به تقبیل آستان گردون اساس مشرف گشته روانه شدند. و در روز جمعه نهم ذی حجه خبر آمدن خواندگار به ولایت سیواس به سمع منتسبان درگاه علیه رسید که از آنجا بلامکث متوجه ارزن روم است و توپخانه را پیشتر [روانه] نموده.

درین روز جاسوسی از جانب طهماسبقلی خان رسید [۱۰۸ ب] که خواندگار بعد از ورود به ارزن روم خلیل پاشا حاکم آنجا را با پسرش به قتل آورده روانه ایروان گردید. احکام مطاعه به طریق

استمالت به طهماسبقلی خان و سپاهیان قلعه دار ایروان نوشته با خلاع فاخره فرستادند که اینک رایات جاه و جلال به فیروزی و اقبال روانة الکای آذربایجان است. در خدمات خود مجد و مردانه بوده آثار سعی به ظهور آوردند که هر یک مشمول نوازشات شاهانه خواهند شد. و در روز چهارشنبه دوازدهم شهر محرم الحرام سنه ۱۰۴۵ به ساعت مسعود حضرت ظل الهی از دارالسلطنه قزوین سوار شده به عزم سفر خیر اثر آذربایجان پای دولت در رکاب سعادت گذاشته روان شدند و بعد از طی مسافت به سلطانیه و ابهر آمده چند روز در قصبه ابهر رحل اقامت انداختند.

و در آن منزل اعتدال سرشت میر فتاح اصفهانی از بغداد آمده به شرف پابوس رسید و بعد از چند یوم مشارالیه را به نوازشات و عاطفات پادشاهانه سرافراز گردانیده بعد از آنکه خبر نزول عساکر سلطان مراد به حسن سویی مشخص شد خدمتش را به اتفاق قاسم آقا ملازم طهماسبقلی خان به ایروان فرستاده حکم کوتوالی شفقت کردند که در محافظت قلعه نهایت سعی به عمل آورد.

و قزاق خان حاکم سابق شیروان را بجهت مرمت نمودن برج [۱۰۹ الف] و باره قلعه دارالسلام بغداد روانه کردند که به صلاحدید حاکم آنجا اگر تعمیری باید بکند.

و در روز چهارشنبه نوزدهم شهر محرم علیقلی بیگ برادر سپهسالار بجهت دیوان بیگی گری و میر شاه طاهر ترشیزی بجهت وزارت اصفهان و ولد فضل علی سلطان حاکم پنجاه به جای والد حاکم شده پابوس نمودند، و حکم ایالت دارالسلطنه تبریز به اسم رستم خان سپهسالار نوشته شد.

و در ساعت مسعود از قصبه ابهر به حد ترخص رفته علمهای جنگ را بجهت یمن ساعت بسته تکیه به عون عنایت پروردگار کرده روانه سلطانیه گردیدند.

و در یکشنبه بیست و هفتم شهر صفر سنه ۱۰۴۵ ملازم رستم خان

سپهسالار که به ایروان رفته بود آمده به عرض رسانید که سلطان مراد خواندگار با وزیر اعظم و جنود نامعدود روم داخل قارص شده در این چند روزه به محاصره قلعه ایروان خواهند آمد.

و در روز پنجشنبه یازدهم خبر محاصره نمودن ایروان به سمع باریافتگان جاه و جلال رسید و جمعی از غازیان که اراده رفتن به قلعه ایروان داشتند مرخص گشته روانه شدند و هر روزه اخبار متواتر می رسید که عساکر رومیه سیبه ها و توپخانه ها را به حوالی قلعه نزدیک آورده کار به محصوران تنگ شده حضرت ظل الهی از سلطانیه به تعجیل تمام کوچ نموده متوجه گردیدند، و چون موضع قرا [۱۰۹ب] بلاغ چرخ بند مخیم سراق جلال گردید از جانب محمدقلی خان حاکم قراباغ و فرخ خان بیگلربیگی شیروان خبر رسید که چون کار بر نگهبانان قلعه تنگ شده بود تاب مقاومت نیاورده قلعه را تسلیم نموده خود اسیر و دستگیر تقدیر گردیدند. حضرت ظل الهی را ازین خبر فی الجمله ملالی به خاطر همایون راه یافت.

و اما چون همیشه تکیه به عون و عنایت حضرت ذوالجلال داشت از آن منزل کوچ نموده به مقام برکش از بیلاق سراب است رحل اقامت انداخته شروع در سان عساکر نصرت مآثر کرده جمعی از غازیان شیر شکار را به عزم زبانگیری روانه اردوی خواندگار نمودند.

و میرزا محسن مستوفی خاصه بجهت مهمانداری صفدرخان ایلچی تعیین شد.

در آن اثنا خبر رسید که خواندگار از سر تقصیر اهل قلعه گذشته سالماً و غانماً آن جماعت را روانه نموده خود بعد از تعیین نمودن مرتضی پاشا را با لشکر معتمد خود به ایالت ایروان و روانه نمودن طهماسبقلی خان را با خدم و حشم به جانب استنبول روانه دارالسلطنه تبریز است.

و چون قبل ازین به سمع جلال رسیده بود که خلیل سلطان قرامانلو حاکم اخستاباد\* در کومک اهل قلعه تقصیری نموده حکم به

قتل او صادر شد.

و از جانب حکام قلعه بایزید و ماکویه نیز خبر رسید که بی آنکه آسیبی به ایشان برسد قلعه را خالی [۱۱۰ الف] کرده به مخالفان سپرده‌اند، حکم قضا مضمی سمت ظهور یافت که آن دو میر عاقبت نامحمود را پوست از تن کنده به نظر همایون آورند. بعد از چندروز آن امر از قوت به فعل آمد.

و محمدعلی بیک که قبل ازین به ایلچی‌گری به جانب هندوستان رفته بود نزد رستم‌خان سپهسالار که در حوالی تبریز و آن حدود انتهاز فرصت داشت فرستادند که تحقیق احوال ایشان نموده بیاید. مشارالیه متوجه گردیده سپهسالار از صدمه ورود جنود نامعدود روم دارالسلطنه تبریز را خالی نموده و در زوایای آن در کمینگاه فرصت نشسته بود. خواندگار بعد از گرفتن ایروان و به مقصد رسیدن به تبریز آمده از راه وان متوجه ولایت خود گردید و سپهسالار با عساکر فیروزی‌مآثر ایشان را تا حوالی خوی و سلماس تعاقب نموده جمع کثیر اسیر و دستگیر نموده به درگاه جهان‌پناه فرستادند. محمدعلی بیک بعد از تحقیق احوال لشکر به شرف پابوس اشرف مشرف شده حضرت ظل‌الهی به عون اقبال و یاری حضرت ذوالجلال از برکش کوچ نموده متوجه دارالسلطنه تبریز شد.

چون منزل قراچمن سرادق جاه و جلال گردید امراء دولتخانه و منتسبان اخلاصمند به عز عرض رسانیدند که استرداد قلعه ایروان از جمله واجبات است چرا که آن محل امسال به دست نیاید نقصان و خسران بسیار به ولایت آذربایجان و شیروان راه خواهد [۱۱۰ ب] یافت بلکه اکثر ولایت از دست خواهد رفت. حضرت ظل‌الهی را آرای بندگان دولتخواه خود خوش آمده بجهت استرداد قلعه مذکور عزم جزم نمودند. به شرح و بسط آن مقدمه در تحت مقدمه ایروان نوشته می‌شود.



گفتار در وقایع آمدن خوانندگان فرمانفرمای ممالک کثروم به صوب  
آذربایجان و مراجعت آن و نهضت رایات جاه و جلال به فیروزی  
و اقبال بجهت استرداد قلعه ایروان و فتح کردن آن قلعه خیبر  
توامان را بعون ملک منان و دیگر سوانحی و وقایعی که در آن  
سفر خیر اثر روی نمود.



خجسته ترین بیانی و نیکوترین کلامی که سامعان خلوتسرای  
قدس و ملکوت و نظاره گیان عالم لاهوت از استماع بهجت افزایش  
جان را به دریچه گوش و دل را به نزهتسرای هوش آورد تا از تحریر  
اقلام عنبرین فام این کلام مشام فهم و خردشان به شمایم  
حکایات معطر گردد و سکنه خطه غربا و متوطنان عرصه بیضا را  
قوتی در تن و قوتی در بدن می آورم، اگر من بی بضاعت کم استطاعت  
را از فرومایگی بجهت هر لفظی و بواسطه هر معنی بر در خلوتسرای  
امیر شرف الدین علی یزدی و جناب فضائل مآب امیر خواند به دریوزه  
و گدائی باید رفت تا عبارتی تازه به دست آورده در کار مشکل پسندان  
روزگار نمایم اما از آنجا که غیرت طبع بلند و نیت همت ارجمند  
است بر معانی دقیقشان التفات ننموده [۱۱۱ الف] به تنمیق آنچه از  
خاطر شکسته سر زند تسلی می شوم.

قلم چون از کف من کرد پرواز ز غیب آمد به گوش هوشم آواز  
که کلکت گرچه باشد بی بضاعت ز فیض شاه یابد استطاعت

ملتمس آنکه هر دری که از بحر خاطر به نظر صیرفیان رسته  
معنی پژوهی در آورم اگر در آن تفی یا آب صدفی ملاحظه کنند در  
ازاله آن به کرم عمیم سعی نمایند و به جان حزین این کم مایه  
دستگاه عبارت پردازی منت نهند.

غرض از تلفیق الفاظ شکسته بسته این ساکن زاویه خموشی  
آن است که چون در آن معرکه حیرت افزا که نمونه روز فزع اکبر

بود در رکاب ظفر انتساب سایه‌وار مقیم بود و آنچه به قلم تحریر آمده بی‌دستگاه سخن آرائی است.

آنچه قلم نگارد امروز مملو [بود] از در شب‌افروز

بباید دانست که سبب تلفیق این اوراق بلاغت نشان مقدمه فتح و نصرت صاحب شکوهی است که ساحت با راحتش مطاف طواف سالکان خطه غبیرا و سرچشمه لطف و عاطفتش منبع آب حیوان تشنگان بادیه خضراست. رهنمایی که به دستیاری قاید توفیق ره گم‌کردگان مسلك دین قویم را به شارع مستقیم درآورده ندای «اجیبوا داعی الله» به چهار طرف اقلیم رسانند و حق سبحانه و تعالی کلید فتح و نصرت در چنین سرپنجه نهاده و چنین بازوی کامکار را محل تأیید و تعویذ گردانیده، به هر جانبی که روی رایت ظفر پیکر بدان آورد مباسم آن ثغر\* به امداد «فتح قریب» [۱۱۱ ب] خندان شد و به هر طرف که باد حمله برانگیخت مشام ایام از نسیم پیروزی معطر گشت.

با عزم تو کاسمان به گردش نرسد

جز فتح و ظفر کرا رسد همراهی

صحیفه خاطر شریفش محل نقوش حقایق و لوح ضمیر منیرش مهبط انوار دقایق، طبع گوهرافشانش مخزن اسرار الهی و ذهن وقادش مورد لطایف نامتناهی.

ز درك غایت علمش عیون مدرکه قاصر

ز کنه آیت نعتش نفوس ناطقه مضمّر

قبة زرنگار چتر نصرت شمارش منور عرصه سپهر و غبار مواکب کواکب‌انارش کحل‌الجواهر دیده ماه و مهر، پرچم علم‌کشورکشایش غیرت‌افزای زلف پر خم حور و خدم مجلس بهشت‌آسایش حیرت‌ده عقول غلمان دارالسرور. در ایام رزم صدای کوس دولتش نفخه‌صور



عدم به گوش اعدای مملکت رسانیده و به هنگام بزم نوای غمزدای  
مرحمتش جان اولیای دولت را مبتهج و مسرور گردانیده. سموم  
قهر جانسوزش جانگداز ارباب بغی و طغیان و نسیم لطف دل افروزش  
نضارت بخش ریاض ستمدیدگان، خنجر تیزش چون غمزه خوبان  
شورانگیز و تیغ بیدریغش بسان صرصر اجل قالع نهال عمر و اقبال  
اصحاب ستیز و آویز. وسعت ساحت ملك اسکندر در نظر همت عالی  
اثرش تنگتر از حوصله مردم بخیل و رفعت شجره قدر کسری\* و  
قیصر در برابر عظم شأن ملازمانش بی وقعت از قروع نخیل\*.

ای تختگه ملك ترا عالم تنگ

يك پایه زبخت قدر تو هفت اورنگ

[۱۱۲ الف]

لطف تو نموده سوی هر کس آهنگ

رخ سوده به خاک کف پایش اورنگ

بعد از آنکه دهان را به هفت آب بشویم نام نامی و القاب سامیش  
را بگویم: مبارز دنیا و الدین، مشید مآثر الشرع المبین، ناصر  
امیر المؤمنین، محی الدولة الصفویة، صاحب الدولة الباقي، منجج  
الامال و الامانی، شاه صفی الدین الحسینی الموسوی صفوی، خلد الله  
ملكهما بسلطانهما و اوضع علی العالمین برهانهما، بی شایبه تکلف  
سخنوری و غایله تصلف مدح گستری از مشاهده صادرات افعال و  
ملاحظه واردات اعمال این پادشاه ستوده خصال واضح و لایح می-  
گردد که در هیچ عصری از اعصار فرهای همایون بال جاه و جلال  
بر سر هیچ تاجداری مانند ذات بزرگوارش سایه سعادت و افضال  
نیفکنده و باز بلند پرواز تأیید ایزد متعال بر دست اقتدار هیچ  
دولتمند کامکاری بسان وجود فایض الجودش ننشسته، بر ذمت هر يك  
از ناسجان دیبای براءت و ناسخان اوراق بلاغت و فصاحت واجب  
می نماید که در نظم فراید وقایع و نشر مآثر بدایع آن شرایط

اجتهاد و لوازم اهتمام به تقدیم رسانند و بر ذمت فضیلتی جهان لازم است که در بیان مواقف مقدس آن مظهر انوار اله جهد مستطاع به تقدیم آورند و در ضبط جمل و تفصیل و اوقات همایون غایت [۱۱۲ ب] اجتهاد مفروغ گردانند.

و من بنده که از مبادی ایام صبی الی یومنا ذره مثال خاک برداشته عنایت و عاطفت آن مرکز دایره اقبال بوده‌ام و مانند شاخ ضعیف بنیه نبات پرورده ابر احسان این پادشاه والا جاه گشته مدتی بود که این اندیشه را همخواه ضمیر داشت که در جزایل نعمت آن حضرت که رقاب شکر از طوق منت آن عاجز است و صحایف سپاسداری از ذکر شمه [ای] از آن قاصر به مقابله خدمتی تلقی نمایم تا میامن ذکر ذکر بعضی از مواقف مقدس

نشاطی درآرد به خوانندگان      مفرح رساند به دانندگان  
فسرده‌دلان را درآرد به کار      غم‌آلودگان را شود غمگسار

به نوشتن این مسوده شروع نمودم و آنچه در ایام دولت به وضوح انجامیده بی‌شایبه تکلف و تصلف بر ورق اظهار نگاشتم.

چون مقدمه استرداد ایروان از معظم امور بود در آن باب پای ثبات افشوده شمه [ای] بیان خواهم کرد تا وقوع این داهیه عظمی بر عالمیان مبرهن گردد [که] تا انقراض عالم دیگر چنین فتعی صاحب شوکتی را روی نخواهد داد. انشاءالله که آنچه پیشنهاد هست است از قوت به فعل آید، بمنه و جوده.

چون در فن سیاق تاریخ، اولی آن است که نخست شمه‌ای از کیفیت حالات والی روم و آمدن او به آن مرز و بوم را [۱۱۳ الف] در حیر تحریر آورد تا سلسله سخن را ربطی به هم رسد و بعد از آن شروع در اخباری که موقوف علیه فتح قلعه است نماید، از آن سبب به تحریک نسیم عبارت‌آرای زلف شاهد معنی را به پیچ و تاب آورده

مفصل آن وقایع را به زبان بیزبانی بیان می‌نمایم و قامت شاهد سخن را به دیبای آن معنی می‌آرایم که:

چون سلطانمراد فرمانفرمای مملکت روم به اغوای شیطان و رهنمونی جمعی از جهول و ظلوم از ولایت خود به عزم تسخیر آذربایجان در حرکت آمده عنان کشورستانی به آن صوب معطوف داشت به تاریخ یازدهم شهر صفر در سنهٔ خمسین و اربعین و الف حوالی ایروان مضراب خیام او گردید. در نخستین گام یکی از قلعه‌داران بی‌سرانجام که همیشه از بادهٔ سرشار پندار در محنت خمار بود سر رشتهٔ احتیاط از دست داده پای وفای خود را به تیشهٔ ادبار بی‌اعتباری لنگ ساخته چهرهٔ مراد را به نیل بدنامی سیاه گردانیده بی‌آنکه برج و بارهٔ قلعه را ملاقات صدمهٔ توپ و شعلهٔ قاروره واقع شود بی‌منازع و معارضی در تاریخ بیستم شهر مذکور در تسلیم نمودن قلعه سعی گشت و دودمان آبای خود را که از دیرباز به ملازمت این آستان ملک‌آشیان مباحثات نموده، مغز استخوان از خوان نعمت بی‌اندازهٔ این دولت بلندآوازه [۱۱۳ ب] پرورده و آسوده داشتند خراب و ویران ساخت. این مقدمه را سپاه رومی مقدمهٔ فتح عظیم دانسته به تصور آنکه در هر قدمی همچون صیدی و در هر گامی همین آشیانه پابرجاست از چخورسعد بعد از آنکه ساخت قلعه را به مردم کاردان و بسیاری ذخیره و وفور توپ و تفنگ آراسته و پیراسته و مرتضی پاشای ثانی وزیر اعظم را که از معارف دلیران روم و مشاهیر بزرگان آن مرز و بوم بوده به رتبهٔ دامادی آن سلسله سرافرازی داشت و شجعان و رزم‌آزمایان به قوت شهامت او استظهار تمام داشتند به کوتوالی و سرکردگی آن قوم مقرر فرموده تیغ خونریز را به عزم تسخیر تبریز [تیز] نموده متوجه آن حدود گردید. چون پرتو این خبر بر پیشگاه ضمیر منیر آفتاب تأثیر نواب همایون اعلی تافت از دارالسلطنه قزوین که یورت قشلاق آن برگزیدهٔ جهان‌آفرین بود در حرکت آمد. حکم قضا جریان به جمعیت

جنود ظفر ورود به احضار عساکر گردون مفاخر شرف نفاذ یافت. تو اچیان بهرام صولت به اطراف و جوانب دیار و امصار متوجه گشتند و خود به نفس نفیس بجهت عرض لشکر قیامت اثر در پیلاق سراب رحل اقامت انداخته دست اعتصام بر حبل المتین توکل زده همواره همت بلند شاه عالیجاه و نهمت ارجمند آن سلطان ظل اله از مبادی تنسیم صبا و تبسم گلزار نشو و نما متوجه آن بود که [۱۱۴ الف] مرتکب امری که در نظر ناقص فهمان کوتاه بین شاق نماید بیگمان در تسلیه خاطر نارسای ایشان کوشیده به نوعی در انجام و تدارک آن سعی نماید، «نه دست تو دارد خبر نه تیغ تو آلودگی» ظاهر گردد.

از آنجهت در نظر دقایق سنجان و دانش پژوهان صورت و معنی این ارادات دلیل قاطع و برهان ساطعی است بر خدا آگاهی آن یگانه زمان که امور کلی و جزوی او بی معاونت هاتف غیبی و بی رخصت الهام لاریبی تمشیت پذیر نیست. پس هرگاه ابواب عنایت الهی بر روی روزگار سعادتمندی مفتوح شود اگر یک چند او را از طنعت جمال عروس آمال مهجور داشته به ظهور صور مکاره بیارایند نباید رنجید. چه عاقبت غنچه مطلب شکفتن گیرد و شاهد مراد در آغوش آید. همچنانکه حضرت ابراهیم خلیل تا با القای آتش به اقدام رضا و تسلیم پیش نیامد خطاب مستطاب «یا نار کونی بردا و سلاما» از مصدر عنایت سبحانی صدور نیافت و حضرت اسماعیل تا فرمان قربان را برطبق آیه وافی هدایه «یا ابت افعل ماتو مر» کردن انقیاد ننهاد پرتو انوار عاطفت یزدانی از افق «و فدیناه بذبح عظیم» بر وجنات روزگارش نتافت و نبی عربی تا کربت غربت و شدت اعدای دین و ملت نکشید شمیم «انا فتحنا لك فتعا مبینا» بر پرچم رایت رسالتش نوزید.

به راه عاشقی هر کس نهد گام      نبیند بی تعب روی دلارام

[۱۱۴ ب]

در این صورت خاطر فرخنده مآثر را از رهگذر چشم زخمی که به کید و خدیعت به ظهور آمده چرا متوزع و متفرق باید ساخت؟  
 تو کار خود به خدا واگذار و رنجه مشو  
 که کارسازی تو لطف کردگار کند

سبحان الله این چه حرف است که می گویم و این چه راه است که می پویم! از بیهوشی سر رشته کلام از دست دادم و عنان سخن را از کف رها کردم. همان به که مطلب طالب را به مطلوب حواله نمایم و پرده حجاب از روی شاهد مدعا برداشته به غازه عبارت تازه چهر دلبر معنی را گلگون سازم که:

چون ملك آرای ولایت روم با لشکر خصایل\* مذموم که همگی را نقش معدومی به جای خط سرنوشت در ناصیه مثبت بود وسعت آباد دارالسلطنه تبریز را مخیم سرادق خود ساخت از ورود جنود آن خرابی بسیار بر ابنیه و عمارات آن بلده ظیبه راه یافت، منهبان قضا و قدر از صبا و صرصر سرعت سیر استعاره نموده شمه [ای] از حرکات ناهنجار ایشان به سمع حجاب درگاه عرش اشتباه رسانیدند، آتش غضب شاهنشاهی شعله ور و سطوت قهر پادشاهی پرده در گشته به عزم مقاتله و مجادله لشکر نصرت اثر را که بجهت مصلحت و تدبیر چون شیر در زنجیر نگاه می داشت رخصت انصراف ارزانی فرمودند که در اراقه و سفک دمای آن خون گرفتگان سعی نمایند. دلاوران ظفر توأمان «چو از شه نغمه رخصت شنیدند» [الف ۱۱۵] از عرض گاه لشکر فیروز تا ساحل بحر جنود کینه اندوز مخالف که بقدر مسافتی بود به يك چشم زدن طی نموده محیط آن دریای زخار گشتند، و از هر طرف سورن انداخته در قطع آمال آن بنخت برگشتگان چون پیک آجال در کار بودند و ساحت آن عرصه بهشت شیم را چون حلقه خاتم بر سلیمان آن خیل دژم تنگ کرده نمودار صحرای جهنم ساختند، و در عرض سه روز توقف آن مخدولان چندان بیسروسامان و قالب بیجان

گردیدند که در ضبط حافظه مهندسی نمی‌گنجید. دلیران لشکر به دستگیری شمشیر هندی نسب افسونگر خط مندلی بر دور اردوی فلاکت اثر آن قوم کشیدند که هر که پای از خط بیرون می‌نهاد سر به جای نقش قدم در پایش می‌افتاد و هر که دست از آستین جلادت به در می‌کرد دستش از جلد دستی جلاد اجل دیگر روی آستین نمی‌دید. در اردوی آن گروه شدت جوع و محنت بی‌برگی به نوعی سمت ظهور یافت که متمولان آن طایفه از روث دواب و رؤس کلاب تغذیه می‌نمودند و در آرزوی [نان] جان می‌دادند و در عوض ماست مهتاب می‌لیسیدند. چون تنگنای آن معركة پر آشوب در نظر پادشاه آسمان کلاه رومی سپاه که دم استبداد و استقلال می‌زدند و به زبان او به غیر لفظ «انا و لاغیری» جاری نمی‌گشت و باد نخوتش جبروت عظمت نمرودی را به بروت خود نمی‌آورد [۱۱۵ ب] و اساسه اسکندری را کمترین پایه وقار خود می‌دانست درآمد دانست که از حرکت بی‌هنجار فایده بغیر از سرگردانی مترتب نیست و از تخم-افشانی زیاده‌طلبی بری جز پشیمانی حاصل نه، طبل رحیل کوفته کام و ناکام از چنگ ستیز غازیان رزم مشتاق جسته از راه گریوه سلماس متوجه دارالامان وان گردیده شفقت و مرحمت حضرت ظل‌الهی لشکر نصرت پناه را مانع تعاقب شده نگذاشت که به تکامیشتی آن گروه روند.

با وجود قدغن پادشاهی و غضب شاهنشاهی جمعی از دلیران شفقار صولت شاهین طبیعت مقید به طعمه روی | طلبه | نشده از شکاری خود دست بر نمی‌داشتند تا مورد سیاست کشته باعث تنبیه فوجی از جانسپاران شدند. چون نکبای نکبت مخالفین را وزیدن آخر شد و دبور ادبار آن طایفه بیمار چون گردباد به هوا رفت نسیم امنیت از مهب فیض‌الهی در اهتزاز آمد و صبای رفاهیت از مکن غیب به ریاض خرمی وزیدن آغاز نمود و خبر معاودت آن جنود نامعدود به سمع مبارک حضرت ظل‌الهی رسید بنا بر اعتقاد درست که همیشه

پیشنهاد همت والا نهمت بود سجدات شکر به تقدیم رسانیده بواسطه تدارك خللهایی که در ولایت راه یافته بود عنان عزیمت به سمت دارالسلطنه تبریز معطوف داشت. [۱۱۶ الف]  
 راقم این مسوده بجهت بازگشت لشکر مخالف این تاریخ را گفته به نظر مبارك حضرت ظل الهی رسانیده مورد عاطفت و شفقت بینهایت گردید.

### قطعه

جهانگیرا شب دوش از ستمهای فلك هر دم  
 غم و اندوه می شد بر نشاط و عیش من غالب  
 که یارب از چه رو این جرأت از قیصر پدید آمد  
 مگر اقبال شه گردیده بود از چشم او غایب  
 صفی آن شاه نیکو اعتقادی کز شرف او را  
 نموده مهدی صاحب زمان بر جای خود نایب  
 درین بودم که گفتا هاتقی با من که اینک شد  
 به پیش صاحب دین دفع این بدطینتان واجب  
 ز بیم تیغ شاهنشاه ایران لشکر رومی  
 گریزان شد چنان کز دیده افلاك شد غایب  
 رواج مذهب اثنا عشر بهتر ز اول شد  
 که غالب شد سپاه نور چشم سرور غالب  
 پی تاریخ این فتح همایون طبع موزونان  
 شده در جستجو چون خاطر مشتاق من راغب  
 چو وحی منزل این تاریخ عالی ز آسمان آمد  
 که فانی کرده رومی را علی بن ابی طالب  
 القصه، چون دارالسلطه تبریز محل نزول شادروان جلالت و  
 اقبال گردید به دستور اساطین سلاطین و پادشاهان با داد و دین در  
 دلداری رعایا و متوطنان و خاطرجویی مسکینان و حاجتمندان

نوازشات لایقه و تفقدات انیقه به ظهور رسانید و آن گروه به زبان  
استشفاع روی مسکنت [۱۱۶ ب] بر زمین نهاده می گفتند:

### نظم

دیدیم روی غصه کنون وقت خرمی است

خوردیم زخم فتنه کنون جای مرهم است

ارکان دولت و اعیان ملت فراخور احوال به تکلفات شاهانه و  
عنایات خسروانه سرافراز گشته مطایای آمال خود را پر بار ساختند.  
پادشاهی که همای همایون فر در هوای فضای هدایتش بال اقبال  
گشوده و طایران قدسی آشیان در سایه جناح کرامتش از تاب آفتاب  
حوادث ایمن غنوده، زبان الهام بیانش کاشف اسرار الهی و ضمیر  
خورشید تنویرش مطرح انوار حقایق نامتناهی است چگونه در  
تسکین قلوب ستمدیدگان اقطار سعی ننماید و به چه واسطه بر زخم  
ناسور محنت رسیدگان آفاق و امصار مرهم التفات نگذارد.

برهان این کلام خجسته انجام که از زبان قلم به عرصه بیان جلوه گری  
آغاز نهاده استرداد قلعه ایروان و التیام جراحات متوطنان آن عالی  
مکان است که چون مسند آرای ملک روم از تصرف قلعه که به خدیعت  
به دست آورده بود مبتهج و مسرور گشته به نوعی که قبل ازین  
مسطور گشت روانه ولایت خود گردید، حضرت ظل الهی به جمعیت  
وزرا\* و امرا و اعیان دولت و سرداران جنود ظفر نشان امر فرموده،  
معامله کنکاش استرداد ایروان از خاطر آفتاب مآثر سر زده در باب  
نسق و ادوات قلعه گیری به لفظ [۱۱۷ الف] گهربار مذکور ساختند.

### نظم

هرچه آید از آن خلل در کار هست اول علاج آن ناچار

چون در این یورش خجسته اثر بر آینه ضمیر منیر آفتاب تاثیر  
آن دارای کشورگیر صورت فتح مصور شده بود بعد از اظهار مشورت



ملازمان عتبه اقبال روی ضراعت بر زمین نهاده به عز عرض رسانیدند که چون توسن ملك رام کرده سیاست والاست عنانش بر صوب مراد معطوف باید گردانید و باز بلند آشیان حکومت دست آموز همایون همت اعلی است به هوای خاطر پرواز باید داد.

### نظم

ایزد کو داد جوانی و ملك      ملك ترا داد تو دانی و ملك

حضرت ظل الهی نخست به ترتیب آوردن توپ امر فرمودند که به فرصت اندک چند عدد توپ گران از دارالسلطنه اصفهان به وسعت آباد ایروان حاضر سازند. هر یک از اخلاص منشان عتبه عالیه را به قدر وسع و قدرت خیال این مهم خطیر که از عظیم امور در نظرشان می بود به خاطر می رسانیدند که آیا تمشیت این امر عظیم به قوت بازوی کدام صاحب رای دولتیار فیصل پذیر گردد که ناگاه قرعه اختیار به الهام حضرت پروردگار به اسم سامی حسین بیک که امارات سعادت مندی و اخلاص گزاری از جبین او ظاهر بود برآمد. خدمتش در روز چهاردهم شهر جمادی الاولی از قراچمن که در دوازده فرسخی تبریز واقع است به سرعت تمام متوجه اصفهان گردید. بعد از انجام [۱۱۷ ب] آن مهم حضرت ظل الهی بر تصمیم عزیمت تسخیر جازم شده بر ضمیر منیر خود استخلاص آن قلعه را تصمیم نموده به کوچ نمودن و حرکت کردن جنود ظفر ورود امر فرمود.

با وجود کثرت سرما و شدت شتا که مزاج هوا رو به سردی داشت و ابر و باد سر تلون مزاج پیش گرفته بود، گاه از مباسم برق خنده دلفروز و گاه از باران و رعد گریه و سور می نمود و برف از کوه سنگین دل قساوت قلب آموخته گاه از سهام برد دلها می خراشید و گاه نمک سوده بر آن می پاشید

گشت فاتر\* چو چشم دلبر من      چشمه گرم آسمان پیمای

ناتوان ناتوان ز برقع ابر به کرشمه همی کند ایما  
 حضرت ظل الهی در روز دوشنبه دویم شهر جمادی الثانیه از دار-  
 السلطنه تبریز به وثوق عنایت بیچون و قوت دولت روز افزون عنان  
 به قاید توفیق «و من یتوکل علی الله فهو حسبه» سپرده روان گردید.  
 عساکر نصرت قرین و غازیان ظفر آیین کمر جانسپاری و خدمتگاری  
 بر میان جان بسته فتح کردار ملازم رکاب ظفر انتساب می نمودند.  
 در اثنای طی مفاوز کلبعلی خان حاکم لار را به آوردن توپی که  
 قبل ازین در بلده خوی ترتیب داده گذاشته بودند و در ثانی الحال  
 از شرف سعادت افاقت موسوم به «یولداش» شد مأمور ساختند. چون  
 کنار آب ارس که از انهار معظم بلاد و امصار است مخیم سرادق  
 [۱۱۸ الف] جلال گردید خان مذکور توپ «بالیمز» مشهور را به  
 اردوی معلی رسانیده از آب گذرانید. چون اردوی همایون را عبور  
 از آب ارس به آسانی روی نمود حسب فرمان قضا جریان عمده-  
 المقربین خلف بیک به رسم منقلای با چند نفر از امرای نامدار روانه  
 مقصد شده خود به نفس نفیس تکیه به لطف و عنایت حضرت  
 رب العزة و تأیید و معاونت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و امام  
 المتقین و یعسوب\* الدین امیر المؤمنین علی بن ابیطالب و بواطن  
 قدسی موطن حضرت ائمة المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین و  
 روح پر فتوح حضرت صفیه صفویه حفت بالانوار القدسیه نموده\*  
 عنان یکران دولت به نیت فتح و نصرت به صوب ولایت چغورسعد  
 که ساحت با راحتش رشک افزای خلد برین و عرصه جنت مثالش  
 خلاصه معموره روی زمین است مصروف و معطوف داشتند و در هر  
 قدم مبشر فتح خیرالامان به گوش جان می رسانید که اینک دروازه  
 قلعه در انتظار موکب سپاه چشم به راه است. و در هر گامی منهی اقبال  
 مژده می داد که برج و باره از صلابت جنود ظفر قرین روی بر زمین  
 نهاده.

## در انتظار مقدم شاه جهان پناه

قلعه بغل گشاده نشسته به شاهراه

القصة بعد از طی مفاوز و مسالك و صحاری و بوادی چون قصبه شرور محل عبور [۱۱۸ ب] گردید به خاطر آفتاب تأثیر که انموذج\* جام جهاننماست [رسید] که سکان قلعه را که از جام غرور [و] ساغر نخوت مست و بیشعورند از طلوع ماهچه رایت اقبال مطلع سازند که شاید بخت خواب آلوده آن روز برگشتگان از صهبای نوم غفلت بیدار گشته به سرحد تیقظ و انتباه [آیند] از روی لطف و مرحمت به زبان عفو و نصیحت و کلماتی که دلیل بر حجت قاطع بود اعلام نمودند که ذات همایون ما بنا بر عادت جبلی از جرایم و زلات\* شما گذشته رقم عفو بر آثام جملگی کشیدیم. باید که به زبان اعتذار و استغفار پیش آمده به استسلام\* آستان سپهر تو امان شرف استسعاد\* یابند و به یقین دانند که دولت مرغی نیست که به هر آشیانه فرود آید و مملکت عروسی نه که به هر کس چهره نماید. عنایت ازلی تا شامل حال که شود و بخشش لم یزلی تا مقرون روزگار کدام سعادت مندی گردد، و آیه «یختص من یشاء» بعد از اتمام نصیحت نامه به یکی از ملازمان جانسپار داده روانه نمودند.

با این الطاف شاهانه و اعطاف خسروانه خبث طبیعت و رجس جبلت آن مدهوشان باده غفلت را بر مکر و خدیعت باعث و محرص آمد. آری چون تدبیر جوانان موافق تقدیر ملک قدیر نبود عاقبت از آن همه سعی و کوشش جز حرمان و خسران نیافته جسارتشان موجب خسارت گردید. [۱۱۹ الف]

بعد از آنکه به خاطر آفتاب تأثیر پادشاه جهان المحفوف بعناية ملك المستعان که همت بلندش کمند تسخیر بر کنگره و شرفات ایوان کیوان می افکند لمعه [ای] به احوال کثیر الاختلال آن طایفه پرتو انداخت و به عین الیقین مشاهده رفت که کلك قضا منشور ادبار

ایشان را به توقیع خسران موشح گردانیده به نیت قویم و عزم مستقیم از آن مرحله کوچ نموده رایت قلعه گیری برافراشت.

به تاریخ روز پنجشنبه پانزدهم ماه مبارک رجب که روز استفتاح بود ساحت با فسحت ایروان محل نزول اجلال آن برگزیده لم یزل و لایزال گردید و عرصه آن سرزمین از سم سمند باد رفتارش به مشك ختن و عنبر سارا تبدیل یافت. محصوران قلعه بعد از ملاحظه این حال دل از جان و مال برگرفته به جد و جهد تمام در اسباب حصار-داری سعی گشتند.

و در همان روز یرلیغ واجب الاذعان که به توقیع ملك منان مزین بود نفاذ یافت که قدوة الامراء العظام رستم خان سپهسالار ایران و بیگلربیگی آذربایجان حوالی قلعه را بر امرا و غازیان نصرت فرجام قسمت نموده چهل سیبه ترتیب دهند. هر نقبی به عهده امیری و هر سیبه به وقوف صاحب تدبیری مقرر دارند که هر يك به قدر وسع و توان جان شیرین در کف نهاده در خارا شکافی [۱۱۹ ب] چون فرهاد ضرب المثل روزگار گردند.

حسب الفرمان قضا جریان توأچیان مریخ هیأت سطح آن سرزمین را چون کره افلاک به قسمت درآورده در امر نقب کردن و سیبه بردن جازم شدند.

و در آن روز امراء آذربایجان و قراباغ و شیروان و بردع و جوانشیر که قبل ازین به سرکردگی عمدة الاعاظم سیاوش بیک قوللر-آقاسی که در قشلاق قراباغ به جهت تمشیت مهمات گرجستانات توقف نموده بودند و يك عدد توپ «بالیمز» همراه داشتند به عز بساطبوسی مجلس بهشت آیین شرف استعساد یافته در آن امر با سایر دلاوران معركة نبرد کمر خدمتگاری بر میان جان بسته دست یکی داشتند.

بر رأی الباب ارباب روزگار پوشیده نیست که قادر مختار کلید هر بند بسته را به دست اقتدار صاحب وقاری نهاده و گره هر کار فرو بسته را به رأی مشکل گشای میروالا شکوهی حواله کرده. حضرت

ظل الهی حل آن عقده که روزگار از آن به ستوه آمده به سرانگشت تدبیر آسان کرد و کشف هر معضله که ایام از آن درمانده به اشارت رأی منیرش سهل آمد.

همان چاره دید آن خردمند شاه که بردار آن بند از آن بندگاه بفرمود تا لشکر نامدار درآیند پیرامن آن حصار به بازوی قوت خرابش کنند ز سیلاب خون غرق آبش کنند

عساکر نصرت مآثر دور دایره قلعه را محاصره [۱۲۰ الف] نموده مرکزوار در میان گرفتند تا به توفیق حضرت متعال در روز سه شنبه بیست و پنجم که ده روز از ورود جنود مسعود به آن حدود گذشته بود نظارت پناه حسین خان ناظر سه عدد توپ «بالیمز» قلعه کوب را به یمن توفیق و تأیید حضرت علام الغیوب با جمع کثیر از بیلداران و تفنگچیان و عراده سازان و حدادان چابک دست به پایه سریر خلافت مصیر حاضر ساخته به شرف پایبوس اشرف مشرف گردید و از شنیدن نغمات تحسین سر مباحات به فلك رسانید. مردان کار دیده روزگار گردیده ازین حرکت چست و چالاک که از آن اخلاصمند به منصفه ظهور آمده بود انگشت تحیر در دندان گرفته از هر طرف صدای آفرین بلند کردند.

خدمتش در اثنای طی مراحل از اصفهان تا ایروان مسافت راه را به ذرع درآورده یک هزار و دو بیست [و پنجاه] و هفت هزار و یکصد و پنجاه ذرع که دو بیست و نه فرسخ و نیم و یکصد و پنجاه ذرع بوده باشد مشخص کرده و در عرض چهل و سه یوم از دارالسلطنه مذکور به ایروان آمده به عز بساطبوسی مشرف شد.

دانشمندان با عقل آشمارو و خردمندان با ادراک همزانو این مقدمه را از برکت حصول دعای خیر که در طی مسالک از آن اخلاص مناص به وضوح پیوسته بود و محض عنایت بیچون دانسته رجوع به اقبال بیزوال پادشاه [۱۲۰ ب] صاحب فر گیتی همال نمودند. اگر

نه حرکت کوه البرز در نظر ایشان از قبیل خیالات باطل و تصورات بیحاصل می نمود سخن سست\* عقل دوربین موشکاف را ازین تردد وارهانم و رخسار پردگیان عبارت را آب و رنگی تازه دهم که چون به فرمان قدر توأمان پادشاه عرصه امکان باره و بروج قلعه ایروان به جنود نصرت ورود غازیان ظفر نشان تقسیم یافت هر يك به قدر حالت بازوی جلادت گشاده در انجام آن مهام ید بیضا نموده و داد مردانگی می دادند.

به جهت ترتیب و تنسیق توپخانه رستم خان سپهسالار نهایت سعی به عمل می آورد و در محاذی\* هر برجی که به حصانت و متانت آن روز برگشتگان قلعه پناه را اعتضادی بود توپخانه نصب فرموده در برابر «برج سفید» که از بروج اعظم آن حصن حصین بود و سیبه های آن محل به عهده محمدقلی خان زیاداغلی مصاحب قاجار و بیگلربیگی قراباغ و کلبعلی خان حاکم گسگر و عمله بیوتات بود توپخانه ترتیب داده توپ مشهور به «حرت»\* را در آن مکان مهیا نموده حسین بیک ناظر را مقرر داشتند که در آن توپخانه آنچه لازمه سعی است به عمل آورد. حسین بیک مومی الیه با امرای جانشینان که اسم ایشان نوشته شد در تخریب آن باره آسمان کردار کمر اجتهاد بر میان بسته داد مردانگی [۱۲۱ الف] می دادند و آن خدمت را عطیه عظمی دانسته در سیبه ساختن و توپ انداختن دقیقه [ای] فوت و فرو گذاشت نمی کردند.

امراء عظام و بیگلربیگیان ذوی الاحترام خصوصاً خسرو بیک امیرشکارباشی که به فرمان علیه به سرکاری ضلعی از اضلاع مقرر بود و نهایت جانشیناری و نیکو خدمتی به عمل می آورد از صدمه نهیب دلیران معركة داروگیر ناله و نفیر اسیران به فلك اثير می رسید از بام تا شام نایره جدال مشتعل بود و از صبح تا رواح باران فتنه می بارید. خنجر آبدار هر لحظه سری به خاک می انداخت و تیغ آتشبار دود از خانمان برمی آورد و بلارك جهانگیر درع را چون

دراعه غنچه تا دامن می‌درید و تن عدو را چون گل در خون غرق می‌کرد. صدای توپ رعد آواز و خروش تفنگک خارج آهنگ رنگ در روی شجاعان روزگار نمی‌گذاشت. صرصر غضب الهی آتش رزمگاه را دامن زدن آغاز نمود و تندباد حوادث غبار میدان نبرد را بر سر محصوران افشاندن شروع کرد. از دخان توپ و تفنگک همیشه لکه ابری مجاور آسمان قلعه نشینان بینام و ننگ گشته بغیر از گلوله تفنگک تگرگی بر سر ایشان نمی‌بارید. ساکنان حصار پر ادبار که شکاری وار در میان جرگه سرگردان و متحیر مانده دل از جان برداشته بودند گاهی پای جلادت به میدان [۱۲۱ ب] کارزار نهاده با مردم سیبه دستبردهای مردانه می‌نمودند تا روزی به سیبه مردم شیروان ریخته نهایت جلادت و تهور به عمل آورده.

اما فرخ‌خان بیگلربیگی شیروان در آن مقدمه داد مردی و مردانگی داده با عساکر منصور تیغ مدافعت از نیام انتقام کشیده سپر ممانعت به دست انتظام گرفته هرگاه آن گروه گامی پیش نهادندی نوك سنان خون افشان را چون خار در راه ایشان ریختی و به زخم پیکان خارا\* گذار طریق تقدم ایشان فرو بستی. تا آنکه چشم زخمی به بیگلربیگی رسیده به زخم تفنگک جان را فدای آستان ملك پاسبان نمود، فلك را این نشید به زبان آمد:

تن شاه باید که باشد درست      من و جمله را گو شود پای‌سست

القصة بعد از وقوع آن قضیه، آن بخت‌برگشتگان از عرصه معرکه برگردیده روی به حصار آوردند، در انداختن توپ و تفنگک و قاروره کمال جلد دستی و چابکی به کار می‌بردند. از مبدأ جلوس آل عثمان الی الآن مبارزان عرصه دوران این پایه شجاعت و بسالت به رومیان\* گمان نمی‌بردند. حقا که نقد جان را در راه نافذ فرمان حقیقی خود بر کف گرفته به رضاجویی او خشنود بودند.

بباید دانست که مطمح نظر فرخنده و منظور خجسته حضرت

ظل‌الهی که ارتفاع سده مناقب و اعتسالی عتبه مناصب درایتش در مرتبه‌ای است که سیاح\* [۱۲۲ الف] عقل روشن‌رای به ساحل دریای مرحمت بی‌پایان او غوص نمی‌تواند نمود

الهی باد تا افلاك و انجم      مبادا نام نیکش از جهان گم  
به تأیید الهی باد منصور      به تدبیرش ممالك باد معمور  
دعای صبح‌خیزانش قرین باد      سعادت یار و دولت همنشین باد

آن بود که ساکنان عاقبت نامحمود قلعه را به نصایح سودمند و مواعظ دلپسند امیدوار سازند که به‌ضرری از سپاه کینه‌خواه متضرر نگردند.

اما چون فرمان شقاوت نشان ارباب بغی و طغیان به طفرای بی‌سعادت‌ی موشح بود درر غرر آن مواعظ روحانی راناشنیده‌انگاشته از تمویهات و تسویلات شیطانی مخزن سماع انباشته راه نزاع می‌سپردند و غافل از این:

هر نفسی کو به ندامت بود      شهنه غوغای قیامت بود

بعد از آنکه حضرت ظل‌الهی از روی موعظه و دلیل راه حجت بر آن قوم مطرود دلیل مسدود گردانید با وجود حصانت و متانت قلعه که از ثری تا ثریا فرود و فراز خندق و باروی اوست و از سمک تا سماء امتداد سور و پارگین اوست، نه بر بامش طایر بلند آشیان ابر بیضه برف تواند نهاد و نه در دامنش از دوری راه قطره باران تواند رسید

با پشت گاوماهی و با اصل همقرین

با برج گاو و ماهی و با فرع همقران

در همان روز معتمدان سده [۱۲۲ ب] والا به الهام عالم بالا و به فرمان سریع‌الجریان آن نمودار موهبت ایزد تعالی در انهدام بنیان قلعه کمر بر میان بسته در اندک فرصتی بروج حصار را که با بروج



سماوات دم میبارات می زد به ضرب توپ پر آشوب به زمین هموار ساختند و مجموع جنود ظفر و رود بروجی [را] که منسوب به ایشان بود مجوف کرده به چوبها استحکام داده و به تعبیه انباشتن هیمه و نفط پرداختند. منجمان و مستخرجان که رصد بند دقایق علوم آسمانی اند همیشه اقبال آسا در عتبه علیه ربقه اطاعت و انقیاد دارند و در تعیین ساعت یورش ساعی گشته به تاریخ روز سه شنبه بیست و پنجم شهر مبارک رمضان در آتش زدن بروج و یورش حکم قضا مضی صادر گردید.

در همان لحظه شعله غضب پادشاهی در التهاب و زلف غیرت پرچم فتح و نصرت به پیچ و تاب آمد. از حضيض ارض تا اوج سما شعله عالم سوز صد نیزه بالا سمت تصاعد پذیرفت. باره [ای] که چون باروی کهن برج و آسمان به جهت معاونت مخالفان به يك پای ایستاده بود از صدمه آن واقعه هولناک به زانو درآمد و برج که همچون کوه بیستون پای وقار بر زمین استوار داشت به يك پهلو افتاد. دلیران نصرت شعار را که در امر جانفشانی طاقت طاق و در مقدمه قلعه گیری بغایت مشتاق بودند [۱۲۳ الف] قهر شاهنشاهی مانع آمده نگذاشتند که از محل خود قدم فراتر نهند که شاید حصار نشینان تیره روز از نارسائی بخت برگشته مطلع شده از نهیب آن چنان صدمه به ضراعت و التماس پیش آیند و به یمن عاطفت پادشاهی راه نجاتی یابند. ایشان خود از غایت غرور به اصابت قلعه و کثرت ذخیره مغرور بودند نقش اطاعت و فرمانبری بر صفحه صفیر نمی نگاشتند\* و شیوه تمرد و عصیان اظهار می نمودند. قزلباش ظفر تلاش را دیگر تاب مقاومت نمانده به فریاد آمدند. امرای عظام با احتشام بواسطه رخصت یورش و انهدام بنیان آن گروه بی سرانجام در کریاس گردون اساس زانو زدند. بعد از استشاره و استخاره رای خورشید اعتلای آن برگزیده خالق ارض و سما بر آن قرار یافت که بجهت تخریب بنای غربی قلعه که تا غایت از اثر لگدکوب\* توپ

محفوظ مانده معتمدالدوله خلف بيك که به قراولی و محافظت اردوی گردون شکوه اشتغال داشت و با آن حصار پر شر و شور عشقی از دور می باخت توپخانه ترتیب نماید و در هموار نمودن باره و بروج آن سعی موفور به عمل آورد. آن جانسپار اخلاص شعار در مدت سه روز باره و حصار آن سمت را به خاک راه هموار نموده ممر دخول پیدا ساخت.

چون مقدمات رونقی و مهمات سامانی یافت سرداران جیوش گردون خروش [۱۲۳ ب] آلات و ادوات یورش را آماده و مهیا نموده در روز سه شنبه هفدهم شهر شوال ختم الخیر و الاقبال که خورشید زرین بال شش درجه بیت الشرف خود را طی نموده روی به مرکز اعتدال داشت مصمم آن امر خطیر گشتند. نخست پادشاه کامکار بر حسب سنت آباء و اجداد کرام بجهت ظهور فتح و نصرت جبین ضراعت و افتقار به درگاه قادر مختار آورده از بارگاه مالک الملک استیلا بر معاندان و استعلا بر مخالفان مسألت نموده چون چهره مطلوب در مرآت امید آن حضرت جلوه گر شد و روی شاهد آرزو را بی نقاب ارتیاب بدیده دور بین مشاهده فرمود [فرمان داد] که لشکر فیروزی سمات دل از جهات مستعار برداشته بعد از آنکه سه ساعت از روز منقضی گردد و لوائی که بواسطه علامت یورش مهیا شده افراخته شود دلیران معرکه پیکار تکیه به عون و عنایت پروردگار نموده به عرصه «شیر حاجی» آن حصار در آیند و آن شب که حامل روز سعادت بود پردلان لشکر را از ذوق این خبر پهلو به بستر استراحت نمی رسید و شجاعت جنود عاقبت محمود را از شادمانی این مژده راه خواب بر دیده مسدود شد و به تعبیه آلات قتال و جدال پرداخته بعضی را جز قبضه شمشیر دستگیری و برخی را به غیر از کمان گوشه گیر یار دلپذیری نبود. جملگی سلاح و سلب در بر ترتیب داده آماده [۱۲۴ الف] جدال گشتند.

چنان جنگجو تن در آهن گرفت که مژگان او شکل سوزن گرفت

و در روز موعود که زورق آفتاب بر روی سپهر آبگون روان گردید  
و مهر بلند رایت بادبان سیاحت از ساحل مشرق برکشید و زاع شب  
تاریک چهره از صدمه جره باز مهر پریدن گرفت و از امداد نور  
موکب دیجور هزیمت یافت

دماغ زمین از تف آفتاب ز سرسام سودا درآمد زخواب

و خسرو ثوابت و سیار به عزم یورش «شیرحاجی» این نیلی  
حصار قدم به عرصه کارزار نهاد، بعد از تمادی ساعت مسعود  
غبار معرکه بالا گرفته بر روی آینه گردون نشست و آبگیر سپهر  
آبگون از خاک آوردگاه تیرگی یافت

### نظم

رسیدند لشکر به جای مصاف دو پیکار بستند چون کوه قاف  
ز پیکاری لشکر از هر دو جای فرو بست گوشنده را دست و پای  
ز تاب نفس در هوا بست میغ جهان سوخت از آتش برق تیغ

حضرت ظل الهی که نور حدقه اقبال و نور حدیقه اجلال است نوایر  
صولت آتشبار را بر تحلیل آن سده مثال داد و عنان نهضت همایون  
به صوب ارتفاع آن معضله معطوف گردانید.

### نظم

چو زان معرکه یافت شاه آگهی فرود آمد از تخت شاهنشاهی  
نشست از بر باره رهنورد بر آراست لشکر به رسم نبرد  
[۱۲۴ ب]

خود به نفس نفیس متوجه معرکه داروگیر گشته تا به نزدیکی  
قلعه آمده دلیران لشکر را تحریک بر قتال می فرمودند. چون شیر که  
به سرپنجه خود سپاه شکنی کند در هر موضع که خوف زیادت بود به  
نفس مبارک خویش متوجه می شد و در هر جایی که پای اندیشه می-

لفزید قدم مردانگی چون کوه ثابت می‌داشت، تا تیغ آبدارش در آن قلمه‌گشائی نقشی بر آب زد که چون نقش سنگ آتار باقی خواهد ماند، و آتش خنجر گیتی ستانش از میان آن آب آتش جنگی\* افروخت که دود از دودمان دشمن برآورد. از غمام حسام چندان باران بارید که از تلاطم امواج آن وادی به ستوه آمد. پیکر(?) خون در سطح آب چون شفق بر روی سپهر آبگون می‌درخشید و روزگار بر دست و بازوی آن حضرت آفرین نثار کرد و سپهر دفع عین‌الکمال را دعوات صالحات به ادا می‌رسانید و می‌گفت:

در چشمه تیغ بی‌کفت آب مباد

در زلف زره بی‌مدت تاب مباد

القصة از آن حرکت به هنگام که باعث اعتضاد دلاوران عرصه هیجا بود و از مبدأ آفرینش جهان از بنی‌نوع انسان سر نزده لشکر نصرت انجام را دل قوی گشته به استظهار تمام روی در انهدام نموده عرصه «شیر حاجی» را محل قیام کرده به تصرف آوردند. و در نظر موشکافان غوامض علوی و سفلی آن واقعه عظیمه به نوعی جلوه‌گر شد که گویا روز فزع [۱۲۵ الف] اکبر در برابرش سوری و غوغای عرصه محشر در جنبش جشن پر سروری می‌نمود. وسعت تنگ [فضای] «شیر حاجی» از برق آبدار آتشبار و شعاع جبهه بهادران نصرت‌شمار مانند آفتاب جهانتاب می‌درخشید، و از خروش تفنگ گوش گردون کر می‌شد، و از صدای کوس و کره‌نای زلزله در ارکان عالم و ولوله در جان طوایف بنی‌آدم می‌افتاد. چنان تنگ شد عرصه دار و گیر

که چون آستین خورد صد چین نفیر

در آن روز گرد نبرد به مرتبه [ای] بالا گرفت که رمد در دیده خورشید ظاهر گردید. صیاد اجل دستی برآورد که طریق مناص بر روح بعضی چون طبیعت مسرور می‌گشاد و مرغ جان برخی را چون

ذره بیسر و پای به هوای عدم پرواز می‌داد و راه گریز جمعی چون حوالی قفس بر مرغ‌رمیده می‌گرفت. نظارگیان عالم بالا و تماشائیان ملأ اعلی ابواب سماوات مفتوح نموده بر جلادت و مردانگی دلاوران معرکه نبرد زبان تحسین گشادند. سادات و قضات و علما و اعیان [و] ارباب عمایم به مسئلت این فتح مبین استغاثه به درگاه خالق بی‌ضنت\* نموده به خواندن سوره فتح اشتغال می‌نمودند.

حضرت ظل‌الهی امر فرمودند که علی‌قلی بیک دیوان‌بیگی با جماعت همیشه کشیک به کومک روند. ایشان نیز به تعجیل تمام روان شده در آن امر سعی موفور به [۱۲۵ ب] به عمل آوردند و از صدمه نهیب آن واقعه هایلله مرینخ از واهمه در زیر طیلسان مشتری پنهان می‌گشت و کیوان گوشه ایوان خود را ویران ساخته در کنجی هارب و هراسان مخفی می‌بود. دلیران لشکر نصرت توأمان حسب‌الفرمان حملات متواتر بر متمردان و مخذولان شکسته خاطر آورده جمعیت آن گروه [را] که چون پروین یکجا جمعیت داشتند بنات‌النعش وار پراکنده نموده سرهای قتیلان [را] به رکاب مسعود انداختند. آن بخت برگشتگان نیز از وفور شهامت و بسالت بقدر مقدور پای ثبات قایم کرده نهایت جلدی و مردانگی به عمل آوردند و از برق جهانسوز قاروره و انداختن توپ و تفنگ پر آفت عرصه رزمگاه را نمونه صحن قیامت می‌ساختند. تا بدان هنگام که مهر جهانتاب به سمت الرأس رسید مبارزان لشکر منصور به امداد و معاونت ملک غفور دشمنان را مقهور ساخته حصار «شیرحاجی» را که باعث امیدواری آن طایفه بود مسخر نموده به تصرف درآوردند. آن تیره‌روزان قلعه پناه از بیم آن داهیه عظمی شمشیر در نیام نهاده سپر بینداختند و داعیه «من نجا برآسه فقد ربح» عنان عزیمت تافته روی به حصار دوم قلعه کرده «نارین قلعه» را پناه خود ساختند. آن روز از ابتدای یورش تا محل فتح هفت ساعت در میان عساکر نصرت‌مآثر و جنود اهل روم بازار قتال و جدال گرم بود و مشاطه [۱۲۶ الف] اجل عارض دلیران

محفل رزمگاه را به غازه خوناب گلگون می ساخت.  
 حضرت ظل الهی از آن فتح که به محض لطف و عنایت ملک بیچون  
 بود سجدات شکر نموده به دلداری جوانان یکه تاز شروع نموده هر یک  
 را فراخور خدمت تفقد و نوازش به جا آوردند و به مستقر جلال نزول  
 فرموده

### نظم

فروزد به ماهی و برزد به ماه بن تیره و قبه بارگاه  
 و بعد از چند روز عساکر منصوره در تضییق دوایر حصار اجتهاد  
 نمودند.  
 آخر الامر سرداران سپاه و بیگلر بیگیان کینه خواه و یوزباشیان و  
 قورچیان و غلامان در اندک فرصتی برج و مقام خود را که از چنگ  
 مخالفان گرفته بودند مستحکم و آباد ساختند و در کندن و نقب زدن  
 بروج نارین قلعه شروع نمودند.  
 در آن روز مسرت اندوز چهارده توپ که معشوق و مطلوب اهل  
 قلعه بود و در بروج و باره «شیر حاجی» مرتب نموده در انداختن  
 آنها آرام نداشتند چنانکه از ابتدای محاصره راقم حروف را شبی  
 به خاطر رسید که اوقات صرف شماره آن نماید. هنوز يك ساعت از  
 آن اراده بیفایده نگذشته بود که هفتاد توپ که گلوله آن به اردوی  
 گردون شکوه می افتاد به قلم آمد. لاعلاج از آن حساب بیحساب دست  
 برداشته تکیه به عنایت ملک منان نموده چون شاهد فتح از نقاب  
 اجتهاب به مرحمت مسبب الاسباب نمودار گشت و عروس نصرت  
 پای ارادت در خلوتگاه عشرت نهاد [۱۲۶ ب] حضرت ظل الهی امر  
 فرمود که در تخریب حصار ثانی دلاوران به عون شفقت ربانی سعی  
 باشند.

بر رای ارباب دانش و اصحاب بینش که کار آگهان رموز  
 آسمانی اند پوشیده و مخفی نماناد که سنوح این داهیه عظمی بغیر از

اعتلای دولت و ارتقاء رایت با رفعت شهریار کامکاری که سده سنیه اش قبله گاه آمال پادشاهان ذوی الاقتدار و عتبه علیه اش [محل] تقبیل و تلثیم گردنکشان نامدار است نخواهد بود، چرا که مطالعه کنندگان تواریخ که در فنون اخبار سیر و آثار پادشاهان سلف عمر گرانمایه تلف نموده اند به ورقی از اوراق و به صفحه ای از صفایح هیچ کتب برنخورده اند که شمه [ای] که دلیل و تصریح این چنین فتحی که سرآمد فتوحات تواند بود ثبت شده باشد.

★ ★ ★

این کمترین بی بضاعت کم استطاعت نیز در عنفوان شباب که از مصایب پر مصاعب مکار لایعب دینا پر خبری\* نداشت و ناهمواری و درشت خوئی گردون پر فسون اثری نمی کرد گاهی به خواندن نسخ مثل تاریخ جهانگشای خواجه عطاملک جوینی و نسخه معتمد محمد جریر الطبری و شش جلد روضة الصفا فی فضایل مآب محمد بن خاوند شاه امیر خواند و مسود ثلث المشتهر به حیث السیر خواند امیر و به نتایج\* وقاد ابن جوزی و وصاف الحضرة مولانا عبدالله شیرازی و ظفر نامه\* مولانا شرف الدین علی یزدی و به تاریخ الفی احمد بن حمدالله تتوی رغبت و اراده می نمود و بقدر دانش [۱۲۷ الف] و فهم خود از مطالعه آنها محظوظ و بهره مند می گردید در هیچ سطرری از سطور و در هیچ حرفی از حروف آن به نظر نیامد که پادشاهان ماسبق را عطیه این قسم فتحی روی نموده باشد.

هرچند وقایع الیم و فتوحات عظیم ایشان زبانزد عالمیان است اما از این معنی که گوش مبارزان و هنگامه آرایان آن طبقه از بزرگ و کوچک به نغمه سیر آهنگ تفنگ آشنا نگشته و اساس و بنیانشان به آوازه توپ مخالف مغلوب نشده ظاهر می شود که کار معركة جنگ بر جنگجویان این طایفه تنگ تر شده باشد، دلیرانی را که درین زمانه پر آشوب گلوله توپ به جای نارنج از کف مطلوب به نظر آید از برق

شمشیر و صفیر تیر و از سنان رمح و صدمه گرز و دست انداز کمند  
گلوگیر چه بیم خواهد بود.

### نظم

انصاف دهند نامجویان کامروز

صد عقده به کار جنگ پیش افتاده است

نفس درازی را نتیجه‌ای بجز دردسر نیست. به مدعا کوشیدن  
بهتر از هرزه خروشیدن است. شهسوار سخن را به میدان یکه‌تازی  
جولان دهم و عروس لفظ را از پی عقد و تناکح معنی زیب و زینت  
بخشم که چون از قضیه مرضیه فتح حصار اول هفت روز سپری شد  
نبرد آزما میان معركة دلاوری بروج و باره حصار ثانی گردون توان را  
از کاوش بیل و کلنگ چون قالب بیجان کرده بر سر چوبها تعیین  
نمودند.

و به روز سه‌شنبه بیست و چهارم شهر شوال حسب الامر پادشاه  
صاحب اقبال در قلع و قمع رومیان [۱۲۷ ب] قلع پناه جازم گشته  
صد ذرع\* آن باره را که آماده احتراق شده بود بجهت اراده یورش  
آتش زده مصمم نهب و غارت گردیدند و از خروش کوس و غریو  
نامداران صاحب ناموس ولوله در گنبد آبنوس افتاد و فلك به‌زبان  
نصیحت به گوش ایشان این نشید سرانیدن آغاز نمود:

جهانداری آمد چنین زورمند	در دوستی زا پرو بر مبند
به‌هرجا که آمد ولایت گرفت	جهان را به‌زیر حمایت گرفت
بدین گونه کار خدائی بود	خصومت خدا آزمائی بود

محصوران روسیاه رومی سپاه را پای تدبیر در لغزش آمده بقیه  
که از اسباب قوت و قدرت به تکلف برقرار داشتند از هم فروریختند.  
حضرت ظل‌الهی را بجهت صبری که بر مفتاح رماح امانی است  
نتیجه مراد روی داد و شجره ثبات که کلید بند شکلهاست ثمره



کامرانی بار آورد و به حکم «من قرع باباً ليج وليج» ابواب آمال بر روی اقبال گشاده گشت و به مضمون «من طلب شيئاً جد و جد» غنچه امید از گلستان دولت شکفیدن گرفت، از خنده تیغ جهانگشای پادشاه خورشید رای چهره ظفر ضاحک و مستبشر و از ابتسام حسامش فتح مبین خندان شده حصن حصین ایروان به عون و عنایت ملك منان گشاده گشت. قلعه نشینان جز اعتراف به گناه خود چاره ندیدند به فریاد الامان درآمدند. يك دو نفر از معتمدان خود را به جهت شفاعت فرستادند.

کس آمد که دربان این کوهسار ستاده است بر در به امید بار  
[۱۲۸ الف]

چو بر شه دعا کرد ز اندازه پیش کلید در دژ بینداخت پیش  
[چو حکم از در آسمانی تراست تو دانی و دژ، حکمرانی تراست]  
جهاندار شاه فرشته نهاد نوازش به جای عقوبت نهاد

حضرت ظل الهی چند نفر را طلب نموده به نوازش و شفقت بنواختند. ایشان زبان ضراعت و شفاعت گشوده گفتند:

کای شاه فلك مسند عالیمقدار

رونق ز تو یافت کار این نه پرگار

آییم به پیشت از نگیری تقصیر

افتیم به پایت از دهیمان زنهار

جبین مسکنت بر زمین نهاده عذر تقصیر قلعه نشینان گناهکار خواستند و حقیقت حال کثیرالاختلال مرتضی پاشا که از اثر زخم جانگزای به او رسیده مقتول شده بود به عز عرض رسانیدند.

حضرت ظل الهی بنا بر «[در] عفو لذتی است که در انتقام نیست»

از سر جرایم و زلات ایشان گذشته تقسی بیک استاجلو یساول باشی قور را به اتفاق مستشفعان روانه نموده استمالت بسیار به ساکنان قلعه دادند و به لفظ گهربار در این باره فرمودند که بنا بر عادت

آباء کرام و اجداد عالی‌مقام از تقصیرات و آثام ایشان گذشته به جان و مال امان دادیم. در همه باب مطمئن خاطر بوده خلشی به خود راه ندهند و هرکس از سر طوع و ارادت به آستان ملك پاسبان مسا قرار گیرد\* در سلك ملازمان منتظم گشته فراخور حال مورد عنایت ما خواهد شد و هرکه را حب الوطن دامنگیر شود و اراده جاه و مقام [۱۲۸ ب] اصلی نماید با سلب و سلاح او را روانه ساخته مانع نخواهیم گردید.

هر که خواهد گو بیا و هرچه خواهد گو بگو  
کبر و ناز و حاجب و دربان در این درگاه نیست

از لذت این خبر خجسته‌اثر که به مذاق تلخکامان از زندگی نومید رسید اشباح خالی از ارواحشان به حرکت مذبوحی متحرك شده به خاکبوسی سده سنیة فلك مرتبه مصمم گشتند.

و چون طلیمه صبح چهارشنبه بیست و پنجم شهر شوال از افق دولت و اجلال ظاهر شد و آفتاب زرین طناب از چار دیوار قلعه این کهن دولاب استخلاص یافته به عزم سیاحت قدم در عرصه جهان نهاد پادشاه زمین و زمان به ترتیب جشن خسروانه و مجلس پادشاهانه فرمان داد تا فراشان چابکدست برق آثار در معاذی قلعه سایبانهای اطلس که با سپهر املس برابری می‌کرد برپای سازند و اسباب مجلس‌آرایی که هیچ دیده مثل آن ندیده جا به جا مهیا نمایند. به فرمان قدر توأمان در آن روز محفلی آراسته گشت که مربع‌نشینان بزم علیا و مخمس‌نوازان عرصه غبیرا آوازه شکوه آن را در دور اقالیم ربع مسکون سیما نیشابور و حجاز و اصفهان و عراق عرب و عجم به مسامع اصل و فرع و بزرگ و کوچک از ترك و بیات و كافة امم رسانیده از رشك نغمه زم‌آمیز قلوب مخالفان مغلوب را در کوچه تن‌ممتحن به مثابه زنگوله قرین [نالۀ] حزین و طپیدن گردانید و صدای نغمات آن مجلس روحانی [۱۲۹ الف] از چپ و راست به گوش

هوش واقفان شش آوازه جهات می‌رسید.

### بیت

فاش گردیده است در عهد شه روی زمین

شرح رزم آن‌چنان و وصف بزم این‌چنین

و این کمترین بی‌بضاعت تاریخ فتح مقدمه را که در این نسخه ثبت است به نظم درآورده در آن روز به نظر مبارک همایون رسانیده، کمال استحسان یافت و به صله گرانمایه سرافراز شد.

تیر آهم راست آمد بر هدف  
کامد آوازی به گوش از یکطرف  
چون فروزان گوهر از برج شرف  
گفت سرخیل جهان شاه نجف  
هم سعادت وام گیرد هم شرف  
گوش پردر کن ز حرفم چون صدف  
آنکه ما را هست فرزند خلف  
از زبان من به تعظیم و شرف  
غم‌مخور از مکر دشمن لاتخف  
هر طرف فوج ملایک بسته صف  
با لب خندان و از روی شمع  
ملك از کف رفته باز آمد به کف

دین پناها دوش در وقت دعا  
جبهه‌ام از سجده خاک آلوده بود  
چشم بگشادم بدیدم طلعتی  
گفت دانی کیستم؟ گفتم که نی  
آنکه مهر از پرتو اقبال من  
گفت بامن خیز و از سر کن قدم  
رو به پیش شاه دریادل صفی  
مژده فتحش رسان آنکه بگوی  
گر دو روزی قلعه [ات] از دست رفت  
کز پی امداد فتح لشکرت.  
بعد از آن گفتا به من کای نکته سنج  
زود بهر سال تاریخش بگو

مطلب از برداشت و فرو گذاشت کلام مسرت انجام آن است [۱۲۹] ب] که از نوید مژده امان ساکنان قلعه نقد جان در کف گرفته از روی اخلاص بدرگاه گردون مناص [پناه] جستند. سرداران و پاشایان عظیم‌الشان مثل ذوالفقار کیا\* که رتق و فتق مهمات قلعه و رونق معاملات مرتضی پاشای مقتول به رای [و] رویت او منوط و مربوط بود و شیخی جان پاشای حاکم قارص و ابراهیم پاشای فرمانروای مرعش

و سوندوک پاشای بیگلربیگی طغات\* و مؤمن پاشای صاحب لوای رقه و علی پاشای والی بورسه و دیگر پاشایان و زعما و قول بیگیان و ینکچری و شورباچی و دلیران معرکه کارزار دیده به استسلام\* آستان سپهر توأمان سر مباحات به اوج رسانیدند. خسرو کامکار گردون وقار به نظر مرحمت التفات نموده بعد از آنکه قامت ناساز ایشان به تشریف گرامی مشرف گردید رخصت مجلس نشینی یافته جلیس بزم اختصاص گشتند. چون از سورت جام مدام خیالات خام از کاخ دماغشان بیرون رفت جبین مسکنت و ضراعت بر خاک سوده زبان به اعتذار گشودند و اظهار ندامت و شرمساری خود نمودند طبع سلیم پادشاه هفت اقلیم به دلجوئی و مراقبت\* احوال ایشان پرداخته لحظه به لحظه به نوازشات و تملطفات دیگرگونه چهره آمال ایشان را گلگون می ساخت و کلمات شفقت آمیز که مؤید بر عفو و اغماض بود به سمع آن دل از دست دادگان می رسانید.

آخر الامر دریای مرحمت پادشاهی در تموج آمده بالکلیه از آثام [۱۳۰ الف] و جرایم آن قوم بی ننگ و نام که در قلعه داری غایت جلادت و مردانگی به عمل آورده بودند گذشته به محض اعتراف گناه رقم عفو بر صفحه عصیان کشیدند.\*

### بیت

در رزم به دست آرد و در بزم ببخشد  
ملکی به سواری و جهانسی به سؤالی

بعد از اطمینان قلب آن جمع بیسر و سامان را سوای پاشایان و دلیران معتبر جملگی با ذخایر و زخارف و اسب و سلاح رخصت انصراف داده روانه وطن مألوف نمودند و بجهت خدمتگاری پاشایان مذکور مهمانداران تعیین کردند که همه وقت ایشان را در بزم بهشت آیین حاضر سازند و خود در کارسازی و تهیه اسباب قلعه سعی گشتند.

بیت

چنین کنند بزرگان چو \* کرد باید کار  
چنین بماند ز شمشیر خسروان آثار

## سیچقان ٹیل ۱۰۴۵

گفتار در آمدن نوروز سیچقان ٹیل خمسین و اربعین و الف و روانه شدن حضرت ظل الہی بعد از تعیین نمودن بیگلربیگی ایروان و متوجه شدن به جانب عراق و اصفہان و آنچه در آن سال سانح شد.

باز این چه جوانی و جمال است جهان را  
وین حال کہ نو گشت زمین و زمان را  
ہم جمرہ بر آورد فرو بسته نفس را  
ہم فاخترہ بگشاد فرو بسته زبان\* را

در روز پنجشنبہ دوازدهم شہر شوال سنہ خمس و اربعین و الف ہجری آفتاب عالمگیر بہ بیت الشرف خود نزول نمودہ حضرت ظل الہی امرائی [را] کہ در سببہ بودند طلب نمودہ مجلس نوروزی آراستند. چون مقدمات [۱۳۰ ب] فتح قلعہ در سنہ سیچقان ٹیل روی نمودہ بنا بر آن کہ سر رشتہ سخن از ربط نیفتد در یکجا بہ تفصیل بہ قید تحریر در آورد.

چون خاطر آفتاب مآثر حضرت ظل الہی از مقدمہ فتح شادمان گردید باز چہرہ گشایان ہوای ربیعی و نقشبندان قوای طبیعی بہ مؤدگانی این فتح خجستہ ثمر لعبتان بہار و نورسیدگان از ہار را چون بتان خلخ و قندہار در حجلہ حسن و کمال و حلیہ کمال جمال و اعتدال بر منصہ آفرینش و نظر ارباب دانش و بینش بہ خوبترین وجہی جلوہ دادند، «فتبارک اللہ احسن الخالقین» - و دست اصطناع

واهب الصور که عقل فعال و مدبر عالم عناصر است هر یکی را بجهت استعداد و قابلیت هیولیات و مواد صورتی در کسوت پرنیان و دیبا بخشید و از جامه خانه تقدیر «انک علی کل شیء قدیر» [بر] قامت هر فردی از افراد خلعتی به تجدید مطرز به طراز «انالفی خلق جدید» ارزانی داشت.

زمین چه خدمت شایسته کرد گردون را  
که باز در بر او خلعت شهاب انداخت

نسیم باد در احیاء خاک مرده و شاخ پژمرده دم اعجاز «احی الموتی» می زند و برهان «ابراء الاکمه» در \* حدقه نرگس که ناپینای مادرزاد بود روشن می گرداند و شکل مستدیر مسدس اطراف او را که از زر تاب و نقره پاکیزه بر شاخ زبرجد تازه بر هیأتی هرچه رعنا تر و صورتی هرچه زیباتر تعلیق گرفته بر دقایق صنع پروردگار شاهدهی عدل می سازد. ساحت باغ [۱۳۱ الفضا] از آتش گل رونق آب گرفته و اجزای خاک از نکهت باد مزاج مشک ناب پذیرفته و از گریه بسیار هوا و خنده غنچه اندک بقا سر آیت «فلیضحکوا قلیلا و لیبکوا کثیرا» به عیان پیوسته. سرو سهی در مقام آزادی راست ایستاده و لاله رعنا کلاه از سر مستی کج نهاده. القصه عروسان باغ و گوشه نشینان راغ چون نگارخانه ارژنگ به دیبای هفت رنگ آراسته گشته.

چون جهان را سوری و عالم راسروری از یمن مقدم بهار به هم رسید حضرت ظل الهی بعد از اتمام جشن نوروزی به مهمات ملکی و جهانداری پرداخته به تعیین امیری صاحب تدبیری که تنسیق ولایات چخورسعد به رای اصابت تدبیر او مقرر شود امر فرمودند.

چون امارات اخلاصمندی از جبین کلبعلی خان حاکم لار واضح و لایح بود ایالت آن ولایت را به مشارالیه عنایت فرموده به تاریخ غره شهر ذی قعدة به شرف پایبوس سرافراز ساختند و حکم قضا مضمی

در باب مرمت خرابی بنای قلعه از مکن لطف و سعادت صادر گردید که به دستور سابق عمارات عالیه و ابنیه او را به حلیه آبادانی درآورده به کثرت ذخیره و وفور آذوقه و اسباب قلعه‌داری زیب و زینت دهند.

حسب‌الفرمان قضا جریان مقرر شد که قزاق‌خان توپخانه زیادتی را به‌جانب عراق برد. چون خاطر خجسته‌مآثر حضرت ظل‌الهی را که مهیب انوار‌الهی و مهبط [۱۳۱ ب] فیوضات نامتناهی است از مقدمه ایروان فراغتی دست داد نخست در روز جمعه به الهام حضرت حی الذی‌لاینام به مسجدی که در وسط حقیقی قلعه واقع است به مرافقت سادات عظام و علماء فخام به قرائت خطبه و اقامت صلوة قیام نموده بعد از [ادای] نوافل و بخشش و انعام شامل به طرب و سرور و عیش و حضور مشغول شدند و مدت عشرت چون متمادی گردید به رهنمای توفیق اراده مراجعت از آن صوب با صواب از ضمیر خورشید تنویر سر زده حکم همایون شرف نفاذ یافت که لشکر ظفر اثر به تهیه کوچ پرداخته روان شوند.

و خود به دولت و اقبال در روز سه‌شنبه سیم شهر ذی‌قعدة عنان یکران عزیمت به جانب آذربایجان مصروف داشته متوجه گردیدند. چون بواسطه کثرت سیلاب عبور از آب ارس مقدور نبود از راه بهشت‌آباد اردوباد و اعلی‌درسی\* روانه‌گشته از پل‌خداآفرین گذشته و به صوب قراچه‌داغ متوجه شده در طی مسالک ساعی بودند و اردوی گردون شکوه فوج فوج و گروه گروه صحاری و بوادی آن ولایت پر گریوه و کوه را به قدم انقیاد و اطاعت می‌سپردند. فراز و نشیب آن وادی ساده بی‌جاده به‌حدی بود که در هر قدم از فراز آن راهروان را با مشتری و کیوان مکالمات و محاورات واقع می‌شد و در هر گام از نشیبش ملاقات گاوماهی به عین‌الیقین مشاهده می‌رفت.

فرازش چو\* تخت بلند و نشیبش [۱۳۲ الف]  
نگونتر ز بختم به چندین مراتب



چون مفاوز و جبال\* پر اشکال به عون ایزد متعال سپری شد در اثنای طی مراحل خبر طاعون و وبا که بغداد را از صدمه آن نمونه دشت کربلا کرده بود رسید که بیگلربیگی دارالسلام در عریضه خود عرض نموده که جمعی کثیر از ملازمان درگاه و تفنگچیان خاصه و مردم شهر و ولایت را صرصر آن حادثه به باد فنا داده بنا بر آن عمده الامرا سیاوش بیک قوللر آقاسی راروانه آن صوب با صواب گردانیدند که لشکر آن ولایت بر سر او جمعیت نموده در محافظت آن حدود سعی باشد.

و خود به دولت و اقبال نخست از سر اعتقاد درست در قصبه اهر به طواف قطب الاقطاب الکرام و رکن الاوتاد و الاغواث العظام شیخ شهاب الدین اهری نورالله مرقد و مضجعه مبادرت نموده از روح پر فتوح آن بزرگوار عالی مقصد استمداد همت نموده احرام آستانه مطهره سالک مسالك طریقت، سیاح بیدای، حقیقت، سیاح دریای مجاهدت، غواص بحر مشاهده، بادیه پیمای قیافی تحقیق، دشت نور بوادی توفیق، جرعه نوش مضطبه توحید، درد آشام میکده تجرید، آنکه راهروان طریقت بی مددکاری همت والاش پی به مقصد نبرند و بی رهنمونی قاید جلالش از سر چشمه مقصود فیضی نیابند، اعنی حضرت شاه صفی الدین اسحق الحسینی موسوی از سر صدق و اخلاص بسته متوجه دارالارشاد اردبیل گردیده به تاریخ [۱۳۲ ب] روز یکشنبه پیست و هشتم شهر ذی حجه ساحت آن بلده را رشک افزای خلد برین ساختند. بعد از آداب زیارت و ادای تعیت به رضا جوئی زیردستان و غمخواری مسکینان پرداخته صلوات و صدقات به مستحقان ایشار نمودند. مبشران قضا و قدر مژده آن فتح خجسته را به اطراف عالم منتشر ساخته باعث آرامش عالمی و آسایش جهانی گردید.

القصه چون دارالارشاد اردبیل محل نزول آن برگزیده رب جلیل گردید از اطراف اخبار مسرت آثار به سده سنیه روز به روز متواتر و متوالی می رسید.

در غرة محرم سنه ۱۰۴۶ ملازم بیکتاش خان خیر برطرف شدن  
طاعون و امنیت بلاد بغداد به عرض رسانید.

و در همان روز ایلچی پادشاه و الاجاه اروس آمده در محل مناسب  
او را فرود آوردند.

و خود پای سعادت در رکاب آورده به موضعی که ساروخان طالش  
زنگل به جهت [شکار] ترتیب نموده بود رفته شکار بسیار واقع شد و از  
آنجا به دولت [و اقبال] مراجعت نموده در روز دوشنبه هفدهم در  
باغی که از بایندرخان شیخاوند بود جشن پادشاهانه ترتیب داده  
ایلچیان اروس که یک دست شنقار و بیست جامه سمور به رسم سوغات  
آورده بودند بار یافته به شرف پابوس مشرف شدند.

و در بیست و ششم شهر مذکور در عمارت دولتخانه که ذوالفقار  
خان ترتیب داده به سعادت و اجلال نشسته در تقسیم داروغگی و  
فتحنامه ها شروع کرده هرکس [را] فراخور خدمات به رجوع مهمات  
سرافراز ساختند. [۱۳۳ الف]

و هر یک از یوزباشیان و قورچیان و ملازمان و تفنگچیان را  
درخور حال به انعامات و افره بهره مند گردانیده در احکام فتحنامه  
قید شد که حکام هر محل آن وجه را خود مهمسازی نموده به رعایا و  
زیردستان چیزی حواله ندارند.

و در آن ساعت امیر سلیمان جهت ایالت کردستان و اردلان و  
عباسقلی بیک بجهت حکومت اورمان به تقبیل آستان مشرف شده مقرر  
شد که علی بیک زنگنه امیر آخور باشی با سیصد نفر تفنگچی به اتفاق  
ایشان از راه حسن آباد به کردستان روند و عباسقلی مین باشی  
تفنگچی را با پانصد نفر تفنگچی به جهت محافظت قلعه ایروان  
تعیین نموده روانه ساختند.

و در روز شنبه نهم ربیع الاول کلبعلی بیک دواتدار را بجهت  
تولیت آستانه صفویه و ایالت اردبیل مقرر نموده، و مقصود سلطان  
قراداغی بجهت منصب جلیل القدر خلفائی، و خاندانقلی بیک یوز-

باشی افشار برای ایالت ولایت فراه، و حسام بیک ولد ذوالفقارخان برای حکومت قزل آغاج پابوس\* نموده به خدمات مشغول گشتند.

بر رای خرده دانان دانش پژوه پوشیده نماند که چون قبل از این خان احمدخان اردلان حاکم کردستان را بواسطه مرضی که عارض دماغ شده مالیخولیائی به هم رسیده بود پایه عقلش از بلندی رو به پستی داشت با وجود آن حال همیشه ملحوظ خاطر شاهنشاهی بوده به معالجه حکمای حاذق حدقه از جا رفته [۱۳۳ ب] او باز به حال اول رسید، چون احوال او روی به بهبودی نهاد به ولایت خود رفته خیالات فاسد راهزن هوش او گشته به ساغر نمک به حرامی مدهوش شد و ارادت فاسد به خاطر رسانید. خرد که ناصحی خرده بین و مستشاری امین است نقص آن عزیمت را به هزار زبان بیان می کرد و ابطال این اندیشه را به هرگونه زواج پند می داد یعنی با ولی- نعمتی که یکی از بخششهای او جان نازنین است جز طریق نیکو بندگی نباید سپرد و با منعمی که گوهر عیات یکی از احسان او بود جز جاده مطاوعت و انقیاد پیش نباید گرفت، شاخ گیا چون در سایه سرو سهی تربیت یابد اگر ازو سر کشد از سر درآید، و ذره چون خاک برداشته آفتاب بود اگر ازو کناره گیرد سرگردان [ماند]، «الا لعن الرحمن من كفر النعم». اما چون ابواب اصفا به مسامیر خذلان مسدود بود از جاده انقیاد انحراف جسته راه تمرد و عصیان پیمودن آغاز نمود. حضرت ظل الهی به الهام هاتف غیبی به این معنی ملهم گشته فرمودند:

بر نکشد شاخ نو از سرو بن      تا نرنی گردن شاخ کهن  
تا نکنی رهگذر چشمه پاک      آب نزاید ز دل چشمه پاک

حکم قضا مضی به سیاوش بیک قوللر آقاسی و به شاهویردی خان حاکم لرستان و امرای آن سرحد نوشته شد که در قلع و قمع آن مردود سعی موفور به عمل آورند. ایشان حسب الامر جهان مطاع آفتاب

ارتفاع از محال خود به حرکت آمده رو به ولایت [۱۳۴ الف] خان احمدخان می‌گذارند. خان مذکور بیشعور از صدمه و نهبیب دلاوران هراسان گشته روی به قلعهٔ اورمان که از قلاع حصین آن دیار است نهاده که شاید چند روز به تحصن آن قلعه پرداخته فی‌الجمله از چنگ روزگار امان یابد. غازیان شیرشکوه از این معنی [آگاهی یافته] راه دخول او را مسدود ساخته مانع می‌گردند. خان مذکور نیز با چند نفر از ملازمان جانشین خود در برابر آن جنود مسعود پای ثبات افشوده شروع در منازعه و مجادله می‌نمایند، تا آنکه از یمن اقبال بیزوال شکست به او راه یافته پانصد نفر از ملازمان او بعضی مقتول و برخی مثل میرعلی و محمدقلی توپچی‌باشی اسیر گشته اسب و شتر و کارخانه‌های او را با کل ایلخی به دست آورده خدمتش با چند نفر راه گریز پیش گرفته به جانب قزلجه و شهرزور می‌رود و غازیان بعد از آن فتح سالماً و غانماً داخل قلعهٔ اورمان شده به عباسقلی بیک که بجهت حکومت آن تعیین شده بود می‌سپارند.

بعد از سنوح این واقعه قوللرآقاسی و شاهویردی‌خان مقدمات مذکور را مفصلاً نوشته ارسال نمودند. در روز پنجشنبه دوازدهم شهر ربیع‌الاول این خبر به پایهٔ سریر اعلی رسید. حضرت ظل‌اللهی درین روز مجلس آراسته ایلچیان دادیان و کوریال را که به شرف تقبیل آستان مشرف شده بودند طلب نموده به خلاع فاخره سرافراز ساخت و اسبهای خانه‌زاد را که از جانب عراق آورده [۱۳۴ ب] بودند به عساکر منصوره قسمت نمودند.

و در روز شنبه بیست و یکم از جانب قوللرآقاسی عریضه [رسید] که خان احمدخان از کرکوک گذشته نزد کوچک احمد که در حوالی موصل است رفته استمداد کومک از مشارالیه نموده او نیز بنا بر التماس یک‌هزار و پانصد نفر از جوانان روم و کردستان [را] همراه طیفون\* ملازم خان مذکور نموده روانهٔ آن حدود نمودند. حسب فرمان قضا جریان مقرر شد که آقا خان مقدم به کومک جماعت

رفته در استیصال مخالفین سعی نماید. خدمتش را در روز دوشنبه بیست و سیم متوجه آن حدود گشت و پیش از ورود لشکر مقدم شاهویردی خان با جنودی که به اتفاق طیفون آمده بودند ملاقات نموده بعد از مجادله و منازعه عظیم شکست به لشکر مخالف راه یافته جمع کثیر مقتول گشته اسباب ایشان به دست غازیان نصرت فرجام در می آید.

چون پرتو این خبر بر پیشگاه ضمیر انور تافت حضرت ظل الهی در آن روز بزم پادشاهانه ترتیب داده ایلچی روم و دادیان و سید هاشم ولد سید منصور عرب و سرخای خان شمخال و اکابر داغستان و اعیان اکراد و سایر مهمانان را طلب نموده به عیش و عشرت مشغول شدند.

ایلچی روم و شمخال را با ولد ایلدارخان به خلاع فاخره سرافراز ساخته رخصت انصراف ارزانی داشتند و مصحوب ایلچی روم محمود آقاسی بلوک باشی قارص [را] که گرفتار شده بود روانه نمودند.

و در چهارشنبه نهم [۱۳۵ الف] به سر بیلاق سولان که از شهر تا آن مکان دلگشا قریب به سه فرسخ بود رفته داد عیش و شادمانی دادند، الحق بیلاق مذکور از بیلاقات معظم جهان است. چشمه های آب گرم و سرد در آن سرزمین بهشت تزیین و فور تمام داشت. عرصه مینو مانندش طعنه بر خلد برین می زد.

اگر بر سبزه اش پویی به فرسنگ

سر خاری نیابی زعفران رنگ

دو روز در آن مکان توقف نموده متوجه شهر گشته بجهت تعیین ساعت خروج از آن بلده و رفتن به جانب عراق امر فرمودند و در چهارشنبه نهم ربیع الثانی به حد ترخص رفته به زیارت مرقد منور سید جبرئیل نورالله مرقد به کلخوران آمده آداب زیارت به عمل

آورده.

و در روز سه‌شنبه پانزدهم سه‌ساعت از روز گذشته از دارالارشاد اردبیل بعد از زیارت وداع روانه عراق گردیده و طی مفاوز روز به روز واقع می‌شد تا به مقصد نزدیک شدند.

□□

□□

گفتار در آمدن خان احمدخان اردلان به اتفاق کوچک احمد حاکم موصل و ماردین و شکست یافتن آن گروه و به قتل رسیدن کوچک احمد و فرار نمودن خان احمدخان و رفتن حضرت ظل‌الهی به جانب اصفهان.

□□

□□

بباید دانست که چون دشمن پا از حد اعتدال بیرون نهد قوی مذهب کامکاری آن است که با ایشان سازگاری نمی‌باید کرد و در استکفای امور اعادی شیوه غفلت و تمادی نباید سپرد، و چون مخالف از جاده صواب انحراف جوید [۱۳۵ ب] پیغام به نوك سهام یا زبان حسام باید داد و عتاب به تقریر صفاح یا به سنان رماح باید کرد، و چون دشمن از حد وسط تجاوز کرد میانجی از شمشیربران باید طلبید و قطع و فصل از بلارک گیتی‌ستان چشم باید داشت، و چون شواهد جحود محسوس گردد بیان قاطع تیغ را به دفع آن باید گماشت. بهشت در سایه شمشیر است. هر که را نه به آن کار بود در دوزخ مذلت و هوان باید بود، و رزق ابرار در ظللال رماح نهاده. هر که نه بدان توسل جوید تنگ روزی باید زیست. آن را که تیغ در نیام است کارش با نظام نیست، و آن را که صمصام خون‌آشام نیست رفعتی بر دوام نه. هر که را آفتاب دولت روشن باید روز معرکه را تاریک باید کرد. آن کس که چمن مراد شاداب خواهد از ابر ناورد گاه باران خون باید بارید.

نمودار این سیاق آنکه چون خان احمدخان اردلان روی اطاعت از آستان بپیچید هر چند در معارک پای ثبات فشرده از صدمه هولناک

لشکر قیامت اثر کار او از پیش نرفت، آخر الامر به مصداق «الفریق یتشبت بکل حشیش» پناه به کوچک احمد که پادشاه روم بجهت محافظت موصل و ماردین و آن حدود گذاشته و در شهامت و بسالت زبانزد اهل روزگار و مردم آن دیار گشته بود برد، و از او استمداد کومک و لشکر نموده به تصور آنکه به قوت بازوی او ابواب آمال توان گشاد و بوسیله جلادت [۱۳۶ الف] او به پیشگاه مراد نزول توان کرد. کوچک احمد مذکور دسترد بر سینه ملتمس او نگذاشته به تهیه اسباب ترحال\* و ترتیب مقدمات جدال مشغول شده لشکری برآراست که از بریق تیغ و ترکششان\* دیده آفتاب خیرگی یافت و از غبار موکبشان آینه سپهر تیرگی پذیرفت. بعد از فراغ از آن خود با جنود نامعدود به اتفاق خان احمدخان مطرود روی به مقصد گذاشتند. چون قاید صبا و منهی نسیم این خبر را به غازیان شیر شکار که به سرکردگی سیاوش بیک قوللر آقاسی و آقاخان مقدم و شاهویردی خان حاکم لرستان مقرر شده بود آوردند آن گروه نیز تکیه به عون و عنایت یزدانی نموده در تهیه اسباب مجادله و مقاتله سعی گشتند. لشکر مخالف که دوازده هزار نفر به حساب آمده از دربند چغان عبور نموده در حوالی آن نزول نمودند. سپاه کینه خواه با وجود قلت به موجب آیه وافی هدایه «کم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة باذن الله» عمل نموده با گروهی که از صدمه قهرشان دم صبح در سینه شام شکستی و از نهیب تیغشان خنجر آفتاب در نیام ظلام پنهان شدی عزیمت فرموده روی به آن طایفه آوردند. چون تقابل سپاه و کتایب فریقین نزدیک رسید

ز سرسام سودا در آمد به خواب  
 دو پیکار بستند چون کوه قاف  
 فرو بست کوشنده را / دست و پای  
 [۱۳۶ ب]

دماغ زمین از تف آفتاب  
 رسیدند لشکر به جای مصاف  
 ز پیکاری لشکر از هر دو جای

ز تاب نفس در هوا بست میغ  
 ز پولادپوشان لشکر شکن  
 ز نیزه نیستان شده روی خاک  
 ز کوه لرزنده بر خویشتن  
 ز کوپالها کوه گشته مفاک  
 جهان سوخت از آتش برق تیغ

القصة در آن معركة پر آشوب آتش قتال شعله عالم سوز به فلك  
 اثير رسانيد. ناپيره حرب از صباح تا رواح امتداد یافته دليران هر  
 دو لشکر داد دلاوری می دادند، تا بر مقتضای سبق کلمه نصرت که  
 اولیاء دین را لازم است نسیم فیروزی به رایات نصرت آیات وزیده و  
 همای سعادت موکب ظفر قرین را در ظل جناح اهتمام آورد.

کوچک احمد پاشا بیگلربیگی موصل مقتول شده و قول آقاسی شام  
 و سیواس به قید اسار گرفتار گشتند و خان احمدخان به قول آنکه  
 «پهلوان زنده خوش است» عنان گردانیده روی به هزیمت نهاد و  
 تمام لشکر ایشان چون جراد منتشر بادیه و جبال شدند و از فرط  
 رعب سایه خویش را لشکر جرار می پنداشتند و از شخص موهوم  
 شمشیر آخته بر سر خویش می اندیشیدند. ذره را به مثابه گروهی و  
 گاهی به منزله کوهی می دیدند. از هر طرف بوی موت دوام به مشام  
 ایشان می رسید و از هر جانب رنگ موت احساس می کردند. از صد  
 یکی جان به صد فلاکت به در برد و از بسیار اندکی سلامت ماند.  
 آری آنان که چون پرگار گرد کشورگشائی می گشتند چون نقطه  
 موهوم شهر بند شدند، و آنکه بلندی ذروه جاه می طلبید پستی [۱۳۷  
 الف] حفرة چاهش پیش آمد. با\* منجوق رایات هدایت نهال باغ  
 غوایت چه بالا تواند نمود و با کمال عاطفت الهی خیالات ملاهی چه  
 قدر آورد

### نظم

هر فتح کاسمان نهش منتهای کار

چون بنگری مقدمه فتح دیگر است

این چنین فتحی روی نمود. سیاوش بیک قوللر آقاسی عریضه به



درگاه جهان پناه نوشته از کماهی حالات آنچه روی داده بود مصحوب خان ولی بیک یوزباشی و حسین خان گودرزی که یکی از غلامان بود در سلطانیه به عز عرض رسانید. چون نوید فتح خجسته اثر به سمع مبارک آمد دل را نشاطی و طبع را انبساطی به هم رسید. ارقام مطاعه و خلاع فاخره به جهت سرداران لشکر فرستاده به نوازشات پادشاهانه سرافراز ساختند.

و در همان روز ابراهیم سلطان سفره چپی را بجهت تهیه اسباب آیین بندی و چراغان و استقبال روانه دارالسلطنه اصفهان نموده خود به دولت و اقبال کوچ بر کوچ متوجه شدند.

و در اثنای طی مفاوز قوللر آقاسی کس فرستاده به عرض رسانید که بعد از مقدمات فتح به الکای خان احمد خان آمده قلعه زلم و مهربان و حسن آباد و سایر قلاع به دست اولیاء دولت قاهره آمد. از آن قلعه ها قلعه زلم و حسن آباد و مهربان و قزلجه را نگاه داشته به مستحفظان کار دیده سپرد و بقیه قلاع را به خاک یکسان نموده با اسباب خان احمد خان متوجه درگاه [۱۳۷ ب] گردون پناهیم حضرت ظل الهی را استبشار تمام روی داده خدمات سیاوش بیک مذکور شرف استحسان یافت.

و در محلی که در سلطانیه نزول اجلال داشتند در خانه علیقلی بیک دیوان بیگی مهمان شده ایلچی باشی آجق و دادیان را خلعت داده رخصت انصراف [ارزانی] فرمودند.

و مقصود سلطان خلفا بجهت ایلچیگری ولایت روم به شرف پابوس مشرف شده در تهیه کارسازی خود شدند.

حضرت ظل الهی بعد از فراغ این مهمات متوجه اصفهان گشته روان شدند. چون دارالمؤمنین کاشان محل و مخیم سرادق جلال گردید منهبیان به عرض رسانیدند که صفدر خان ایلچی پادشاه والا جاه هند نزدیک رسیده حضرت ظل الهی جانی خان ایشیک آقاسی باشی را با جمعی از یوزباشیان معتبر به استقبال او فرستادند و خدمتش

را بعد از ملاقات در بیرون شهر فرود آورده [ساوری و] اقامت مهیا نمودند و بعد از دو روز در عمارت دولتخانه جشن پادشاهانه ترتیب داده صفدرخان ایلچی را طلب داشته به آداب ضیافت و مهمانداری پرداخته خدمتش را به نوازشات پادشاهانه سرافراز ساخته و به انواع شفقت ممتاز نمودند، و بعد از چند روز میدان بلده کاشان را چراغان نموده ترتیب عیش و عشرت کردند و ایلچی مذکور را در آن شب نهایت لطف نموده او نیز از سنوح عاطفت شاهانه سر مباحات [۱۳۸ الف] به اوج سماوات رسانید.

و در همان روز عریضه جانباز سلطان ولد شهباز سلطان زنگنه رسید مضمون آنکه جاسوسی از موصل آمده خبر تحقیق آورد که خان احمدخان از سبب عارضه‌ای که به او روی نموده بود فوت شده، همان لحظه قایلی این بیت را به زبان آورد:

با ولی نعمت ار بیرون آیی      گر سپهری که سرنگون آیی

حضرت ظل‌الهی از کاشان کوچ نموده به تاریخ دهم شهر جمادی الثانیه به دولت و اقبال به اتفاق صفدرخان هفت ساعت از روز مذکور گذشته داخل دارالسلطنه اصفهان جنت‌نشان گردیده آداب استقبال به نوعی که در قوت متخیله هیچ‌یک از بنی‌نوع انسان در نیامده به عمل آوردند.

و بعد از اتمام آیین بندی چهار بازار و خانات و میدان به تماشای آن بزم عالی متوجه گشته صفدرخان ایلچی با سایر مهمانان در آن بزم ارم تزیین سر در قدم مبارک داشته در عیش و عشرت می‌کوشیدند.

شبهاز چراغ و شمع در نور سرور

بر ذروه زند لاف تجلی از طور

هر روز ز شوق این چراغان تا شب

خورشید فتیله تابد از رشته نور

چند روز بدین منوال گذشته بعد از آن به تهیه اسباب آتش‌بازی

شروع نموده در عمارت علی قاپو مجلس همایون آراستند. الحق در تعریف آن سور پر سرور زبان قاصر است. اگر در تعریف آن زبان گشایم آتش شوق از دلم زبانه می کشد و اگر شمه [ای] از وصفش بیان [۱۳۸ ب] کنم آه جگر تاب سراپایم را بسوزد. همان بهتر که به عبارت مختصر پناه آورم و دست از آن بردارم.

القصة چون مقدمه آیین [بندی] و آتشبازی به اتمام رسید خبر آمدن قوللر آقاسی و خوانین به عز عرض رسید.

و در روز یکشنبه هشتم شهر رجب مجلس در دولتخانه ترتیب داده صفدرخان ایلچی هند و ایلچی [ای را] که از جانب عادل شاه به درگاه آمده بود طلب نموده اسباب سرور به منصفه ظهور رسید.

قوللر آقاسی و آقاخان و شاهویردی خان و سایر امرا که همراه بودند به شرف تقبیل آستان مشرف شده سرها و زنده هایی که همراه داشتند به نظر کیمیا اثر گذرانیده مورد شفقت شاهانه گشتند.

و در آن روز قزاق خان به جهت ایالت استرآباد و سیدم سلطان به واسطه [حکومت] قبه تعیین شده پابوس نمودند.

و در روز چهارشنبه بیست و چهارم به جانب اردستان به شکار رفته آهوئی بسیار در جرگه صید شد. صفدرخان ایلچی از تماشای آن محظوظ و بهره مند گردید. حضرت ظل الهی در کنف حمایت یزدان به سیر و شکار مشغول گشته به خوبی روزگار می گذرانیدند و زمانه بجهت زیادتی دولت ابد سعادت آن مظهر کمال و آن برگزیده ذوالجلال به همین بیت اکتفا می نمود:

### نظم

امید سپاه و سپهبد به تست      که روشن روان بادی و تندرست

## اود ٹیل ۱۰۴۶

گفتار در رسیدن نوروز اود ٹیل سنہ ست و اربعین و الف و  
وقایعی کہ درین سال خجسته مال روی نمود، ان شاء الله به  
خیر و خوبی [۱۲۹ الف] انجام پذیرد.

صبا به سبزه بیاراست دار دنیسی را  
نمونه گشت جهان مرغزار عقبی را  
چمن مگر سرطان شد که شاخ نسترنش  
طلوع داد به یک شب هزار شعری را

در روز دوشنبه بیست و سیم شهر شوال ختم بالخیر و الاقبال  
سنہ ست و اربعین و الف هجری نیر جهانتاب از تابخانه حوت قدم به  
خلوتکده حمل گذاشت. درین روز فیروزی اثر حضرت ظل الهی در  
تالاری که در میان طویلہ احداث شده بود به آیین بزم آرایبی جلوس  
نموده صفدرخان ایلچی هند و ایلچی عادلشاه و ابوالغازی سلطان  
حاکم اورگنج را طلب نموده به تجرع کاسات مدام مواظبت جستند.  
از اثر نقل و حرکت خورشید عالمتاب عالم فرتوت\* جوانی از سر  
گرفت. سبزه پژمرده سر از خاک بیرون کرد. شکوفه نوری بر سر  
هر شاخ خندیدن آغاز نمود. سنبل آشفته حال موی را شانه زد.  
بنفشه مطرا و نرگس شهلا که در بستر ناتوانی تکیه داشتند چشم  
باز کردند. ملمب سحاب بر عرصه آب بیدق سیمین حباب رانده و  
نیلوفر در حیرت لقای آفتاب با چشم تر فرومانده. حجله گاه عروسان

باغ و راغ چون نگارخانه ارژنگ به دیبای هفت رنگ آراسته و مرغان بهار بر اطراف شاخسار در پرده‌های مخالف هر یکی شنبه گرفته.

باغ مزین چو بارگاه سلیمان مرغ سحر برکشیده نغمه داود

صنوبر و شمشاد از سر ناز در اهتزاز و بلبل خوش نوا به هزارهـ  
دستان در نوای چکاوک نغمه ساز. [۱۳۹ ب] در سراچه خلوت بستان  
چون مجلس مستان گل عیاش با نرگس چماش خوش برآمده و سوسن  
از سر آزادی با ده زبان خاموش مانده.

### بیت

باغ خالی و گل آراسته و بلبل مست  
سوسن از چیست زبان بسته که جای سخن است  
لاله لعل پیاله جامه چاک زده و کلاه عاریتی به دست باد بر خاک  
زده:

### نظم

با لاله بگفتم رخت افروخته است  
صحن چمن از تو زینت اندوخته است  
گفتم کله از دست که بر خاک زدی  
گفتا که ز دست آنکه او دوخته است

القصة چون مراسم و آداب جشن نوروزی به عمل آمد بعد از چند روز خبر فوت امیرخان قورچی باشی به پایه سریر رسید. در عوض مشارالیه در روز دوشنبه بیست و چهارم جانی خان را که در عوض امامقلی خان در وسعت آباد ایروان به رتبه ایشیک آقاسی باشیگری سرافراز کرده بودند قورچی باشی نموده منصب جلیل القدر او را به مرتضی قلی بیگ یوزباشی بیجرلو که ابا عنجد حقوق خدمت در آن سلسله عالیّه ثابت داشتند شفقت نموده ابوالفتح بیگ نواده اغزیوار

خان شاملو را جبادارباشی کردند.

و درین روز احمدخان بیک قورچی [سیل] سپر را به جهت ایلچیگری هند عادلشاه تعیین کرده مرخص ساختند.

و بعد از انجام مهمات صفدر خان را تکلیف شکار نموده به جانب الکای ماربین در حرکت آمدند. در آن اثناء چلبی بیک ایواغلی ایشیک آقاسی باشی حرم به علت [۱۴۰ الف] مرگ فجاء درگذشت، و روز به روز اوقات فرخنده ساعات را به سیر و شکار گذرانیده صفدرخان را به باغ عباس آباد طلب نموده مجلس پادشاهانه آراستند. و در آن مکان یادگار بیک ناظر دواب به واسطه ایلچیگری هند اگره قرار یافته بعد از تقبیل عتبه عالییه رخصت انصراف یافت.

چون چند روز از مقدمه مذکور گذشت به عزم زیارت امامزاده واجب التعمیم شاه طور روانه گشته بعد از تقدیم آداب زیارت به شکار کلنگ اشتغال نموده مراجعت نمودند.

و چون به مقرر سلطنت قرار یافتند ملازم رستم خان سپهسالار آمده با دو نفر جاسوس معروض داشتند که پادشاه والا جاه روم اول به جهت سفر عراق مصمم شده در ثانی الحال آن اراده برطرف شده به جانب فرنگ رفتند.

حضرت ظل الهی در روز یکشنبه بیست و سیم شهر ذی قعدة چون عید نصارا بود در خانه خسرو سلطان امیر شکارباشی مهمان شده روز دیگر به خانه صفدرخان ایلچی به سر بردند.

حسب الامر مقرر شد که چون فصل گل و خوبی ایام است و رودخانه زنده رود چون مستان کف در دهن به رفتار آمده بود پل شاهی را آیین بسته به اسباب جشن و سرور پردازند و سرکاری آن خدمت را به حسین بیک ناظر فرمودند. خدمتش در اندک فرصتی آن قطعه زمین را نمونه خلد برین ساخته هر صنف و طاق او را به وزرا [۱۴۰ ب] و امرا و اعیان و کلانتران و ارباب قسمت نموده در ترتیب آیین بستن سعی موفور به عمل آوردند. حضرت ظل الهی

صفدرخان ایلچی را با سایر مهمانان طلب نموده به نوازشات و تفقدات سرافراز ساختند.

چون آن جشن همایون بعد از گلریزان و چراغان به اتمام [رسید] از جانب بکتاشخان مصحوب ملازمی که به چهار روز از بغداد به اصفهان آمده بود خبر رسید که خواندگار محمد پاشا وزیر اعظم را به قتل آورده پیرام پاشا را وزیر نمودند و از استنبول بیرون آمده روانه بغداد است.

و درین روز از جانب مقصود سلطان خلفا که به جانب روم رفته بود خبر آمد که از استنبول مراجعت نموده به تاریخ غره شهر ذیحجه داخل دیاربکر شدیم و عرض نموده که سردار دوازده منزل از استنبول به جانب بغداد کوچ نموده در بیره جک جمع کثیر آمده در مهیا نمودن آذوقه ساعی اند. حضرت ظل الهی نیز همت والا نهمت را در آراستگی قشون بسته داروغگی و انعامات وافر شایسته به عساکر فیروزی مآثر دادند.

و خواجه مشفق که یکی از معتمدان درگناه بود بجهت صاحب جمعی خزانہ در عوض خواجه محبت تعیین شده به شرف پابوس رسید. و به تاریخ صفر\* سید دراج که از سادات معظم حایریه بود به مرگ فجاءه درگذشت.

و هر روزه از جانب امراء خراسان خبرهای متواتر می رسید که اوزبکیه اراده تاخت و تاراج دارند. حضرت ظل الهی از آن اخبار خلشی به خاطر مبارک راه نداده تدبیر آن را [۱۴۱ الف] به عون ملک قدیر وا گذاشت و شپرك جلودار را به جهت تعیین خبر به جانب خراسان فرستادند، و سیاوش بیک قوللر آقاسی را به جهت سرداری ولایت خراسان تعیین نموده روانه ساختند.

و به تاریخ بیست و یکم شهر صفر از جانب قرچقای خان حاکم مشهد عریضه به پایه سریر اعلی خلافت مصیر رسید که جمعی از لشکر اوزبکیه اراده تاخت مشهد مقدس داشتند. چون به حوالی جام

می‌رسند محمد سلطان حاکم سبزوار و یوسف سلطان حاکم چمشگزک که چنداول لشکر فیروزی اثر بودند به ایشان برخوردی محاربه عظیم واقع می‌شود. آخر الامر شکست به جنود اوزبکیه افتاده اللهویردی بهادر و علی‌مراد بهادر که سرکرده ایشان بودند گرفتار شده جمع کثیر مقتول می‌شوند. ازین رهگذر عطفه عنان داده فرار می‌نمایند. اما خرابی بسیار از آن رهگذر به حوالی جام رسیده.

حضرت ظل‌الهی خلاع فاخره و ارقام شفقت‌آمیز به جهت امرائی که در آن معرکه پای ثبات فشرده بودند فرستاد.

و درین روز خلیل آقای قوم علی‌پاشای حاکم بصره که به رسم رسالت با سوغات لایقه آمده بود به شرف پایبوس مشرف شد و عریضه [ای] که مشحون به اظهار یکجہتی و یکرنگی بود به نظر اشرف رسانیده مورد نوازشات پادشاهانه گردید.

و مقارن این حال ایلچی از جانب ولندیس که پادشاه معظم فرنگ است آمده آن نیز به اظهار بندگی عریضه به نظر رسانید و ارمغان [۱۴۱ ب] لایق که همراه داشت گذرانیده به شفقت پادشاهانه ممتاز شد، و خواجه سرافراز ارمنی را مهماندار او نموده در خانه او فرود آوردند.

حضرت ظل‌الهی در روز جمعه بیست و چهارم صفر در باغ عباس‌آباد جشن عظیم نموده صفدرخان ایلچی و خلیل بیک ایلچی حاکم بصره و ایلچی فرنگ و سایر مهمانان را طلب نموده بزم عظیمی آراستند و در آن روز هر یک را فراخور حال شفقتها نموده به انعامات شامل سرافراز کردند.

بعد از فراغ آن مقدمه روز دیگر فیما بین ایلچی هند و ایلچیان فرنگ منازعه شده چند کس در میانه مقتول شد. آخر الامر حضرت ظل‌الهی امیر قاسم بیک نایب داروغه اصفهان را فرستاده باعث انطفاء آن نایره شد.

حضرت ظل‌الهی بعد از چند روز در تالار طویل که در کنار



رودخانه زنده رود است رفته به قسمت اسب مشغول شده مهمان\* شاهرخ بیک امیر آخور باشی بودند و چند رأس اسب شاهی اعلیٰ به انعام صفدرخان مقرر شد.

و در روز یکشنبه دهم شهر ربیع الثانی برادر مرادخان بیک سیاه منصور را با ولد عباسعلی سلطان بجهت آنکه سلطان حسین سیاه منصور را به قتل آورده بودند به جزای اعمال گرفتار ساختند.

چون حضرت ظل الهی از مهمات ملکی خاطر جمع نموده به تاریخ چهارشنبه سیم جمادی الثانی صفدرخان را به خلاع فاخره و شمشیر و خنجر طلا و اسب با ساخت طلا سرافراز ساخته رخصت مراجعت دادند. [۱۴۲ الف] خدمتش روانه مقصد گشتند.

و در دوشنبه هشتم شهر مذکور محمدعلی بیک به وزارت اصفهان سرافراز شد.

و در روز سه شنبه نوزدهم شهر ربیع الثانی، ایلچی فرنگ و خلیل بیک بصره را در عمارت حوضخانه طلب نموده بعد از مخلع ساختن رخصت دادند و خود به سیر و شکار مشغول شده اوقات شریف به عیش می گذرانیدند. [در قریه] ورتون\* من اعمال اصفهان طرح شکار جرگه انداخته دامی که بجهت ممانعت به در رفتن آهو مهیا شده بود در آن صحرا کشیده آهوی بسیار در میان جرگه جمع شده حضرت ظل الهی به نفس نفیس شکار افکن گشته صید بیش از حد نموده متوجه اصفهان گشتند.

و در آن روز سلیمان خان اردلان به شرف پایبوس اشرف مشرف گشته به نوازشات پادشاهانه سرافراز شدند.

و مقارن این حال ایلچی فرنگ از جانب «له» آمده نامه به درگاه جهان پناه آورد. مضمون آنکه چون همیشه فیما بین دوستی بود باز به دستور سابق می خواهد که سر رشته اتحاد مضبوط باشد و سوغات که آورده بود از نظر کیمیا اثر گذرانیده مورد احسان شاهی گردید. و چون دو روز ازین مقدمه متمادی شد از جانب علیمردان خان

حاکم قندهار خبر رسید که از جانب هند میرحسینی\* نام شخصی به ایلچیگری آمده متوجه درگاه جهان پناه است.

و از جانب رستم خان سپهسالار نیز عریضه آمده اصل مضمون خبر فوت زینل جلالی بود و متوجه شدن خواندگار به جانب قونیه. حضرت ظل الهی بعد از [۱۴۲ ب] استماع اخبار به آراستگی قشون و انعام دادن ملازمان اشتغال نموده دامان آمال هر یک را فراخور حال مالا مال ساختند.

و در غرة رمضان المبارک عریضه از جانب سیاوش بیک قوللر- آقاسی رسید مضمون آنکه علیمردان خان چیزی به من نوشته که چنین مذکور می شود که اراده آمدن به قندهار داری، زنهار اراده نکنی که ازین حرکت بیجا مرا صاحب واهمه کرده عاصی درگاه خواهی ساخت و همان نوشته را به جنس روانه ساخته بود.

حضرت ظل الهی در همان روز نظربیک و جلال بیک و ملک بیک ملازم علیمردان خان را که به پایه سریر اعلی آمده بودند مخلع ساخته حکم استمالت به علیمردان خان نوشته روانه نمودند.

در آن اثناء خبر آمدن میرحسینی ایلچی رسید. جبادار باشی و جمعی از یوزباشیان را به استقبال او مقرر نموده خدمتش را به شهر آوردند. چون ایام تحویل نوروزی نزدیک شده بود حضرت ظل الهی دیدن او را موقوف به همان روز کرده مهمانداران تعیین شد که خدمات شایسته نسبت به او به عمل آورند.

و خود به سعادت و اقبال بر متکای حشمت و اجلال تکیه زده به دلجویی مظلومان می پرداخت و فلك در وصف ذات بیهمالش این نشید می سرائید:

### بیت

بالید از این نشاط تن تخت بر زمین  
پگذشت ازین نوید سر تاج از آسمان

## بارس ٹیل ۱۰۴۷

گفتار در رسیدن نوروز بارس ٹیل سنہ سبع [و اربعین] و  
الف در آمدن سلطان مراد [۱۴۳ الف] خواندگار روم به سفر  
بلاد عجم و آنچه درین سال روی نمود انشاء الله به خیر و  
خوبی انجام پذیرد.

گر همی در کوی عزت آشنایی بایدت  
ور همی بر هستی صانع گواهی بایدت  
از وجود این صنایع چشم را کحلی بساز  
گر همی در چشم عبرت توتیایی بایدت

در شب یکشنبه پنجم شهر ذی قعدة سنہ سبع و اربعین و الف  
هجری که دو ساعت و بیست و سه دقیقه گذشته بود که نیر جهان بخش  
از خلوتسرای حوت قدم به تابخانه حمل نهاده عالم را از این حرکت  
به هنگام سروری و حبوری ارزانی داشت خواب آلودگان چمن سر از  
بستر ناکامی برداشته، سبزه پژمرده خود را به لب جوی رسانید و  
گلبین از کار رفته گرهبایی که از علت سرما داشت ظاهر ساخته در  
استعلاج آن سعی گشت، تبارك الله و تعالی صانع واحد که به حسب  
آویزش نه چرخ دوار و آمیزش هفت اختر سیار درین مرکز شش  
جهت چهار عنصر متضاد را با وجود تغالف طبیعی صورت یکرنگی  
بخشید و کیفیت هر یکی را بر کمیت دیگری مستولی گردانید تا  
موجب تشابه اجزاء مجموع گردد و جمله را در مقام وفاق و محل  
اتفاق مسخر دارد تا هیات اعتدال که انتظام احوال مرکبات بدان

منوط است حاصل شود و صورت نوعی که مبدأ خواص غریب و آثار عجیب است بر آن مترتب گردد. الحمدلله در چنین فصلی که مشاطگان طبیعت چهره گل را آراسته اند و طره سنبل پیراسته و عندلیب [۱۴۳ ب] هزار آوای ناطقه انسانی که مرغ سرابستان وحدت است زبان به شکر و سپاس حضرت ظل الهی گشاده بدین نوا مترنم است

درخشنده تیغت عدو سوز باد	درفش سنان تو پیروز باد
چنان باد کاختر به کامت شود	همه دخل عالم به نامت شود
نگین فلک زیر نام تو باد	همه کار دولت به کام تو باد

القصة چون گریبان روزگار از چنگک عدوی سرما خلاص شده قدم به عرصه بهار نهاد حضرت ظل الهی در آن روز نوروز در «تالار طویله» مجلس آرا گشته میرحسینی\* ایلچی هند را با ایلچی فرنگ و ملازمان طهمورث خان طلب نموده ابواب شادکاهی بر روی ایشان گشوده به نوازشات سرافراز ساختند، و ایلچی هند سوغات خود را که يك قبضه شمشیر مرصع به یاقوت و الماس و يك قبضه خنجر مشعون به لئالی و قدری «عطر جهانگیری» بود از نظر گذرانید . بعد از تمادی ایام جشن روز دوشنبه دویم ماه مذکور قربانعلی جلودار از جانب قوللرآقاسی آمده خبر تمرد و عصیان علیمردان خان را که با مردم هند زبان یکی داشته آورد. هنوز این خبر در گوشها جای نگرفته بود که القاص بیک غلام خاصه شریفه آمده به عز عرض رسانید که علیمردان خان قلعه را به مردم هند داده و قوللرآقاسی از گوشك نخود که در ده فرسنگی قندهار است کوچ نموده روانه آن صوب گردید، و تفصیل این مجمل آنکه چون علیمردان خان روسیاه از آمدن قوللرآقاسی و سپاه تحقیق حاصل نمود پنداشت [۱۴۴ الف] که آفتاب را به گل توان اندود و سیل تقدیر را به پیشبند تدبیر توان بست. جمعی نزدیکان را بجهت خبرگیری فرستادند که شاید تا شیران کارزار را به روبه بازی بازگردانند و

پلنگ بربری را به زخم سرو [ی] آهو هزیمت دهند، چون دانستند که دریای انتقام نه چنان در آشوب آمده که کشتی اندیشه را در آن مجال عبوری خواهد بود و امواج فتنه نه بدان حیثیت متلاطم است که به سدالباب فکر ناصواب منافع گردد خدمتش را خبردار نمودند که تا از گرداب خطوب جان بر کران اندازد و از میان بلا کناری گیرد. او نیز چون امداد حادثه را به حوالی خود محیط یافت و لوازم سیئات اعمال به گرد خویش حلقه دید با جمعی از عورات و برخی از نزدیکان اسباب و اموال را برداشته قلعه و حصار قندهار را به سعیدخان حاکم کابل داده به جانب هندوستان روان شده گفت:

برداشتیم دل ز امیدی که داشتیم

بر برداشتیم ز تخمی که کاشتیم

چون این حرکت ازو به فعل آمد آوازه این خبر منتشر شد. سیاوش بیک قوللرآقاسی عریضه به درگاه جهان پناه فرستاد که سعیدخان و جمعی از سپاه جفتای در بیرون حصار توقف دارند و حکمی که سلطان خرم در باب مقدمه قندهار به سعیدخان نوشته بود و حامل آن به دست غازیان گرفتار شده به جنس فرستاده. حضرت ظل الهی بعد از استماع این خبر نظربیک زیگ را به ایالت قندهار [۱۴۴ ب] سرافراز نموده مقرر فرمودند که آنچه در باب دفع مخالفین صلاح باشد به اتفاق قوللرآقاسی به عمل آورند. حکم را مصحوب چاپار فرستادند. اما سیاوش بیک قوللرآقاسی بعد از نوشتن عریضه به درگاه جهان پناه نزول در یک فرسخی قندهار نموده در ترتیب و آراستگی عساکر اشتغال نمود. مخالفین چون ازین معنی خبردار می شوند با جنود نامعدود به عزم جنگ روی به اردوی دلیران گردون توأمان نهاده صف آرای می گردند. چون سرداران سپاه مسعود از آمدن جنود هندی سپاه آگاه می گردند همان لحظه تکیه به عون عنایت الهی نموده با وجود آنکه اکثری از سپاه ظفر ورود داخل به اردو نشده بودند در برابر سپاه مخالف معارض گشته و ناپیره قتال

اشتمال یافته آتش کارزار بلندگردید، دشمنان از غرورشوکت و قوت تاب حمله آتش آهنگ آورده دلیران کارزار را به معاضدت بازوی کامکار و معاونت تأیید کردگار صدمات کوه‌گداز می نمودند و این بیت می سرودند:

صد بار شسته‌ایم به خون دو دیده لب

تا عزم خاکبوس دیار تو کرده‌ایم

القصة عرصه داروگیر از صبح تا وقت شام چنان از شعله تیغ و سنان بیجان گرم بود که صرصر فنا جیب آفاق بر هزیم می بست و پیراهن وجود را\* اسیر قبامی کرد و راه خلاص [بر بعضی] را چون نفس مسدود می بست و طریق مناص بر روح بعضی چون طبیعت [۱۴۵ الف] مسرور می گشاد. مرغ جان برخی را چون ذره بیسرو پای به هوای عدم پرواز می داد و راه گریز جمعی چون حوالی قفس بر مرغ رمیده می گرفت، تا بدان هنگام که سیاهی لشکر ظلام لایح شد و هوای موکب شام در فضای هوا پیچید. لشکر هندوی سپاه عرصه شطرنج خود را به قایمی ریخته فیل و بیدق خود را به پای قلعه رسانیده به استحکام آن حصار ساعی گشتند، و لشکر ظفر ورود نیز به مخیم خود نزول نموده روز دیگر از آن منزل بنا بر مصلحت وقت عطفه عنان داده مراجعت می نمایند.

چون وقوع این حادثه کبری را بابر بیک چاپار در عرض پنج روز از دارالقرار قندهار به دارالسلطنه اصفهان آورده حضرت ظل الهی امر فرمودند که ارقام مطاعه عز ورود یافته مقرر شد که سیاوش بیک قوللر آقاسی با قشون میمون در حوالی فراه و آن حدود توقف نمایند تا آنچه رای قضا مضی بر آن قرار گیرد عمل نمایند.

بعد از وقوع آن مقدمات به دولت و اقبال در باغ عباس آباد بزم آرا گشته ایلچی فرنگ را مرخص ساختند.

و در آن روز محراب بیک قوم صفیقلی خان به جهت امارت قلعه

بست به پابوس مشرف گشته روانه شدند.  
و هر روز از اطراف خبر آمدن سلطان مراد به قصد استرداد بغداد به سمع همایون می‌رسید.

مقارن این حال ملازم بیکتاش‌خان بیگلربیگی دارالسلام آمده عریضه او را با احکامی که خواندگار [۱۴۵ ب] به مشایخ اعراب و حاکم بصره نوشته و آن احکام به دست افتاده بود به نظر کیمیا اثر رسانیدند. مضمون آنکه به همه جهت مستمال بوده آماده و مهیا باشند که در اول بهار متوجه آن دیار خواهیم شد.

حضرت ظل‌الهی در تدارك اسباب قلعه‌داری امر فرموده نقدی‌خان حاکم کوه‌گیلویه را مقرر نمودند که روانه بغداد شده با بیگلربیگی آنجا [و] میرفتاح و یوزباشیان و تفنگچیان دست یکی داشته شمه [ای] از وقایع قلعه‌داری فوت و فرو گذاشت نمایند، و متعاقب خان مذکور جمع کثیر از قشون مقرر شد که روانه شوند.

و در روز یکشنبه بیست و یکم شهر محرم از جانب سیاوش‌بیک قوللرآقاسی و محراب سلطان حاکم قلعه بست خبر به درگاه جهان‌پناه رسید که لشکر چفتای با قشون بسیار به قصد محاصره قلعه بست عازم شده روانه‌اند و قید شده که این تکلیف از جانب صفیقلی سلطان سیاه منصور حاکم سابق به عمل آمده و نوشتجات سلطان مذکور را که به حاکم قندهار نوشته بود آوردند. حضرت ظل‌الهی فرمودند که سلطان مذکور را به جزای اعمال خود رسانند و رقم مطاعه لازم‌الاطاعه در باب استمالت اهل قلعه و محافظت آن حصار نوشته روان ساختند.

اما چون لشکر هندی و چفتای قلعه زمین داور را به دست آورده متوجه قلعه بست می‌شوند قوللرآقاسی که حسب‌الفرمان [۱۴۶ ب] به کومک مقرر شده و هنوز به مطلب فایز نگشته بود که قلعه مذکور را لشکر هندی به تصرف درآورده محراب سلطان را سالم‌انما مرخص می‌سازند.

چون مضمون این خبر پرتو بر پیشگاه ضمیر منیر حضرت ظل-  
الهی انداخت و مقدمه آمدن خواندگار به تحقیق رسیده بود تدارك  
آن مهم را موقوف نموده به وقت دیگر وا گذاشت که انشاءالله آنچه  
در مکن غیب است به منصفه ظهور جلوه گر شود، بحق الحق و النبی  
المطلق.

□□

□□

ذکر آمدن سلطان مراد پادشاه روم به جانب عجم و برافراشتن  
علم استبداد بجهت استرداد بغداد و رفتن اردوی کیهان پوی  
به جانب قلمرو عیشکر و مقدماتی که روی نمود.

□□

□□

منهیان اقبال هر روز آمدن خواندگار را که در هر منزل نزول  
می کرد به عز عرض می رسانیدند. تا آنکه کتابتی که مقصود سلطان  
خلفا که به ایلچیگری رفته بود به رستم خان سپهسالار نوشته خدمتش  
به جنس به درگاه جهان پناه فرستاده بود. مضمون آنکه آمدن خواندگار  
به جانب بغداد معین شده داخل حلب شد و توپخانه ها را پیشتر از خود  
روانه نموده کوچ بر کوچ متوجه است.

حضرت ظل الهی تکیه به عنایت بیچون کرده در تدارك اسباب  
قلعه داری سعی گشتند و حسین بیک ناظر را با جمعی از غازیان  
عتبه اقبال روانه ساختند که رفته جمعی از الوسات کلهر و قرالوس  
[را] که در بشیوه و در تنگ و خانقین قشلامشی کرده بودند  
[۱۴۷ ب] کوچانیده [به قلمرو] عیشکر آورد و در آن حدود مکث  
نموده آنچه روی دهد به عز عرض رساند.

مقارن این حال جمعی از غازیان دربند از شاهویردی سلطان  
حاکم خود شاکی بوده به سده سنیه پناه جسته عرض حال کردند. بعد  
از دیوان و تحقیق تقصیر او خدمتش را معزول ساختند و حکومت آن  
ولایت را به بهرام سلطان استاجلو کشیکچی باشی شفقت نموده  
مشارالیه به تاریخ پنجشنبه دهم شهر صفر پایبوس نموده روانه



گردید.

و در جمعه هیجدهم رستم بیک ولد امیرخان قورچی باشی به منصب  
مهرداری و علیارخان بجهت حکومت ایلی گرایلی، و میرزا جان بیک  
برای وزارت خراسان، و میرزا محمد تقی دولتآبادی به واسطه استیفاء  
قورچی تعیین گشته به پابوس سرافراز گشتند.

حضرت ظل الهی همه روز به امور ملکی و دلداری ضعفا اشتغال  
می نمود که ملازم بکتاش خان آمده جاسوسی که به میان رومیه فرستاده  
بودند آورد. جاسوس مذکور از آمدن سلطان مراد و عظم \* شأن او  
زبان گشاده می گفت که عظمت و جبروت خواندگار به حدی است  
که با لشکر خونخوار خنجر گذار در منزلی که فرود آمد از قابلیت  
حرث و نسل بینداخت، و در هر مقام که مخیم ساخت کشت و زرع  
نماند. به هر کجا که قرار گرفت قرار از آن دیار برفت و به هر  
موضع که بگذشت امن از آنجا رخت پر بست و به هر زمین که بنشست  
قیامت برخاست \* [۱۴۷ الف] و در هر دیار که گذر کرد دیار نماند  
و در هر خطه که عبور نمود خط ویرانی بر آن کشید. اگرچه هر چند  
می دانست که ظلم و ستیزه را جز عاقبت وخیم نخواهد بود و بیداد و  
کینه را جز سوء خاتمت نتیجه ای نیست، خرد به هزار زبان می گفت:

نبینی که روزی هم آزار او کسادی درآرد به بازار او

و غایتش «کل امور مرهونه باوقاتها»، در هر باب بغیر از صبر  
و شکیبائی چاره نیست تا آنچه مکنون پرده غیب است بی غایله  
مکشوف گردد.

القصة حضرت ظل الهی به تهیه اسباب سفر اشتغال نموده در روز  
پنجشنبه هشتم شهر ربیع الاول از دارالسلطنه اصفهان پیشخانه را  
به باغ قوشخانه طوقچی برده حسین بیک که به خدمت جمع نمودن ایل  
و الوس و توقف نمودن در آن حدود مقرر شده بود پایبوس نموده  
روانه گردید. حسب الامر مقرر شد که امراء کردستان و لرستان و

حدود بغداد بر سر او جمعیت نمایند و به خدمات مرجوعه قیام کنند. و در روز دوشنبه بیست و هشتم شهر ربیع الاول میرزا محمد شفیع به جهت وزارت قورچی، و محمدباقر برادر او به اوارجه نویسی عراق سرافراز شدند.

و در چهارشنبه هشتم ربیع الثانی مقرر شد که رستم خان سپهسالار با امراء نامدار آذربایجان به اردوی معلی آیند و عیسی بیگ برادر سپهسالار را مقرر فرمودند که در دارالسلطنه تبریز با قشون آماده توقف کنند [که] اگر از مخالفان آن حدود تعدی واقع [۱۴۷ ب] شود مانع آید. و مرتضی قلی بیگ ولد برخوردار بیگ توپچی باشی را مخلع ساخته به جانب بغداد روانه ساختند.

از جانب حسن خان حاکم هرات در آن روز خبر رسید که یلنگتوش با جمعی از سپاه اوزبک به قصد تاخت ایل عنبری و فیروزکوهی آمده اما چندان کاری از پیش نبرده مراجعت کردند.

حضرت ظل الهی در آن روز در باغ قوشخانه بزم آراسته ملازمان طهمورث خان و ایلچی دادیان و باشی آجق را طلب داشته مرخص ساختند و الکای کاخ را به طهمورث خان شفقت نموده ارزانی داشتند.

و در روز دوشنبه هیجدهم شهر جمادی الاولی از جانب کلبعلی خان حاکم ایروان عریضه به درگاه جهان پناه رسید که کنعان پاشای حاکم ارزن روم با جنود نامعدود به عزم تاخت چخورسعد علم استبداد برافراشته بود. چون به حوالی قرخ بلاغ رسید خود با جمعی از غازیان قلعه دار به استقبال ایشان رفته دستبردی فیما بین واقع شد. اما چون صلاح در توقف نبود به جانب قلعه مراجعت نمود.

علی الصباح خبر رسید که جمعی از تاتار و رومی به عزم تاخت ناحیه کرنی رفته بودند مراجعت نموده روانه اند. این غلام جانفشان از قلعه بیرون آمده به آن گروه در مقام منازعه و مجادله آمد. موازی هفتصد نفر را اسیر و مقتول ساخته شکست عظیم به آن جماعت راه

یافته فراری شدند و به یمن اقبال بیزوال همچین فتحی روی نمود.  
القصة حضرت ظل الهی کوچ [۱۴۸ الف] به کوچ متوجه ماهیشت  
و کنگور بودند.

در اثنای مفاوز حیدربیک زیندار را به جهت عرض لشکر قلعه  
فرستادند که ملاحظه قشون و توپخانه و جباخانه نموده نسخه منقح  
بیاورد. خدمتش رفته آن خدمت را به تقدیم رسانیده در یکشنبه  
بیست و چهارم به پابوس اشرف مشرف شد و احوال مردم قلعه و  
آراستگی قشون و وفور آذوقه را عرض نموده.

و در روز یکشنبه بیست و دوم شهر جمادی الاخر [ی] خلف بیک را  
مقرر فرمودند که چون مرد کار دیده روزگار آزموده است روانه  
قلعه گردد و با امرا و بیگلربیگی آنجا در تدابیر لایقه سعی نمایند و  
سر رشته احتیاط از دست ندهند. خدمتش به پابوس مشرف شده  
روانه گردید.

و در دوشنبه غره رجب سپهسالار با امراء آذربایجان مثل آقاخان  
مقدم و نظر علی خان سوکلن و بوداق سلطان کرد و اسمعیل سلطان  
بانه داخل اردوی کیوان شکوه شده به تقبیل آستان مشرف گشتند.  
و درین روز جمعی از دلیران جانشینان مثل باباخان صالحی و  
احمد بیک یوزباشی ترکمان با جمعی از غازیان رخصت زبانگیری  
یافته روانه اردوی رومیه گردیدند.

در روز پنجشنبه چهارم شهر رجب مزاج اعتدال سرشت حضرت  
ظل الهی از اثر سوء المزاجی منحرف شده تب لرزی عارض وجود  
مبارکش گردید. اما به عنایت حضرت چون ذات شریفش از آن عارضه  
خلاصی یافته [۱۴۸ ب] لشکر مرض از جنود صحت انهمام یافت  
حضرت ظل الهی به ریزش تصدقات دست گشوده مستحقان را از  
جمله متمولان گردانید. بلی ذات همایونش که منبع احسان و کان  
سخاست از جوینده و خواهنده چیزی دریغ نمی دارد.

که بزم گوهر، که رزم تیغ ز جوینده هرگز ندارد دریغ

القصة به تواتر خبر رسید و به تحقیق پیوست که سلطان مراد شب سه‌شنبه دویم ماه رجب به پای قلعه آمده شروع در محاصره و سیبه بردن نموده هر ضلع از اضلاع قلعه را به مردان دلیر قسمت نموده، حضرت ظل‌الهی در روز چهارشنبه دهم رستم‌خان سپهسالار را از رخصت به‌جانب ولایت مندلی و جسان\* فرموده مقرر داشتند که با عساکر نصرت‌مآثر آنچه لازمه کومک و جانفشانی است نسبت به مردم قلعه به عمل آورند.

و خود کوچ نموده به موضع طاق و سلطان که در حوالی ماهیدشت و کرمانشاهان است نزول اجلال نموده رحل اقامت انداختند تا آنچه روی دهد از احوال مطلع باشند و در آن منزل دلگشا مسند آرای گشته در تدارک احوال عساکر می‌پرداخت که از جانب سلیمان‌خان اردلان خبر رسید که جمعی از سپاه رومیه در موضع کوهی که از مواضع کرکوک است آذوقه بسیار جمع نموده اراده داشتند که به دفعات نقل اردوی خود نمایند بر سر ایشان تاخت برده آذوقه را آتش زده آن گروه را پریشان ساختیم.

و بعد از این مقدمه خوانندگان مرادخان اردلان را [۱۴۹ الف] با دو سه نفر پاشای و قشون بر سر الکای اردلان فرستاده بود که شاید دستبردی نمایند. این کمترین بندگان تکیه به عون عنایت ملک منان نموده بر آن جماعت مخدول‌العاقبه مقابل شده مجادله عظیم واقع شد. آخر الامر به توفیق حضرت سبغانی شکست بر ایشان راه یافته مرادخان و پاشایان مذکور به قلعه تالفیه\* متحصن گشتند، در باب به دست آوردن ایشان سعی شده اولاً مرادخان گرفتار گردید و پاشایان مذکور از بیم جان راه فرار در پیش گرفته نیم جانی از آن مهلکه بیرون بردند. امید که دشمنان دولت قاهره منکوب و مخدول‌العاقبه گردند.

حضرت ظل‌الهی هر روز سان قشونی که از اطراف به درگاه عالم پناه می‌آمدند ملاحظه نموده به اردوی سپهسالار می‌فرستادند تا آنکه

از جانب عبدی بیک بلادروزی جاسوسی آمده که به تاریخ شانزدهم شهر شعبان المعظم یورش به قلعه انداخته جمع کثیر از سپاه رومی مقتول شده طیار محمد پاشای وزیر اعظم به زخم تفنگک مجروح شده از سیبه به منزل خود آوردند و ظاهراً که زخم کاری دارد و از شمار مقتولان خواهد بود.

و از جانب رستم خان سپهسالار عریضه رسید که ایل باجلان اراده رفتن پیش خواندگار داشتند. شاهویردی خان را با دوازده هزار کس فرستاد که شاید مانع او شوند. خدمتش تا به کنار شط رفته آن گروه از آب [۱۴۹ ب] عبور نموده بودند، اما مواشی و مراعی و اسباب ایشان به دست غازیان افتاده حقیقت حالات قلعه و تسلط خواندگار را نیز به عرض رسانیده بود. حضرت ظل الهی سررشته امور خود را به موجب آیه «فمن یتوکل علی الله فهو حسبه» به قادر مهیمن ذوالجلال سپرده بود. از رهگذر این مقالات خلشی به خاطر راه نمی داد که آنچه در پرده غیب است به ظهور خواهد آمد و به زبان الهام نبوش می گذرانید که «عسی ان تکرهوا شیئاً و هو خیر لکم»، و همت والا نهمت را مصروف به اعطای تصدقات و ادرارات و انعامات نموده خاطر همگنان را به نوازش پادشاهانه سرافراز می ساخت.

و چون محاصره قلعه دارالسلام امتداد تمام یافت و در میانه محصوران که هر یک به طرفی رشته اتحاد را تاب می دادند تخالفی به هم رسید از آن جهت مقدمه احتیاط را از دست داده به قدم اعتذار پیش آمده در افتتاح دروازه قلعه سعی می نمایند و حصاری که در متانت و حصانت با قلعه آسمان دم مساوات می زد از دست داده خود را غریق بحر بلا می سازند.

و در روز جمعه بیست و پنجم شهر شعبان المعظم لشکر رومیه داخل قلعه شده بیکتاش خان بیگلربیگی و خلف بیک و نقدی خان و میر فتاح اصفهانی و بعضی از یوزباشیان و غلامان از قلعه بیرون آمده به درگاه رفته زبان اعتذار می گشایند. چون وقوع آن حادثه به سمع

مبارك حضرت ظل [۱۵۰ الف] الهی رسید پای صبر و ثبات فشرده مستوثق لطف الهی می بودند.

[القصه چون] قلعه را خواندگار به تصرف در آورد جمعی کثیر از غازیان شیرشکار فرصت یافته آتش بر جباخانه قلعه زده به ضرب زور از میان اردوی آن خونخوار بیرون آمده به اردوی سپهسالار می آیند و جمعی دیگر از ادای آن حرکت ناهنجار طعمه تیغ آتشبار گشته جمعی از بیم جان به اطراف و اکناف متفرق شده به صد مشقت جانی به کنار می آورند. سلطان مراد بعد از حصول [مرام] سرداران قلعه را برداشته در دوازدهم شهر رمضان روانه الکای روم شدند.

چون این خبر به عرض رسید حضرت ظل الهی ارقام مطاعه به اسم رستم خان سپهسالار فرستادند که از منزلی که توقف نموده پیشتر رفته اطلاعی بر حقایق حالات حاصل کند. خدمتش به فرموده عمل نموده بعد از چند روز به عز عرض رسانید که سلطان مراد به تعجیل تمام روانه استنبول شده مصطفی پاشا وزیر اعظم را نایب مناب نموده ظاهراً اراده صلح و صلاح دارند و وزیر اعظم از حوالی بغداد کوچ نموده متوجه شهر بان و قزل رباط است.

حضرت ظل الهی در آن روز محمد طاهر مین باشی را به جای میر فتاح تفنگچی آقاسی نموده زینل بیک ولد نقدی خان را در عوض والد بیگلربیگی کوه گیلویه، و عنایت بیک بافقی را بدل جلالا مین باشی، و علی خان بیک یساول صحبت را [۱۵۰ ب] به جای ساروخان بیک آجرلو حاکم ایل آجرلو، و محمد سعید ولد میر فتاح را به جای محمد صادق برادر او مین باشی نموده به پابوس مشرف ساختند، و محمد طاهر تفنگچی آقاسی را به جهت آوردن چند هزار تفنگچی به جانب اصفهان مرخص کردند.

در اثناء آن مقدمات کتابت عبدی بیک و جمفر بیک بلاد روزی که به سپهسالار نوشته بودند [و] مشارالیه به خدمت نواب همایون ارسال داشته بود رسید. مضمون آنکه چون بیگتاش خان به اردوی خواندگار داخل

می‌شوند بعد از ملاقات پادشاه رومی سپاه مهمان وزیر اعظم شده علی‌الصباح او را مرده در بستر دیده‌اند و این خبر به تحقیق پیوست. اما مشخص نیست که این حرکت به قصد شخصی باشد یا به اجل موعود واقع شده، و در کتابت مذکور قید بود که به تعجیل رفتن خواندگار به الکای خود سبب این بود که فرنگیان جمعیت نموده اراده ولایت اروم‌ایلی نموده‌اند و سلطان ابراهیم برادر او در استنبول سکه و خطبه به نام خود کرده، از آن جهت توقف جایز نداشته روانه شد.

و در همین روز حضرت ظل‌الهی دگنک مرصع به مرتضی‌قلی‌خان ایشیک‌آقاسی‌باشی شفقت نموده شیخ علی‌بیک ولد علی‌بیک را به منصب امیر‌آخوری‌باشیگری سرافراز کردند.

و در روز جمعه بیست و یکم شهر رمضان ملازم رستم‌خان والی گرجستان آمده خبر فوت گرگین‌خان والی بلشی‌اجق را آورد و از جانب سپهسالار خبر رسید که محمدآقا ناهی [۱۵۱ الف] از جانب مصطفی‌پاشا وزیراعظم به عزم ایلچیگری روانه درگاه جهان‌پناه است.

و در روز پنجشنبه بیست و هفتم ملازم احمد‌گرای امیرزاده تاتار آمده عریضه‌مشارالیه آورده مضمون آنکه پناه به درگاه عرش اشتباه آورده‌ام. اگر بفرمایند به ملازمت ملازمان عتبه اقبال مشرف شوم تا بدانچه امر جهان‌مطاع صادر گردد به عمل آورم.

در روز شنبه بیست و نهم مقرر شد که قراخان‌بیک برادر جانی خان قورچی‌باشی و تقی‌بیک یساول باشی قور با جمع‌کثیر به استقبال محمدآقا ایلچی که به اتفاق خلفا آمده بود رفته خدمتش را به اردوی معلی آورد.

درین اثناء ملازمان آقاخان مقدم قاپوچی‌باشی خواندگار را با پنج نفر از سپاه رومیه در شهر بان\* گرفته به نظر کیمیا اثررسانیدند و قاپوچی‌باشی مذکور از آزاد کرده‌های ایروان بود. حضرت ظل‌الهی

از تقصیر ایشان گذشته به نزد محمد آقا ایلچی فرستادند. و در روز جمعه پنجم حضرت ظل الهی مجلس بهشت آیین ترتیب داده ایلچی مذکور را طلب نموده به تفقدات شاهی سرافراز ساختند و نامه‌ای که از جانب والی روم آورده بود به نظر رسانید که مضمون بغیر از حرف صلح چیز دیگر نبود. بعد از تمادی ایام صحبت حضرت ظل الهی روز دیگر که وزرای کامکار و ارکان دولت پایدار به حضرت اعلی رسیدند به استضواب تأیید ربانی و ارشاد مواهب کامرانی به عزم کوچ از موضع طاق و سلطان [ ۱۵۱ ب ] در حرکت آمده به صنوف عنایات سرمدی مخفوف و چشم بد روزگار از طلعت دولت بیدار مکفوف، همای اقبال هم پرواز چتر آسمان سای و خورشید مقتبس از نور رای عالم آرای هلال وار دست در رکاب همایون زده و مجرّه عنان مبارک بوسیده، چون کنار آب نیلوفر مخیم سرادق جلال گردید یزک نصرت و طلیعه فتح از یمین و یسار می بودند، چون عرصه آن سرزمین از وجود فایض الوجود سرسبزی تازه یافت هر روز اخبار مسرت آثار از اطراف می رسید و حضرت ظل الهی سجدات شکر به تقدیم می رسانید تا طلوع نوروز توشقان نیل روی نمود.



## توشقان ٹیل ۱۰۴۸

رسیدن نوروز توشقان ٹیل سنہ ثمان و اربعین و الف و مقدمات صلح کہ فیما بین سلطان مراد والی روم و حضرت ظل الہی روی داد و رفتن نواب ہمایون اعلیٰ بہ جانب دار السلطنہ قزوین و سوانح و وقایعی کہ در این سال خجستہ فال از مکمن غیب بہ منصبہ ظہور جلوہ گر شد، انشاء اللہ بہ خیر و خوبی انجام یابد.

ز عدل شہ و اعتدال ہوا      صبا برگشاد از رخ گل نقاب  
بتان بہشتی بہ اردی بہشت      یکایک پروں آمدند از حجاب

در شب دوشنبہ چہار دہم شہر ذیقعدہ سنہ ثمان و اربعین و الف کہ مسند نشین فلک چہارم تخت آرای برج حمل گشت جہان نمودار بہشت و زمین نمودار \* خلد برین گردید، نوخاستگان نسیم را پای بہ رفتار آشنا شد [۱۵۲ الف] و بلبل با گل عشقبازی آغاز نہاد و صبا کشاکش زلف سنبل از سر گرفت. نبات از آرزوی قامت سرو جز میل بہ بالا نہداشت و نرگس از پریشانی زلف پنفشہ بہ خواب نمی شد. سوسن آزاد بہ صد زبان می گفت:

### بیت

از خار و خاک [و] خارہ بہ اردی بہشت ماہ  
روید پنفشہ زار و سمن زار و لالہ زار  
اردی بہشت ماہ بہ ساقی دہد ندا  
خیز ای بت بہشتی و آن جام می بیار  
در آن وقت شہریار جہان      جہانبانی، شہسوار میدان کشور۔

ستانی، رحمت فیاض آسمانی، مدار مرکز وجود، محیط مکرمت وجود، اعنی حضرت ظل الهی به ترتیب بزم خلد آیین ارم تزیین نوروزی امر فرموده به دولت و اقبال در آن سرزمین بساط شادکاهی گسترده و در دلجویی محتاجان و مستمندان سعی موفور می نمودند و از اطراف اخبار مسرت آثار به پایه سریر گردون مصیر می رسید.

در روز چهارشنبه هفدهم شهر مذکور از جانب رستم خان سپهسالار عریضه رسید و جاسوسی که از بغداد آمده بود آورد. خلاصه کلام جاسوس آنکه در استنبول اورخان برادر سلطان مراد بر تخت برآمده مادر او را به قتل آورده و فتور عظیم ازین رهگذر در آن ولایت به هم رسیده. مقارن این مقدمه از جانب بحری خان مامویی حاکم لوری به همین مضمون خبر رسید.

حضرت ظل الهی در روز یکشنبه ششم شهر ذی حجه عمده الاعظم محمدقلی بیک جلودار [۱۵۲ ب] باشی را که حقوق خدمت دیرینه درین سلسله عالیّه ثابت می سازد به جهت ایلچیگری که مبانی صلح را استحکام دهد به ولایت روم فرستادند.

و در همین [روز] حکیم شمس الدین محمد ولد حکیم سیفا را بجهت تقصیری که از او سر زده بود اخراج نموده رخصت داد [ند] که دیگر در خدمت نبوده در خطه کاشان توطن نماید.

و در پنجشنبه غره معرم از جانب حسن خان\* حاکم هرات خبر رسید که شاه شجاع ولد سلطان خرم ایلچی نزد والی بلخ فرستاده مضمون آنکه بلخ را می باید خالی کرده به ملازمان ما بسپاری، والا آماده جنگ و ورود جنود نامعدود باش. اما مشخص نشده که ایشان چه جواب گفته اند. آنچه روی [دهد] به عز عرض خواهد رسانید.

حضرت ظل الهی چون معامله صلح بر دل آگاهش پرتوافکن شده و هر روز به تواتر این خبر می رسید عمده الامرا ساروخان طالش را بجهت تمشیت این مهم مقرر داشته نزد مصطفی پاشای وزیر اعظم که در باب صلح از جانب سلطان مراد مرخص شده بود فرستادند.

خدمتش به آن خدمت سر مباحات به فلك رسانیده روانه مطلب گردید. بعد از چند روز صلح نامجات از طرفین نوشته شده به مهر آن دو عظیم الشان مزین گشته مقدمه و معامله صلح استحکام تمام یافت. چون لازم بود که صورت سنور نامه در این مختصر نوشته شود بنا بر آن جرات نمود و کلام اندک را از تحریر بسیار ساخت.

□□

□□

سنور نامه که از جانب حضرت ظل الهی [۱۵۳ الف] نوشته مصحوب ساروخان ارسال شده و میرزا عبدالعسین منشی- الممالک انشاء نموده.

□□

□□

ستایش و نیایش بی آایش سزای عتبه کبریای مبدع لایزال است که به محض قدرت کامله عالم کون و فساد را از نهانخانه کمون به جلوه گاه ظهور آورده و به وجود فایض الوجود سلاطین صاحب اقبال که مظهر جلال و جمال مهیمن متعال اند منتظام و التیام داده خلعت کرامتشان را به طراز «انا جعلناکم خلائف فی الارض» مطرز و گوش هوش صدق نیوش این گروه والا شکوه را به گوشواره «و اتقوا لله و اصلحوا ذات بینکم» مزین ساخته به مؤدای «و اذکروا نعمة الله او کنتم اعداء فالف بین قلوبکم فاصبحتن بنعمة اخوانا» از گریوه اختلاف به گلشن ائتلاف هدایت فرموده بود و تألف ایشان را موجب ترفه احوال کافه رعایا و عامه فقرا که بهترین ودایع خالق البرایا اند ساخت تعالی، عما یقولون علواً کبیرا.

و درود بیحد و قیاس افزون از حیطة مشاعر و حواس شایسته سید قدس اساس رسول بیهمالی است که از عین مرحمت شامله سرگشتگان تیه هیمان را به شاهراه امن و امان دلالت نموده به حکم «اوفوا بعهد الله اذا عاهدتم» طبقات امت را به ایضای عهد که متضمن نظام انام و به موجب «العهد من الایمان» که از شعایر شعار اسلام است امر فرمود که: الایمان لمن عهد له صلواة الله و سلامه

علیه و آلہ و اولادہ المعصومین [۱۵۳ ب] الذین ہم لاماناتہم و عہدہم راعون.

اما بعد چون توجه خاطر عاطر قدسی سراپر خورشید مظاہر اعلیٰ حضرت آسمان رفعت ثریا منزلت، سپہر سریر قمر منیر، عطارد تدبیر ناہید عشرت آفتاب نظیر، بہرام غلام مشتری احترام کیوان احتشام، گردون شکوہ انجمن گروہ، شہنشاہ جمجہاہ کسری بارگاہ، شہریار خورشید کلاہ کیہان دستگاہ، خسرو فریدون فر گیتی ستان، خدیو دارا رای جہانبان، سلطان اعظم سلیمان مکان، خاقان عدل عظیم الشان، ثانی اسکندر ذوالقرنین، خادم الحرمین الشریفین، پادشاہ اسلام پناہ ظل الہ شیداللہ ارکان سلطنتہ و اجلالہ متوجہ ترفیہ احوال عباد و تسکین مواد فتن و فساد گشتہ جناب وزارت و ایالت و شوکت و نصفت قیاب، ابہت و معدلت مناب، متبوع اعظام الوزرا، متتبع افاخم الامرا، مؤتمن الدولة العلیة العالیة العثمانیة معتمد السلطنہ بہیة السلطانیة، صدر عالی مقدار صاحب تدبیر، مشیر کافی رای صافی ضمیر، دستور مکرم محترم مصطفی پاشای وزیر اعظم ادام اللہ اقبالہ را بر سبیل وکالت مطلقہ تعیین فرمودہ بودند کہ تمہید قواعد مصالحہ و معاہدہ مابین [و] تشخیص سنور و سرحد طرفین نمودہ نوعی نماید کہ من [بعد] اہل فتنہ و فساد را مجال گفتگو و عناد نباشد. ما نیز رفاه حال عجزہ و مساکین و فراغ بال کافہ برایای جانبین را منظور داشتہ ایالت و شوکت [۱۵۴ الف] پناہ جلالت و نصفت دستگاہ عالیجاہ نظاما للایالہ و الاقبال ساروخان را کہ از جملہ امرای معتمد و خوانین معتبر این دودمان ولایت مکان و محل اعتماد نواب ہمایون است مقرر فرمودیم کہ از جانب اشرف ما وکیل بودہ بہ اتفاق جناب وزارت و ایالت پناہ مشارالیہ ارکان صلح و صلاح و معال و سنور و سرحد را استقرار و استحکام دادہ درین باب وثیقہ معتبرہ مسجلہ از جانبین موافق صلاح دولت طرفین بہ تحریر آورند.

و ایالت پناهین عالیجاهین مومی الیہما بعد از تشیید بنیان عہد و پیمان سنور سرحد جانب بغداد و آذربایجان را بدین عنوان قرار داده اند کہ احدی از امراء و حکام این دودمان مغلد بنیان از آن تجاوز ندارند.

جسان\* و بادآرای تعلق بہ پادشاه روم دارد. قصبہ مندلیجی الی درتنگ کہ سنور درتنگ سرمیل است صحرای آن از پادشاه روم و کوه تعلق بہ دودمان خلافت نشان دارد. درتنگ و درنہ کہ سنور آن سر میل است تعلق بہ پادشاه روم دارد. جاف کہ ضیاءالدین و ہارونی تعلق بہ ایشان دارد و بیرہ و زردوی از دودمان خلافت نشان است.

قلعہ زنجیر کہ در قلہ کوه است خراب شود و دہکدہ طرف غربی ازیشان است و دہکدہ طرف شرقی تعلق بہ این طرف دارد. زلم، کوهی کہ در بالای قلعہ زلم است و بہ زلم نگاہ می کند از منسوبان پادشاه روم است.

و قلعہ اورمان و دہکدہ های [۱۵۴ ب] توابع از خاقان ہمایون اشرف است.

شہرزور کہ سنور گدوک چغان است، قزلجہ و توابع از پادشاه روم، مہربان و توابع آن از دودمان خلافت مکان است. و سایر آنچه در جانب آذربایجان خراب شود قلعہ قتور\* و قلعہ ماگویہ و قلعہ مغاز برد.

احدی از امراء و حکام این دودمان مغلد بنیان از آن تجاوز جایز ندارند.

چون حقیقت مافی المسطور بر ضمیر انور ظہور یافت رابطہ خلت و ولا و قاعدہ محبت و صفا را واسطہ برکات الہی و حسنات نامتناہی و باعث آسایش عباد و آرامش بلاد دانستہ از صدق نیت و صفای طویت بر آن قرار داد، راضی شدہ عہد فرمودیم کہ بعد الیوم در مراسم مصادقت و لوازم مراقت و مؤالات چون صبح دویم صادق

دم و مانند قطب فلك راسخ قدم باشيم و همواره مراسم یگانگی و یکجهتی و قواعد دوستی و یکتادلی را مستحکم داشته تا از آن طرف قرین الشرف خلاف عطوفت و الفت امری به ظهور نرسد که مفسدان و حاسدان مجال اغوا و فساد یابند، ازین جانب مضمون و داد «کسب سعادت» مشید و مؤکد بوده در مراتب محبت اهمال و اسهال صورت محال دارد.

و از میامن این صلح خیر انجام عموم خلائق شادان و اطراف ممالک آبادان و طبقات انام که از وقوع وقایع گوناگون و حدوث نوایب دهر بوقلمون [۱۵۵ الف] اسیر محنت و بلا و پایمال مشقت و عنا گشته اند تا انقراض زمان در بسیط امن و امان آسوده حال و فارغ البال گردند، و از دل صاف و نیت خالص به حکم «یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعهد» عهد کردیم که بدین قوانین مؤکده به ایمان وفا کنیم و از خلف و کسر آن اجتناب نمائیم، «فمن نکث فانما ینکث علی نفسه و السلام علی من اتبع الهدی.»

□ □

□ □

سنورنامه در باب مصالعه [ای] که مصطفی پاشای وزیر اعظم به وکالت پادشاه ذیجاء سلطان مراد نوشته مصحوب ساروخان ارسال نموده بود.\*

□ □

□ □

الحمد لله العزيز الكريم الفتاح الذي افتتح ابواب الصلح بمنتاح ان ارید الا لاصلاح و ارتفع ظلام المصاف و الكفاح بمصباح صباح الفوز و الفلاح و الصلوة و السلم علی رسولہ الذی انظر و اوضح الذین بکمال الايضاح و انشراح صدر الاسلام بطلعة السعيدة و ای انشراح و علی آله و اولاده و اصحابه الذین هم الاشباح الذین ارواح مافاتح نشر الايضاح و نور الصباح مشیت و ارادت رفع السماء بغير عماد. حکمت و قدرت مبدع المركبات عن الاضداد جل شانہ من مشاکلة

\* تصحیح این سند که به ترکی است توسط دوستان فاضل کریم اصفهانیان و فلامرضا طباطبائی (تبریز) انجام شده است.

الامداد ایله مدار انتظام احوال عباد بتناوب دوام عالم ایجاد پادشاهان با عدل و داد و شهریار مکارم اعتبار تک حسن اتفاق و اتحاد لرینه منوط و اوامر و نواهی الهیه سنه اتباع و انقیاد [۱۵۵ ب] لرینه مربوط درکه «و اتقوا الله و اصلحوا ذات بینکم» فحوای شریف اوزره سلاطین شوکت آیین سمت اصلاح مستوجب الفلاحه عزیمت و جانب خصومت کفاحدن عودت بیور ولدقلریجه تیغ خلافت طرفین در غلاف و ارباب مصاف جانبین هر بیر بریله سینه صاف اولا گلمشیدر «ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء و الیه ذوالفضل العظیم» بنا علی ذلك بو اضعف عباد الله جناب جلالت مآب دین پناه و ذات سعادت دستگاه شهنشاه سلیمان بارگاه خلیفة الله فی العالمین، ما صدق مصداق السلطان العادل ظل الله فی الارضین، ملاذ اعظام السلاطین، معاذ اکابر الخواقین، ناصر الاسلام والمسلین، قاسره الکفره و المشرکین، سلطان البحرین و البرین، خاقان المشرقین و للمغربین، خادم الحرمین الشریفین، عین الانسان و انسان العین، المؤید بتأیید الله الملك المستعان، الموفق بتوفیق الله العزیز المنان، لازالت خلاقة ممتده الی آخر الزمان و ما رحبت اطناب خیام سلطنة مشددة الی انتهاء الدوران حضرت لرینک طرف اعلاى جلالت مقرون و جانب استای سعادت مشحون لریدن حل و عقد امور ملک و ملتہ مأمور و مأذون، اختیار صلح خصوصنده توفیق یافته، اجازت نامه همایون اولمقیله وکالت مطلقه و نیابت محققه جبلة عساكر اسلام نصرت انجامی بغداد التندن قالدروب [۱۵۶ الف] متوکلا علی الله تعالی عجم ولایتنه عزیمت نیتی ایله طی منازل و مراحل آهنگ و آغاز النوب هارونیه نام منزله نزول الندقه زینت افروز تختگاه عجم روشنایی ده ممالک و خورشید علم دارای حشم، خدیو معظم، خداوند مکرم، در یکتای بحر تاجداری، ذکای آسمان شهریاری، هژبر عرصه شوکت پناهی، شاه عالیجاه سعادت دستگاه، خسرو فلک بارگاه ستاره سپاه، اعلى الله

تعالی اعلام قدره من السمك الى السماء و رفع بنیان مجده الى قبة الافلاك جانب شریفلرندن سعادتلو و عظمتلو پاشاهیمز حضرتلرینه نامهلری و بو حقیره مکتوب ملاطفت ختسامه لرینه، قدوه الامراء و عمدة الکبرا شمس الدین محمد قلی بیك ایشیک آقاسی ایلچی بیك طریقله گلوب شاه حضرتلری اصلاح ذات البین و صلح و صلاح جانبین خصوصنده ایدلر، دیوکلن آتش جنگ و جدال و دفع غبار حرب و قتال اولمه سین رجا ایتمکین بیرداخی دان «خنجو للسم فاجنح لها» نص شریفیله عمل اتمکی حدبیر مجمل و مفصل ایدوب امن و استراحت عبادالله ایچون صلحه رضا و یروب لایق دولت طرفین و عرض ناموس جانبین وجه وجیه اوزره احوال صلحه فیصل ورمک باینده شاه والا جاه حضرتلرینک طرف قرین الشرفلرندن بیر معتمد علیه کیسمه توکیل بویرلوب ارسال اولمقچون حضور جم جاهنه مکتوب گندرلمش ایدی الحاله هذه بساط [۱۵۶ ب] صلح و صلاح و ارتباط مصالحه مستوجب الفلاحه و استقرار موثیق عهد و تعین احوال سنور حدود ایچون بو صلح و صلاح خیر انجام و البیانه بر نهج شرح قایم معتبر اوزره طرف اشرف حضرت شاهیدن وکیل معتمد علیه اولوب انعقاد مصالحه و معاهده مأمور و نامزد و مفوض الیه و مقلد اولن جناب ایالت مآب مصادقت عنوان عالیشان ساروخان دام ساعیا لاتمام مصالح الامن و الامان ذهاب تام منزله گلوب اردوی همایون خداوندگارنه داخل الدوقده مراسم مهمان نوازی رعایتدن سنکره هجرة نبویه علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات ین قرق طفور سنه سنده واقع اولان محرم الحرام اعظم الله قدره بین الاهنگک دوردینجی گونی بیروقت خرم و ساعت میمنت توأم ایدیکه اردوی همایونده اولان وزراء لاعظام و میران عالی مقام امراء کرام و آقایان ذوی الاحترام دن ینکچری آقاسی و آلتی بلوک آقاسی و سایر کبراء عسکر و عظام لشکر ظفر پیکر ایله دیوان عالی اولیوب مشارالیه و وکیل معتمد الیه ساروخان



ایله ایلچی محمدقلی بیگ دیوان همایونه گتورولب بالمشافهه نظام احوال فقرا و رعایا و انتظام حال و دایع خیر البرایا ایچون طرفین دن ترتیب اولنان مقدمات صحیحه و معاهده بو وجهیله نتیجه بخشای حسن قبول و جانبین [۱۵۷ الف] دن ابزار اولیان حجج و براهین قضایای مصالحه بونوعیله ممضای قلم اجابت شمول اولمشدور که بغداد ایالتنده جسان و بادارای و مندلیجین و در تنگ و درنه سعادت لو پادشاه مزه متعلق اولوب مندلیجین دن در تنگه و ارنجه صحرا ده اولان محل لر بو طرف دن ضبط اولیوب طاغ شاه طرفنه متعلق اوله و در تنگله درینه سنور سرمحل نام تعیین اولمیشدر و جافنک ضیاء الدین ایله هارونی پادشاه گردون وقار حضرت لرینه متعلق اولوب بیره و زردوی شاه طرفنده قالجه و زنجیر قلعه که طاغنک قلعه سنده واقع اولمیشدر یغلوب طرف غربی سنده واقع اولان کویلر جانب خواندگاریدن و طرف شرقلنده اولان قریه لر جانب شاهیدن تصرف اولنه وان سرحدنده قوتور و ماکو و قارص جانبده مفاذ برد و نام قلعه لر طرفین دن یقدور اله سواد مزبور معتبره دن ماعدا آخسقه و قارص و وان و شهرزور و بغداد و بصره ننگ سایر سنور لرینه داخل اولان قلاع و بقاع و نواحی و اراضی و صحاری و براری و تلال و جبال مادام که شاه حضرت لرینک طرف لرندن دخل و تعرض اولمیوب ایفاظ فتنه باعث اولنجاق بیر حالت موحشه صادر اولمیه بر جانب دن دخی سعادتلو و عظمتلو پادشاهمز بو صلحی قبول طوتوب طرف همایون لرین خلاف عهد و میثاق او طرفنک سورنه داخل اولان محل لر بر جانب دن [۱۵۷ ب] تعرض اولمیوب طرفین دن تجار و ابنای سبیل گلوب گیدوب دوستلق اولمقچون او شیئی وثیقہ انیقہ مشتمل الحقیقہ و کالت عامه و نیابت محققه خاصه سوخنجه کشیده سلك تحریر اولنوب ارسال حضور شوکت پناهی شاهی ابلاغ مجلسین شامخ الایوان دولت شاهی قلمیشدور که بو شرط و عهد مرقومی معتبر طوتلوب طرف شریف لرندن «و لا ینصوا الایمان بعد توکیدها» نص شریفنک

مفهومی کما حقہ رعایت اولند قجہ دولتو عظمتلو پادشاهمز  
 حضرتلر ننگ دخی جانب اشرفلر نندن «و اوفوا بالعہد انالعہد  
 مسؤلوا» امر شریفیلہ متابعت اولنوب باذن اللہ الملک العلام بو صلح  
 خیر انجام الی یوم القیام ثبات و دوام بولہ «فمن بدلہ بعد ما سمعہ  
 فانما اثمہ\* علی الذین یبدلونہ»، الحمد لله وحده و الصلوٰۃ علی من  
 لا نبی بعده، اولاً و اخرآ و ظاهراً و باطناً. اضعف عبادالله الملک  
 الاکرم مصطفی وزیر الاعظم.

□ □ □ □  
 رفتن نواب ہمایون بعد از صورت یافتن مقدمہ صلح بہ جانب  
 دارالسلطنۃ قزوین و نہضت نمودن از آنجا بہ جانب  
 دارالمؤمنین مازندران بہشت نشان.

□ □ □ □  
 چون مصطفی پاشا وزیر معاملہ صلح را صورت دادہ از محل  
 ذہاب کوچ نمودہ روانہ ولایت خود گردید حضرت ظل الہی نیز از  
 محل نزول کوچ نمودہ روانہ شدند. بعد از طی مفاوز بہ بیلاق میم  
 کلالی کہ از بیلاق معتبر قلمرو علیشکر است رحل [۱۵۸ الف] اقامت  
 انداختہ درین منزل ساروخان از اردوی خواندگار آمدہ بہ سجدہ  
 اشرف مشرف شد.

و از جانب سیاوش بیک قوللر آقاسی کہ بہ محافظت خراسان مأمور  
 بود خبر رسید کہ شاہ شجاع ولد سلطان خرم ارادہ آمدن بہ سر بلخ  
 دارد. حضرت ظل الہی بعد از چند روز توقف از بیلاق مذکور کوچ  
 نمودہ بہ ایلغار روانہ دارالسلطنۃ قزوین گردید و در روز یکشنبہ  
 شہر صفر بہ دارالسلطنۃ مذکور داخل شدہ اہل آن ولایت آداب  
 استقبال بہ عمل آوردہ شادمانیہا کردند.

چون دو سہ روز از آن مقدمہ منقضی شد از جانب حسن خان  
 حاکم ہرات ہریضہ [ای] رسید مضمون آنکہ یکی از پادشاہزادہ ہای  
 ہند با جمعی از لشکر چفتای جمعیت نمودہ متوجہ بدخشان اند و در  
 آن وقت یادگار بیک ناظر دواب کہ بہ ایلچیگری بہ جانب ہندوستان

رفته، آمده به عز بساطبوسی مفتخر و سرافراز گردید [و] نامه و سوقات پادشاه را به نظر کیمیا اثر گذرانید. مضمون نامه آنکه چون فیما بین سر رشته دوستی استحکام دارد از روی محبت امدادی به پسر خود که به ماوراءالنهر فرستاده‌ایم به ملازمان عتبه اقبال امر فرمایند که به عمل آورند.

حضرت ظل‌الهی به عون حضرت بیچون هر روزی به صید و شکار اشتغال نموده به دادرسی مظلومان مشغول بودند.

در یکشنبه هفدهم قوامی نویسنده بقایا را که در شرارت نفس ثانی اثنین شرف‌الدین خوارزمی [۱۵۸ ب] بود و تهمتی به میرزا معصوم واقع نویسنده نموده که لنگری طلا متعلقان او دزدیده‌اند، چون کذب این مقدمه ظاهر شد به سیاست او امر فرموده وجود ناقص او را از عرصه روزگار پاک ساختند.

و در روز شنبه نوزدهم از جانب استرآباد خبر به سده سنیه آمد که قزاق‌خان بیگلربیگی آنجا به علت مالیخولیائی که برو طاری شده بود قصد خود کرده به قتل رسید. حضرت ظل‌الهی بعد از استماع این خبر ایالت دارالمؤمنین مزبور را به حسین بیک ناظر شفقت نموده خدمتش در روز سه‌شنبه شهر ربیع‌الاول بعد از مشرف‌شدن به پابوس روانه آن حدود شدند.

و نظارت بیوتات نامزد محمدعلی بیک وزیر اصفهان شده کس به طلب او فرستادند، و وزارت اصفهان را به میرزا محمدتقی دولت‌آبادی، و وزارت محال وقفی را به سیادت‌پناه میر صفی‌نائینی شفقت نموده ارزانی داشتند.

و در روز جمعه پنجم شهر مذکور از جانب فولادبیک که قبل ازین به نظارت امامقلی‌خان اشتغال داشت و درین روز عاطفتی که به او داشتند به وزارت و تصدی ولایت لار مأمور بود خبر به درگاه جهان‌پناه آمد که جمعی از صحرائشینان نواحی هرموز اراده طغیان و تمرد نموده به مظلومان ازیشان آزارهای بلیغ می‌رسد. صفیقلی

سلطان قلخانجی اوغلی ذوالقدر حاکم آنجا به قصد تنبیه و تأدیب ایشان علم افراشته متوجه می‌گردد. چون به نزدیک مقصد می‌رسد [۱۵۹ الف] آن گروه انبوه دست از جان شسته به مقابله و مجادله پای ارادت پیش گذاشته سلطان مذکور را با جمعی از ملازمان مقتول ساخته شکست فاحش می‌دهند. در همان لحظه بعد از شنیدن این اخبار حکم قضا مضی صادر گردید که فولادبیک با قشون لار و آن حدود جمعیت نموده آن جماعت را به دست آورند و در پراکندگی ایشان سعی باشند.

و در اثنای این مقدمه از جانب مرتضی‌قلی‌خان کس آمده به عرض رسانید که میانه چرخچی لشکر هند و جنود اوزبکیه جنگ واقع شده لشکر اوزبک از معرکه روگردان شده‌اند.

در روز شنبه بیستم محمدعلی‌بیک از اصفهان آمده بجهت امر نظارت به تقبیل آستان مشرف گردید.

درین روز مقرر شد که اسمعیل‌بیک چینی جمعی از سرداران لشکر روم [را] که در قلعه ایروان گرفتار شده بودند با مرتضی‌پاشای حاکم آخسقه که قبل از این به دست آمده بود نزد سردار روم برده تسلیم نماید.

حضرت ظل‌الهی بعد از فراغ از این مقدمات آداب عیش و سرور مهیا نموده مقرر فرمودند که باغ صفی‌آباد را چراغان نموده بساط انبساط بگسترده‌ند. چند روز در آن سرزمین ابواب سرور و حبور بر روی عالمیان گشوده بود. بعد از تمادی ایام عشرت مزاج با اعتدال را انحرافی به هم رسیده کوفتی عارض ذات همایون گردید و از آن رهگذر عالمی را توزع خاطر به هم رسید. چون چند روز از آن تمادی شد صحت تمام روی داده وجود فایض‌الجودش از استیلای شخص [۱۵۹ ب] مرض خلاصی یافت. به شکرانه این موهبت عظمی جهان را خرمی تازه روی نمود.

اما مهتر شاه نظر مهتر رکابخانه که یکی از بندگان معتمد بود

به تصدق فرق مبارك شدند.

حضرت ظل الهی را چون توقف در قزوین بسیار واقع شد به اراده سیر مازندران بهشت نشان در حرکت آمده قرارداد همت والا نهمت آن شد که از راه دارالمرز و دریا کنار متوجه آن صوب با صواب شوند و در روز یکشنبه بیست و دوم شهر شعبان المعظم از دارالسلطنه مذکور کوچ نموده در جمعه پنجم داخل بلده رشت شده دیوان آقا زمان وزیر آنجا را که مردم ازو شکایت داشتند نموده او را معزول ساختند. و از آن خطه دلگشا بعد از اتمام صحبت چراغان عزم بلده لاهیجان نموده در آن مکان نیز اسباب چراغان که در دور استلخ قرارداد بودند اوقات شریف صرف کرده کوچ بر کوچ متوجه مازندران شدند و در هر قصبه و شهری که نزول اجلال واقع می شد اسباب عیش و عشرت آماده بود.

در اثنای مفاوز به تاریخ سهشنبه نهم معتمد الخواص داود بیک را مهتر رکابخانه و احمد بیک قدیمی را یوزباشی غلامان خاصه و حق نظربیک را به جهت قورچیگری ترکش و قراخان بیک برادر امیر خان قورچی باشی سابق را واسطه حکومت هرموز و امت بیک ولد امیرخان را یوزباشی سوکلن و خاندانقلی بیک ذوالقدر را برای یساولی صحبت تعیین نموده به شرف [۱۶۰ الف] پابوس مشرف ساختند.

چون داخل مازندران شدند در پنجشنبه هیجدهم خبر فوت سلطانمراد والی روم که به تحقیق پیوسته منہیان راست قول به عز عرض رسانیدند که بعد از فوت او سلطان ابراهیم برادرش جلوس بر اورنگک جهانبانی نموده.

حضرت ظل الهی در وسعت آباد مازندران هر روز در مکانی و هر لحظه در مقاسی به خوردن باده ارغوانی اشتغال نموده عرصه آن سرزمین را به یمن قدم بهجت لزوم رشک فرمای خلد برین ساختند. و در یکشنبه چهارم شهر شوال عوض بیک برادر مهتر داود را

بجهت وزارت و تصدی الکای لار، و لاچین بیک یوسف آقا را برای وزارت رشت، و کرجاسبی بیک برادر اوتارخان را یساول صحبت، و عیسی خان سلطان بوزچلو را به حکومت ولایت لوری و پنبک و آقچه قلعه سرافراز نموده خاطر از آن مهام جمع نمودند، دست انعام و بخشش گشوده دامان آمال مستحقان آن بلده طیبه را مالا مال ساختند و در هر باب سجدهات شکر الهی به تقدیم رسانیده لحظه [ای] از مقدمات دینی و دنیوی غافل نبودند. انشاءالله که حضرت و اهب متعال ذات همایون آن بلند اقبال را از حوادث ادوار در ظل حمایت خود نگاه دارد و بدی به وجود فایض الجودش مرساد.

معالی تو برون از تصرف او هام      مکارم تو فزون از توقع آمال



## لوی ٹیل ۱۰۴۹

رسیدن نوروز لوی ٹیل سنہ [۱۶۰ ب] تسع و اربعین و الف  
هجری و آنچه درین سال همایون فال از پرده غیب به منصفه  
ظہور جلوہ گر شد و رفتن حضرت ظل الہی از قشلاق مازندران  
به دارالسلطنہ اصفہان

چه فرخ بود فال فرخ زدن      نه بر رخ زدن بلکه شہ رخ زدن  
بلندی نمودن در افکنندگی      فراہم شدن در پراکندگی

در چهارشنبه [بیست و] ہفتم ذیقعدہ کہ پنج ساعت از روز مذکور  
گذشتہ بود خورشید با فرہنگ با صد ہزار آب و رنگ قطع نظر از  
آرامگاہ حوت نمودہ مجلس آرای بزم حمل گردید و جہان از لطف این  
ادا ہزار پیرہن بر خود بالید، سرو را ہوس رقص در سر آمد و گل  
را گوش بہ نوای ہزار دستان آشنا شد. قمری طوق بندگی معشوق در  
گردن گرفت و چکاوک بہ چہار پارہ زنی و خوانندگی شروع  
کردند. ہریک از خموشان و گوشہ نشینان باغ و راغ در طرفی و  
طرف چمنی بہ عشرت تازہ و عیش بی اندازہ روز می گذرانیدند.

حضرت ظل الہی درین روز در عمارت چشمہ بزم ارم تزیین  
ترتیب فرمودہ سلطان بلاغی و سایر مہمانان [را] کہ در درگاہ فلک  
اشتباہ جمعیت داشتند طلب نمودہ رسم و آداب جشن نوروزی بہ قاعدہ  
ملوکانہ بہ عمل آمدہ در آن روز فیروز انعامات وافر بہ ہر طبقہ  
فراخور حال شفقت کردند، و حکم قتل نوروز سلطان کہ بجهت  
صدور تقصیری کہ ازو واقع شدہ بود نمودند. در آن عرصہ بہشت



فضا به کامرانی و خوشدلی [۱۶۱ الف] روزگار فرخنده آثار را صرف کرده هر روز از اطراف اخبار به درگاه اعلی می‌رسید و خبر فوت سلطانمراد و فتور در میانه آن گروه را امراء عظیم‌الشان و بیگلربیگیان ذوی‌الاحترام روز به روز به عز عرض می‌رسانیدند. تا به مقتضای «و اذا حللتم فاصطادوا» هوای شکار از خاطر همایون سر زده متوجه صیدگاه میانکاله گردیدند.

چون سابقه حکمت الهی طبیعت انسان را بر اخلاق متنوع نهاده و نقاش قدرت ایزدی پیکر آدمی را از صفات مختلف برآورده از دواعی متضاد ترکیب وجود را التیام داده و از مقاصد متباعد ماهیت او را انتظام داده لزوم بر یک طریقه موجب شئامت می‌شود و مواظبت بر یک نهج گرد ملامت بر چهره ضمیر می‌نشانند. اگر چند گاه بر جد محض مداومت نماید حدود خاطرش ملال پذیرد، لاجرم فرمان الهی نازل شده که چون از حرام که دست منع په روی لذات عاجل نفسانی نهاده بود بیرون آیند و به جانب مچظورات که از آن تحرز و اجتناب لازم بود طلق‌العنان گردند صید که از مرغوبات نفسانی لذت تمام دارد و بر طایفه مسلمانان مباح باشد و شکار که از لذات دنیوی محل استحسان یافته فرقه مؤمنان را رخصت‌شود تا از استیفای طیبات به قلب منشرح به جانب طاعت و عبادت گرایند و بعد از ادراک لذت مراد به جانب تزکیه نفوس و نفی خواطر متوجه توانند شد، بنا بر متابعت این [۱۶۱ ب] سنت، چون خاطر خطیر از استکفای امور پرداخت و رای شریف از استیصال اعادی فراغت خاطر کرد نشاط شکار در دامن همت خسروانه آویخت و لذت صید دواعی نهمت پادشاهانه را تحریک داده عزیمت آن صیدگاه نمودند. به هر سرزمینی که به مبارکی عبور فرمود سراب خاصیت آب زلال گرفت و قطرات غمام انتظام عقود لئال یافت. خسک چون پرنیان بساط ترفه بر راه گسترده و خار چون غنچه گلفشانی پیشه‌کرده. عناء سفر بر مسافران آسان گشت و اندیشه سوء منقلب در پیش هیچ ضمیر نیامد و بدین

موجب زمانی عنان همت به شکار گوزنان و آهوان مرغزار می تافت  
و زمانی جام مدام از دست ساقیان سیمین عذار می گرفت.

جهاندار با صید و بارود و جام همی کرد منزل به منزل خرام

شیر را از نهیب شمشیر او تب دایمی طاری شده و پیر دمان از  
خوف خنجر گیتی ستانش لرزان مانده. پلنگ از تاب حمله آتش آهنگ  
اوست که رخت اقامت بر قله کوه کشیده و نهنگ از بیم بلارک  
خون آشامش وطن در قعر دریا گزیده. مرغ اگر از مرحمت شاملش  
واقف نمی شد از بیم پیکانش جوشن ماهی به عاریت ستدی، و ماهی  
اگر به بخشایش او جازم نبودی پر و بال از مرغان به زاری خواستی.

عقاب دلاور نیارد گذشت چه بر تندکوه و چه بر پهن دشت  
ز بیم خدنگ جگر دوز او که فرخنده بادا شب و روز او [۱۶۲ الف]

گهی با جره بازی به صید نهضت می فرمود که مغالب طمع بر  
نسرین آشیان سپهر دراز کردی و به سوی دجاجة قبه نیلی پرواز  
نمودی. پیکر زیباش که مشک اذفر بر اوراق گل بیزند یا غالیه که  
بر عارض سمن ریزند چون ساعد نگارین بتان به دلبری دستی  
برآورده و چون خط عنبرین شاهدان به جگر خواری دل خوش کرده

به دستش بد یکی مرغ زره پوش چو بر گل سنبل از دم تا بناگوش  
چو بر قرطاس شامی خط عبری و یا چون بر حواصل طوق قمری

و گاهی با چرخ بلند پرواز که چون \* اوداج چمنده و پرنده از  
مغالب او رهایی نیابد و چون اجل ناگه گیر وحوش و طیور ازو  
خلاصی نجویند. از بیم چنگل او خرگوش خواب آلود تا دیده بان دیده را  
با چشم گشاده نمی نشاند به خواب نمی رود و قطار کلنگان تا پاسبانی  
تعیین نمی کنند مجال استراحت نمی یابند، و گاه با قلاید فهدی که

نیش طمع بر آهوان سبزه زار سپهر فرو می بردند و چنگ آرزو بر گلوی جدی و حمل می آویختند از سایه که بر ایشان پیشی می گرفت می رنجیدند و از نظر گه پیش از ایشان به شکاری می رسید غضب می گرفتند.

به این دستور به آن سرزمین دلگشا که در میانه دریا واقع شده و طول آن که به مساحت درآمده دوازده فرسخ است از هر دو طرف که عرض آن یک فرسخ بوده باشد به دریا متصل و آخر آن نیز به دریا منتهی [۱۶۲ ب] شده و یک راه بیش ندارد، نزول اجلال نمودند. صحرائی از نزهت و صفا چون جان خردمند و از حضرت و طراوت غیرت نمای مرغزار ارم. چون ساحت جود کریمان طول او بی هنجار و چون خاطر دوراندیشان فسحت و دلکشی آن بسیار. حضرت ظل-الهی بر باره جهان نورد سوار شد، تکاوری در بلندی چون ابر که از روی آب برخیزد و در پستی چون آب که از ابر فرو ریزد.

درآمد به طیاره کوهکن فرس پیل بالا و شه پیلتن

از غبار موکب میمونش آهوان نخجیر مشک افشانی پیش گرفتند و از گرد جهان نوردش نافه آهوی غالیه سای گشت. از گام باره خوش خرامش گیاه نخجیرگاه چون سنبل تاتار مشکبار شد و از سعادت پای بوس خنگ تیزگامش خار صحرا دامن نخوت بر گل خودروی کشید. وحشیان از خرد دورند و گرنه بر سر تیرش به ازدحام آمدندی و گوزنان از عقل بی بهره اند و گرنه جانها فدای [سگان شیر] شکارش کردند.

بر آن صیدگه چون گذر کرد شاه  
هر آهو که از راغ او زاده بود  
معنبر شد از گرد او صد گیاه  
ز نافش بسی نافه افتاده بود  
ز چشمش جهان چشم تریاک داشت  
گوزنی کزو روی بر خاک داشت

و در این روز به دست مبارک که از چشم زخم روزگار مصون و از اصابت عین الکمال محروس باد دوازده گوزن شکار نموده مابقی

دلاوران و اعیان که در رکاب همایون حاضر بودند [۱۶۳ الف] به انداختن صید مأمور شدند و عدد صید از گوزن به دویست و هشتاد رسید. سایر وحوش از حد قیاس بیرون بود. بعد از تمادی ایام شکار با شوکت و اقتدار به بلده اشرف مراجعت نموده به عیش و عشرت مواظبت جستند. چون هنگام انحطاط فصل بهار نزدیک رسید و خسرو انجم پناه قدم به حوالی منزل سرطان نهاد در ساعت مسعود از دارالمؤمنین مازندران کوچ نموده بر بیلاق فیروزکوه نزول نموده، بعد از قسمت نمودن ایلخیهای خاصه به عساکر منصوره از راه هبلرود و خوار و سیاه کوه و نمکزار متوجه دارالسلطنه اصفهان شدند و از قصبه خوار [سلطان] بلاغی را مرخص نموده به دارالسلطنه قزوین فرستادند و خود به دولت و اقبال در دارالمؤمنین کاشان بر سرچشمه فین که عمارت عالی احداث نموده بودند چند روز رحل اقامت انداخت، بعد از آن سعادت همقرین و دولت همقران متوجه دارالسلطنه بهشت نشان اصفهان شده به تاریخ جمعه دوم شهر ربیع الاول از دروازه حسن آباد داخل آن عرصه خلد مانند شدند. از ظل عقاب رایتش همای معدلت چنان سایه گسترد که چنگل شاهین دندان طمع از سینه دراج برکشید و دیده آرزوی باز از تعرض گنجشک دوخته شد. نهال نصفت از رشحات تربیت شاداب گشت و شاخ فتنه به دست انصاف از بیخ برآمد.

بعد از چند روز فرمان شد [۱۶۳ ب] که چون ایلچیان اروس به عزم بساطبوسی نزدیک رسیده اند قراخان بیک برادر جانی خان قورچی باشی با جمعی به استقبال ایشان رفته به شهر آورند. خدمتش آن خدمت را به تقدیم رسانید.

در آن اثنا بتاریخ بیست و پنجم شهر ربیع الاول خبر فوت کلبعلی خان حاکم ایروان رسید. عمده الاعاظم محمدقلی بیک جلودار باشی را به جای او منصوب ساخته بیگلربیگی گری چخورسعد را به او شفقت کرده به آن رتبه سرافراز نمودند. خدمتش در غرة ربیع الثانی

متوجه آن حدود گردید.

و در نهم جمادی الاولی خبر فوت شاهرخ سلطان میر زنگنه به عز عرض رسیده شیخ علی بیک برادر او را که به رتبه امیر آخور باشیگری سرافراز بود به جای برادر به مرتبه امارت ایل مذکور ممتاز کردند. و نجفقلی بیک برادر او را امیر آخور باشی جلو و شهسوار بیک ولد مهتر علی کوچک را به واسطه امیر آخور باشیگری صحرا تعیین نموده به پابوس مشرف ساختند.

و در روز جمعه بیست و هشتم جمادی الثانیه ابراهیم خان ایگرمی دورت قاجار را به رسم ایلچیگری به جانب ولایت روم تعیین نموده بعد از کارسازی روانه آن حدود ساختند، و حیدر علی بیک ذوالقدر را قورچی سپر و پیر بوداق سلطان ولد شاه بنده خان ترکمان را حاکم دشتان نموده به پابوس مشرف گردیدند.

و در سه شنبه غره شهر ذیقعه علیقلی بیک ولد قرچقای خان را بجهت کتابداری تعیین نموده، به آن خدمت سرافراز [۱۶۴ الف] نمودند.

و در روز جمعه چهارم شهر مذکور خبر زلزله که در دارالسلطنه تبریز و توابع آن شده بود به عز عرض باریافتگان محفل بهشت آیین رسید. الحق همچنین قضیه در هیچ عصری کسی نشان نداد.

راقم این مسوده نقلی از زلزله در تاریخ الفی تصنیف احمد بن فضل الله تتوی که اکنون در خزانه عامره مضبوط است به نظر آورده، العهده علی الراوی که وقتی در شامات زلزله واقع شد. از شخص مکتب داری نقل است که در مکتب خانه من قریب به یکصد و پنجاه نفر طفل سبق خوان بودند که آن قضیه عظمی روی نمود و من خود بجهت مهمی از آن مسجد بیرون رفته بودم که از بیم زلزله اساس آن خانه از هم فرو ریخت و اطفال همگی تباه شدند. هر چند صبر کردم که شخصی از مردم آن سمئدیدگان آمده تفحص احوال نمایند هیچکس ظاهر نشد. بعد از ده روز يك شخص آمده متفحص

احوال شد، حقا که شنیدن این حکایت خالی از غرابتی نیست. مقدمه زلزله تبریز نیز بسیار غریب افتاده، تفصیلی که رستم‌خان سپهسالار بر خرابی و مقتولان بلده و توابع نوشته به نظر کیمیا اثر نواب همایون رسید. به این طریق قید شده بود که چهارده هزار و نهصد باب خانه ویران و دوازده هزار و ششصد نفر از اناث و ذکور و خرد و بزرگ مقتول شده‌اند. القصة حضرت ظل‌الهی بعد از استماع اخبار استمالت‌نامه‌ها به مردم آن ولایت فرستاده فرمودند که محالی که روی به خرابی نهاده معمور سازند و مرهم بر [۱۶۴ ب] جراحت مردم آن ولایت نهاده به عنایات بیغایات سرافراز ساختند. و در شنبه دوازدهم ایلچیان اروس به سده سنیه آمده به شرف تقبیل مشرف شدند.

و از جانب سیاوش بیک قوللر آقاسی کس آمده خبر آورد که یلنگتوش با جمعی از سپاه اوزبک جمعیت نموده اراده تاخت خراسان دارند. امراء این سرحد نیز در تدارک دفع ایشانند.

و به تاریخ نوزدهم کس از جانب شیخعلی سلطان آمده به عرض رسانید که از جانب خواندگار، کراچی محمدپاشا به جهت محافظت بغداد مقرر شده، درویش محمد پاشای حاکم سابق او را دخل نداده در میانه منازعه و مجادله است.

حضرت ظل‌الهی در کنف حمایت حضرت بیچون در روز و شب هر روز در مکانی و هر لحظه در مقامی اسباب جشن و سرور آماده کرده به کامرانی و دلخوشی اوقات همایون می‌گذرانیدند و اخبار مسرت آثار از اکناف دیار به سده نصرت شمار می‌رسید و روزگار این بیت می‌سرود.

در صد هزار قرن سپهر پیاده رو

نارد چو تو سوار به میدان روزگار



## نیلان ٹیل ۱۰۵۰

گفتار در آمدن نوروز نیلان ٹیل سنه خمسين و الف هجرية  
النبوية و مقدماتی که در آن سال از پرده کمون به عرصه بروز  
جلوه گر شد و سير و شکار مشغول بودن حضرت ظل الهی  
حفظ الله تعالی شانہ

هجوم لشکر دی در به در شد  
زمین باغ از فیض بهاران  
گل از خلوتگه گلبن برآمد  
چمن از فیض باران پرگهر شد  
به جای خار رویانید ریحان  
چمن را درد محنت بر سر آمد

[۱۶۵ الف]

در روز چهارشنبه هشتم شهر ذی حجه نیر عالمتاب با هزار رنگ  
و آب از برج ماهی به نزهتگاه حمل خرامید. خفتگان باغ را از آن  
خرامش\* به هنگام از خواب بیدار ساخت، و بی برگان چمن را از عطیه  
زرپاشی از ننگ عریانی فراغت بخشید. درخت افسرده از ورود  
شکوفه دندان به خندیدن نمودار کرد، و سرو قبای پژمرده خود را به  
دگمه های مرصع ترصیع نمود. نرگس در کنار جوی مشت آبی بر  
چشم خواب آلود زد، بنفشه و سنبل گیسوان ژولیده را شانه زدند.  
سبزه به خود فرو رفته بالیدن آغاز نمود. لاله خودرو پنبه از داغ  
خود برداشت.

عالم شده باز سبز و خرم ز بهار  
از دست منه ساغر می را ز بهار  
تا غافل ازین شدی جهانت زمیان  
می افکنند از روی عداوت به کنار



حضرت ظل الهی در این روز سعادت اندوز در «تالار طویل» آیین بزم نوروزی ترتیب داده ایلچیان اروس و مهمانان را طلب نموده ابواب سرور بر روی عالمیان گشودند و پایه هر فرد از معتمدان را بقدر حال به مرتبه فزوده به شفقت شاهانه سرافراز ساختند که در روز جمعه غره شهر محرم سنه اجدی و خمسین و الف خبر فرورفتن حسن خان حاکم هرات که به فرمان حضرت ذوالمنن به قبضه درایت هادم اللذات داده بود رسید. در همان روز عباسقلی بیک ولد ارشد او را که به داروغگی الکای رشت رفته بود به جای والد نصب نموده رقم مطاعه [۱۶۵ ب] صادر شد که از همانجا روانه مطلب شود. و آقا ملک وزیر تفنگچی را که قبل ازین به وزارت هرات قیام داشت مقرر فرمودند که به تعجیل رفته حسینقلی خان ولد خان مرحوم را که بعد از قضیه والد بجهت محافظت قلعه هرات از ماروچاق آمده بود رفته به درگاه جهان پناه آورد. خدمتش از باد صرصر سرعت استعاره نمود در اندک مدتی خدمتش را به دوگاه عالم پناه آورد و عباسقلی بیک در دارالسلطنه مزبور به عظمت تمام به جای والد استقرار یافت.

تا نمیرد یکی به ناکامی      دیگری شادکام نشیند

حضرت ظل الهی روز به روز به احوال قشون و تدارک لشکر پرداخته اراده عزم استرداد دارالقرار قندهار به خاطر همایون مصمم ساخت که در سه شنبه شهر صفر یگانه جهان عصمت و عفاف، ثانیة بلقیس و قیندافه\*، ثالثه خدیجه و زهرا، رابعه خدر رفعت و علا، سادسه خمس عفاف، فایضه خیرات و عوارف، آنکه خانه اگرچه زبان را به مشک و گلاب شسته نام همایونش نمی تواند برد و روی صفحه یارای آنکه اسم شریفش نقش جبین سازد نمی بیند. آینه تا روی نامحرم دید به هیچ روی ازو نشان نیافت، و آفتاب تا هرجائی و کوچه گردد در سایه سراپرده اش مجال جوار نداشت. عنبر اگر نام

لالای نداشتی پای در مجمرش نیارستی نهاد، و صندل اگر به خواجه  
سرایبی موسوم نشدی به استسلام صلایه اش مشرف نگشتی.

### نظم

ناوك عصمت بدوزد چشم مهر  
پیش مهدهش چاوشان بیرون کنند  
گر کند در سایه چترش نگاه  
آفتاب و سایه را از شاهراه [۱۶۶ الف]

صریح کنم مهدعلیا زینب بیگم [بنت] نواب جنت بارگاه شاه طهماسب  
انارالله برهانه از شدت مرض موت [و] عارضه قوی که برو طاری شده  
بود داعی حق را لبیک اجابت گفته به بهشت عدن خرامیدند. حضرت  
ظل الهی از این داهیه عظمی بسیار متأثر گشته به تعزیه و تشییع  
جنازه اقدام نموده خیرات و مبرات و تصدقات به مستحقان داده حج  
و نماز و روزه او را مهیا کرده به سیادت و صدارت پناه امر فرمودند  
که به عمل آورند.

و در شنبه بیستم ربیع الاول ایلچی اسفندیارخان والی اورگنج  
عریضه و پیشکش او را به نظر رسانید.  
و در این روز حکومت ماروچاق [را] به دوستعلی سلطان زنگنه  
تفویض نمودند.

مقارن این حال خبر آمدن حکیم الملک ایلچی دکن که به اتفاق  
امامقلی بیک ایلچی آمده بود رسید. مقرر شد که میر قاسم بیک نایب  
داروغه اصفهان به استقبال او رفته در عباس آباد به منزل دلگشا  
فرود آورند.

و در چهارشنبه پانزدهم شهر مذکور مرتضی قلی خان حاکم مرو  
خبر بصیر شدن و آمدن امامقلی خان والی ماوراءالنهر را از جانب  
مرو به عز عرض رسانید که چون این اراده نموده هرگاه داخل شود  
به خدمت معروض خواهد داشت.

درین روز خبر فوت یادگار بیک ناظر دواب آمد.  
در روز دو شنبه هفدهم حکیم الملک ایلچی را طلب نموده جشن

ملوکانه [۱۶۶ ب] آراستند. ایلچی مذکور نامه و سوغاتی که از جانب عبدالله قطبشاه آورده بود به نظر رسانیده مضمون نامه سفارش عمهای خود که قبل ازین با کشتی به بندر عباسی آمده به اصفهان ساکن بودند نموده و دیگر اظهار دوستی و یکجبهتی و اخلاصمندی خود را قید کرده بودند.

بعد از اتمام جشن همایون و ملاقات ایلچی خبر رسید که حسین خان حاکم استرآباد به جوار رحمت ایزدی پیوست. حضرت ظل الهی بنا بر توجه خاطری که به آن اقبال پناه داشتند فی الجمله متألم شده ایالت آن حدود را به محراب بیک شفقت نموده به مرتبه خانی سرافراز نمودند و رخصت انصراف داده به لفظ گهربار فرمودند که در آراستگی قشون سعی باش که عن قریب ماهچه علم ظفر توأم به آن دیار خواهد تافت.

و عمدة الاعاظم اغورلوبيك ناظر دفترخانه همایون را به جهت خریداری غله و انذار آذوقه به ولایت خراسان فرستادند.

و در روز جمعه بیست و هشتم ملازم ابراهیم خان ایلچی روم آمده عریضه مشارالیه را آورد. مضمون آنکه به تاریخ هشتم شهر ربیع الاول داخل استنبول شد. در پنجم ربیع الثانی سلطان ابراهیم خواندگار را ملازمت نموده در غرة جمادی الثانیه از استنبول\* بیرون آمده روانه درگاه جهان پناهم و قابیل آقا نام شخصی را تعیین نموده بانامه و سوغات متوجه آستان ملک پاسبان است.

در همین روز سیاوش [۱۶۷ الف] بیک قوللر آقاسی خیر فوت بدیع الزمان سلطان حاکم سرخس را آورد و ملازم عباسقلی خان حاکم هرات عریضه آورد که امراء آنجا صوفی سلطان نامی را که از بنی اعمام پادشاهان اوزبک است بر تخت نشانده اند و میان امراء بلخ و بخارا منازعه قایم شده، تا چه روی دهد.

در روز چهارشنبه سیم شهر رجب مقرر شد که ارقام مطاعه به امرا و عساکر منصوره نویسند که به قدغن تمام از جا و مقام خود به

حرکت آمده در نیشابور بر سر رستم‌خان سپهسالار جمعیت نمایند، و در شهر منادی فرمودند که سوای «همیشه کشیک» همگی عساکر روانه ولایت خراسان شوند که رایات جاه و جلال به فیروزی و اقبال روانه دارالقرار قندهارست. سپاه نصرت‌پناه از هر طرف به حرکت درآمده روانه مقصد گردیدند.

و در روز پنجشنبه بیست و هفتم شهر شعبان المعظم ابراهیم‌خان از استنبول آمده جمعی را که در قلعه بغداد سلطان مراد همراه برده بود و در اجل ایشان تأخیری بود همراه آورده به شرف سجده و پابوس مشرف گردیدند.

و در همان روز سلطان جلال‌الدین شار پادشاهزاده بدخشان که به دست اوزبکان اسیر شده بود فرار نموده به پایه سریر اعلی آمده نوازش بسیار یافت.

و در پنجشنبه شانزدهم رمضان شاهویردی‌خان لر به رحمت ایزدی پیوسته جای او را به علیقلی بیک ولد او ارزانی داشتند و خلاع فاخره به جهت او ارسال نموده از تعزیه بیرون آوردند. [۱۶۷ ب] و در روز سه‌شنبه بیست و یکم شهر مذکور مرتضی‌قلی‌خان حاکم مرو به عز عرض رسانید که امامقلی‌خان والی ترکستان به اتفاق ندر تقای دیوان‌بیگی و رحیم‌بیک پروانجی و بیرام خواجه یساول صحبت و خواجه‌قلی‌قلماق که مقربان مشارالیه بودند به عزم سفر مکه از بخارا بیرون آمده داخل بلده مرو شدند.

و در این مقدمه میرزا محمد مقیم ولد میرزا محمد شفیع منجم که ابوریحان و ابومعشر ثانی است در زایچه طالع نواب همایون به این تصریح حکم کرده بودند که پادشاه عظیم‌الشانی از مشرق زمین در این سال پناه به درگاه عالم‌پناه خواهد آورد، حقا که نهایت دانشمندی و کمال ادراک است.

القصة خبر رسید که رستم‌خان سپهسالار در غرة شوال به نیشابور داخل شده و جمعیت عساکر روز به روز در ترقی است.

و مقارن این حال آمدن قایل آقا ایلچی روم زبانزد گردید. امر فرمودند که عباسقلی بیگ قورچی تیر و کمان با جمعی از غازیان به استقبال ایلچی مذکور رفته به شهر آورند. ایشان به فرموده عمل نموده بعد از چند روز توقف در «تالار طویل» جشن عظیم نموده قابیل آقا مذکور را طلب داشتند. ایلچی مذکور نامه [ای] که مشحون از تحفه دوستی بود آورد و سوغات چهار رأس اسب که یک رأس با زین مرصع و لجام طلا و دو رأس دیگر به جلپهای منقش دیباباف بود به نظر گذرانید. حضرت ظل الهی ایلچی مذکور را به نوازشات و تفقدات شاهانه سرافراز ساخته نهایت مرحمت فرمودند.

درین روز بابا سلطان [را] [۱۶۸ الف] که قبل ازین حاکم بحرین بود به جهت نظارت دواب تعیین نموده پابوس نمودند.\*  
و از جانب مرتضی قلی خان حاکم مرو عریضه رسید که ندر محمد خان، محمد یوسف اتالیق را که قبل ازین به خدمت نواب گیتی ستانی آمده بود به ایلچیگری به خدمت فرستاده است.

و در چهارشنبه شهر ذی قعدة مقرر شد که خاندانقلی بیگ ذوالقدر یساول صحبت یک هزار تومان نقد و پانصد تومان جنس به جهت سلطنت پناه امامقلی خان برده از جانب نواب همایون پرسش نماید. مشارالیه روانه آن خدمت شد.

و در یکشنبه سلخ شهر شوال سلطانعلی میرزا عم بزرگوار به رحمت ایزدی پیوست. نواب همایون بعد از آداب تعزیه به عزم شکار لنجان و حوالی «باغ وحش» به حرکت آمده به دولت و اقبال روان گردیدند.

و در آن سرزمین به عیش و نشاط اشتغال داشتند که از جانب سلطنت پناه رستم خان والی گرجستانات جمعی آمده صبیئه طهمورث را آورده به سرادق جلال سپردند. حضرت ظل الهی در آن مکان فرح افزا به خوردن شراب ریحانی مداومت نموده به کامرانی مشغول بودند که ناگاه از اثر چشم زخم روزگار مزاج وهاج با اعتدال از اثر

عارضه متلون گشته خاطر ملکوت ناظر را اثری از شدت حرارت تب روی داده بسیار متأثر شدند. از آن صید گاه قصد شهر نمودند و در عمارت کرسگان که در حوالی شهر واقع است چند روز توقف واقع شد. [۱۶۸ ب] اما حضرت مهیمن ذوالجلال از کارخانه تقدیر به لباس صحت وجود شریف او را بیاراست و شخص مرض هارب و هراسان راه فرار در پیش گرفت. ازین مژده جانها را سروری و دلها را حبوری به هم رسیده عامه خلایق زبان به شکر و سپاس گشوده دوام دولتش به صد زبان از ملك منان میخواستند و به این دو بیت ترزبان بودند:

نصیب خصم تو باد ار غمی بود ما را  
دگر ترا که مبادا غمیت ما را باد  
اگر بدست و اگر نیک کار ما شاید  
سعادت سر تو باد هرچه بادا باد

حضرت ظل الهی بعد از وقوع صحت در عمارت «آینه خانه» که از محدثات آن برگزیده جهان است بار عام داده از اطراف جمعی که در آستان ملك آشیان اجتماع داشتند به سجده و پابوس مشرف شده سجدهات شکر به تقدیم می رسانیدند.

چون آن مقدمه به اتمام رسید ملازمان سلطنت پناه رستم خان را رخصت انصراف داده به خلاع گرانمایه و اسب و زین طلا سرافراز ساختند.

و روز به روز در تدارك و تهیه سفر خیر اثر قندهار ساعی بوده ملازمان عتبه اقبال او را روانه به جانب خراسان می کردند و در سامان دادن اسباب توپخانه و جباخانه خاطر شریف را صرف نموده اوقات فرخنده ساعات را زمانی معطل نداشته همت والا نهمت را مصروف به انجام آن مهام کرده دقایقی از شرایط حزم و احتیاط فوت و فرو گذاشت نمی نمودند. اما زمانه غدار ناپایدار به همین

[۱۶۹ الف] زبان ندا به گوش ساکنان ارض و سما رسانیده حواس  
عالمی را مختل می‌ساختند.

### نظم

من در چه خیالم و فلك در چه خیال  
تا خود فلك از پرده چه آرد بیرون

## یونت نیل ۱۰۵۱

رسیدن نوروز یونت نیل سنه احدی و خمسین و الف هجری و  
متوجه شدن حضرت ظل الهی به عزم سفر قندهار و قضیته‌هایله  
که در بلده کاشان روی نمود.

شکوفه از افق شاخسار پیدا شد ستاره سحر نوبهار پیدا شد  
در روز پنجشنبه بیست و هشتم شهر ذیحجه الحرام مهر گرمرو  
فلك تقدیر با هزاران ناله زیر برج حمل را مخیم سرادق خود  
ساخت. درین بهار گریستن ابر بیقرار درختان و اغصان اشجار را  
غسل ارتماسی داد و سبزه تازه روی سر افکنده از زمین سر زد و  
لاله مشکین غلاله سراپا داغ شده گلگونه از عارض برداشت. گل‌جامه  
صد چاک زده خندیدن را فراموش کرد. بنفشه از رخت نیلی خود  
محفوظ و بهره‌مند می‌بود. نرگس از بصیر بودن بسیار خشنود  
گشت. شکوفه پیش از آنکه بار دهد از کار افتاد و آب جوی از غصه  
بر خود می‌پیچید و می‌رفت. چنار دست افسوس بر هم می‌سود. بید  
خنجر کشیده قصد خود می‌نمود.

بی هجوم عشق ناید برگ سبزی در سماع  
از ادای رقص دانستم که سرو آزاد نیست

القصه حضرت ظل الهی در «تالار طویله» به آیین بزم نوروزی  
پرداخته امرا و اعیان دولت به شرف پابوس مشرف شده هر یک به



مرحمت خاص سرافراز و ممتاز [۱۶۹ ب] گردیدند. روز دیگر امر قضا مضمی صادر شد که متوطنین دارالسلطنه اصفهان را اگر عرضه و شکوه و شکایتی باشد به عز عرض رسانند. از هر طرف مطالبات به سده سنیه عرض شده موافق مدعا به جواب با صواب مقرون می‌شد، تا همگی را مقصد و مطلب به عز انجام رسید.

بعد از فراغ این مقدمات بجهت سفر [به] تعیین ساعت منجمین مأمور شده در ششم شهر محرم الحرام سنه اثنی و خمسين و الف مقرر شد که چون ده ساعت از شب مذکور بگذرد به سعادت و اقبال پای دولت در رکاب آورده متوجه گردند. حضرت ظل الهی امر فرمودند که پیشخانه را به باغ و «عمارت قوشخانه» پرده خود در ضمان فتح و نصرت و کنف اقبال و سعادت:

قضا موافق رأی و قدر متابع عزم

ستاره زیر رکاب و سپهر زیر نگین

در آن منزل خرم سرشت نزول اجلال نموده در آن روز خلیل خان بختیاری چند سر اسب تازی نژاد به رسم پیشکش از نظر خجسته‌اثر گذرانیده رخصت یافت که در الکا توقف نموده در نگاهبانی سرحد خود قیام نماید. هر چند خدمتش الحاح کرد که سایه مثال در رکاب دولت باشد قبول نیفتاده به خلاع فاخره سرافراز گشته روانه شد. و حضرت ظل الهی از آن منزل کوچ نموده به قریه دولت آباد نزول کرده آداب تعزیه روز محرم و عاشورا در آنجا به عمل آمد و از آن مکان کوچ نموده از راه نطنز و عمارت\* عباس آباد روانه دارالمؤمنین کاشان شده در تاریخ بیست و یکم [۱۷۰ الف] شهر محرم داخل بلده طیبه شده ساکنان آن مدینه اسلام به رسم استقبال پیش آمده جانها فدای سم ستور مبارکش ساختند.

درین محل ایلچیان اوزبک از جانب ندر محمدخان والی بلخ به

سدهٔ اقبال آمده به عز بساطبوسی سرافراز گشتند. حضرت ظل‌الهی در آن عرصهٔ مینو مثال به دولت و اقبال بساط عیش و عشرت گسترده به نصایح دلپذیر و شفقت‌های بینظیر اعیان [دولت] و امراء باشوکت را دلداری داده سخنهایی که نمونهٔ اسرار غیبی بود از لفظ گهربارش سر می‌زد و گوش مستمعان را گرانبار می‌ساخت.

هر حرف که گفت ره به‌جائی می‌برد.

چون خاطر همگنان را به درر گرانبار نصایح بهره‌مند ساخت عارضه [ای] از هجوم شدت الم و بیماری به وجود شریفش عارض شد. شیر بیشهٔ شجاعت به زحمت تب گرفتار آمد و آفتاب اوج بسالت در تاب حرارت افتاد و حذاق اطباء در معالجهٔ آن عاجز شدند و معالجان ماهر در تدبیر آن به ستوه آمدند و هر روز کوفت به مدارج ازدیاد بالا می‌گرفت و به مرتبهٔ وقوف نمی‌رسید و مرض هر زمان [به‌مراقبی] اشتداد بر می‌رفت و به سوی انحطاط [میل] نمی‌کرد. هرچند در ازالهٔ آن مرض سعی نمودند فایده مترتب نمی‌شد:

از قضا اسکنجبین صفرا فزود روغن بادام خشکی می‌نمود

آری به هیچ نوع با قضای آسمانی بر نمی‌توان آمد و سرپنجهٔ تقدیر را به زور دست تدبیر نمی‌توان پیچید.

تا در روز دوشنبه دوازدهم شهر صفر سنهٔ اثنی و خمسین [۱۷۰ ب] و الف که يك ساعت از روز مذکور گذشته بود روح پر-فتوحش از کالبد خاکی به اعلیٰ علیین پرواز نموده منادی «ارجعی الی ربك راضیه مرضیه» نعرش \* قدسی نهاد او را به حظایر قدس دعوت کرد و فرمان «فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی» همت او را به صوب دارالسرور \* معطوف گردانید. لابد هر که پای در ساحت وجود نهاد به ناچار از دروازهٔ عدم بیرون رود، و هر که لباس حیات بر قامت خود چالاک یافت بی‌شبهه از سر بیرون کند.

دولت گیتی که تمنا کند با که وفا کرد که با ما کند

وزرا و امرا که در عتبه دولت حاضر بودند از وقوع این داهیه عظمی بر سرها خاک ریخته سینه‌ها چاک کردند و نعش محفوف به عنایت ملك المستعان آن برگزیده حضرت منان را بعد از تجهیز و تکفین به آیینی که رسم سوکواران و تعزیه‌داران است از دولتخانه مبارکه بیرون آوردند. هر که نظر بر آن می‌افکند از پامی افتاد و هر [که] چشم بر آن آشنا می‌کرد نور نظر به جای اشک بر خاک می‌ریخت. اول آسمانیان به آواز بلند به گریه و زاری درآمده فریاد برآوردند:

درین عزا و مصیبت چه جای خرسندی است  
سکون و عقل درین روز از خردمندی است  
که این جهان مطرا که هست در پی ما  
کمال سلطنت و غایت، خداوندی است

این چه خموشی و حیرت است که شما را از فزع و ناله بازداشته! نمی‌دانید که رفتن يك تن دیگر است و رفتن يك انجمن دیگر. وفات انسانی دیگر است [۱۷۰ الف] و وفات جهانی دیگر، زنده زنده زنده! باید که این آتش به سالها منطقی نشود و این اشک به عمرها مختفی نگردد.

زمینیان را از استماع این سروش از تن هوش رفته از ریختن اشک دمام صحرا و وادی را نمونه یم ساختند، و آواز الفراق ایشان به عرصه گیتی می‌رسید. دلها را از تاب آن واقعه جان به لب رسید و جان را از سنوح آن حادثه از دل دست رفت. از هر طرف بیهوشی را\* به دوش می‌کشیدند و از هر جانب نیم‌جانی را به گوشه [ای] می‌بردند که قایلی از ملاء اعلی بجهت تسکین فرومایگان این قضیه ندا در داد:

ای اهل عقل، عقل ازین داوری بری است  
با حکم کردگار جهان این چه داوری است

معلوم نیست نزد شما کین برسید مرگ  
 اندر میان خلق چه طواف هر دری است  
 هر سر نهاده که در این خاک تیره هست  
 حقا که از تحکم و فرمان آن سری است  
 بی حکم او نیفتد برگگی ز هیچ شاخ  
 از جرم خاک تا به معلی که مشتری است

ای عاقلان صاحب تدبیر! این چه آواز دراز است که از شما به  
 حضرت بی نیاز می رسد. نه نخستین جنازه ای است که از دروازه  
 بیرون شده باشد و نه اول تابوتی است که از بیوت به لحد نقل گردد  
 و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل، آن را که آدمیان و  
 عالمیان را به طفیل وجود [او] بر مایده حیات نشانده اند این شربت  
 چشانده اند و این نام بر نهاده «انک میت و انکم میتون». آدم که مطلع  
 تحقیق بود در مقطع این تفریق گداخته شد و محمد صلعم که خاتم  
 [۱۷۱ ب] کار انبیا بود از شرف این پرگار برانداخته شد و ابراهیم  
 را که قدم خلت بر مفرش آتش بود درین دام گرفتار کردید. سلیمان  
 که زین نبوت بر کتف باد نهاده بود ازین حادثه نتوانست گریخت،  
 نوح هزار سال بزیست و نزیست، و لقمان هزار سال بماند و نماند.  
 یعقوب درین واقعه دست از دامن یوسف برداشت و یوسف درین حادثه  
 زلیخا را فرو گذاشت. مجنون چون به سر این کوی رسید نام لیلی  
 فراموش کرد، و وامق چون درین تیه افتاد از ذکر عذرا خاموش شد،  
 لکل امری منہم یومئذ شأن. آفریننده در آفریده خود تصرف نمود چه  
 همز و تعرف واجب کرد، و بخشنده بر بخشنده خویش حل و عقد  
 نمود چه جوش و خروش لازم آید، چرا آرام نگیرید و به اندام نباشید  
 و چرا شیطان طبیعت را مقهور سلطان شریعت ندارید.

## نظم

این چه بانگ و خروش و آه قوی است  
 در سرای کهن نه رسم نوی است  
 دان که در کاس لامحال اجل  
 بادهٔ يك من منی و توئی است

چون صورت این نغمه به گوشها رسید دانستند که ادای رسم این  
 تعزیه در حوزهٔ اقتدار هیچیک نیست، و اقامت موجب\* این مرثیه  
 بیرون از دایرهٔ استعداد است. از دل سوخته به نشید این بیت مواظبت  
 نموده گفتند:

کو حیدر هاشمی و کو حاتم طی      تا ماتم مردمی و مردی دارند  
 القصه زبان از گفتگوی و پای از تکاپوی بیفایده کشیده رضا به  
 قضا [۱۷۲ الف] دادند.

چرخ میخواست تا کند ضرری      لیکنش فرصت و مجال نبود  
 آخر الامر هرچه خواست بکرد      به طریقی که در خیال نبود

ارکان دولت قاهره بعد از ادای تعزیه نعلش آن مظهر جلال را به  
 دارالمؤمنین قم در جوار مشهد معصومه علیها التحیه و\* السلام مدفون  
 ساخته حفاظ و خادمان تعیین فرمودند. الهی! هر زمان از گلدسته  
 مرحمت مرقد مبارکش معطر و از لمعات انوار مغفرت حفرهٔ خاکش  
 منور باد.

این حقیر کثیر التقصیر اگر در این مقدمه در عبارت می کوشید  
 دیگر به سرچشمهٔ مطلب نمی رسید. بنابراین دست از آن برداشته  
 واقعهٔ تعزیه را به مقدمهٔ تهنیه بدل ساختم که مرهم نه جراحات جگر  
 ریشان گردد و عالم ماتم رسیده را به خلعت شادمانی جلوس از  
 تعزیه درآرم. درین باب توفیق از حضرت باری می طلبم و دست دعا  
 به درگاه بی نیاز دارم که این توفیقم میسر گردد.

الهی به لطف خودت شاد کن      ز بند غم و محنت آزاد کن

□ □

گفتار در جلوس سعادت مانوس برگزیده حضرت ذوالجلال  
مظهر سخاوت و اقبال ملجأ و معاذ عوام الناس شاه عباس  
خداالله ملکه ابدان شاء الله که سایه دولت قرینش از سر  
عالمیان کم مباد.

□ □

□ □

□ □

بسم الله الرحمن الرحيم، تبارك الذي بيده الملك و هو على كل  
شيء عقدير، الذي خلق الموت و الحيوه ليبلوكم ايكم احسن عملا، و  
هو العزيز الغفور.

بباید دانست که چون کوکب دولت صاحب [۱۷۲ ب] اقبالی را  
محل غروب و افول نزدیک شود آفتاب عظمت منیع القدری از مشرق  
جلالت طالع گردد، و هرگاه مسند شوکت صاحب شکوهی از وجود  
لطف خالی ماند قامت بلند لوایی مرتبه افزای آن متکا گردد، و چون  
چهاربالش ملك از وجود اسلاف محروم ماند اخلاف شایسته بر آن  
تکیه زنند و چون دست ایالت از وجود پدران کامکار خالی گردد  
اولاد رشید بر آن تمکن نمایند.

جهان را نمانند بی کدخدای  
گراید ز گردون برو بر گزند  
به شاخ نوآیین دهد جای خویش  
بهاری به کردار روشن چراغ

یکی چون رود دیگر آید به جای  
درخت برومند چون شد بلند  
چو از جایگه بگسلد پای خویش  
مراورا سپارد گل و برگ و باغ

و دلیل اقبال آن بود که از گل گلاب ماند و ابر مطیر در خوشاب  
ذخیره گذارد، و تا فرزندی که رای مشکل گشایش مفتاح نتایج آمال  
تواند بود به ظهور پیوندد ابواب حیات بر روی پدر نبندند، و تا  
قره العینی که باصره ملك از روشنائی یابد چهره نگشاید دیده  
زندگانی او بسته نماند. هر چند گلستان را آفت بادی رسد چون گل  
شکفت غم نیست و اگر بوستان در معرض حوادث افتد چون سرو  
تازه ماند چندان المی نه.

به هر مدتی گردش روزگار      به طرزی دگر خواهد آموزگار  
سری را کند در زمین پای بند      سری را رساند به چرخ بلند

دلیل برین منوال آنکه چون حضرت ظل الهی پیشگاه [۱۷۳ الف] سلطنت را از وجود شریف خالی گذاشت و ایوان سروری را از زینت ذات بیهمال محروم گردانید نهال دولت ابد پیوندش در جویبار سعادت بالا کشیده بود و گلبن اقبال پایدارش غنچه امید کرده دوحه برومند حکومت چون شکوفه بریخت میوه مواد ظاهر گشته بود، و درخت ایالت چون از باد حادثه از پای درآمد شاخ تازه سر بلندی یافته بود. از کوه حلمش لعل سلطنت چون آفتاب از ورای حجاب می درخشید و از دریای عطایش گوهر خسروی چون روز روشن می تابید. خورشید اوج معالی بود که از اول حال روشنائی می نمود. صبح امید اعالی بود که از عنفوان کار صدق دعوی خویش ظاهر داشت. تیغ جهانگشای اقبال بود که تا لب از شیر فرو شست به برندگی پیشه داشت. از چهار رکن افعال آن یگانه استماع می رفت که پنج نوبت ملك بر در ایوان او خواهند زد و از شش جهت عالم آواز می آمد که هفت کشور به فرمان او خواهد بود. همای سعادت بر سر او دلیل بود که چتر سلطنت در سایه آفتاب اهتمام او آید و شعاع خورشید فیروزی دلیل روشن که جهان در ظلال عاطفتش قرار گیرد.

القصة چون قضیه ناگزیر حضرت ظل الهی روی نمود امرا و وزراء و اعیان ملك و ملت که سایه مثال در عتبه اقبال و آستانه اجلال متمکن بودند علاج زخم ناسور خود را به مرهم جلوس سعادت مانوس مداوا کرده در شب جمعه شانزدهم صفر سنه اثنسی [۱۷۳ ب] و خمسین و الف که پنج ساعت و بیست دقیقه از شب مذکور گذشته بود در دارالمؤمنین کاشان به اورنگ سلطنت و مسند سعادت برآورده اسم سامی آن مظهر کمال را به اسم جد بزرگوار موسوم ساخته به

تهیة عیش اشتغال نمودند و این مصرع تاریخ شد:  
«مسند کی شد مزین باز از عباس شاه»

چون پایه سریر سپهر نظیر از وجود مبارک آن نیر عظمت و کامکاری، آفتاب عالمتاب سلطنت و بختیاری، خاقان جهانگیر جهانبان، خسرو اعظم رفیع الشان، شهریار خطه جلالت، شهسوار میدان عظمت، مورد عنایات نامتناهی، مهبط فیوضات انوار الهی، سلطان کامکار کامران، قهرمان عادل کشورستان، صاحبقران ظفر قرین، مطرز شرع سید المرسلین، مرصص بنیان دین، مبین حامی ثغور المسلمین

ای ز یزدان تا ابد ملک سلیمان یافته

هرچه جسته جز نظر از فیض یزدان یافته

آن خداوندگاری که گاه از شعله شراری وجود مخالفان را خاک و خاکستر سازد و گاه به مجرد غباری خرمین عمر معاندان را به باد فنا دهد، گردون اقتداری که به نیروی بخت ارجمند و با اقبال دولت بلند در عرصه روزگار صیت اسلام را به مسامع کروبیان ملاً اعلیٰ رساند. پادشاه جوانبخت کامکار، شهریار سکندر صولت عالیقدر، نوشیروان عدالت، کیخسرو درایت، ناهید بهجت، عطارد فطنت، سکندر دولت، دارا حشمت، انجم گروه، گردون شکوه، ثمر مراد ابهت و کامرانی، نهال آرزوی حشمت و جهانبانی، راقم [۱۷۴ الف] دیوان «کن فیکون»، ناظم اقلیم «نون و القلم و ما یسطرون»

ای ممالک را مبارک پادشاه وی سزای خاتم و تخت و کلاه  
تیغ خونخوارت پذیرفتار فتح عفو جان بخش خریدار گناه

اعدل سلاطین جهان، افخم خواقین دوران، سلطان سلاطین نشان، کافل مصالح الملك و الملة بالعدل و الاحسان، مظهر آثار رحمة الله ملك الرحمن، السلطان ابن السلطان الخاقان ابن الخاقان شاه عباس



الحسینی الموسوی الصفوی بہادرخان، خلد ظلال جلالہ علی مفارق الانام و اید دولتہ الی قیام الساعة و ساعة القیام آرایش یافت، منتسبان دولت عظمی زبان مبارک بادی گشودہ آوازہ طنطنہ جلالش بہ شرق و غرب رسید و صدای پنج نوبت اقبالش گوش کروبیان را کر ساخت. در آن شب کہ حاملہ ہزار روز سعادت بود امرا و وزراء و ارکان دولت و بعضی از معتمدان درگاہ بہ تہنیت جلوس پرداختہ بہ شرف پابوس مشرف شدند. علی الصباح کہ آفتاب جہانگیر بہ عزم تسخیر عالم پیر از نہانخانہ مشرق بیرون خرامیدہ بر تخت زمردی افلاک جلوس نمود بار عام دادہ خلائق فوج فوج و گروہ گروہ بہ آستان گردون مناص آمدہ از روی اخلاص بہ تقبیل آستان مشرف گشتہ زبان بہ شکر و اہب بی ضنت گشودہ می رفتند.

القصة در يك روز ماتم به سور و محنت به سرور و حبور مبدل گشت.

صد شکر کہ روزگار آرام گرفت

از عیش ہر آنکہ زندہ بد کام گرفت

[۱۷۴ ب]

از فیض مواہب چنین عالم پیر

از توبہ گذشت و ساغر و جام گرفت

چون کار دولت بہ سامان رسید بعد از چند روز توقف در خطہ کاشان بہ تاریخ روز جمعہ بیست و پنجم شہر صفر بہ دولت و سعادت بہ عزم سفر روانہ دارالسلطنہ قزوین شدند. چون منزل خلد مثال دارالمؤمنین قم محل نزول گردید بہ عزم طواف مشہد مقدسہ معصومہ علیہا السلام و مضجع پر انوار والد بزرگوار مصمم گشتہ و آداب زیارت بہ جای آوردند و بر سر مقبرہ والد مغفور قریب بہ دو ساعت توقف نمودہ بہ تلاوت قرآن مجید حافظان را مامور ساختند و در آن زمان رقت بسیار نمودہ تأثر و تأسف بسیار بہ طبع ہمایون

راه یافت و از ملا اعلی این صدا به گوش عالمیان می‌رسید؛ «ع»:  
«چندانکه ورا خاک بود عمر تو بادا»

القصه بعد از فراغ از آن مقدمه دو روز که در بلده مذکور مسکن داشتند به اطعام و ادرارات و انعام دست گشاده مستحقین را از بذل بیکران شادمان ساختند.

و از آن بلده طیبه کوچ نموده منزل به منزل به دولت و اقبال طی نموده به تاریخ شهر ربیع الاول داخل دارالسلطنه قزوین شده در حوالی باغ صفی آباد به جهت ساعت چند روز توقف نموده بعد از آن به دولتخانه همایون تشریف آورده در دلجوئی عجزه آن دیار نهایت سعی می‌نمودند و بساط شادکامی روز به روز گسترده خاطر همگنان را به نوازشات [۱۷۵ الف] و تملیقات تازه روی می‌ساختند، و از اطراف اخبار مسرت آثار هر روز به پایه سریر خلافت مصیر می‌آمد.

خصوصاً خبر آمدن امامقلی خان والی ماوراءالنهر که در زمان حضرت ظل الهی بعثت آنکه دیده جهان بینش از حلیه نور عاطل شده بعزم طواف بیت الله الحرام متوجه [این دیار] شده بود رسید که در مشهد مقدس توقف دارند. حکم جهان مطاع به اسم رستم خان سپهسالار که با عساکر گردون وقار در نیشابور توقف داشتند صادر شد که در آداب استقبال و مهمانداری آنچه لازم است به عمل آورده به تقصیر از خود راضی نشود و بعد از چند روز کس فرستاده سلطنت پناه معظم الیه را به درگاه جهان پناه طلب داشتند.

و خود بنا بر آنچه در مشیت خلق ودیعت است به ظهور آید میل به تعلیم و خواندن نموده میر مرتضی قمی را به جهت این مهم عظمی تعیین نمودند و در ساعت خوب شروع در تعلیم گرفتن کردند. **بباید دانست:**

هر که او در ادب طلب نکند بر بساط شرف طرب نکند

یعنی ماه نو سپهر پادشاهی [را از] ارتقا بر مدار ج کمال ضرورت است و کوکب آسمان معالی را از اعتلاء بر ذروه سعادت گزیر نیست. تازه نهال چمن اقبال را از رشحات فیض علوم نشو و نما باید داد و درخشنده شمع ایوان رفعت را از اقتباس انوار معارف نور و ضیاء بخشید. [بنا بر این:]

### نظم

به روز [ی] که نیک اختری یار بود

نمودار دولت پدیدار بود

به سعی سیادت [۱۷۵ ب] پناه مومی الیه لوح تعلیم بر کنار  
همایون نهادند. روح القدس چون آن تخته را در کنار دریا مثال دید  
به مضمون «بسم الله مجریها» زبان برگشاد و از لوح محفوظ امداد  
برکات و میامن امداد بر لوح مبارک جاری گشت.

هرچه اسباب معالی است میسر بادت

کانچه از نوع معانی است بحمد الله هست

بعد از اندک وقتی ذهن وقادش که برق تیزگام را به خمود نسبت  
دهد و آب زلال را به جمود موسوم گرداند از ختم کلام الله که حبل متین  
و هادی طریق مبین است فارغ شد. عروس فضایل علمی در نظر  
کمالات نفسانیش جلوه گری آغاز نهاد. جلالت قدر کتابت که به  
فحوای «علم بالقلم» بدان ناطق است انگشت ترغیب بر در خانه مراد  
نهاد، و رفعت شأن تحریر که مضمون «نون والقلم و مایسطرون»  
بدان لایح است دست در فترک بلند جناب زد. به تعلیم عنایات ربانی  
خامه سحرآزمای به تقبیل انامل شریفش استعساد یافت. در مبادی  
حال تعقلات که اذهان منتهیان از آن قاصر بود روی می نمود و در  
اوایل اشتغال به مقاصد متأخران مهتدی می گشت. روشنان سپهر  
تا صریر کلك نغمه سرای [و نتایج ذهن مشکل گشای] احساس کردند  
زبان تضرع به فحوای این بیت برگشادند:

## نظم

عقود لؤلؤ از دست و زبانت      نثار دامن آخر زمان باد  
لقاطات زبان خامه تو      میان اهل معنی داستان باد

القصة از فیض [۱۷۶ الف] مراحم الهی درین زمان به سخن-  
سنجی و نکته\* سرایی آن خدیو جهان کس را سخنی نیست. انشاءالله  
که دولت روز افزونش همیشه در تزايد بوده معاندان دولت قرین  
محنت و الم باشند.

از شرح دادن این مقدمه سر رشته کلام از دست رفت. به توفیق  
حضرت باری باز به دست آرم و در اوصاف حمیده او سعی نمایم که:

چون خبر آمدن امامقلی خان نزدیک رسید مقرر شد که مرتضی  
قلی خان ایشیک آقاسی باشی به رسم استقبال رفته به هر جا که ملاقات  
واقع شود آداب مهمانداری به عمل آورده خدمتش را به دارالسلطنه  
قزوین آورد. ایالت پناه مومی الیه تا به الکای خوار رفته به صحبت  
فیض موهبت او فایز شد و به اتفاق طی مفاوز نموده به دارالسلطنه  
قزوین آوردند. حضرت جهانبانی خلدالله ملکه به رسم استقبال پای  
سعادت در رکاب دولت آورده تا دو فرسخ متوجه شدند و در روی اسب  
سلطنت پناه مذکور را دریافته به منزلی که بجهت نزول تعیین شده و  
«چادر عباسی» مخمل زربفت که به چهار هزار تومان در زمان حضرت  
ظل الهی به اتمام رسیده بود و بجهت تیمن در آن روز بر سر پا کرده  
فرود آمده اسباب عیش و سرور آماده گشت و بعد از صرف شدن  
اطعمه و اشربه از آنجا سوار شده متوجه شهر گردیدند و از محل  
مذکور تا به مکانی که بجهت سکنی آن سلطنت پناه تعیین شده بود  
قریب به دو فرسخ راه [۱۷۶ ب] پای اندازهای قیمتی انداخته به  
اعزاز تمام خدمتش را به منزل مذکور رسانیدند و هر روز آنچه  
لازمه مهمان نوازی بود نسبت به او به عمل آورده مکرر ملاقات

فیمابین واقع شد و در هر مرتبه به انعامات لایق او را بهره‌مند ساخته به نوازشات و دلداریه‌ها شادمان می‌ساختند.

سلطنت پناه معظم‌الیه از شنیدن طنبور محمد مؤمن ولد آقا رضای طنبوره [ای] بسیار بسیار محظوظ گردیده هر روز اختلاط می‌نمودند. تا آنکه بجهت طواف بیت‌الله الحرام رخصت طلب نموده هر چند تکلیف نگاه‌داشتن او در آن سال نمودند مفید نیفتاد. لاعلاج رخصت انصراف یافته با مردم خود روانه مقصد گشتند و حضرت جهانبانی هفت هزار تومان بجهت اخراجات آن طرف عنایت نموده، خاندانقلی بیک یساول صحبت را به اتفاق مشارالیه روانه کردند که تا سرحد بغداد از علوفه و سوری\* آنچه مایحتاج باشد همه‌جا مهیا نموده بعد از آنکه خاطر جمع نماید مراجعت کند.

و حضرت جهانبانی بعد از فراغ آن مقدمه به عیش و شادکامی اوقات شریف صرف نموده لشکری که در نیشابور جمعیت داشتند حکم فرمودند که رستم‌خان سپهسالار خود در مشهد مقدس توقف نموده ایشان را روانه درگاه عرش اشتباه نماید. خدمتش را ظاهراً از بودن و توقف نمودن به خاطر خلشی رسیده بود. اثر شئامت آن اثر کرده به قتلش اقدام نمودند و علیقلی بیک دیوان [۱۷۷ الف] بیگی را محبوس نموده کس به گرفتن عیسی بیک برادر او به دارالسلطنه تبریز فرستادند و مقرر نمودند که علیقلی بیک را به قلعه گلاب و عیسی بیک را به قلعه الموت برده محافظت نمایند.

و خود به دولت و سعادت و اقبال بعد از چند وقت از دارالسلطنه قزوین متوجه دارالسلطنه اصفهان شده عرصه خلد آیین آن دیار را به وجود شریف رشک افزای بهشت برین ساختند.

بر هر طرف که روی نهی موکب ترا

اقبال بر یمین بود و بخت بر یسار

## اظہار شہای از احوال راقم حروف

بر رای ہوشمندان عقدہ گشای و دانشوران بہ معرفت آشنا کہ رازدانان عالم کون و فساد و گرہ گشایان عقود سبع شدادند پوشیدہ و مستور نماند کہ این بی بضاعت دستگاہ سخنوری و این کم مایہ رستہ سخن گستری مہموم مغموم، **محمد معصوم بن خواجگی اصفہانی** کہ ہمیشہ در فیافی طلب سرگردان و در بیداء کسب ادب بیسرو سامان بود و در آن زمان در حجر تربیت والد بہ سر بردہ بہ مطالعہ کتب و شغل نویسندگی اوقات صرف می نمود تا آنکہ بادپای عمر قدم در ابتدای عشر رابع گذاشت بہ تلاش مدد معاش از خدمت پدر مرخص گشتہ بہ اردوی کپہان پوی قدم نہاد. از آنجا کہ ہمت والا در تخمیر وجود مخمر شدہ سر بہ خدمات جزو فرو نمی آوردم و بہ ملازمت ہیچکس راضی نمی شدم، مطمح نظر آن بود کہ خود را در سلك منتسبان درگاہ جہان پناہ منتظم سازم. از آنجا کہ درخور فطرت [۱۷۷ ب] عالی بود و دولتی کہ در مکامن غیب من بندہ را مقدر کردہ بردند جلوہ گری آغاز نہاد و سعادتسی کہ بہ خامہ تقدیر بر نامم سرقوم گشتہ بہ ظہور انجامید. بہ وسیلہ و وسایل برادران عزیز بلکہ از برادر عزیزتر دیدہ امیدم بہ مشاہدہ طلعت نواب ہمایون غفران پناہ بہشت آرامگاہ اناراللہ برہانہ منور شد و لب نیازم بہ پایبوس سریر سلطنت استسعاد یافت.

### نظم

فرورفت شب روز روشن رسید      شب آہنگ را صبح صادق دمید

از آغاز بختم سبک خیز شد      نشاط سخن بر دلم تیز شد  
چو دولت دهد بر گشایش کلید      ز سنگ سیه گوهر آید پدید

پایم که جز به آستان مکتب نرسیده بود آستان\* دولت آشیان را مقصد ساخت، و دستم که جز در دبیرستان نزده حلقه اقبال بجنباید. نظر پادشاهان را که ظل الهاند از آن جهت به کیمیای سعادت تشبه نموده اند که هر بیمقداری را به قدر شناخت خود از خاک مذلت بردارند و هر بیسر و پایی را به پایه بلند رسانند. این بیمقدار چون به شرف استسلام مشرف شد در همان روز در سلك ملازمان منتظم گردیده به منصب اشراف\* شترخان منصوب گردید و تا مدت دوازده سال سایه مثال در رکاب اقبال در سفر و حضر به مژگان اعتقاد خاک آستان می رفت و به غیر از درگاه حضرت و اهب متعال و آستان اجلال توسل به جای دیگر نداشت. از آنجا که اعتقاد درست\* و راستی اخلاص بود [۱۷۸ الف] بی مدد غیر اشراف طویل را که از معظمت امور بود ضمیمه خدمت اول نموده دست نوازش بر سر این خاکسار کشید و همه روزه در تربیت و شفقت می افزود و به خدمات انیقه سرافراز می ساخت. گاه بجهت طبع آزمائی به انتخاب اشعار امر می فرمود و گاهی بجهت تمشیت دادن امور دیوانی سرافراز می ساخت. القصه در زمان دولت آن بلند اختر برج کامکاری پایه تقریب فرقدسای گشت و [هر] روز در مراقی کمال ترقی می نمود. تا آنکه درسنة ثمان و ثلاثین و الف هاتف غیبی ندای «کل نفس ذائقة الموت» به سمع او رسانید و داعی اجل موعود به حکم «الا کل شیء ما سوی الله باطل» عنان همت او را به صوب دارالبقا معطوف گردانید. طبقات انام از سوایع انعام عامش محروم ماندند و فضلالی جهان از زرایع احسان بی مثالش محجوب گشتند. عالم پیر صلالی تازه به آواز بلند ظاهر ساخت و مسند جهانداری و اورنگ کشورگشائی را به وجود فایض الجود حضرت ظل الهی زینت داد، تا به میامن تأیید الهی قامت ملت

را چون سرو بالا دهد و به مبارکی فره ایزدی چهرهٔ ملك را چون لالهٔ سیراب افروخته دارد، و اگر خدشه در چهرهٔ دولت واقع گردد به سعی جمیل مندفع گرداند، و اگر خاشه در ساحت دین لایح شود به یمن ملکات ملکی پاك گرداند. الحمدلله که از یمن دولتش قاعدهٔ الفت میان ملك و ملت استوار ماند و ضابطهٔ اتفاق میان [۱۷۸ ب] دین و دولت مستحکم گردید.

چه فرخ بود روزی از بامداد همه مرد را نیکی آید به یاد به خوبی نهد رسم بنیادهای ز دولت به نیکی کند یادهای القصه این کمترین خلایق به دستور زمان سابق به خدمات مرجوعه قیام داشت و روز به روز به انواع شفقت و مرحمت سر بلندی می یافت. جراحی که از گردش ایام در دل داشت به مرهم الطافش التیام می پذیرفت و دایم الاوقات ملحوظ نظر کیمیا اثر بوده رشک افزای همچشمان ظاهر بین می بودم. آن حضرت نیز به قانون جد بزرگوار اکثر اوقات به انتخاب اشعار امر می فرمود و به درجهٔ استحسان می رسید و نوید خدمات [شایسته] می دادند.

آخر الامر چون تقالیب روزگار هیچ حال را برقرار نمی گذارد و از تصاریف لیل و نهار هیچ کار استوار نمی ماند قضیهٔ ناگزیر آن شهسوار مضمار شجاعت را به عین الیقین دیدم. از حدوث آن واقعه مرغ روح از کالبد خاکی میل پرواز نمود و جسم نحیف از سنوح آن داهیه از پا افتاد. اما چون در بالقصوه روزگار ذات بیهمال این خدیو جهان و رونق افزای ارائك زمین و آسمان ودیعت بود و از شش [جهت] به گوش جان می رسید.

چو گردون کند گردنی را بلند به گردنفران درآرد کمند کجا گردد از سیل جویی خراب به جوی بزرگی درافزاید آب

بباید دانست که عاقل چون تباشیر صبح صادق احساس کند به اشراق نیر جهانتاب متیقن شود و چون لیمان هلال در نظر [۱۷۹]



الف] آورد تمامی بدر شب افروز به ضرورت معلوم کند. از نسیم جان پرور بهار استنشاق روایح گلبرگ تری\* توان نمود، از گریه ابر نیسانی به خنده ریاض استدلال توان کرد، و از تماشاگران ملاء اعلی این ندا به گوش زمینیان می رسد که از وجود این یکتا گوهر پادشاهی که مسند آرا گشته عنقریب بحر کف گهربارش در افاضت ایادی اقتدا به سعایب عوادی نماید، و کرم فیاضش در تعمیم احسان پیروی به آفتاب جهانتاب کند. طبیعت عدل گسترش دست تشبث به دامن تشبه به اخلاق ایزدی زند، و روز به روز کوکب این دولت به ذروه اوج کمال مترقی خواهد شد، و یوما فیوما اختر اقبالش روی به ارتفاع خواهد نهاد. آفتاب سلطنتش از کسوف و زوال مصون و ماه منقبت از وصمت\* محاق محروس خواهد ماند.

چه فرخ بود فال فرخ زدن      نه بر رخ زدن بلکه شهرخ زدن  
بلندی نمودن در افکندگی      فراهم شدن در پراکندگی

غرض از تمهید اساس این عبارات آن بود که این کسیرالبال کثیرالاختلال که در سن بیست سالگی تا به حد پنجاه که ایام جوانی را به شب هنگام پیری رسانیده می خواست که در بهارستان این دولت جوان غنچه پژمرده خود را شکفته سازد و نتیجه خدمات قدیم خود را بیمن برکات این خدیو جهان دریابد. بعد از دو سال خدمت و جان سپاری چون عنان یکران دولت [۱۷۹ ب] و شهریاری از قزوین به دار السلطنه اصفهان معطوف گردانید جمعی از یاران که همیشه در آتش رشک تقرب این کمینه بی بضاعت چون ماهی در تابه زندگانی می کردند وسیله ها انگیخته بی زلت و تقصیری خدمت چندین ساله اشراف را که به امید راستی آن کیسه های امید دوخته داشتم و منتظر وقت وفای آن می بودم گرفته به دیگری رجوع کرده از آن آستان که سنگ آن را به جای پر نیان بستر و بالین ساخته بودم محروم کردند. هر چند بدور خاطر محزون گردیدم که آیا این قسم مقدمه را سبب

چه باشد به غیر از کم طالعی خود سببی نیافتم، لاعلاج مدت دو سال پای در دامن صبر و شکیبایی پیچیده در گوشهٔ خمول منزوی گشتم.

بیچاره خر آرزوی دم کرد      نایافته دم دو گوش گم کرد

تا آنکه معاندان بیشرم و حیا به جزای اعمال رسیدند. چون آینهٔ ضمیر پادشاهان علی الاطلاق نمودج\* جام جهاننماست، بر حال شکستگی و پیری غلام قدیم خود اطلاع حاصل نموده به خدمت وزارت قرا باغ مأمور ساختند. اگرچه از حسرت آن درگاه خلیق پناه چون موم در آتش و نمک در آب گدازانم اما چون قسمت ازلی این بود به غیر از صبر چاره‌ای ندارم.

### نظم

شاید که در بستهٔ ما باز شود      مرغ دولت به ما هماواز شود  
خدایگانا

### نظم

سرم به سجده هر در فرو نمی‌آید  
به آستان تو نازم که آسمان خیز است

می‌خواستم که در نشر مناقب [۱۸۰ الف] این دولت ابد پیوند آنچه سانح و واقع شود دیوانها و دیباجه‌ها بپردازم، اما چون آنچه قبل از این تحریر یافته تمامی را من اوله الی آخره خود در میان بوده‌ام بی‌تصلف و تکلف که غبار کذبی بر ناصیهٔ عبارات باشد به قید کتابت آورم، الحال از سستی طالع که بعد مسافت از زمین تا آسمان است به مجرد اخبار واقع و غیر واقع جرات نوشتن نتوانستم کرد، چرا که:

«شنیده کی بود مانند دیده»

بنابراین دست از تحریر آن برداشتم. اگر در اجل تأخیری باشد و نصیب استسلام سدهٔ سنیه واقع شود آنچه در سراچهٔ ضمیر نهان

است به منصبه ظهور جلوہ گر سازم. در این مدعا توفیق از درگاہ  
حضرت متعال می خواهم، ع :  
کہ آرزوی دلم زودتر بہ من برسد  
ان شاء اللہ کہ ذات فرخندہ صفات آن برگزیدہ لم یزل ولا یزال از  
عین الکمال مصون بودہ در حفظ حمایت حضرت الہی باشد.

خدایا تو این شاہ درویش دوست  
بسی بر سر خلق پایندہ دار  
غم از گردش روزگارش مباد  
کہ بر خاطر پادشاہان غمی  
درخشندہ تیغت عدوسوز باد  
چنان باد کاختر بہ کامت شود  
کہ آسایش خلق در ظل اوست  
بہ توفیق طاعت دلش زندہ دار  
ز اندیشہ بر دل غبارش مباد  
پریشان کند خاطر عالمی  
درفش سنان تو پیروز باد  
ہمہ دخل عالم بہ نامت شود  
[۱۸۰ ب]

نگین فلک زیر نام تو باد  
ہمہ کار دولت بہ کام تو باد

## شمه [ای] در ذکر احوال سلسله زیاداغلی و اوصاف گنجه

چون آرامش جهان از یمن معدلت این یگانه زمان صورت امکان به هم رساند بدین نمط که معمار عدل شاملش بنیاد عمارت نهاد غریب نیست اگر چهارگوشه ربع مسکون معمور شود، و درین ایام که تیغ ظلم زدایش میان به انصاف بسته بدیع نبود اگر حادثه از سحرخیزی توبه کند. در زمان همایونش خیال را مجال شبروی نیست و | در | روزگار میمونش\* جز ساغر و صهبا را طبیعت غارتگری عقول نمانده. پشیزه\* کاهربای از نهیب صولت پادشاهانه اوست که به زردی می گراید و آفتاب که به هر دیوار برمی رود از باس سطوت خسروانه خفقان پیدا کرده.

مبادا این معانی بر تکلف ارباب ترسل محمول گردد. بدان دلیل که من بنده حقیر را چون محرومی از درگاه عالم پناه روی داد بحسب قسمت ازلی به وسعت آباد گنجه که از اقلیم پنجم است ساکن گردید. آن بلده طیبه که همیشه از اثر لگدکوب عوام و لثام بدخاک یکسان بود بحمدالله که این زمان نمونه رشک جنان گشته، عرصه با فسحتش با ساحت جنت دم مساوات و خاک عنبر آدینش با نافه تثار حرف مبارات می زند. طول آن سرزمین که به مساحت درآمده یک فرسخ و عرض او نیم فرسخ است و در آن عرصه یک کف زمین بی باغ بهشت آیین نیست [ ۱۸۱ الف ] و در هر خانه سکان او از نهر عظیم بهری دارند. بر کناره هر جوئی درختان راست چون خیال قامت معشوق که

بر جویبار دیده عاشق نشینند و به هر گلبن بلبلان چون بیدلان که بی یار گل اندام شکایت هجران کنند و در دامن لاله خود روی سبزه چون خط دلفریب خوبان سر زده و ریحان در سایه بید پاک دامن به نیات خیر برآمده، بنفشه بر روی چمن چون زلف پریشان بتان هر تاره به سوئی، و نرگس بسان مخموران دیده در کنار جویی. چون در ساحت آن بستان که نمونه [ای] از ریاض جنان بود نزول کردم به شرف خدمت واستسلام آستان معظم امرای کامکار [ویگانه] خوانین ذوی الاقتدار، شیر عرین صرامت و نهال چمن شهامت، یکه تاز میدان بسالت، انگشت-نمای معركة شجاعت، آنکه انوار بزرگی از اسره میمونش لامع و آثار دولتمندی از جبین منیرش واضح و دلایل سعادت رفعت شأن ارجمندش ناطق و مخایل دولت از پیشانی نجدتش شارق است.

جوانبخت باد او و پیروز رای توانا و دانا و رزم آزمای

مبارز الایاله و الاقبال مرتضی قلی خان زیادغلی مصاحب قاجار حفظه الله تعالی شانه رسیدم. آن عرصه مینوسرشت را از یمن معتدلش به مرتبه [ای] معمور و آبادان دیدم، چنانچه فتنه جز در چشم خوبان نمایش نداشت و پریشانی جز در زلف بتان ظاهر نمی شد. رعایای آن دیار در مهرد استراحت آسوده، و دست [۱۸۱ ب] بیگار از بیکاری در بستر آستین غنوده و صحایف آمال از نقوش شکایت خالی مانده و اوراق خیالات از تصاویر امانی باطل گشته، حصول مقارن آرزو از مطلع تمنی برمی آید و وصول همعنان حاجات از مکامن ظهور سر می زند. شجره آمال را آبخورد از لب جوی نجات است، لاجرم ثمره نیل مساعی عموم یافته و از گلبن مقاصد خار انتظام پیراسته اند. هرآینه دماغ طالبان از نسیم وجدان معطر است:

نسیم عیش می یابد \* دماغم  
مگر باد بهشت آنجا گذر کرد  
خیال گنج می بیند چراغم  
که چندین خر می در من اثر کرد

چون این حقیر از حاشیه نشینان سفره نوال آن بلند اقبال گشت و از جانب همایون اعلی به تسوید و تحریر این نسخه مأمور بودم بر خود واجب کردم که شمه [ای] از احوال آباء و اجداد آن خان عالیمقدار بر طبق عرض گذارم که نهایت اخلاص مندی و صوفیگری سلسله عالیه ایشان گوشزد اهل روزگار گردد، اگرچه خدمات پسندیده ایشان اظهر من الشمس است و احتیاج به بیان و تعریف ندارد اما پیشنهاد خاطر این است که نبذی از احوال ایشان داخل این مسوده نماید.

بر رای ارباب دانش مستور نماند که مسقط الرأس آبای کرام این خجسته فرجام ولایت روم بوده و خضر بیک مشهور به قاری مش خضر که در آن دیار به اعتبار تمام زندگانی می کرده بنا بر اخلاصی که بر سده گردون مناص و حلقه ارشاد صفویه حفت بالانوار [۱۸۲ الف] القدسیه داشته با ایل و عشیرت و فرزندان کرام

ز روی اعتقاد از سر قدم ساخت حریم دل زمهر غیر پرداخت

ترك وطن مألوف کرده به جانب آذربایجان و عراق هجرت نمود و بعد از اندک فرصتی خضر بیک داعی حق را لبیک گفته پسر ارشد او امت بیک در بلده لاهیجان به شرف سجده شهنشاه کیتی ستان رسیده و در وقت خروج با آن یکتا\* گوهر سعادت به رفاقت سرافراز شده یکی از صوفیان که الحال به صوفی لاهجی شهرت دارند و از آن واسطه سر مباحثات به فلک می رسانند خدمتش بوده و همیشه ملحوظ نظر عاطفت شاهنشاهی [گشته]. در معارك خوفناك کارهایی که زیاده از وسع بشر باشد از او به عمل آمده لهذا بجهت خلوص اعتقاد و وفور خدمت و جانسپاری ملقب به زیاداغلی می گردد و از این شرف سر افتخار به اوج فلک می رسانید، تا او نیز به طریق دیگران جهان گذران را وداع نموده به منزل جنان خرامید. حضرت شهنشاهی به تفقد فرزندان و اولاد او پرداخته شاهویردی سلطان ولد گرامی او

را که آثار دولت و شجاعت از ناصیه او ظاهر و هویدا بود در حجر تربیت کشیده روز به روز به نوازشات و تلطفات سرافراز می ساخت. تا آنکه عروس جهان حجله هستی را به جهت داماد دیگر ترتیب داده نوبت جهاننداری به حضرت والا رتبت، شاه جنت مکانی شاه طهماسب [۱۸۲ ب] انارالله برهانه رسید آن دوحه برومند را به دستور والد بزرگوار منظور نظر عاطفت ساخت. آنآ فآناً کار او بالا گرفت تا به رتبه ایالت قراباغ و بیگلربیگی گری ایل و اویماقات قاجار سرافراز گشته متوجه آن حدود گردید. در آن ولایت از اثر شجاعت و دلاوری او داستانها در میان است.

یکی از تدابیر انیقه آن کارآگاه صورت معنی آن است که چون قلعه وان به خدعت و ملاعب اهل زمان به دست رومیان افتاد پادشاه و عظمای روم را خیالات فاسد بر دماغ راه یافته اراده زیاده از حد به خاطر گذرانیدند و نامه [ای] مصحوب محمدپاشا به درگاه حضرت جنت مکانی فردوس آشیانی [نوشته] فرستادند. چون خبر تعبیر این خواب پریشان به ضمیر جهانگیر می رسد با وجود آنکه مخیم جلال در دار السلطنه تبریز بود و ایلچی مذکور داخل چخورسعد شده بود حکم قضا مضمی صادر می شود که شاهقلی خان استاجلو حاکم ایروان ایلچی را به قراباغ فرستد که بعد از ملاقات شاهویردی سلطان به پایه سریر اعلی آمده حاکم ایروان حسب فرمان ایلچی را با جمعی از ملازمان نزد آن عالیجاه روان ساختند. سلطان معظم الیه بعد از اطلاع این معنی بی آنکه خود اراده استقبال کند یا به خاطر بگذراند آمدن او را پر وقعی نگذاشته جمعی از ملازمان را مقرر می دارد که چون به حوالی شهر آید با او ملاقات نموده در مهمانخانه فرود آورند.

ایشان به فرموده [۱۸۳ الف] عمل نموده بعد از دو روز که ملازمان به آداب مهماننداری قیام می نمودند خود به استقلال هرچه تمامتر بیرون آمده ایلچی را تکلیف ضیافت می نماید و در همان

مجلس بعد از گفت و شنود بسيار سلطان مومي اليه مي فرمايند که نويسنده های چوپان بيگي آمده دفاتر گشوده نسخه شماره گوسفند را به نظر آورند. ايشان به عرض رسانيدند که الحال در قرا باغ بي- تکلف و تصلف يکصد هزار گله گوسفند موجود است. سلطان معظم اليه عتاب به ايلچي نموده که هر گاه من يکي از بندگان حقير اين آستانم و در ولايت من هر گله دو چوپان داشته باشد دويست هزار نفر چوپان به هم مي رسد. تا به ديگر قشون و حشم و خدم چه رسد! شما را اين مزخرفات چون به خاطر گذشته که اراده ها نموده بجهت تمشيت آن راه دور و دراز طی کرده آمده ايد. به هر حال شما را رخصت رفتن به آن درگاه نيست. هر چه شنیده و دیده ايد جواب اين است. ايلچي مذکور را از قرا باغ رخصت داده نگذاشت که به دار السلطنه تبريز رود.

چون پرتو اين خبر بر پيشگاه ضمير منير نواب همايون تافت به جلدوی اين توطئه خلاع فاخره با اسب و زين و لجام طلا شفقت نموده او را در ميان اقران سرافراز ساختند. اما چون ايلچي به مستقر خود رفته حقيقت را عرض مي نمايد والي روم از اين معنی آشفته شده اسکندر پاشا را با سپاه اروم ايلي و اناطولی و ينکچريان و سپاهيان به قصد ويرانی ايروان مأمور مي سازد. پاشای [۱۸۳ ب] مذکور چون به حوالی ارزن روم مي رسد حکم قضا توأمان به اسم شاهویردی سلطان صدور مي يابد که ايلچي را جواب دادن پسند نيست. اگر اسکندر پاشا را تنبيه و تاديب نموده جواب گفتي حق السعی تو ظاهر مي شود و مقرر شد که اسمعيل ميرزا سرکرده قشون بوده اما از سخن و صلاح سلطان مذکور بيرون نرود. آن عالی مقدار بعد از زیارت رقم مبارک با قشون آراسته روانه مي گردد و در حوالی ارزن روم تلاقی فریقین دست داده سلطان معظم اليه که يکه تاز مضمار شجاعت است با وجود گفتگوها و آزرده گيها که در ميان خدمتش و اسماعيل ميرزا از سمایت مذنبان به هم رسیده



بود عنان تکاور را تا دروازه قلعه باز نکشید و باره جهان نورد را تا میان معرکه براند. از دو طرف نایره قتال اشتعال یافت و آتش جدال بالا گرفت. نیزه هرچند پشت قوی نداشت دست تطاول دراز کرد، و تیغ هرچند تنک روی و رقیق القلب بود تیززبانی آغاز نهاد. سپر آهن روی از سرزنش گرز گران پشت بداد، و کمند از کشاکش هر کس بارها بر خود پیچید. زره از کشتن [پردلان] به هزار دیده خون گریست، و کمان از فراق عزیزان ناله های زار بنیاد کرد.

ز گرز گرانسنگ و شمشیر تیز      میانجی همی جست جان از گریز  
 ز منقار پولاد پیران خدنگ      گره بسته خون در دل خاره سنگ  
 القصه اگر شرح مقدمه را طولی دهم سررشته سخن از دست می-  
 رود.

بعد از [۱۸۴ الف] جدال و قتال و اینهمه لشکر مخالف و وزیدن نسیم ظفر بر پرچم رایات دولت بعد از آنکه به سده سنیه می رسند و مورد عنایت پادشاهی گشته بین الاقران ممتاز می گردند اسماعیل میرزا اظهار شکوه و اذیتی که از سلطان مزبور به او رسیده بود بر طبق عرض می نگارد. از آنجا که طبع بلند و دریافت ارجمند حضرت جم جاه جنت بارگاه بود درمی یابد که حق به طرف کیست، خود به نفس نفیس دیوان نموده در آن روز شاهویردی سلطان به لقب مصاحبت\* سرافراز گشته اسماعیل میرزا محبوس قلعه قهقهه می گردند و شاهویردی سلطان مذکور روز به روز مورد عنایات شاهی گشته محال دانقی را که داخل الکای شکی است از آن محال وضع و مستثنی نموده با احداث اربعه قرا باغ و یک هزار تومان انعام همه ساله که هر ساله از شیراز و الکای دیگر آنچه مایحتاج او باشد خریداری نموده بیاورند اضافه آن لقب معظم کرده به شفقت چنین سرافراز ساختند.

کاری اگر کنند بزرگان چنین کنند

غرض که آنچه از آداب شجاعت و ولایت‌داری از نهنگ دریای بسالت سر زده اگر شمه [ای] اظهار نماید «مثنوی هفتاد من کاغذ شود». به همین اختصار نمود.

اما از خدمتش سه پسر گرامی قدم به عرصه وجود نهاده بودند: یکی خلیل‌خان که در ایام حیات والد بیگلربیگی استرآباد شده جمع قاجاری که اکنون ساکن استرآبادند از بقیه ملازمان اویند. و دیگری ابراهیم‌خان که بعد از فوت والد به جای او [۱۸۴ ب] حاکم ولایت گشته مدت دوازده سال کامرانی نمود و درگذشت. و بعد از آن یوسف خلیفه که بعد از برادر به رتبه بیگلربیگی گری رسید.

غایتش اسمعیل میرزا بعد از تکیه نمودن بر مسند سلطنت از روی بی‌تلفی که ذخیره خاطر داشت بستر او را از خاک ساخت و الکای قراباغ بعد از سنوح آن مقدمه به جمع‌گیری انتقال یافت. تا محمدخان ولد خلیل خان بن شاهویردی سلطان به حد رشد و تمییز رسیده وارث الکای آباء خود گردید. چون در آن ولایت مذکور تاکن یافت با سرداران رومی نژاد مدت‌ها زدو خورد نموده قلاع ایشان [را] به تصرف درآورد و در آن حدود دم استقلال می‌زد.

آخر الامر با هجوم لشکر مخالف از وطن مألوف جدا گشته نزد الکسندر خان گرجی حاکم کاخ رفت. آن مخذول‌العاقبه پرده بیحیائی از روی برداشته خان مذکور را مقید و مفلول به الکای استنبول نزد خواندگار می‌فرستد و در آن حدود مدت مدید حبس قلعه یدی قله کشیده آخر به میامن لطف نامتناهی یزدانی و اقبال‌شاهنشاهی از آن مهلکه استخلاص یافته به شرف عتبه بوسی استان عرش توأمان مستسعد\* می‌شود و بعد از اندک زمانی که قلعه کنجه را پادشاه جمجاه علیین آشیانی از رومیان مستخلص ساخته محمدخان مذکور به دستور به بیگلربیگی گری منصوب شده علم مباهات بر بام سماوات افراشته در آبادانی الکا و آراستگی قشون سعی بودند. چون جهان گذران با

هیچ کس دم از وفاداری نمی زند خدمتش در محاربه طهمورث که با علیقلی خان روی داده بود به عز شهادت فایز شده به جای او ولد ارجمند گرامی مرشدقلی خان بر متکای دولت تکیه نموده در دلجویی رعایا دقیقه [ای] فوت و فرو گذاشت نمی نمودند.

و چون حضرت جنت مکانی که بجهت خلشی که به اغوا و سعایت حاسدان به هم رسیده بود خدمتش آزرده خاطر شد منصب او را به محمدقلی خان برادر کوچک او شفقت نموده ارزانی داشتند. خان مذکور که در عنفوان شباب بود امور کلی و جزوی را به رای و مشورت وزراء و وکلاء تمشیت می دادند\* و مدت متمادی رعایای ولایت قراباغ در مهد امان بودند.

تا او نیز به سعایت بدگویان چند روز از مسکن مألوف دور افتاده داود خان ولد اللهویردی خان به ولایت مذکور منصوب شد و احوال آن بیسعادت چون درین تاریخ مشروح و مبسوط [ثبت شد] به تکرار تصدیع نداد.

بعد از واقعه او عروس مملکت قراباغ بار دیگر به خطبه محمد قلی خان درآمده آن عالیجاه صد مرتبه بهتر از اول قدم در جاده سلوک گذاشته با رعایا و قشون به احسن وجهی به سر می بردند.

آخر الامر بجهت عرض مرضی که به وجود او فایز\* شده بود و هیچ وجه علاج پذیر نبود دنیای فانی را وداع نموده به دارالبقا شتافتند و چون واهب بی ضنت آنچه از روز [۱۸۵ ب] ازل مقدر کرده البته از پرده غیب به منصفه ظهور جلوه گر می شود، لهذا از مبدأ حال و غره طفولیت لطایف محاسن از جبین دولت اقراخان بن خان مرتضی قلی خان که در زمان این دولت روزافزون به دارائی این ولایت و ثغور مأمور است واضح و دقایق مردمی و مردی از جبهه سعادتش ظاهر و لایح بود و زمانه می خواست تا حق یابد به مرکز خویش قرار و در حکومت و ایالت به خدمتش رسید. الحق اگر از آثار عدالت و کاردانی و صبر و ثبات او شمه [ای] بیان کنم زبان

خامه را قوت گويایی نمی ماند. پس همان به که به دعای دولت او ختم سخن کنم.

امید که تا آفتاب و ماه را طلوع و افول در فلك دوار هست دولت و عزتش در طلوع و کوكب بخت دشمنش در افول بوده در سایه بلند پایة ولی النعمت حقیقی سرافراز و پابرجا بوده منظور نظر کیمیا اثر باشد.

جهان بیش خورد جوانیش باد      فزون از همه زندگانش باد

بر رای خردمندان پوشیده نماند که اگر معاندی زبان تعرض دراز کند که چرا اوصاف آباء و اجداد سلسله عالیة زیاداغلی را به طریق اجمال بیان کرده صورت تفصیل نداده عذر این حقیر کثیر-التقصیر آن است که احوال خجسته مآل این طبقه زیاده از آن است که به يك دیوان با صد دیباجه اظهار توان نمود.

اما مورخان ماسبق در ذکر جمیل ایشان رساله ها نوشته اورا قها به قید تحریر آورده اند. اگر به تکرار آن جرأت می نمود [۱۸۶ الف] خالی از گستاخی نبود، بنا بر آن فی الجمله اظهاری [نمود]. چون این نسخه در خدمت آن عالی جناب به اتمام رسید واجب بود که بر طبق عرض نهد. حمل بر [تقصیر نخواهند کرد].



## خاتمه کتاب

در اول این نسخه که به خلاصه السیر موسوم است اشعاری شده که اراده خاطر حقیر آن بود که از اول آفرینش عالم تا زمان دولت روزافزون حکایات و واقعات را به قلم تحریر آورد و از جانب حضرت ظل الهی مأمور به این امر گردید و کتب ضرور حسب الامر از کتابخانه خاصه آورده انتخاب خلاصه آن می نمود و هرچند روز به نظر کیمیا اثر جزو جزو می رسید و شرف استحسان می یافت، تا آنکه از ابتدای عالم تا مقدمه جلوس امیر [ تیمور ] گورکان به قید کتاب آمد. چون سخن به اینجا رسید حضرت ظل الهی به لفظ کهر بار فرمودند که آن گفتگو را الحال موقوف داشته واقعات و سائنحات ایام دولت روزافزون ما را بر اوراق بنگار تا در روزگار یادگار بماند. حسب فرمان قدر تو امان جان کمروار بر میان بستم و شروع در آن مقدمه نمودم.

چو صبح سعادت درآمد به گاه شدم زنده چون شمع در صبحگاه  
شب افروز شمعی بر افروختم در اندیشه چون شمع می سوختم

به میامن دولت قاهره ده سال از وقایع را به عز نظهور جلوه  
دادم که قضیه ناگزیر آن مرکز دایره اقبال روی داد. از وقوع آن  
واقعه عظمی تا چند وقت دست را قدرت گیرایی | ۱۸۶ ب | قلم نبود  
تا آفتاب دولت جهانبانی و کشورستانی عالمگیر شد. از پرتو آن  
فروغ جانی به تن و قوتی به بدن رسید.

ختم این نامه در ایام دولت ابد پیوند شد و عذری که چرا ترك  
این شغل نمودی در ابتدا خواسته، یقین که عذر شکستگان و کم‌مایگان  
به درجه قبول خواهد رسید.

به سرسبزی شاه روشن ضمیر      به نیروی فرهنگ فرمان‌پذیر  
یکی سرو پیراستم در چمن      که با یاد او می‌خورند انجمن

چون به مبارکی قوافل آمال به ساحت نجاج رسید و چمن آرزو  
از فیض اسعاف شاداب گشت عقود ترکیب شبه مثال را به لئالی القاب  
همایون مرصع گردانید.

### نظم

نظامی که خود را غلام تو کرد      سخن را گزارش \* به نام تو کرد  
همان پیش‌تخت تو مهمان کشید      که آن مور پیش سلیمان کشید

بوسیله خلوص عقیدت متیقن است که عنان التفات به صوب  
قبول انعطاف یابد و نظر همت بلند جناب به امعان عین‌الرضا مثال  
فرماید که تا نثرش با نثره پهلوی مبارات زدن گیرد و نظمش با نظم  
پروین دعوت مساوات کند.

گر به سمع تو دلپسند شود      چون سریر تو سر بلند شود  
مستدعی از درگاه حضرت ذوالجلال آن است که حق تعالی مقاصد  
دنیوی و اخروی این خدیو جهان و یکتا گوهر زمان پادشاه عالم و  
عالمیان را برآورده به خیر گرداند و مطالب و امانی به‌آسانی به  
حصول مقرون گرداناد، [بحرمت] خیر خلقه محمد المصطفی صلی‌الله  
علیه و آله و سلم، و منه وجوده.

دل دوستانش پر از نور باد      وزو طعنه دشمنان دور باد

تمام شد فی تاریخ شهر رمضان المبارک سنه ۱۰۷۰

حرره صالح خاتونابادی

[۱۸۷ الف]

## «دگرسانیها» در نسخه‌های مشهد و مونیخ

این چاپ بر اساس نسخه مشهد انجام شده است. اما جاهایی که نسخه دارای غلط مسلم بود و یا افتادگی داشت ضبط صحیح یا مناسب را از نسخه مونیخ برگرفته‌ام. چون به این متن کسی از نظر ادبی و فنی و سبکی نمی‌نگرد شایستگی نداشت که همه دگرسانیهای (اختلافات) جزییی، مانند آنچه به «و» عطف یا «ه» در فعل وصفی مربوط است آورده شود. پس دو جدول از دگرسانیها ترتیب داده‌ام:

یکی صورتی که در اصل نسخه مشهد بوده و من به جای آنها (که تصور غلطی در آنها کرده‌ام) صورت دیگری را از نسخه مونیخ آورده‌ام. این موارد با ستاره‌ای که بالای کلمه گذاشته‌ام مشخص است. دیگر، موارد دگرسانی است در نسخه مونیخ که هم افتادگیهای نسخه مونیخ را ثبت کرده‌ام و هم دگرسانیهای عبارتی و لغوی را آورده‌ام.

## - ۱ -

### موارد اصلاح‌شده در نسخه مشهد بر اساس نسخه مونیخ

کلمات و عباراتی که در نسخه مشهد به نظر رسید و از روی ضبط نسخه مونیخ در متن وارد شد اینهاست:

صفحه ۲۸	صفحه ۳۶
سطر ۱۰: مایه هرگز	سطر ۱۰: ایستی
سطر ۲۲: مکون	صفحه ۳۷
صفحه ۳۳	سطر ۱۹: قره
سطر ۶: ستم و زاری (هر دو نسخه)	



صفحة ۲۴	صفحة ۷۵
سطر ۳: برآن (هر دو نسخه)	سطر ۵: خواست
صفحة ۲۵	سطر ۱۱: ترکان (هر دو نسخه)
سطر ۶: تقبل	سطر ۱۴: کوکلی و ابجوت
صفحة ۲۷	صفحة ۷۶
سطر ۴: درون	سطر ۷: عانه
سطر ۱۴: گوش	صفحة ۷۹
سطر ۲۵: ثلثی	سطر ۱۱: گردیدند
صفحة ۳۹	سطر ۱۷: یسر
سطر آخر: جمال	صفحة ۸۱
صفحة ۴۳	سطر ۵: «الحرب بينهم سجال» (فرهنگ
سطر ۱۴: میدان	نفسی)
صفحة ۴۷	صفحة ۸۲
سطر ۴: زرعی	سطر ۲۳: گذاردن
صفحة ۴۹	صفحة ۸۳
سطر ۲: درگاه علی	سطر ۲: دورعلی بیک
صفحة ۵۸	سطر ۵: خیمه قصابان
سطر ۵: به توضیحات مراجعه شود	سطر ۱۴: خار
صفحة ۶۰	سطر ۲۰: گذاردن
سطر ۲۰: آموزش	صفحة ۸۴
صفحة ۶۴	سطر ۱۷: وامل
سطر ۹: در هر دو نسخه «صحبت» است و ظاهراً	سطر آخر: کذا (= اقصی و ادانی)
«صحبت» مناسب تر می نماید	صفحة ۸۵
صفحة ۶۶	سطر ۱۹: شاهین (هر دو نسخه)
سطر ۱۳: دایر	صفحة ۸۷
صفحة ۶۷	سطر ۶: سمروز اسپال (۲)
سطر ۱۶: ز تن	صفحة ۹۰
صفحة ۶۸	سطر ۵: اولاً
سطر ۱۴: کرخی	سطر آخر: آموزش
صفحة ۶۹	صفحة ۹۱
سطر ۲۳: خواسته	سطر ۱۹: چنین خوانده شد
صفحة ۷۳	صفحة ۹۲
سطر ۳: طغون	سطر ۳: المهقلان
صفحة ۷۴	سطر ۱۳: ایل
سطر ۶: جسته	

صفحه ۱۱۳	سطر ۱۸: چه
سطر ۲۲: جبین و	سطر ۲۲: بالقوم
صفحه ۱۱۴	صفحه ۹۳
سطر ۳: بالاء مرغاب (ظاهراً بالا مرغاب نام	سطر ۱۷: بخشید
مرکب است و در سطر ۴-۵ چنان ذکر شده	سطر آخر: پرملو در فرهنگ آبادیهای
(است)	ایران براساس تلفظ کنونی «پیرملو» ضبط
سطر ۱۰: درمی‌آید	شده است
صفحه ۱۱۵	صفحه ۹۵
سطر ۷: مفصله (هر دو نسخه)، شاید:	سطر ۹: کذا در هر دو نسخه
مفصله (۲)	صفحه ۹۸
صفحه ۱۱۶	سطر ۵: کذا در هر دو نسخه، ظاهراً «دوروز»،
سطر ۱: اوریس	یا «ورود و توقف»
سطر ۴: مذبور	صفحه ۱۰۲
سطر ۴: سوی	سطر ۱۳: خواسته
صفحه ۱۱۹	صفحه ۱۰۳
سطر ۴: فاقران	سطر ۱۰: خواست
صفحه ۱۲۰	سطر ۲۲: ساخت
سطر ۱۶: نشانده	صفحه ۱۰۴
صفحه ۱۲۳	سطر ۵: گشتند و
سطر ۲: قوریان	صفحه ۱۰۵
صفحه ۱۲۷	سطر ۲۱: استیصا
سطر آخر: از نسخه مونیخ آورده شد	سطر ۲۴: زرق
صفحه ۱۲۸	صفحه ۱۰۶
سطر ۳: ذکر تاریخ روز نشده است	سطر ۱۲: برجال
صفحه ۱۲۹	سطر ۱۴: ترکشان
سطر ۱۵: برلف	صفحه ۱۰۷
صفحه ۱۳۰	سطر ۴: دحیل
سطر ۲: اردیبهشت و ماه	صفحه ۱۱۰
صفحه ۱۳۳	سطر ۲: عافیت
سطر ۱۷: نماید	صفحه ۱۱۱
صفحه ۱۳۳	سطر ۶: با غایت
سطر ۹: رسانیدند	سطر ۱۶: اقباص
صفحه ۱۳۴	صفحه ۱۱۲
سطر ۱۰: می‌فرستد	سطر ۱۳: مزورات
سطر آخر: اله بانجان	سطر ۲۳: متقبل

سطر ۵: و شاخ (هر دو نسخه)	صفحة ۱۳۵
سطر آخر: شاخی... زکم... خولی	سطر ۲۱: کذا در هر دو نسخه، «ولی محمد خان»
صفحة ۱۵۴	صفحة ۱۳۶
سطر ۱۹: مخران	سطر آخر: غلوی
سطر ۲۴: سچرتو	صفحة ۱۳۷
صفحة ۱۵۷	سطر ۶: ایروان
سطر ۱۸: رحمته	صفحة ۱۳۸
صفحة ۱۵۸	سطر ۱۳: یا سر خویش
سطر ۱: همین	صفحة ۱۳۹
صفحة ۱۵۹	سطر ۱۲: دواسی
سطر ۱۱: مخور... قوری	صفحة ۱۴۲
صفحة ۱۶۰	سطر ۱۳: نشاط
سطر ۱۰: از همه این	سطر ۲۴: آخستی
سطر ۱۴: سگریوردی	صفحة ۱۴۳
صفحة ۱۶۳	سطر ۱۵: ذی
سطر ۲۲: سفیدخان	صفحة ۱۴۴
سطر ۲۳: کوجرنیر	سطر ۱۹: آنموزج
صفحة ۱۶۳	۳ سطر به آخر: متفق
سطر ۶: ذکریا	صفحة ۱۴۵
سطر ۹: اسارای	سطر ۲: کذا «سلطان بلاغی» و ظاهراً «ایلچی سلطان بلاغی» درست است
صفحة ۱۶۴	صفحة ۱۴۸
سطر ۷: الکتاب	سطر ۶: داسی و منصرم
سطر ۸: کذا، شاید زنگ	سطر ۷: ازل
سطر ۸: مضافات	صفحة ۱۴۹
صفحة ۱۶۵	سطر ۲: می بردند
سطر ۸: قراقابش	صفحة ۱۵۰
صفحة ۱۶۸	سطر ۷: کواکب
سطر ۳: او	سطر ۱۴: معتل، نسخه مونیخ: مقصل؟
سطر ۶: ذکریا	سطر ۱۵: مواد و مسعود
سطر ۲۲: غریب	صفحة ۱۵۴
سطر آخر: شماسی	سطر ۸: تأخیر
صفحة ۱۷۰	سطر ماقبل آخر: سند
سطر ۱۳: بعونت	صفحة ۱۵۳
صفحة ۱۷۱	
سطر ۱۹: آوریم	

سطر ۲: باکویه (ماکویه درست است)	صفحة ۱۷۳
سطر آخر: احسانباد	سه سطر ماقبل آخر آمده
صفحة ۲۰۱	صفحة ۱۷۳
سطر ۱۱: ثغر	سطر ۱۶: کرک
صفحة ۲۰۲	صفحة ۱۷۵
سطر ۷: قدر گستری	سطر ۱: کوزک
سطر ۸: بخیل	صفحة ۱۷۶
صفحة ۲۰۶	سطر ۵: افتاد
سطر ۱۰: حضایل	سطر ۶ و ۷: مفارها
صفحة ۲۰۹	صفحة ۱۷۷
سطر ۱۹: وزراء وزراء	سطر ۸: خیمه چالاک
صفحة ۲۱۰	صفحة ۱۷۸
سطر آخر: قاطر	سطر ۳: صنه
صفحة ۲۱۱	سطر ۷: سیر
سطر ۱۲: یعنوب	صفحة ۱۷۹
سطر ۱۹: نمودن	سطر ۴: هوزنگ
صفحة ۲۱۲	صفحة ۱۸۰
سطر ۴: آنموزج	سطر ۱۵: منها
سطر ۱۰: ذلات	صفحة ۱۸۱
سطر ۱۲: استلام... استعاد	سطر ۶: بیزوال
صفحة ۲۱۵	سطر ۱۴: بیره‌جک
سطر ۲: بسبب	صفحة ۱۸۴
سطر ۹: محازی	سطر ۹ و ۱۴: شهر
سطر ۱۴: (کذا)	سطر ۱۸: رق
۴ سطر به آخر: اسیر	صفحة ۱۸۸
صفحة ۲۱۶	سطر ۱۳: انموزج
سطر ۱۵: خار	صفحة ۱۸۹
سطر ۲۳: بر میان	سطر ۱۲: سید محمدخان و سید حسین‌خان
صفحة ۲۱۷	سطر ۱۲: ذکر یا
سطر ۲: (کذا). سیاح به معنی «شناگر» به	سطر ۲۰: (کذا)
تناسب با ساحل، دریا، غوص نماید	صفحة ۱۹۰
مناسب‌ترست	سطر ۵: اسیر
صفحة ۲۱۸	صفحة ۱۹۱
سطر ۲۲: گماشتند	سطر ۵: حوایس
سطر آخر: لکوکوب	صفحة ۱۹۸

صفحة ۲۳۶	صفحة ۲۳۰
سطر ماقبل آخر: طيفان	سطر ۱۲: نوادر صوت
صفحة ۲۴۰	صفحة ۲۳۱
سطر ۸: رجال	سطر ۳: خنکی
سطر ۱۰: ترکشان	صفحة ۲۳۲
صفحة ۲۴۱	سطر ۶: ظنت
سطر ۲۰: يا منجوق	صفحة ۲۳۴
صفحة ۲۴۵	سطر ۹: چیزی
سطر ۱۵: فرطوط	سطر ۱۴: تاريخ
صفحة ۲۴۸	صفحة ۲۳۵
سطر ۱۷: (کذا). شمارتاريخ را فکوده است	سطر ۱۵: زرع
صفحة ۲۵۰	صفحة ۲۳۶
سطر ۱: چون	سطر ۸: هر دو نسخه اشغاع(?)
سطر ۱۶: ورتو	صفحة ۲۳۷
صفحة ۲۵۱	سطر ۴: گیرند
سطر ۱: ميرحسين	صفحة ۲۳۸
چهار سطر ماقبل آخر: مومرايد	سطر ۲۳: کيها
صفحة ۲۵۳	صفحة ۲۳۹
سطر ۱۱: ميرحسين	سطر ۱: کذا (=توقات)
صفحة ۲۵۵	سطر ۳: استعمال
سطر ۹: وجود بر اسير	سطر ۱۰: مراغبت
صفحة ۲۵۸	سطر ۱۷: نکشيدند
سطر ۸: عظيم	صفحة ۲۴۰
سطر ۱۱: خواست	سطر ۲: چه
صفحة ۲۶۱	صفحة ۲۴۱
سطر ۵: حسيان	سطر ۹: نفس
سطر ۲۱: بالفیه	صفحة ۲۴۲
صفحة ۲۶۴	سطر ۹: که در
دو سطر ماقبل آخر: شهربان	صفحة ۲۴۳
صفحة ۲۶۶	سطر ۱۹: علی درسی
سطر ۱۲: آموزج	سطر ماقبل آخر: چه
صفحة ۲۶۷	صفحة ۲۴۴
سطر ۱۹: حسين (هردو نسخه)	سطر ۱: مفاوز خيل
صفحة ۲۷۰	صفحة ۲۴۵
سطر ۵: جستان	سطر ۱: مایوس

سطر ۵: بکنه سرای	سطر ۱۹: (= قطور)
صفحة ۳۱۰	صفحة ۳۷۳
سطر ۸: طوق (منامبترمت)	سطر ۴: ایلچی لک
صفحة ۳۱۰	سطر ۱۳: صلاح و صلاح
سطر ۱۰: سوری در هر دو نسخه (ظ: ساوری؟)	سطر ۲۲: دورتنجی
صفحة ۳۱۲	صفحة ۳۷۴
سطر ۳: داستان دولت آشیان	۵ سطر ماقبل آخر: شیو
سطر ۹: اشرف	صفحة ۳۷۵
سطر ۱۲: در دست	سطر ۵: اسمه
صفحة ۳۱۴	صفحة ۳۸۲
سطر ۲: (= طری)	۵ سطر ماقبل آخر: خون
سطر ۱۱: وصمت	صفحة ۳۸۹
صفحة ۳۱۵	سطر ۱۲: خراش
سطر ۵: انموزج	صفحة ۳۹۰
صفحة ۳۱۷	سطر ۲۱: قیداف
سطر ۸: همایونش	صفحة ۳۹۲
سطر ۸: بشره	سطر ۱۸: سیول
صفحة ۳۱۸	صفحة ۳۹۴
سطر ماقبل آخر: می باید	سطر ۱۱: فرمودند
صفحة ۳۲۲	صفحة ۳۹۵
سطر ۱۹: کدا در هر دو نسخه. شاید «مصاحب»	۲ سطر به آخر: دقایق
منامبترمت	صفحة ۳۹۸
صفحة ۳۲۲	۵ سطر به آخر: عمارات
۴ سطر به آخر: مستعد	صفحة ۳۹۹
صفحة ۳۲۴	۵ سطر به آخر: نفس قدسی
سطر ۹: می داند	۳ سطر به آخر: دارالسلام
سطر ۱۸: فایفس	صفحة ۴۰۰
صفحة ۳۲۷	۵ سطر به آخر: هر طرف دا بیهوشی
۵ سطر به آخر: دو (به جای ده)	صفحة ۴۰۲
صفحة ۳۲۸	سطر ۷: مواجب
سطر ۱۰: گذارش	سطر ۱۶: تعبه
	صفحة ۴۰۹

## -۲-

## دگرسانیهای موجود در نسخه مونیخ

مواردی درینجا آورده شد که تفاوت عمده دارد. از آوردن موارد جزئی همچون «و» یا «که» عطف و «ه» در فعل وصفی و جزئیات دیگر خودداری شده است.

صفحه ۲۵	س ۱: رحیمی را سزااست...	سطر ۱۳: شرح احوال هریک	صفحه ۲۴
صفحه ۲۶	سطر ۶ (بعد): بالای ابیات کلمه نظم آمده و به همین ترتیب در بالای همه اشعار. اما نسخه مشهد غالباً فاقدست. ما درینجا همین مورد را ذکر می‌کنیم و از آوردن نسخه بدل «نظم» در سایر موارد خودداری می‌شود.	سطر ۱۰: هریک پی بردند بجائی	صفحه ۲۵
صفحه ۲۷	سطر ۱۸: عز و بیی	سطر ۱۳: که ناگه ناله و	صفحه ۲۶
صفحه ۲۸	سطر ۲: باب بسطه	سطر ۱۱: بود به تقدیم رسانیدند و	صفحه ۲۷
صفحه ۲۸	سطر ۱۵: واردات دوران	سطر ماقبل آخر: صوفیوار	صفحه ۲۸
صفحه ۲۹	سطر ۱۳: خاقان	سطر ۴: ز برون	صفحه ۲۹
صفحه ۳۰	سطر ۱۵: آن ورق	صفحه ۳۷	
صفحه ۳۱	سطر ۲۰: حالات زبان فارسی (۲)	سطر ۲۱: تزلزلی بر حال	صفحه ۳۸
صفحه ۳۱	سطر ۲۱: مصون و محروس باشد	سطر ۷ و ۶: نشانیده ... رسانیده	
صفحه ۳۱	سطر ۱۴: ذی‌الحجة	سطر ۹: دولتش	
صفحه ۳۲	سطر ۲۱: استعمال دلایل طالع	سطر ۱۲: از «کاشف» تا «امیر محمد» ندارد	
صفحه ۳۳	سطر آخر: «مشاهده نموده بودند» ندارد	سطر ۲۰: القیام (بجای التناد)	صفحه ۳۹
	سطر ۳: که فرزند او بودیم	سطر ۱: «خاطر» ندارد	
	سطر ۲ و ۳: روزه ... و از واقعه	سطر ۱۲: در معالک محروسه	
		سطر ۲۲: «حرمان» ندارد	صفحه ۴۰
		سطر ۷: گرگین غلام	صفحه ۴۳
		سطر ۲: مبادرت آورده	
		سطر ۱۹: خاصه شریفه	

صفحة ۴۶	الحضرت» در دو سطر بعد
سطر ۲: «غلط» ندارد	سطر ۲۳: اجناس نفیسه
صفحة ۴۷	صفحة ۶۵
سطر ماقبل آخر: حوشناس	سطر ۲: طرفه (در لغت فرنودساز نفیسی
صفحة ۴۹	آمده است که «ترفه» در همان معنی طرفه
سطر ۸: باتون	ماخون از عربی است)
سطر ۹: کمیت اثر(۱)	سطر ۵: می‌گرفت. مشاطة نخجیر
صفحة ۵۱	سطر ۱۰: صد مثنوبات
سطر ماقبل آخر: منظرزا (ذیل رود منظرزا	صفحة ۶۶
در فهرست آبادیا دیده شود)	سطر ۲: از «وسایه‌ای» ندارد تا «وازنظر»
صفحة ۵۲	در سطر بعد
سطر ۱۳: مقرر دارند	صفحة ۶۷
صفحة ۵۳	سطر ۱۳: و پسته چون بادام چشم ترکان
سطر ۱۹: جهان‌پناه	دست زده التظا بیگانه نشود
صفحة ۵۴	سطر ۲۳: مشغولی فرمودند
سطر ۷: این سال (غلط است)	صفحة ۶۹
سطر ۱۶: گشته	سطر ۲: سمنا و اطنا
صفحة ۵۵	سطر ۱۵: آن محال به
سطر ۲: ارادات	سطر ۲۱: قلمه بیرون آمده
صفحة ۵۸	صفحة ۷۰
سطر ۱۲: درآوردند	سطر ۱۳: اثر اشرف
سطر ۲۷: واحه صدمه	سطر ۲۱: که اگر آن بدنهاد
صفحة ۶۰	صفحة ۷۳
سطر ۱۴: گیتی	سطر آخر: بیت را ندارد
سطر ۱۵: مجدد رفیع	صفحة ۷۴
صفحة ۶۲	سطر ۳: علی‌بیک‌زیم
سطر ۳: از «زمان‌بیک» تا «شود که» افتاده	صفحة ۷۵
است	سطر ۶: مصافتی
سطر ۱۵: قدر	سطر ۱۴: کوکلق و ابخوت
صفحة ۶۳	سطر ۱۸: سالماً غانماً
سطر ۱۹: از «بود» تا «باز» در سطر بعد	صفحة ۷۶
ندارد	سطر ۶: فراخور حال
سطر آخر: تمام سطر را ندارد	صفحة ۷۷
صفحة ۶۴	سطر ۱۲: بیارآمد
سطر ۱۸: از «از باغ» ندارد تا «مقرب»	سطر ۱۴: «انصار» ندارد



صفحة ۷۸	سطر ۲۱: «مريوان» ندارد
	سطر ۲۴: يك دو نفر (تفاوت خیلی زیاد است؟)
صفحة ۷۹	سطر ۱۲: صحبت(۴)
	سطر ۱۳: مستحب(۴)
	سطر ۱۶: آثار
صفحة ۸۲	سطر ۱۸ و ۱۹: بيت دوم را ندارد
صفحة ۸۳	سطر ۷: پیش آن
صفحة ۸۴	سطر ماقبل آخر: یازدهم
صفحة ۸۴	سطر ۲: «به نيم» ندارد
	سطر ۳: اما روز به روز
صفحة ۸۴	سطر ۱۲: «گشته» ندارد
	سطر ۱۶: احوال و ائقال
صفحة ۸۵	سطر ۲۰: «و نقره آلات» ندارد
	سطر ۲۱: ارزانی فرمودند
صفحة ۸۶	سطر ۱: از «بعد ازان» تا آخر عبارت را ندارد
	سطر ۱۰: از «به تاريخ» تا «عرصه» ندارد
	سطر ۱۰: عرصه میدان
	سطر ۱۳: «رفته» ندارد
صفحة ۸۷	سطر ۹: «سپاه» ندارد
صفحة ۸۷	سطر آخر: پنج
صفحة ۸۸	سطر ۹: قتل بند
صفحة ۸۹	سطر ۹: از «جز به آتش» ندارد تا «به دواير خطوب» در سطر بعد
صفحة ۹۰	سطر ۸: دو سه هزار کس
	سطر ۱۰: مير بختیاری
	سطر ۱۶: گردیده اند
صفحة ۹۱	سطر ۴: گشته
صفحة ۹۴	سطر ماقبل آخر: متواتر
صفحة ۹۵	سطر آخر: سربلند
صفحة ۹۶	سطر ۶: عمر و جاه و جلال
	سطر ۱۶: شتافته... سپاهی و رعیت و قشون
صفحة ۹۷	سطر ۵: «اراده» ندارد
	سطر ۱۶: «جدار» ندارد
صفحة ۹۸	سطر ۱: عالیشان
	سطر ۲۴: ثَمور
صفحة ۹۹	سطر ۱۹: هایهوی
صفحة ۱۰۰	سطر ۱۰: خواهد پیوست
صفحة ۱۰۱	۱۵: عنقریب مغلوب
	۱۷: «و تفنگ» ندارد
صفحة ۱۰۲	سطر ۴: پر آب می گشت
صفحة ۱۰۳	سطر ۷: رسم این دولت
	سطر ۱۰: دولتش

صفحه ۱۱۸	سطر ۱۸: جز عزم
سطر ۲: منسوب ساخت	صفحه ۱۰۴
سطر ماقبل آخر: خلوت و منزل	سطر ۱۲: فتنین
صفحه ۱۱۹	صفحه ۱۰۵
سطر ۸: هر جا که بد کرد	سطر ۲۱: مفید نیفتد
سطر ماقبل آخر: نصرت اقتساب	صفحه ۱۰۷
صفحه ۱۲۰	سطر ۱۴: در طی طریق خیر رجعت
سطر ۱۸: اعتراف مقصر	سطر ۱۶: آفتاب دولتش
صفحه ۱۲۱	سطر ۱۲: خدیجه اقبال
سطر ۱: شاه علی	صفحه ۱۰۹
سطر ماقبل آخر: پشمین	سطر ۱۲: صحت
سطر آخر: آن مقدمه	صفحه ۱۱۰
صفحه ۱۲۲	سطر ۹: پیل بالا
سطر ۱۷: امتداد می‌یافت	صفحه ۱۱۱
صفحه ۱۲۴	سطر ۱۹: بلاد قامت مفاخر او را درست کردند
سطر ۱۹: نشو و نما داده	صفحه ۱۱۲
صفحه ۱۲۵	سطر ماقبل آخر: سرافراز ساختند
سطر ماقبل آخر: «استاجلو و محمد طاهر وزیر عیسی‌خان مذکور مضروب شده به سزا و جزای خود رسیدند. تخته» (افتاده)	صفحه ۱۱۳
صفحه ۱۲۷	سطر ۱۴: «حکم شد» ندارد
سطر ۸: استحکام پذیرفت	سطر ۱۸: «نموده» ندارد
سطر ۱۷: تلقی کنحت (۲)	سطر ۲۲: مسکنت و ضرافت
سطر آخر: ابوطالب	سطر ۲۳: متبرکه منوره
صفحه ۱۲۸	صفحه ۱۱۴
سطر ۸: مشملداری	سطر ۶: فرسخ مسافت است
سطر آخر: روی کافه	صفحه ۱۱۵
صفحه ۱۲۹	سطر ۱۶: دیگر برکه
سطر ۱۴: «قامت» و «ندانت» ندارد	صفحه ۱۱۶
صفحه ۱۳۰	سطر ۱ و ۲: مجادله و مناقشه
سطر ۱: این سطر را ندارد	سطر ۶: کلی و جزوی
سطر ۱۳: از «وآن» ندارد تا «که صفاء» در سطر بعد	سطر ۲۱: دوان
صفحه ۱۳۱	صفحه ۱۱۷
سطر ۱۵: «کرامت» ندارد	سطر ۴: «رباهی» ندارد
	سطر ۱۳: سایه معدلتش
	سطر ۱۶: زلف خوبان

- سطر ۲۱: «درگاه» ندارد  
 سطر آخر: نمی‌گردید  
 صفحه ۱۳۳
- سطر ۷: سلطان بلاغی  
 سطر ۸ و ۹: ملازمان ... رسانیدند  
 ۴ سطر به آخر: «خبر» ندارد  
 صفحه ۱۳۴
- سطر ۷: می‌گردند  
 سطر ۲۲: همین  
 سطر ۲۶: شهر ذی‌قعدة  
 صفحه ۱۳۵
- سطر ۱۴: به عز بساط‌بومی  
 سطر ۱۹: مهون  
 صفحه ۱۳۶
- سطر ۱۵: به غم یار شود  
 صفحه ۱۳۷
- سطر ۱۰: در تخمیر او طینت فسادی ...  
 وجهی  
 سطر ۱۷: زنجیر فرصت  
 سطر ۲۳: «اقران دارد» ندارد  
 صفحه ۱۳۸
- سطر ۵: قتل خود  
 سطر ۱۰: «فوت و» ندارد  
 سطر ۲۲: حد مطاوعت  
 صفحه ۱۳۹
- سطر ۴: قدر آرزو  
 صفحه ۱۴۰
- سطر ۱۶ و ۱۷: گشاد ... کشید  
 سطر ۱۸: شریف را ممنون عواطف گردانید  
 صفحه ۱۴۱
- سطر ۳: کمر خاک  
 سطر ۸: رسانیدند  
 سطر ۸: «روز» ندارد  
 ۳ سطر ماقبل آخر: دایلی  
 ۲ سطر ماقبل آخر: اقامت داشت
- سطر آخر: به فعل آمده بود  
 صفحه ۱۴۲
- سطر ۵: «و در همین شب» ندارد  
 صفحه ۱۴۳
- سطر ۱۲: «بودند» ندارد  
 سطر ۱۵: پابوس  
 سطر ۱۷: «تدبیر» ندارد  
 صفحه ۱۴۴
- ۶ سطر به آخر: کدامین  
 صفحه ۱۴۵
- سطر ۱۸: از «و اردوی» ندارد تا «به  
 دولتخانه»  
 صفحه ۱۴۶
- سطر ۱۰: مصراع را ندارد  
 صفحه ۱۴۷
- سطر ۲: چه در این اوقات  
 سطر ۴: اشعار خود  
 سطر ۴۲ و ۱۳: خورد  
 صفحه ۱۴۸
- سطر آخر: بدان صوب  
 صفحه ۱۴۹
- سطر ۹: ابلخی  
 سطر آخر: نوع شادمانی و عشرت  
 صفحه ۱۵۰
- سطر ۱۲: «طلعت» ندارد  
 سطر ۱۳: «نمود» ندارد  
 سطر ۱۵: گلستان مواد و مسعود(؟)  
 ۳ سطر به آخر: عز و جلال  
 صفحه ۱۵۱
- سطر ۱: مصاریع پس و پیش است  
 صفحه ۱۵۱
- ۶ سطر به آخر: «و نشاطی بی‌اندازه» ندارد  
 صفحه ۱۵۲
- سطر ۲: میامیر  
 سطر ۴: «مسدود» ندارد

۵ سطر به آخر: باتمام	سطر ۴: غمام
صفحة ۱۶۳	سطر ۱۱: پری
سطر ۶: ذکریا	سطر آخر: «قربانی» ندارد
۷ سطر به آخر: زوبیده بیک (؟)	صفحة ۱۵۳
سطر آخر: بر رای دریاب الباب	سطر آخر: شاخی ... خولی
صفحة ۱۶۴	صفحة ۱۵۴
۳ سطر به آخر: اطلاع حاصل شود	سطر ۶: تقدیم رسانیدن قتل
صفحة ۱۶۵	سطر ۱۹: مخران
سطر ۸: قراقابش	سطر ۲۷: اسیر و یکپزار سر
سطر ۹: خواستند	صفحة ۱۵۵
صفحة ۱۶۶	سطر ۶: «مبارک» ندارد
سطر ۳: قلعه	صفحة ۱۵۶
سطر ۶: «هر لحظه» ندارد	سطر ۱۹: «بنات» ندارد
سطر ۱۰: از «اثر» تا «اثر» در دو سطر	سطر ۲۱: «ابر» ندارد
بعد افتاده است	صفحة ۱۵۷
سطر ۲۰: «متعاقب» ندارد	سطر ۱: «خنجر» ندارد
سطر ۲۲: سریراعلی	۶ سطر به آخر: ستان
صفحة ۱۶۸	صفحة ۱۵۸
سطر ۶: ذکریا	۶ سطر به آخر: مزاج مبارک به اعتدال
سطر ۱۸: احوال	صفحة ۱۵۹
صفحة ۱۶۹	سطر ۱۰: متعادی شد
سطر ۶: به عز عرض خواهم رسانید	سطر ۱۱: مخور (به‌خور)
۵ سطر به آخر: قوی به اندک روزی روی	سطر ۲۰: ساکنان قرا
صفحة ۱۷۰	سطر ۲۴: بلادجردی
سطر ۲: محمدخان	صفحة ۱۶۰
سطر ۱۳: «توجه» ندارد	سطر ۱: از «به‌قصد» افتاده تا «به‌ناحیه»
سطر ۱۹: «حواهد» ندارد	در سطر بعد
صفحة ۱۷۱	سطر ۷: از «روی داده» افتاده تا «مخالقان»
سطر ۳: به الکای	در سطر بعد
سطر ۱۵: به امان	سطر ۸: روی به وادی فرار
۲ سطر به آخر: خدمات متنوعه	صفحة ۱۶۲
صفحة ۱۷۲	سطر ۵: جاء و جلال
سطر ۲: سفارت اختیار نیر	سطر ۸: سیاوش‌رخان، «یوزباشی» ندارد
سطر ۱۱: به قابلی برداشتند	۵ سطر به آخر: کوخبرنیر

- سطر ۱۴: دیگر خوانین  
 ۳ سطر به آخر: بنه نکریزانیده  
 صفحه ۱۷۳  
 سطر ۱۷: «بیک» ندارد  
 صفحه ۱۷۴  
 سطر ۷: موصل زدند  
 سطر ۲۰: ترکستان تاشکند  
 صفحه ۱۷۵  
 سطر آخر: الکای مزبور  
 صفحه ۱۷۷  
 سطر ۱۷: «درع» ندارد  
 سطر ۱۹: قوس و قزح  
 صفحه ۱۷۸  
 سطر ۲: عقل خردمندان  
 سطر ۷: «در صنم» ندارد  
 سطر ۱۳: قدلل  
 ۷ سطر به آخر: «دریافت» و «اقبال» ندارد  
 ۶ سطر به آخر: الطاق  
 صفحه ۱۷۹  
 سطر ۱۱: تهنیت او  
 سطر ۱۵: نوال بی اندازه  
 صفحه ۱۸۱  
 سطر ۱۵: جاسوس اهل  
 سطر ۲۱: ساغرهای راج  
 صفحه ۱۸۳  
 سطر ۱۹: «پیش در پیش» ندارد  
 صفحه ۱۸۴  
 سطر ۴: «آب» ندارد  
 ۴ سطر به آخر: «بود» ندارد  
 صفحه ۱۸۵  
 ۸ سطر به آخر: روانه شوند  
 ۷ سطر به آخر: گوسفند نیز  
 صفحه ۱۸۷  
 سطر ۱۳: غیرت فزای مرغزار ارم
- صفحه ۱۸۸  
 سطر ۷: آنچه در اندیشه  
 صفحه ۱۸۹  
 سطر ۶: اعمال ناسزا رسید  
 سطر ۱۲: زکریا  
 ۵ سطر به آخر: محمد خانج بیک  
 صفحه ۱۹۱  
 سطر ۱: هرات خفاجه  
 سطر ۶: روی زمین را  
 ۷ سطر به آخر: «صیقل» ندارد  
 صفحه ۱۹۲  
 سطر ۹: «یوزباشیان» ندارد  
 سطر ۱۶: خاص  
 صفحه ۱۹۳  
 سطر ۷: بر منع  
 سطر ۱۳: جشن پادشاهانه  
 سطر ۱۳: «و سایر مهمانان را» ندارد  
 صفحه ۱۹۵  
 سطر ۱۰: پادشاهان عجم  
 سطر ۱۰: فریدون و جم  
 سطر ۱۲: گردونیناه  
 سطر ۱۴: تا نیست  
 صفحه ۱۹۶  
 سطر ۱۴: آن آستان  
 صفحه ۱۹۷  
 سطر ۵: ۱۰۴۴  
 سطر ۱۸: بکنند  
 سطر ۲۰: از «دیوان بیگی گری» ندارد تا  
 وزارت» در سطر بعد  
 صفحه ۱۹۸  
 سطر ۷: رومیه سپهسالار  
 صفحه ۱۹۹  
 سطر ۱۶: پابوس مشرف  
 ۴ سطر به آخر: آذربایجان و قراباغ و  
 شیروان

صفحه ۲۰۰	سطر ۶: «آن» ندارد
سطر ۱۳: «امیر» در هر دو نسخه هست و زائدست	سطر ۱۲: «سپهسالاری آن محل (ظاهراً متناسب‌ترست)
صفحه ۲۰۲	سطر آخر: از «چون» ندارد تا «تا دانی» در سطر بعد صفحه بعد
صفحه ۲۰۲	صفحه ۲۱۷
سطر ۷: احسان برپایان این	سطر ۳: تواند آمد
سطر ۱۴: نمودیم	سطر ۷: «عاقبت» ندارد
صفحه ۲۰۴	سطر ۱۲: تمویلات
سطر ۱۶: خیل روس سپاه	صفحه ۲۱۸
سطر ۱۸: آشیانه آماده و پابرجاست	سطر ۱۶: فراتر نهند
صفحه ۲۰۵	صفحه ۲۱۹
سطر ۶: تبسیم	سطر ۷: و چون مهمات رونقی و سامانی
صفحه ۲۰۶	صفحه ۲۲۲
سطر ۱۱: ناصیه ثبت	سطر ۹: آورند از
سطر ۱۲: عبور جنود	سطر ۲۲: «مسخر نموده» ندارد
سطر ۲۰: مصراع دوم شعر را چنین دارد: «به سوی هیمة چون آتش دویدند»	صفحه ۲۲۲
صفحه ۲۰۷	سطر ۱۹: لاجرم
سطر ۷: رؤس دیواب و راوس کلاب تغذی	سطر ۲۰: به‌عون عنایت
سطر ۱۴: «فایده» ندارد	صفحه ۲۲۴
سطر ۱۴: سرگردانی چیزی دیگر مرتب نیست	سطر ۵: «هیج» ندارد
۸ سطر به آخر: شاهنشهی	صفحه ۲۲۵
صفحه ۲۱۰	سطر ۱: رمح سنان
سطر ۱۷: انجام این حضرت	سطر ۱۴: از قلع
صفحه ۲۱۲	سطر ۱۶: گردیدند. القه چون دود آن حصار محضت‌اندود سرمه چشم خواب‌آلود آن بخت‌برگشتگان گردید
سطر ۸: نصیحت کلماتی	صفحه ۲۲۶
صفحه ۲۱۳	سطر ۲: «طلب» ندارد
سطر ۶: «قلعه» ندارد	سطر ۴: مستبشر شد
صفحه ۲۱۴	سطر ۱۵: تمام عبارت را ندارد
سطر ۷: از «محاصره» تا «مرکزوار» ندارد	سطر ۳: سطر به آخر: زلات و جرایم
سطر ۱۵: «روزگار گردیده» ندارد	صفحه ۲۲۷
صفحه ۲۱۵	سطر ۶: «اوراروانه» ندارد
سطر ۲: بست	۶ سطر به آخر: «آن را» ندارد

صفحة ۲۴۶	صفحة ۲۲۸
سطر ۱۲: جام چاك	سطر ۳: شه رومی زمین
صفحة ۲۴۷	صفحة ۲۲۹
۳ سطر به آخر: «قطعه زمین را» ندارد	سطر ۱۶: «گناه» ندارد
صفحة ۲۴۸	صفحة ۲۳۱
سطر ۱: «ایلچی» ندارد	سطر ۱۲: طلب داشته
۹ سطر به آخر: «متواتر» ندارد	صفحة ۲۳۳
صفحة ۲۵۲	سطر ۲: هیولات ... صورت
سطر ۱۶: صنایع	سطر ۸: پا ده
سطر ۱۷: «دوار» ندارد	سطر ۱۸: «نگارخانه» ندارد
صفحة ۲۵۳	۵ سطر به آخر: امیر صاحب تدبیری
سطر ۴: زبان شکر و سہاس	صفحة ۲۳۳
صفحة ۲۵۴	۲ سطر به آخر: بخت
۶ سطر به آخر: مشغول شده مخالفان	صفحة ۲۳۴
صفحة ۲۵۵	سطر ۱: مغاور خیال
سطر ۳: کوه گداز بریشان پیمودند	سطر ۱۵: رھروان
سطر ۷: صبح تا شام	صفحة ۲۳۵
سطر ۹: میکشان (میگشاد)	سطر ۶: از «رفته» تا «نموده» در سطر بعد
سطر ۱۳: «موکب» ندارد	افتاده
صفحة ۲۵۶	صفحة ۲۳۶
سطر ۹: فرمودند	سطر ۱۱: مستشاری مبین
صفحة ۲۵۷	سطر ۱۳: یکی از نعمتہای
سطر ۱۳: توپخانه	صفحة ۲۳۹
صفحة ۲۵۹	سطر ۹: دشمن چون از حد اعتدال پای
سطر ۱۲: ایل غبری	سطر ۱۵: داشت. چون تواجد عقوق پیدا شود
۳ سطر به آخر: رفته مراجعت نموده بودند	گرز گران را به دندان شکنی باید داشت
صفحة ۲۶۰	صفحة ۲۴۱
سطر ۱۰: «مرد» و «است» ندارد	سطر ۹: کوچک احمدپاشا و محمدپاشا
۶ سطر به آخر: حضرت بیچون ذات	بیکلریکی موصل
صفحة ۲۶۳	سطر آخر: چون وقوع چنین فتحی
سطر ۸: فرستادند	صفحة ۲۴۲
۶ سطر به آخر: مبارات	سطر ۱۴: بقیة قلاع
سطر آخر: به درگاہ خواندگار	صفحة ۲۴۴
	سطر ۴: میسوزد
	۵ سطر به آخر: به خوشدلی

صفحه ۳۶۴	سطر ۱۰: لزوم بر سر يك
صفحه ۳۶۸	سطر ۱۸: مشارالیه را آورد
صفحه ۳۶۹	سطر ۹: لایزالی
صفحه ۳۷۰	سطر ۱۹: «تعالی» ندارد
صفحه ۳۷۱	سطر ۱۶: اقبال
صفحه ۳۷۵	سطر ۱۰: نشان دارد
صفحه ۳۷۶	سطر ۱: «دم» ندارد
صفحه ۳۷۷	سطر ۴: «وداد» ندارد
صفحه ۳۷۸	سطر ۶: مجال
صفحه ۳۷۹	۸ سطر به آخر: دارند
صفحه ۳۸۱	سطر ۲: سوغات
صفحه ۳۸۲	۳ سطر به آخر: با او
صفحه ۳۸۳	سطر ۱۵: «لشکر روم» ندارد
صفحه ۳۸۴	سطر ۲۱: مزاج به
صفحه ۳۸۵	سطر ۹: لاهجان
صفحه ۳۸۶	۲ سطر به آخر: می‌ساختند
صفحه ۳۸۷	سطر ۱: یوسف آقای
صفحه ۳۸۸	سطر ۷: «انشاءالله تعالی» ندارد
صفحه ۳۸۹	سطر ۱۳: صلصال و
صفحه ۳۹۰	سطر ۱۶: «ددین روز حضرت ظل‌اللهی
صفحه ۳۹۱	سطر ۱۸: روز فیروزی
صفحه ۳۹۲	۱۰ سطر به آخر: تقدیم رسانیدند
صفحه ۳۹۳	۱ سطر: فزا به کامرانی
صفحه ۳۹۴	۳ سطر: آن گروه و امراه
صفحه ۳۹۵	۹ سطر: «متضاد» ندارد
صفحه ۳۹۶	۳ سطر به آخر: «اساس» و «ازهم» ندارد
صفحه ۳۹۷	۷ سطر به آخر: «در روز و شب» ندارد
صفحه ۳۹۸	۱۵ سطر: تکه‌های
صفحه ۳۹۹	۱۰ سطر: «مقرر فرمودند» ندارد
صفحه ۴۰۰	۶ سطر: بنت بنت
صفحه ۴۰۱	۱۳ سطر: «بیستم» ندارد
صفحه ۴۰۲	۸ سطر: «فی‌الجمله متالم شده» ندارد
صفحه ۴۰۳	۱۰ سطر: سرافراز ساختند
صفحه ۴۰۴	۹ سطر به آخر: خواجم
صفحه ۴۰۵	۶ سطر: مذکور را
صفحه ۴۰۶	۷ سطر: و يك رأس با زین و لجام
صفحه ۴۰۷	۱۳ سطر: اتالق
صفحه ۴۰۸	۴ سطر به آخر: گرجستان
صفحه ۴۰۹	۲ سطر: این واقعه
صفحه ۴۱۰	بعد از سطر ۱۰: این بیت را اضافه دارد:



- مبند دل به عروس زمانه از شهوت  
اگرچه در سر زلفش هزار دلبندی است  
صفحه ۳۰۱
- سطر ۱۰: عالمیان و آدمیان  
سطر ۱۳: از «و محمد» افتاده تا «ابراهیم»  
در سطر بعد  
۳ سطر به آخر: «کرد» ندارد  
صفحه ۳۰۲
- سطر ۴: توئی و منی  
۶ سطر به آخر: بنا بر آن  
۳ سطر به آخر: باز دارم  
صفحه ۳۰۴
- سطر ۵: نهال ابد پیوند دولتش  
سطر ۱۲: از عنفوان کار خویش دعوی ظاهر  
صفحه ۳۰۵
- سطر ۵: «خسرو» ندارد  
صفحه ۳۰۶
- سطر ۱: «خلد» ندارد  
سطر ۳: «زبان» ندارد  
سطر ۱۲: «به سور و محنت» ندارد  
صفحه ۳۰۷
- سطر ۴: انعامات ... گشوده  
سطر ۹: عجزه دیار  
صفحه ۳۰۸
- سطر ۱۸: از «جلالت» ندارد تا «و رفعت» در  
دو سطر بعد  
۵ سطر به آخر: «خامه» ندارد  
صفحه ۳۰۹
- سطر ۲: دست زیانت  
سطر ۱۴: فایض  
سطر ۱۶: بر روی اسب  
سطر ۱۹: کرده بودند  
۲ سطر به آخر: هر روزه  
صفحه ۳۱۰
- سطر ۱۰: «آنچه» ندارد
- سطر ۱۴: «رستم خان» ندارد  
سطر ۱۶: «اثر» ندارد  
صفحه ۳۱۱
- سطر ۱۳: فترت  
سطر ۱۷: نواب جم جاه غفران پناه  
صفحه ۳۱۲
- سطر ۱۰: «اعتقاد» ندارد  
سطر ۱۱: «حضرت» ندارد  
سطر ۱۳: غیر  
سطر آخر: قامت ملک  
صفحه ۳۱۳
- سطر ۱۱: سربلندی یافته  
صفحه ۳۱۴
- سطر ۲: طری  
سطر ۳: «به خنده» ندارد  
سطر ۹: مدارج کمال  
سطر ۱۱: وصمت محاق  
سطر ۱۴: بساط این عبارات  
سطر ۱۸: به یمن برکات  
صفحه ۳۱۷
- سطر ۱۰: پاس  
صفحه ۳۱۹
- سطر ۲: «همایون» ندارد  
سطر ۴: عالیقدر را  
۲ سطر به آخر: وداع کرده  
صفحه ۳۲۰
- سطر ۳: جمله گیتی  
۵ سطر به آخر: آمد ... و با او ... آوردند  
صفحه ۳۲۱
- سطر ۸: ازین ... اراده نموده  
۱۰ سطر به آخر: ویرانی آن مأمور  
۳ سطر به آخر: فتنین  
صفحه ۳۲۳
- سطر ۱۲: بر لطفی  
۱۰ سطر به آخر: آخر از هجوم

۳ سطر به آخر: ساختند

صفحة ۳۳۴

۴ سطر به آخر: از «و دقایق» افتاده تا

«لایح»

صفحة ۳۳۷

سطر ۱۱: ماند

۵ سطر به آخر: سال وقایع را به عرصه

۳ سطر به آخر: داهیه

صفحة ۳۳۸

۷ سطر به آخر: گوهر و زمان

۵ سطر به آخر: «محمد» ندارد

۴ سطر به آخر: «و منه و جوده» ندارد

• •

خاتمه نسخه چنین است: «تم الكتاب بعون

الملك الوهاب في تاريخ شهر رمضان سنة اربع

و سبعين بعد الف. حرره محمد صالح خاتونابادی

غفر له.

## فہرست نامہای کسان

آ

- آقاخان مقدم ۷۰، ۷۱، ۸۶، ۱۷۲، ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۴۴، ۲۶۰، ۲۶۴  
آقا رضا دابلی ۱۴۱  
آقارضا طنبورہای ۳۱۰  
آقا زمان اصفہانی ۱۸۹ (وزیر رشت)، ۲۷۸ (دیوانی کردن او و عزل)  
آقا ملک ۲۹۰ (وزیر تفنگچیان)

الف

- ابازہ پاشا ۱۰۱، ۱۸۶  
ابدال (از اہالی شورہ گل) ۱۹۳  
ابدال آقا = شیخ ابدال  
ابراہیم بیگ ۱۴۳ (امارت تنکابن - پسر خلف بیگ)  
ابراہیم بیگ ایگرمی دورت قاجار ۲۸۶ (ایلچی بہ روم)، ۲۹۲، ۲۹۳  
ابراہیم پاشا ۱۶۷ (حاکم قارص)  
ابراہیم پاشا ۲۲۸ (حاکم مرعش)  
ابراہیم چاروش ۱۲۱ (مأمور روم)  
ابراہیم خان زیاداغلی ۳۲۳ (حاکم قراباغ - و پسر شاموردی سلطان)  
ابراہیم سلطان سفرہچی ۲۴۲  
ابوتراب (میرزا) ۱۲۰ (کلانتر قزوین - پسر میرزا جمال)  
ابوالحسن ۱۱۵ (از شرفای مکہ)  
ابوسعید چپک ۵۰  
ابوالغازی سلطان (خان) ۵۸، ۵۹، ۲۴۵ (برادر اسفندیارخان حاکم اورگنج)  
ابوالفتح (میرزا) ۱۸۵ (وزیر غلامان - پسر میرزا محمد توپسرکانی)  
ابوالفتح بیگ ۱۴۷ (پسر امامقلی خان - قتل)  
ابوالفتح بیگ شاملو ۲۴۶ (جبه دارباشی)  
ابوالقاسم (میرزا) ۱۲۷ (پسر میرزا محسن رضوی متولی مشہد)  
ابوالقاسم بیگ ایواغلی ۳۳، ۳۴، ۳۷، ۴۰، ۹۴ (ایشیک آقاسی باشی حرم کہ در

- زمان شاہ عباس یوزباشی، آبدارباشی بود)  
 اتالیق = عبدالرحمن  
 احمد بیگ ۱۵۹ (پسر شیخی جان پاشا حاکم قارص)  
 احمد بیگ ترکمان ۲۶۰ (یوزباشی)  
 احمد بیگ قدیمی ۲۷۸ (یوزباشی غلامان - شاید همان پیشین)  
 احمد تتوی ۲۲۴، ۲۸۶ (مؤلف تاریخ الفی)  
 احمدخان بیگ ۲۴۷ (قورچی - ایلچی به ہند)  
 احمد شیرازی (حکیم) ۱۶۱ (معلم شاہ صفی - پسر حکیم سلمان)  
 احمد گرای خان تاتار ۲۶۴  
 ادریس ۱۱۶ (از شرفای مکہ)  
 ادم بیگ ۷۰ (یوزباشی غلامان)  
 ارستاو گرجی ۹۸  
 اسفندیار خان ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۹۸، ۲۹۱ (حاکم اورگنج)  
 اسکندری بیگ منشی ترکمان ۲۹ (مؤلف عالم آرای عباسی)  
 اسکندر پاشا ۳۲۱  
 اسکندر سلطان ۱۴۱ (از غلامان)  
 اسمعیل (میرزا) ۵۰ (وزیر رشت - پسر اصلان بیگ)  
 اسمعیل بیگ چینی ۲۷۷  
 اسمعیل خان ۶۹ (پسر سلیم خان شمس الدین لو)  
 اسمعیل سلطان بانہ ای ۲۶۰  
 اسمعیل میرزا صفوی ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳  
 اصلان بیگ ۶۹ (عموی اسمعیل خان شمس الدین لو)  
 اعتماد الدولہ = خلیفہ سلطان  
 اعتماد الدولہ = طالب خان  
 اغزیوار خان شاملو ۲۴۶  
 اغورلو ۹۷ (فرستادہ خان احمدخان اردلان)  
 اغورلو بیگ ۱۸۹ (ناظر دفترخانہ)، ۲۹۲ (پسر مہدیقلی خان)  
 اغورلو بیگ شاملو (اغورلو خان) ۹۵ (ایشیک آقاسی باشی)، ۱۴۸ (حاکم کوہ کیلویہ)،  
 ۱۵۴، ۱۷۳، ۱۸۷  
 اغورلو سلطان ۵۸ (از غلامان - حاکم درون)  
 افندی نہاوندی ۱۰۳  
 اقراخان خان ۳۲۴ (حاکم قراباغ - پسر مرتضی قلی خان)  
 اکبر پادشاہ ہند ۲۹  
 القاص بیگ ۲۵۳ (از غلامان خاصہ)  
 الکسندر خان گرجی ۳۲۳

- اللہقلی بیگ قاجار ۱۴۳ (قورچی باشی سابق)  
 اللہویردی بہادر ۲۴۹  
 اللہویردی خان ۶۹ (قوللر آقاسی)، ۱۳۶ (حاکم فارس)  
 امامقلی بیگ اینانلو ۱۸۹ (یوزباشی)، ۲۴۶  
 امامقلی بیگ ترکمان ۱۳۲ (ایلچی ہند)، ۱۳۳، ۲۹۱  
 امامقلی بیگ قاجار ۱۹۳ (ایشیک آقاسی باشی - حاکم آخسقہ)  
 امامقلی خان (پسر دین محمد خان) ۱۶۱، ۱۷۴، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۰۷، ۳۰۹  
 امامقلی خان (پسر اللہویردی خان) ۴۱، ۴۸، ۷۴، ۹۶، ۹۸، ۱۱۵، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۴ (فرزندان - اموال)، ۲۷۶ (بیگلربیگی  
 فارس و جز آن)  
 امامقلی میرزا ۳۴، ۸۶ (از فرزندان شاہ عباس اول)  
 امت بیگ ۲۷۸ (یوزباشی سوکلن - پسر امیرخان سوکلن)  
 امت بیگ زیاداغلی قاجار ۳۱۹ (پسر خضر بیگ)  
 امیر آقای شیرہچی باشی = امیرخان ارمنی  
 امیر تیمور ۷۲  
 امیر حمزہ خان سیستانی ۱۸۰  
 امیرخان ارمنی (امیر آقای شیرہچی باشی) ۱۱۵ (حاکم کرمان)، ۱۳۳، ۱۴۲  
 ۱۷۲ (حاکم گسگر)  
 امیرخان داغستانی ۱۶۲  
 امیرخان سوکلن ذوالقدر ۱۴۲ (قورچی باشیگری)، ۱۴۴، ۱۶۵، ۱۷۵، ۱۸۱، ۱۹۰، ۱۹۲، ۲۴۶ (فوت)، ۲۵۸، ۲۷۸ (دوبار) (پدر عبداللہ بیگ - رستم بیگ -  
 امت بیگ)  
 امیرخان کرد ۱۶۳  
 امیرخواند (= میرخواند)  
 امیر سلیمان ۲۳۵ (حاکم کردستان)  
 امیر المؤمنین علی (ع) ۱۱۰  
 اوتارخان ۸۳، ۱۱۵، ۱۳۳، ۱۴۲، ۱۹۳، ۲۷۹ (حاکم خوار و دماوند - از  
 غلامان)  
 اورخان ۲۶۷ (برادر سلطان مراد روم)  
 اوراز قوش بیگی ۶۱، ۶۲، ۱۳۵  
 ایلدارخان ۲۳۸  
 ایوب خان ۱۸۱ (حاکم سلماس)، ۱۸۹  
 باباخان صالحی ۹۷، ۲۶۰ (یوزباشی)

- باباسلطان ۲۹۴ (ناظر دواب - حاکم بحرین)  
 بابربیگ چاپار ۲۵۵  
 باشی آجقی = سیاوش سلطان  
 باوادیگ ۱۰۰ (یوزباشی غلامان)  
 بایسنفر میرزا ۱۴۳ (پسر سلطان دانیال پسر اکبر شاہ ہند)  
 بایندرخان شیخاوند ۲۳۵  
 بحر بیگ (خان) مامونی ۱۷۱، ۱۹۶، ۲۶۷ (حاکم لوری)  
 بدیع الزمان سلطان ۲۹۲ (حاکم سرخس - فوت)  
 برخوردار بیگ ۲۵۹ (توپچی باشی - پسر حیدر بیگ)  
 برخوردار سلطان قلخانچی اغلی ذوالقدر ۱۴۸ (حاکم ہرموز)  
 برکہ (میر) ۱۱۵، ۱۲۲ (ایلچی ہند)  
 بکتاش خان = بیکتاش خان  
 بکش (?) استاجلو ۵۸ (در ترجمہ آلمانی بکتش آمدہ امت)  
 بلاغی = سلطان بلاغی  
 بوداق سلطان کرد ۲۶۰  
 بہاء الدین بیگ ۱۵۹، ۱۶۰ (درچخور سمد)  
 بہرام ۹۴ (از غلامان)  
 بہرام سلطان استاجلو ۲۵۷ (کشیکچی باشی - حاکم دربند)  
 بیرام پاشا ۲۴۱ (وزیر اعظم)  
 بیرام خواجہ ۲۹۳ (یساول صحبت)  
 بیرامقلی سلطان میر صوفی ۵۱، ۷۰  
 بیکتاش خان (حاکم بغداد - بیکلربیگی) ۱۲۴، ۱۳۱، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۸۰،  
 ۱۸۱، ۲۳۵، ۲۴۸، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۶۲، ۲۶۳

پ

- پایندہ ۱۳۵ (یساول)  
 پردکہ بیگ (?) = پیردکہ بیگ  
 پرندہ ۱۸۰  
 پیر بوداق سلطان پرناک ترکمان ۲۸۶ (حاکم دشتستان - پسر شاہ پندہ خان)  
 پیردکہ بیگ ۴۲ (در آلمانی Pardaka)  
 پیرزادہ = تقی خان  
 پیرزادہ = چراغ خان  
 پیرزادہ = محمد (میرزا)  
 پیکرخان ایگرمی دورت قاجار ۱۲۲ (حاکم بردع)

## ت

- تاج الدین بیگ ملازجودی ۱۵۹  
تختہ خان استاجلو ۴۰، ۴۷ (قورچیگری کمان)، ۸۳، ۸۵، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۲۵، ۱۲۶
- تقی (میرزا) = محمد تقی ۷۰ (وزیر مازندران - دارالمرز گیلانات)، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۳۱ (بنای نجف)، ۱۴۹، ۱۵۸، ۱۶۳ (برادر)، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۸۲، ۱۸۹ (وزارت، اعتمادالدولہ)
- تقی اصفہانی (میرزا) = محمد تقی اصفہانی (دولت آبادی)  
تقی بیگ استاجلو ۲۲۶، ۲۶۴ (یساول باشی قور)  
تقی پاشا ۱۱۶  
تقی خان پیرزادہ ۷۸ (مین باشی تفنگچیان)  
تقی سلطان ۱۸۵  
تنگریوردی سلطان بیات ۱۶۰

## ج

- جانباز سلطان زنگنه ۲۴۳ (پسر شہباز سلطان)  
جانی بیگ ۱۳۹، ۱۴۴ (از غلامان خاصہ)  
جانی بیگ شاملو ۴۳ (یساول صحبت)، ۱۲۴، ۱۵۸، ۱۷۱، ۱۹۶، ۲۴۲ (ایشیک آقاسی باشی)، ۲۴۶  
جبرئیل (سید) ۱۶۹ (سلطان الاصفیاء)، ۲۳۸  
جعفر بیگ بلادروزی ۲۶۳  
جلال بیگ زیگ ۲۵۱  
جلال یزدی (مولانا) ۱۶۱ (منجم)  
جلال الدین شار ۲۹۳ (سلطان بدخشان)  
جلالا ۲۶۳ (مین باشی)  
جمال (میرزا) ۱۲۰ (پدر ابوتراب)  
جمشیدخان ۴۹، ۵۰ (پسر سلطان محمدخان)

## چ

- چراغ خان پیرزادہ ۱۲۵، ۱۲۸ (قورچی باشی گری)، ۱۳۶، ۱۳۸ (قتل)، ۱۴۴  
چلبی بیگ ایواغلی ۹۰ (آبدار باشی)، ۲۴۷ (ایشیک آقاسی باشی حرم)

## ح

- حاجم بی ۱۳۵ (حاکم غوری)  
حاجی بیگ ۱۹۰ (برادر جبادار باشی)

- حبیب اللہ جبل عاملی ۲۷، ۱۲۸ (صدارت - مجتہد)  
 حسام بیگ ۲۳۶ (حاکم قزل آغاچ - پسر ذوالفقارخان)  
 حسن بیگ ۴۳ (وزیر تفنگچیان - پسر ہاشم بیگ)  
 حسن بیگ ۱۵۳، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۸۸، ۱۸۹ (یساول صحبت) شاید همان پیشین  
 حسن خان استاجلو ۱۴۲ (قتل فرزندانش)  
 حسن خان شاملو (بیگلربیگی ہرات) ۱۱۴، ۱۲۲، ۱۳۴، ۱۵۳، ۱۷۵، ۱۸۰، ۱۸۱،  
 ۱۸۶، ۱۸۸، ۲۵۹، ۲۶۷، ۲۷۵، ۲۹۰ (فوت)  
 حسنعلی شوشتری (ملا) ۳۸ (پسر ملا عبداللہ)  
 حسین بیگ ناظر ۸۶ (توشمال - پسر زمان بیگ)، ۱۰۶ (ناظر بجای پدر)، ۲۱۰  
 (مأمور حمل توپ)، ۲۱۵ (ناظر بیوتات)، ۲۴۷، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۷۶ (حاکم  
 استراپاد)، ۲۹۲  
 حسین جبل عاملی (سید) ۳۷، ۱۲۸  
 حسین خان فیلی ۸۷، ۹۰ (بیگلربیگی لرستان - پدر شاہویردی خان)  
 حسین خان کرد (سید) ۱۸۹ (پسر زکریا خان)  
 حسین خان گودرزی ۲۴۲ (در ہردو نسخہ چنین است، اما آلمانی گودرودی)  
 حسین خان ناظر ۱۴۷، ۱۴۸  
 حسینقلی خان شاملو ۱۵۳، ۲۹۰ (پسر حسن خان شاملو)  
 حق نظربیک ۲۷۸ (قورچی گری ترکش)  
 حکیم الملک ۲۹۱ (ایلچی دکن)  
 حمیدان (شیخ) ۱۴۹، ۱۵۴  
 حیدر بیگ ۲۶۰ (زیندار)  
 حیدر بیگ قراداغلو ۱۱۳، ۱۶۴ (یوزباشی)، ۱۶۵ (قتل)  
 حیدر سلطان قویبہ حصارلو ۵۱، ۵۲  
 حیدرعلی بیگ ذوالقدر ۲۸۶ (قورچی سپر)

خ

- خاقانی ۶۶  
 خالد بیگ ۱۸۵  
 خان احمدخان اردلان ۶۴، ۶۸، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۵، ۷۸، ۸۳، ۹۶، ۹۷، ۱۰۰،  
 ۱۱۵، ۱۳۵، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۸۰، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۰،  
 ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳ (فوت)  
 خاندانقلی بیگ افشار ۲۲۵ (یوزباشی)  
 خاندانقلی بیگ ذوالقدر ۲۷۸ (یساول صحبت)، ۲۹۴، ۳۱۰  
 خانزادہ خانم کرد ۶۸  
 خان ولی بیگ ۲۴۲ (یوزباشی)



- خرم = سلطان خرم  
 خسرو بیگ ارمنی ۹۸ (یوزباشی غلامان - امارت ایل جوانشیر)، ۱۴۳، ۲۱۵  
 (امیر شکارباشی)، ۲۴۷  
 خسرو پاشا ۴۹ (وزیر اعظم روم)، ۶۴، ۶۸، ۷۰، ۷۳، ۹۰، ۱۰۵، ۱۱۶، ۱۲۲،  
 ۱۳۲  
 خسرو خان ۷۵ (بیگلربیگی استراباد)  
 خسرو میرزا ۳۳ (داروغہ اصفہان)، ۳۴، ۳۷، ۴۰ (مشہور بہ رستم خان)، ۱۴۳  
 خضر بیگ (قاری مشر خضر) ۳۱۹  
 خفاجہ = میرکلان  
 خلف بیگ قراداغلو ۵۲، ۶۴ (سفرہچی باشی)، ۹۰، ۱۳۱ (سردار خراسان)،  
 ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۸۶، ۱۹۰، ۲۱۱، ۲۱۹،  
 ۲۶۰، ۲۶۲  
 خلیفہ سلطان اعتماد الدولہ ۳۳، ۴۰، ۴۷، ۱۲۶ (پسران)  
 خلیل آقا (خلیل بیگ) ۲۴۹ (ایلچی بصرہ)، ۲۵۰  
 خلیل بیگ سوسواغلی ذوالقدر ۴۸  
 خلیل پاشا ۱۰۴ (حاکم ارزن روم)، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۲۲، ۱۶۸،  
 ۱۷۱، ۱۹۶  
 خلیل خان بختیاری ۵۵، ۹۰، ۲۹۸  
 خلیل خان زیاداغلی ۳۲۳ (بیگلربیگی استراباد - پسر شاہویردی سلطان)  
 خلیل خان سیل سپر ۱۳۳  
 خلیل سلطان قرامانلو ۱۹۸ (حاکم اخستاباد)  
 خمیس بیگ ۱۶۸  
 خواجیم قلی قلساق ۲۹۳  
 خواند میر ۲۲۴  
 خیرات خان ۵۴، ۱۲۲ (ایلچی قطب شاہ ہند)
- د  
 داود بیگ ۱۴۲، ۱۴۳ (غلام خاصہ - قورچی رکاب - قورچی تیر و کمان)  
 داود بیگ ۲۷۸ (مہتر رکابخانہ). شاید همان پیشین  
 داود خان ۶۹، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۷، ۲۲۴ (حاکم قراباغ - فرزند اللہویردی خان)  
 دراج (سید) ۱۰۹، ۲۴۸  
 درعلی بیگ شاملو ۸۳ (یساول باشی)  
 درگاہتلی سلطان ۴۹  
 درویش آقا محمودی ۱۷۵ (ریش سفید)  
 درویش رضا ۱۱۷

- درویش محمدپاشا ۲۸۷ (حاکم بغداد)  
 دورمش خان بیگ زنگنه ۱۲۰ (حاکم خواف - پسر علی خان بیگ)  
 دوستعلی سلطان زنگنه ۲۹۱ (حکومت ماروچاق)  
 دیدی فال ۱۸۳
- ذ
- ذوالفقار بیگ ۱۲۳  
 ذوالفقار پاشا ۱۰۷ (حاکم ادرنه)  
 ذوالفقار خان قرمانلو ۲۳۵، ۲۳۶  
 ذوالفقار کیا ۲۲۸
- ذ
- رحیم بیگ ۲۹۲ (پروانچی)  
 رستم خان = خسرو میرزا داروغہ اصفہان  
 رستم بیگ دیوان بیگی (خان) ۶۱ (دیوان بیگی - سردار آذربایجان)، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۵، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۲ (سپہسالار)، ۱۱۶ (تفنگچی  
 آقاسی گری)، ۱۲۵، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۵۳، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۹۲، ۱۹۷ (والی  
 تبریز)، ۱۹۹ (ازینجا رستم خان)، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۴۷، ۲۵۱، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۷، ۲۸۷، ۲۹۳، ۳۰۷، ۳۱۰
- رستم بیگ سوکلن ۲۵۸ (مہررداری - پسر امیرخان قورچی باشی)  
 رستم خان گرجی ۴۷ (قوللر آقاسی)، ۶۹، ۱۴۴ (والی کارتیل)، ۱۵۴، ۱۶۶، ۱۸۲، ۱۸۳، ۲۶۴، ۲۹۴، ۲۹۵
- رستم محمدخان اوزبک (پسر ولی محمدخان) ۴۳، ۱۲۵، ۱۶۱، ۱۷۱، ۱۸۴، ۱۹۳
- رضا (درویش) ۱۱۷  
 رضا خلیفہ ۱۸۹  
 رضا دابلی (آقا) ۱۴۱  
 رضاقلی بیگ ۱۸۲  
 رضی (میرزا) ۱۲۶ (پسر میرزا محمدتقی)  
 رفیع الدین محمد صدر (میر) ۳۴، ۱۲۶  
 رویندہ (روئیدہ) بیگ ۱۶۳ (از غلامان)
- ز
- زکریا خان کرد ۱۶۳، ۱۶۸، ۱۸۹  
 زمان اصفہانی (آقا) ۱۸۹ (وزیر رشت)، ۲۷۸ (عزل)  
 زمان بیگ ناظر ۴۷ (از غلامان - ناظر بیوتات - تفنگچی آقاسی)، ۵۹، ۶۱

۶۲، ۶۳، ۷۵ (سردار خراسان)، ۷۸، ۸۶، ۹۵، ۱۰۴، ۱۰۶  
 زورپاشا ۷۸، ۱۰۱  
 زیاداغلی (سلسلہ) ۳۱۷ تا ۳۲۷ (منصوصاً ۳۱۹)  
 زینب بیگم ۳۳، ۳۴، ۴۳، ۸۳، ۱۲۶ (بیرون کردن از حرم)، ۲۹۱ (فوت)  
 زینل بیگ بیگدلی شاملو (پسر نقدی خان) ۲۶۳ (بیگلربیگی کوه کیلویہ)  
 زینل بیگ جلالی (محمودی) ۶۱، ۱۷۳، ۱۷۵، ۲۵۱  
 زینل خان بیگدلی شاملو ۳۳ (ایشیک آقاسی باشی)، ۴۰، ۴۴، ۴۷ (مہر وکالت)،  
 ۵۵ (سپہسالار)، ۶۸، ۷۱، تا ۹۰، ۹۲ (قتل)، ۹۳، ۹۴

س

ساروخان بیگ آجرلو ۲۶۳ (یوزباشی)  
 ساروخان طالش ۵۲ (حاکم آستارا)، ۱۱۶ (شاه در خانہ او)، ۲۳۵، ۲۶۷،  
 ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۵  
 سام میرزا ۳۱، ۳۳  
 سبعان ویردی بیگ ۱۹۰ (یساقچی باشی گری)  
 سرافراز ارمنی (خواجہ) ۲۴۹  
 سرخای خان شمخال ۲۳۸  
 سردرودی ۱۹۵  
 سعیدخان جفتای ۲۵۴ (حاکم کابل)  
 سعیدخان کرد ۱۶۲  
 سلطان ابراہیم (رومی) ۲۶۴، ۲۷۸، ۲۹۲  
 سلطان اولیاء (شیخ صفی) ۱۶۸  
 سلطان بلاغی ۱۳۳ (شاهزادہ ہندی)، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۵، ۲۸۱، ۲۸۵  
 سلطان جلال الدین شار ۲۹۳ (سلطان بدخشان)  
 سلطان حسین سپاہ منصور ۲۵۰  
 سلطان حیدر میرزا ۱۴۲  
 سلطان خرم ۶۴، ۲۵۴، ۲۶۷، ۲۷۵ (پادشاہ ہند)  
 سلطان علی میرزا ۲۹۴ (عموی شاہ صفی)  
 سلطان محمد میرزا ۱۴۹  
 سلطان مراد ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۴، ۲۵۲، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۶،  
 ۲۶۷، ۲۷۸ (فوت)، ۲۸۲  
 سلمان شیرازی (حکیم) ۶۴، ۱۶۱  
 سلیم خان شمس الدین لو ۶۹ (حاکم آخستہ)، ۱۲۲، ۱۹۶ (حاکم کاخ - فوت)  
 سلیمان بیگ ۱۷۴، ۱۹۳ (قوشچی - از غلامان)  
 سلیمان خان اردلان (امیر) ۲۳۵، ۲۵۰، ۲۶۱

سما یون خان	۹۸ (سیمون)
سونج بہادر	۱۳۵ (قوشچی بہادر)
سوندوک پاشا	۲۲۹ (بیگلربیگی توقات)
سوندوک سلطان زنگنہ	۱۴۸ (حاکم بحرین)
سہراب گرجی	۹۸ (پسر ارستاو)
سیاوش بیگ	۱۰۷ (یوزباشی غلامان)، ۱۶۲، ۱۷۶ (قوللر آقاسی باشیگری)، ۲۱۳، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۸ (سردار خراسان)، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۷۵، ۲۸۷، ۲۹۲
سیاوش سلطان باشی آجق	۱۴۲ (حاکم دربند)، ۱۹۶ (عزل)
سید دراج = دراج	
سیدم سلطان	۲۴۴ (حاکم قبہ)
سیفا (حکیم)	۲۶۷
ش	
شاہ اسمعیل	۳۸
شاہ بندہ خان ترکمان	۲۸۶
شاہرخ بیگ قراداغلو	۱۶۴ (وزیر قورچی - برادر حیدر بیگ)
شاہرخ بیگ (سلطان) زنگنہ	۹۶ (امارت خواف - پسر علی بیگ)، ۲۵۰ (امیر آخور باشی)، ۲۸۶ (فوت)
شاہ شجاع	۲۶۷، ۲۷۵ (پسر سلطان خرم)
شاہ صفی (سام میرزا)	۳۸، ۱۱۰، ۲۰۲، ۲۰۸، ۲۲۸
شاہ طاہر ترشیزی (میر)	۱۹۷ (وزیر اصفہان)
شاہ طہماسب	۳۱، ۱۱۹، ۲۹۱، ۳۲۰
شاہ عباس دوم	۳۰۳، ۳۰۵، ۳۰۶
شاہ علی بیگ زنگنہ	۱۲۰ (غلام خاصہ)
شاہقلی بیگ	۲۸ (قورچی ترکش)
شاہقلی خان استاجلو	۳۲۰ (حاکم ایروان)
شاہ نظر بیگ	۱۴۲ (از غلامان)، ۲۷۷ (مہتر رکابخانہ)
شاہویردی بیگ ترکمان	۱۱۷ (داروغہ قزوین)، ۱۲۰
شاہویردی خان فیلی (لر)	۱۰۷ (حاکم لرستان)، ۱۷۳، ۱۸۰، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۴، ۲۶۲، ۲۹۲ (فوت)
شاہویردی سلطان استاجلو	۱۹۶ (حاکم دربند)، ۲۵۷
شاہویردی سلطان زیاداغلی	۳۱۹ (حاکم ایالت قراباغ - پسر امت بیگ)، ۳۲۱، ۳۲۲
شاہین گرای خان تاتار	۷۳، ۸۵

- شبلی سلطان ۵۵ (حاکم شوستر)  
 شپرك (شپرك؟) ۲۴۸ (جلودار)  
 شرف خان كرد ۱۶۳  
 شرف الدين خوارزمی ۲۷۶  
 شرف الدين علی یزدی ۲۰۰، ۲۲۴ (مؤلف ظفرنامه تیموری)  
 شمس الدين محمد (حكيم) ۲۶۷ (پسر حكيم سيفا)  
 شمس الدين محمد قلی بیگ جفتای ۲۷۲  
 شهاب الدين اهری (شيخ) ۲۳۴  
 شهباز سلطان زنگنه ۲۴۳، ۹۸  
 شہسوار بیگ ۱۲۴ (امیر آخورباشی ایلچی - پسر مہتر علی کوچک)، ۲۸۶ (میر  
 آخورباشیگری صحرا)  
 شیخ ابدال آقا محمودی ۱۷۵  
 شیخ علی بیگ زنگنه ۲۶۴ (امیر آخورباشی گری - پسر علی بیگ)، ۲۸۶ (امارت ایل)  
 شیخ علی سلطان ۲۸۷  
 شیخی جان پاشا ۲۲۸، ۱۵۹  
 شیر علی = صفیقلی خان

## ص

- صدرا اشتماردی (میرزا) ۱۷۴ (وزارت آذربایجان)  
 صفدرخان ۱۹۰ (ایلچی هند)، ۱۹۲، ۱۹۸، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۷،  
 ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰  
 صفر پاشا ۶۹ (حاکم قارص)، ۱۸۲  
 صفی میرزا ۳۴  
 صفی نائینی (میر) ۲۷۶ (وزارت محال وقفی)  
 صفی الدین اسحق حسینی موسوی (شيخ) ۲۳۴  
 صفیقلی خان ۱۴۳ (فرزند امامقلی خان)، ۱۴۷ (قتل)  
 صفیقلی خان گرجی (شیرعلی) ۶۱ (حاکم بغداد)، ۹۶، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۳  
 (لقب شیرعلی)، ۱۱۶، ۱۲۲، ۱۲۳ (فوت)، ۲۵۵  
 صفیقلی سلطان ۵۵ (امارت سلطانیہ و زنجان - برادرزادہ زینل خان سپہسالار)  
 صفیقلی سلطان سپاہ منصور ۲۵۶ (حاکم بست)  
 صفیقلی سلطان قلخانچی اوغلی ذوالقدر ۲۷۶ - ۲۷۷  
 صنع اللہ بیگ ۱۲۲، ۱۰۷  
 صوفی سلطان اوزبک ۲۹۲  
 صوفی لاهیجی (زیاداغلی) ۳۱۹

## ط

- طالبخان نصیری اردوبادی (میرزا) ۴۰ (واقعہ نویس)، ۱۲۴، ۱۲۷ (وزارت)،  
 ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۶۶، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۸۸  
 طالبای اصفہانی مؤذن ۱۱۲  
 صہماسب بیگ تاجوانلو ترکمان ۱۴۵  
 شہماسبقلی خان قاجار ۱۲۲ (حاکم ایروان - پسر امیر گونہ خان قاجار)، ۱۵۹  
 (حاکم چغورسعد)، ۱۶۲، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۵ (بیگلربیگی)، ۱۷۹،  
 ۱۸۶، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸  
 طہمورث گرجی ۶۳، ۹۸، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۸، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۵۴، ۱۶۱، ۱۸۲،  
 ۱۸۳، ۲۵۳، ۲۵۹، ۲۹۴، ۳۲۴  
 طیار محمدپاشا ۲۶۲ (وزیر اعظم)  
 طیفون ۲۲۷، ۲۳۸  
 ظریف (میر) ۱۱۵ (ایلچی ہند)، ۱۲۲

## ع

- عادلشاه ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۷ (پادشاہ ہند)  
 عاشورخان کھرلو چگینی ۵۷ (بیگلربیگی مرو)، ۱۳۱ (فوت)  
 عباسعلی سلطان ۲۵۰  
 عباسقلی بیگ ۲۲۵ (حاکم اورامان)، ۲۳۷  
 عباسقلی بیگ استاجلو ۱۲۶ (پسرتختہ خان کہ پدرش را بہ دستور کشت و منصب  
 او را گرفت)، ۲۳۵  
 عباسقلی بیگ بیگدلی ۹۶ (امارت سلطانیہ و زنجان)  
 عباسقلی بیگ (خان) شاملو ۲۹۰ (داروغہ الکای رشت - پسر حسن خان بیگلر  
 بیگی ہرات)، ۲۹۲، ۲۹۴ (قورچی تیر و کمان)  
 عبدالحسین منشی الممالک ۲۶۷  
 عبدالرحمن اتالیق ۱۸۱  
 عبدالرحیم بہادر ۱۲۳ (امیر بخارا)  
 عبدالعزیزخان اوزبک ۱۲۲ (پسر ندرمحمدخان)، ۱۳۴، ۱۷۵، ۱۸۲، ۱۹۰، ۱۹۲،  
 ۱۹۳  
 عبداللہ اصفہانی (میرزا) ۵۰ (وزیر لاهیجان - پسر خواجہ علیشاہ)  
 عبداللہ شوشتری (ملا) ۳۸  
 عبداللہ بیگ سوکلن ذوالقدر ۱۴۴ (مہررداری - پسر امیرخان سوکلن)  
 عبداللہ قطب شاہ ۵۴، ۱۳۳، ۲۹۲  
 عبدی بیگ بلادروزی ۲۶۲، ۲۶۳  
 عثمان پاشا ۱۶۲

- عطا ملک جوینی ۲۲۴ (مؤلف تاریخ جہانگشا)  
 علی (سید) ۱۲۴ (پسر عیسیٰ خان قورچی باشی)  
 علی (شیخ) ۱۱۲ (جد میرداماد)  
 علیارخان ۲۵۸ (حاکم ایل گرایلی)  
 علی بیگ ۱۷۳، ۱۲۶ (قوشچی)  
 علی بیگ زلم ۷۴ (وکیل خان احمدخان اردلان)  
 علی بیگ زنگنه ۸۶، ۹۶ (امیر آخور باشی)، ۱۲۰، ۲۳۵، ۲۶۴  
 علی پاشا ۱۰۷  
 علی پاشا ۱۴۹ (حاکم بصرہ)، ۲۴۹  
 علی پاشا ۲۲۹ (حاکم مدرسہ)  
 علی خان بیگ آجرلو ۲۶۳ (پساؤل صحبت - حاکم ایل آجرلو)  
 علی خان بیگ زنگنه ۱۲۰  
 علیقلی بیگ ۱۴۷ (پسر امامقلی خان)  
 علیقلی بیگ ۲۸۶ (کتابدار - پسر قرچقای خان)  
 علیقلی بیگ (خان) دیوان بیگی ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۷ (مأمور قتل امامقلی خان -  
 برادر سپہسالار)، ۱۹۷، ۲۲۲، ۲۴۲، ۳۱۰  
 علیقلی بیگ جفتای ۱۲۸ (جلودار باشی گری - پسر مہدیقلی بیگ امیر آخور باشی)  
 علیقلی بیگ فیلی لر ۲۹۳ (حاکم لرستان - پسر شاہویردی خان)  
 علیقلی خان شاملو ۴۳، ۱۳۲، ۲۲۴ (ایشیک آقاسی باشی)  
 علیمراد بہادر ۲۴۹  
 علیمردان خان زیگ ۷۲ (حاکم قندھار)، ۱۹۰، ۱۹۲، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲  
 عمادا ۱۸۹ (وزارت قزوین)  
 عمادالدین کرد (میر) ۱۶۳  
 عنایت بیگ بافقی ۲۶۳ (مین باشی)  
 عنایت رحمت (از طایفہ اژدر مازندران) ۵۰، ۵۳  
 عوض بیگ ۲۷۸ (وزارت و تصدی لار)  
 عیسیٰ بیگ ۲۵۹ (برادر رستم خان سپہسالار)  
 عیسیٰ بیگ ۳۱۰ (برادر علیقلی بیگ دیوان بیگی)  
 عیسیٰ خان سلطان بوزچلو ۲۷۹ (حکومت لوری)  
 عیسیٰ خان شیخاوند ۲۳، ۴۰، ۴۷، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۲  
 غازی یزدی (میرزا) ۳۸ (پسر حکیم کاشفا یزدی)  
 غریب شاہ ۴۹ تا ۵۴، ۷۰  
 غیاث بیگ ۷۸ (قورچی رکاب)

## ف

- فتح اصفہانی (میر) ۳۴ (مین باشی)، ۱۸۱، ۱۹۷، ۲۵۶، ۲۶۲، ۲۶۳  
 فخرالدین احمد شیرازی (حکیم) ۶۴ (پسر حکیم سلمان)  
 فرخ خان ۱۴۲ (بیگلربیگی شیروان)، ۱۴۵، ۱۵۳، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۹، ۲۱۶  
 فرهاد عرب (شیخ) ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۴، ۱۸۶  
 فریدون = کیا فریدون  
 فضلعلی سلطان ۱۹۷ (حکومت پنجدہ)  
 فولادبیگ ۲۷۶ (ناظر امامقلی خان)، ۲۷۷ (وزیر و متصدی لار)

## ق

- قابیل آقا ۲۹۴ (ایلچی روم)  
 قاری مشرخصر ۳۱۹  
 قاسم آقا ۱۹۷  
 قاسم بیگ (امیر) ۲۴۹ (نایب داروغہ اصفہان)، ۲۹۱، ۲۹۴  
 قباد آقا ۱۹۵  
 قبادخان کرد ۹۸  
 قرابوداق قاجار ۱۷۴ (قوشچی)  
 قراحسن استاجلو ۱۱۸ (بیگلربیگی قلمرو عیشکر)  
 قراخان بیگ ۱۱۹ (قوشچی خاصہ)  
 قراخان بیگ سوکلن ۲۷۸ (حکومت هرموز - برادر امیرخان سوکلن)  
 قراخان بیگ شاملو ۲۶۴ (قورچی باشی - برادر جانی خان)، ۲۸۵  
 قراقایش ۱۶۵ (چاپار)، ۱۶۶، ۱۷۱  
 قربانعلی ۲۵۳ (جلودار)  
 قرچقای خان ۲۹ (از ایروان)  
 قرچقای خان ۲۴۸ (حاکم مشہد - پسر منوچہر خان)  
 قرچقای خان ۲۸۳ (پدر علیقلی خان کتابدار)  
 قزاق خان چرکس ۷۲ (حاکم شیروان)، ۷۸، ۱۴۲ (عزل)، ۱۹۷، ۲۳۳، ۲۴۴  
 (حکومت استراپاد)، ۲۷۶  
 قطب شاہ = عبداللہ قطب شاہ  
 قواما ۲۷۶ (نویسنده بقایا)  
 قوجقار بہادر ۱۷۱ (ہمزادہ یلنگتوش)  
 قوجہ بیگ ۷۸ (میرشکار باشی - برادرزادہ یوسف آقا)، ۱۲۴  
 قول آقاسی ۲۴۱  
 کاشفا یزدی (حکیم) ۳۸



- کاظم ۱۰۱ (کدخدای آدینه کندی)  
 کچل مراد ۱۷۳ (قوشچی)  
 کراچی محمد پاشا ۲۸۷  
 کرجاسبی بیگ (کرجاسبی بیگ - در آلمانی) ۱۴۲ (از غلامان - یوزباشیگری)،  
 ۲۷۹ (یساول صحبت)  
 کلبعلی بیگ (خان) ۱۳۵ (ایشیک آقاسی)، ۱۴۱، ۱۴۸، ۲۱۱ (حاکم لار)، ۲۱۵  
 (گسکر)، ۲۳۲ (چغورسعد)، ۲۵۹ (ایروان)، ۲۸۵ (فوت)  
 کلبعلی بیگ قاجار ۱۶۹ (دواتدار)، ۱۷۶، ۲۳۵ (تولیت و ایالت اردبیل)  
 کلبعلی خان افشار ۱۷۳ (حاکم رومی)، ۱۷۵  
 کمال یزدی (مولانا) ۱۶۱ (پسر ملا جلال منجم)  
 کنعان پاشا ۲۵۹ (حاکم ارزن روم)  
 کنعان مهنا ۱۸۰، ۱۸۵ (پسر ناصر مهنا)  
 کوچک احمد ۲۳۷، ۲۳۹ (حاکم موصل)، ۲۴۰، ۲۴۱  
 کیافریدون ۵۳ (سپهسالار)  
 کینسر و بیگ ۱۹۲

## گ

- گرگین بیگ ۴۰ (غلام خاصه)، ۷۴ (مأمور قرا باغ)، ۱۴۲ (یوزباشیگری)، ۱۷۳  
 (جلودار - شاید دیگری)  
 گرگین خان ۵۲ (حاکم گسکر)، ۵۳  
 گرگین خان ۲۶۴ (والی باشی اجق)  
 گلزار آقا ۱۶۵ (جلودار خاصه)  
 گیو بیگ ۱۴۰، ۱۴۱ (یوزباشی)

## ل

- لاچین بیگ ۲۷۹ (از غلامان - وزارت رشت)  
 لاچین بیگ جلالی ۱۷۳، ۱۷۵  
 لوندخان گرجی ۶۳ (پسر طهمورث)

## م

- مأمون خان ۹۷، ۹۸  
 مبارک (سید) ۱۹۲  
 مجنون بیگ بیجستانی ۶۲  
 محبت (خواجه) ۱۴۲ (خازن - ریش سفیدی خواجه باشی حرم)، ۲۴۸ (صاحب  
 جمعی خزانہ)  
 محبعلی بیگ ۳۴، ۳۵، ۳۷ (لله غلامان)  
 محبعلی سلطان استاجلو ۵۸

- محراب بیگ (سلطان) ۲۵۵ (امارت قلعة بست)، ۲۵۶، ۲۹۱ (حاکم استراباد)  
 محرابخان قاجار ۱۳۱  
 محرم (خواجہ) ۵۵ (مہتری رکابخانہ)  
 محسن (میرزا) ۱۲۶، ۱۲۷ (متولی مشہد)  
 محسن اصفہانی (قاضی) ۱۸۹ (پسر قاضی معز)  
 محسن اصفہانی (میرزا) ۱۴۸ (وزیر حسین خان)، ۱۹۸ (مستوفی خاصہ)  
 محمد (سید) ۱۲۴ (پسر عیسیٰ خان قورچی باشی)  
 محمد (میرزا) ۱۹۶ (محافظ قلعة لوری)  
 محمد (میرزا) ۴۳ (وزارت غلامان)، ۱۲۸ (واقعہ نویس)، ۱۶۵، ۱۸۳ (فوت)  
 محمد آقا ۲۶۴ (ایلچی روم) ۲۶۵  
 محمد بیگ ۱۸۹ (پساول صحبت - پسر منوچہر بیگ)، ۱۹۲  
 محمد بیگ محمودی ۱۵۹، ۱۶۰  
 محمد پاشا ۱۰۶  
 محمد پاشا ۲۴۸ (وزیر اعظم - قتل)  
 محمد پاشا ۳۲۰  
 محمد تویسرکانی (میرزا) ۴۳ (وزارت غلامان)، ۱۲۸ (واقعہ نویس)، ۱۶۵،  
 ۱۸۳ (فوت)  
 محمدخان (سید) ۱۴۸ (والی عربستان - پسر سید مبارک خان)، ۱۸۰، ۱۸۱،  
 ۱۸۶، ۱۹۲  
 محمدخان بیگ ۱۸۹ (وزیر مازندران - برادر تقی اعتمادالدولہ)  
 محمدخان کرد (سید) ۱۸۹ (پسر زکریا خان)  
 محمدخان زیاداغلی ۳۲۳ (بیگلربیگی قراباغ - پسر خلیل خان پسر شاہویردی  
 سلطان)  
 محمدباقر = میرداماد  
 محمدباقر ۲۵۹ (اوارجہ نویس عراق)  
 محمدتقی (میرزا) = تقی وزیر دارالمرز  
 محمدتقی دولت آبادی اصفہانی (میرزا) ۱۸۹ (وزیر لاهیجان)، ۲۵۸ (استیفای  
 قورچی)، ۲۷۶ (وزیر اصفہان)  
 محمدتقی گنابادی (مولانا) ۳۰ (منجم)  
 محمدجریر طبری ۲۲۴ (مؤلف تاریخ)  
 محمدرضابیگ ۱۲۸  
 محمدسمید ۱۲۸  
 محمدسمید اصفہانی ۲۶۳ (مین باشی - پسر میر فتاح)  
 محمدسلطان ۲۴۹ (حاکم سبزوار)  
 محمدشریف خان استاجلو ۱۷۰ (قورچی)

- محمد شفیع (میرزا) ۲۵۹ (وزارت قورچی)، ۲۹۳  
محمد شفیع گنابادی (مولانا) ۳۰ (منجم)  
محمد صالح بیگ ۱۶۳ (برادر میرزا تقی وزیر دارالمرز)  
محمد طاهر ۱۲۵ (وزیر قورچی)  
محمد طاهر اصفہانی ۳۴ (پسر میر فتح مین باشی)، ۸۶، ۲۶۳ (تفنگچی آقاسی)  
محمد طاهر یزدی (ملا) ۸۲، ۸۴ (منجم)  
محمد علی بیگ اصفہانی ۶۴ (گرگیراق، ایلچی ہند)، ۷۶، ۱۷۱ (بازگشت)،  
۱۹۹، ۲۵۰ (وزارت اصفہان)، ۲۷۶ (ناظر بیوتات)، ۲۷۷  
محمد قلی ۲۲۷ (توپچی باشی)  
محمد قلی بیگ جفتای ۲۶۷ (جلودار باشی - ایلچی بہ روم)، ۲۷۴، ۲۷۵ (حاکم  
ایروان)  
محمد قلی خان زیاداغلی مصاحب قاجار ۱۴۴ (حاکم قراباغ واران)، ۱۷۲، ۱۷۵،  
۱۹۸، ۲۱۵، ۲۲۴  
محمد کو (؟) (کربلائی) ۵۲ (وزیر)  
محمد معصوم (میرزا) ۱۲۶ (پسر میرزا محسن متولی مشہد)  
محمد معصوم بن خواجگی اصفہانی ۲۷، ۱۶۹، ۳۱۳ بیعد (مؤلف کتاب)  
محمد مقیم گنابادی ۲۹۳ (پسر میرزا محمد شفیع - منجم)  
محمد مؤمن بیگ ۷۲ (وزارت اصفہان)  
محمد مؤمن طنبورہ ای ۳۱۰ (پسر آقارضا)  
محمد یوسف اتالیق ۲۹۴  
محمود بلوک باشی ۲۳۸  
مراد لشتہ نشائی (میر) ۵۱ (کلانتر)  
مراد مازندرانی (مولانا) ۳۱  
مراد بیگ ۱۶۰  
مراد بیگ سیاہ منصور ۲۵۰  
مرادخان اردلان ۲۶۱  
مراد قلی بہادر ۱۷۱  
مرتضی پاشا ۵۰ (حاکم آخستہ)، ۲۷۷  
مرتضی پاشا (ثانی) ۱۹۸، ۲۰۴، ۲۲۶، ۲۲۸  
مرتضی پاشا ۱۷۱  
مرتضی قمی (میر) ۳۰۷  
مرتضی قلی بیگ ۲۵۹ (توپچی باشی - پسر برخوردار بیگ)  
مرتضی قلی بیگ بیجرلو شاملو ۱۵۴ (یوزباشی)، ۲۴۶، ۲۶۴ (ایشیک آقاسی باشی)،  
۳۰۹  
مرتضی قلی خان زیاداغلی مصاحب قاجار ۳۱۸ (بیگلربیگی کنبہ - قراباغ)

- مرتضی قلی خان قاجار ۱۲۱ (حاکم مرو - پسر محرابخان)، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۴۴،  
 ۱۵۵، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۷۴، ۱۷۷، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۴
- مرجان (خواجہ) ۸۶
- مرشد قلی خان زیاد اعلی قاجار ۳۲۴ (پسر محمدخان)
- مشفق (خواجہ) ۲۴۸ (صاحب جمع خزانہ)
- مصطفی آقا محمودی ۱۷۵
- مصطفی بیگ ۱۰۷
- مصطفی پاشا ۱۰۴ (ضابط قلعة گل عنبر)
- مصطفی پاشا ۲۶۳ (وزیر اعظم)، ۲۶۴، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۵
- معز اصفہانی (قاضی) ۱۸۹
- معصوم (سید) ۱۲۵ (پسر عیسی خان قورچی باشی)
- معصوم مستوفی (میرزا) ۱۸۳ (واقعہ نویس)، ۱۸۵، ۲۷۶
- معین الدین (میرزا) ۱۴۸ (وزیر امام قلی خان)
- مفتی روم ۱۸۰ (قتل)
- مقصود آقا محمودی ۱۷۵
- مقصود بیگ = مقصود سلطان
- مقصود سلطان قراداغلی (خلفا) ۱۹۰ (یساول صحبت - پسر خلف بیگ)، ۲۳۵،  
 ۲۴۲، ۲۴۸، ۲۵۷، ۲۶۴ (خلفا)
- ملک بیگ زیگ ۲۵۱
- منصور خان عرب (سید) ۱۸۰ (حاکم عربستان)، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۹۲، ۲۲۸
- منوچہر بیگ ۱۸۹
- منوچہر خان ۵۸ (حاکم مشہد - پسر قرچقای خان)، ۷۲، ۱۹۰
- منوچہر خان ۱۴۲ (حاکم گسگر) شاید همان پیشین
- موراو گرجی ۶۸
- مؤمن پاشا ۲۲۹
- مہدی خان بیگ (سلطان) عرب ۱۴۸ (امارات دورق)، ۱۸۰
- مہدی قلی بیگ ۱۲۸ (مشعلدار باشیگری - پسر محمد رضاییگ)
- مہدی قلی بیگ جفتای ۱۲۸ (امیر آخور باشی)
- مہدی قلی خان شاملو ۹۵ (ایشیک آقاسی باشی)
- میر حسینی ۲۵۱ (ایلچی ہند)، ۲۵۲
- میرخواند (امیرخواند) ۲۰۰، ۲۲۴
- میرداماد ۸۲، ۹۶، ۱۱۱ (فوت و مراسم آن)
- میرزاجان بیگ ۲۵۸ (وزیر خراسان)
- میرکلان خفاجہ ۹۶، ۱۹۱
- میرعلی ۲۳۷

میرفتحاح اصفہانی = فتحاح  
میرقاسم بیگ = قاسم بیگ  
میرمرتضی قمی = مرتضی  
میرہمای ۱۸۲ (ایلچی ہند)

## ن

ناصر مہنا ۱۸۰  
نجفقلی بیگ زنگہ ۲۸۶ (امیرآخوڑباشی جلو)  
نجفقلی میرزا ۳۴، ۸۶ (کور شدن - پسر امامقلی میرزا)  
ندرخان ذوالقدر ۴۹ (مہردار)  
ندر طوقای (تقای) ۱۳۳ (امیر بخارا)، ۲۹۳ (دیوان بیگی)  
ندر محمدخان اوزبک ۱۲۲، ۱۳۴، ۱۶۲، ۲۹۴، ۲۹۸  
نظر بروقی ۱۳۳ (امیر بخارا)  
نظر بیگ زیگ ۲۵۱، ۲۵۴ (حاکم قندھار)  
نظر علی خان سوکلن ۲۶۰ (حاکم اردبیل)  
نعمت اللہ (امیر) ۱۸۰ (عربستان)  
نقدی بیگ بیگدلی شاملو ۷۴ (ایشیک آقاسی گری حزم)، ۱۱۵ (داروغہ فراشخانہ  
در تبریز)، ۱۴۲ (والی مرو)، ۱۵۴ (والی کوه کیلویہ)، ۲۶۲، ۲۶۳  
نوروز سلطان ۱۴۳، ۲۸۱ (امارت جوانشیر)  
نہاوندی، افندی ۱۰۳

## و

واخشتی سلطان ۱۴۲ (امارت شوستر - برادر اوتارخان)، ۱۴۸، ۱۸۶  
ولی بیگ زولہ ۹۷  
ولی خان افشار ۷۱  
ولی سلطان شاہیسون ۱۲۱

## ہ

ہاشم بیگ ۱۶۴ (مستوفی خاصہ)، ۱۶۵ (مثلہ کردن)  
ہاشم عرب (سید) ۱۹۲ (پسر سید منصور)، ۲۳۸  
ہدایت بیگ ۳۹ (عزب باشی قیچاجی خانہ خاصہ)  
ہمای (میر) ۱۸۲ (ایلچی ہند)  
ہمایون پادشاہ ۲۹

ی

- یادگار بیگ ۲۴۷ (ناظر دواب - ایلچی گری ہند)، ۲۷۵، ۲۹۱ (فوت)
- یار علی سلطان ۱۶۰
- یلنگتوش ۶۲، ۱۳۵، ۱۷۱، ۱۷۵، ۲۵۹، ۲۸۷
- یوسف آقا ۳۳، ۴۷ (میرشکار باشی)، ۷۸، ۱۲۴، ۱۳۶، ۱۴۰ (قتل)، ۱۴۱، ۲۷۹
- (یوزباشی غلامان)
- یوسف خلیفہ زیاد اعلیٰ ۳۲۳ (بیگلربیگی قراباغ - پسر شاہویردی سلطان)
- یوسف سلطان ۲۴۹ (حاکم چمشگزک)

## فهرست جغرافیائی (آبادیها و ساختمانها)

آ	آب نیلوفر/کرمانشاه ۱۱۴، ۲۶۵
	آخسقه ۵۰، ۶۹، ۱۲۲، ۱۹۳، ۲۷۴
	۲۷۷
	آدینه کنده/بغداد ۱۰۱
	آذربایجان ۶۰، ۶۱، ۷۰، ۷۴، ۹۵
	۱۱۸، ۱۲۲، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۶ -
	۱۶۸، ۱۷۴، ۱۸۱، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۹
	۲۰۰، ۲۰۴، ۲۱۳، ۲۲۳، ۲۵۹، ۲۶۰
	۲۷۰، ۳۱۹
	آستارا ۵۲
	آستانه غرویه = غرویه = نجف
	آچه قلعه ۲۷۹
الف	
	ابهر ۱۹۵، ۱۹۷
	ابیورد ۵۵، ۵۸ (نیز قلعه ابیورد)
	اخستاباد ۱۹۸
	ادرنه ۱۰۷
	اران ۱۳۷، ۱۴۴، ۱۴۵
	اردبیل ۱۴۴، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۹۵
	۲۳۴، ۲۳۸
	- عمارت دولتخانه ۲۳۵
	- شماسبی ۱۶۸
	اردستان ۲۴۴ (شکار)
	اردلان (الکا)، فهرست ایلها دیده شود
	(نیز قلعه اردلان)
	اردوباد ۲۳۳
	اردهان ۱۸۲
	ارزان پل/همدان ۸۶
	ارزن روم ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۶۳، ۱۶۸
	۱۸۶، ۱۹۶، ۲۵۹، ۳۲۱
	ارس (رود) ۱۱۸، ۱۶۰، ۲۱۱، ۲۳۳
	ارسبار ۱۳۸
	ارسبیل/موصل ۱۶۲ (نیز قلعه ارسبیل)
	ارومی (روسیه) ۵۱، ۹۸، ۱۵۴، ۲۳۵
	۲۸۵، ۲۸۷، ۲۹۰
	اروم ایلی ۱۷۹، ۲۶۴، ۳۲۱
	ارومی ۱۷۳، ۱۷۵
	استراباد ۷۵، ۲۴۴، ۲۷۶، ۲۹۲، ۳۲۳
	استنبول ۶۴، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۹۵، ۱۹۸
	۲۴۸، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۷، ۲۹۲
	۲۹۳، ۳۲۳
	اسفندآباد/همدان ۹۲
	اسکودر (اسکودار) ۱۷۹
	اشرف ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۲۸۵
	اصفهان ۳۳ (داروغه)، ۳۳، ۳۵، ۳۷
	۳۸، ۳۹ (آب کرنک)، ۴۸ (قیصریه)
	۶۰، ۶۳، ۶۸، ۷۲ (وزیر)، ۸۶، ۱۱۵
	۱۱۶ (هفت روز از بغداد)، ۱۱۷
	۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۴۱، ۱۴۵
	۱۹۷، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۳۱، ۲۳۹، ۲۴۲

۹۴	۲۴۳، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۵ (۵ روز از قندھار)، ۲۵۸، ۲۷۷، ۲۸۱، ۲۸۵، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۸، ۳۱۰، ۳۱۴
امامزادہ حبیب بن موسیٰ/کاشان ۲۵	– آینه خانہ ۲۹۵
امامزادہ شاہ طور/اصفہان ۲۴۷	– باغ عباس آباد ۲۴۷ تا ۲۴۹، ۲۵۵، ۲۹۱
اناطولی ۳۲۱	– باغ قوشخانہ طوقچی ۶۴، ۱۴۵، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۹۸
اندخود ۱۶۹	– باغ وحش ۱۴۵، ۲۹۴
انطاکیہ ۱۱۸	– پل شامی ۲۴۷
اوجان ۱۸۹، ۱۹۰	– تالار طویلہ ۲۴۵، ۲۴۹، ۲۵۳، ۲۹۰، ۲۹۴، ۲۹۷
اوچی = قلعہ اوچی	– حوضخانہ = عمارت حوضخانہ
اورگنج ۵۵، ۵۷، ۵۹، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۹۱	– دروازہ حسن آباد ۲۸۵
اورمان ۲۳۵ (اورامان) (نیز قلعہ اورمان)	– دروازہ طوقچی ۶۴
اھر ۲۳۴	– زندہ رود (رود) ۲۴۷، ۲۵۰
امواز ۱۴۸ (نیز قلعہ شیخ فرماد)	– عالی قاپو ۳۸، ۴۰، ۵۴، ۱۲۹، ۲۴۴
ایران زمین (ایران) ۱۱۱، ۱۲۷، ۱۳۲	– عباس آباد ۲۹۱ (منزل دلگشا)
ایروان ۱۳۲، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۹۵	– عمارت آینه خانہ ۲۹۵
۱۹۶، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۱۰	– عمارت آقارضا دابلی ۱۴۱
۲۱۳، ۲۱۴، ۲۲۶، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۵۹	– عمارت حوضخانہ ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۴۵، ۲۵۰
۲۶۴، ۲۸۵، ۳۲۰، ۳۲۱ (نیز قلعہ ایروان)	– قیصریہ ۴۸
	– کرمگان ۴۲ (عمارت)، ۲۹۵
ب – پ	– کرنک (آب) ۳۹
باتان/اصفہان ۴۹	– مسجد شاہ ۳۹، ۴۱
باخرز ۱۲۳	– نقش جهان ۴۶
بادآرای/سرحد ۲۷۰، ۲۷۴	– اعلیٰ درسی/آذربایجان ۲۳۳
بادغیس ۱۱۴	– اگرہ (مند) ۲۴۷
باشی آجق (آجوق) ۶۳، ۱۵۴، ۱۶۶، ۱۸۲	– الادرد = قلعہ الادرد
۱۸۳، ۲۴۲، ۲۵۹، ۲۶۴	– التون قلعہ ۱۸۲، ۱۸۳
باغ وحش (لنجار) ۱۴۵، ۲۹۴	– الکای زینل جلالی ۱۷۳
بالامرغاب ۱۱۴	– الموت = قلعہ الموت
بایزید = قلعہ بایزید	– المہ قلاق (پورت پری خان خانم) ۹۲
بحرین ۴۱، ۴۸، ۱۴۸، ۲۹۴	
بخارا ۱۱۴، ۱۲۳، ۱۳۵، ۱۴۴، ۱۶۰	
۲۹۲، ۲۹۳	
بدخشان ۲۷۵، ۲۹۳	



تبریز ۷۴، ۱۱۵، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰،	برخوار/اصفهان ۲۳۲
۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۴ (سیل)،	بردع ۷۴، ۱۲۲، ۱۳۸، ۲۱۳
۱۸۵، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۶، ۲۰۸،	برکش/سراب ۱۹۸، ۱۹۹
۲۱۱، ۲۵۹، ۲۸۶ (زلزلہ)، ۲۸۷،	بست = قلعه بست
۳۱۰، ۳۲۰، ۳۲۱	بشیوه/کردستان ۶۹، ۷۱، ۲۵۷
— باغ تقی سلطان ۱۸۵، ۲۱۰	بصرہ ۴۸، ۱۴۹، ۱۹۲، ۲۴۹، ۲۵۰،
— تالار مبارک ۱۷۷	۲۷۴، ۲۵۶
— سعدآباد ۱۸۵	بغداد (دارالسلام) ۴۹، ۶۱، ۶۴، ۶۸،
تجرود/خراسان ۱۹۱	۷۰، ۹۰، ۹۱، ۹۶، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۳،
ترکستان ۱۷۴، ۲۹۳	۱۰۴، ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۲۳،
تفلیس ۱۶۶	۱۲۴، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۶۴، ۱۶۵،
تنکابن ۵۱، ۱۴۳	۱۶۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۹۷، ۲۳۴ (وبا)،
توقات (طفات) ۲۲۸	۲۴۸ (چهار روزہ تا اصفهان)، ۲۵۶،
تویسرکان ۸۷، ۱۱۵	۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۴،
	۲۸۷، ۳۱۰ (نیز قلعه بغداد)
ج	— حنیفہ و دروازہ حنیفہ ۹۹، ۱۰۰،
جاف ۲۷۰، ۲۷۴	۱۰۲
جام ۱۳۴، ۱۷۵، ۲۴۹	بلبلی/گرجستان ۱۳۷
جرفادقان (کلپایگان) ۸۳، ۸۶، ۹۰	بلخ ۶۱، ۱۲۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۳،
جرون ۴۱، ۴۸	۱۵۳، ۱۶۲، ۱۶۹، ۲۶۷، ۲۷۵، ۲۹۲،
جسان/کردستان ۲۶۱، ۲۷۰، ۲۷۴	۲۹۸
جعفرآباد/قم ۱۴۵	بندرعباسی ۱۳۳، ۲۹۲
جوانشیر: فہرست ایلمہا دیدہ شود	بورسہ ۲۲۹
چ	بہرہیز/کرمانشاہ ۱۱۳
چخورسعد ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۷، ۱۶۸،	بیرہ/سرحد ۲۷۰، ۲۷۴
۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۹۶، ۲۰۴، ۲۱۱،	بیرہ جک ۱۸۱، ۲۴۸
۲۲۲، ۲۵۹، ۲۸۵، ۳۲۰	بیستون/کرمانشاہ ۱۱۴
چشمہ قصابان/همدان ۸۳، ۸۵	بیہ پیش/گیلان ۵۰
چشمہ نیلوفر/کرمانشاہ ۱۱۴	پرملو/همدان ۹۳، ۹۴
چفان = دربند چفان	پلخشت/مرغاب ۱۳۵
چشمگزک ۲۴۹	پنبک (پمبک)/تفلیس ۲۷۹
چهارباغ/ہرات ۱۱۴	پنجدہ/مرغاب ۱۹۷
چہل دختران/ہرات ۱۸۱	ت
	تاشکند ۱۶۰، ۱۷۴

- دجیل/کنار دجله ۱۰۷  
 دربند ۱۴۲، ۱۹۶، ۲۵۷  
 دربند چغان/کردستان ۲۴۰، ۲۷۰  
 درتنگ/کردستان ۲۵۷، ۲۷۰، ۲۷۴  
 درنه/سرحد ۲۷۴، ۲۷۰  
 درون/خراسان ۵۸، ۵۹ (نیز قلعه درون)  
 دریاکنار (مازندران) ۲۷۷  
 دریاوک/قزوین ۱۹۵، ۱۹۶  
 دشتستان ۲۸۶  
 دکن ۱۳۲، ۲۹۱  
 دماوند ۸۳، ۱۱۵  
 دمق/همدان ۸۷  
 دورق/خوزستان ۱۴۸، ۱۸۰  
 دوکی/مولتان ۱۹۰  
 دولت آباد برخوار/اصفهان ۱۳۲، ۲۹۸  
 دیاربکر ۶۸، ۱۵۹، ۱۸۶، ۲۴۸  
 دیلمان ۵۱  
 ذهاب ۲۷۵  
 ذی الکفل/عراق عرب ۱۱۰
- ر  
 رامند/قزوین ۱۵۳  
 رانکوه/گیلان ۵۱  
 رشت ۵۰، ۱۸۹، ۲۷۷، ۲۹۰  
 رقه/کنار فرات ۲۲۹  
 رود منظرزا ۵۱ (در آلمانی Manzur  
 در کتابهای تاریخ مازندران و گیلان  
 این نام نیست. از سوچهر ستوده هم  
 پرسیدم برایش ناشناس بود. ظاهراً  
 تعریفی در نام پیش آمده است.  
 روزآباد/خراسان ۱۵۵  
 روم ۲۹، ۴۹، ۶۴، ۶۸، ۷۳، ۱۱۸،  
 ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۳۵، ۱۵۸، ۱۶۸، ۱۷۱،  
 ۱۷۲، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰،  
 ۲۰۲، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۲۲، ۲۳۷، ۲۳۸
- ح  
 حربی/سامره ۱۰۷  
 حسن آباد/اردلان کردستان ۷۱، ۸۳،  
 ۲۳۵ (نیز: قلعه حسن آباد)  
 حسن سویی/ارزروم ۱۹۷  
 حلب ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۶، ۲۵۷  
 حله ۹۶، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷،  
 ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۸۰، ۱۹۰ (نیز قلعه  
 حله)  
 حویزه ۱۹۲ (نیز قلعه حویزه)
- خ  
 خانقی کهنه ۱۰۴  
 خانقین ۶۹، ۷۱، ۲۵۷  
 خداآفرین (پل) ۲۳۳  
 خراسان ۴۷، ۴۸، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۷۱،  
 ۷۸، ۹۵، ۱۲۳، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۵،  
 ۱۳۸، ۱۴۴، ۱۶۲، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۵،  
 ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۰، ۱۹۳، ۲۴۸،  
 ۲۷۵، ۲۸۷، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۵  
 خلخال ۱۹۵  
 خوار ۳۹، ۸۳، ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۳۸،  
 ۲۸۵، ۳۰۹  
 خوف ۹۶، ۱۲۰، ۱۲۳  
 خور/ساوجبلاغ ۱۵۹  
 خوی ۷۰، ۱۹۹، ۲۱۱
- د = ذ  
 دادیان ۶۳، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۹۲،  
 ۱۹۴، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۲، ۲۵۹  
 دارالسلام = بغداد  
 دارالمرز = گیلان  
 داغستان ۲۳۸  
 دانقی/گرچستان ۳۲۲

سیاہ آب/ماروچاق ۱۳۵	۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۵۷
سیاہ کوه ۲۸۵	۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۰
سیستان ۱۸۰	۲۷۰، ۲۷۸، ۲۸، ۲۹۲، ۲۹۴، ۳۱۹
سیواس ۲۴۱، ۱۹۶	۳۲۰، ۳۲۱ (به رومیہ در فہرست ایلمہا و نسبتہا دیدہ شود)
ش	ری ۱۵۹
شام ۲۴۱	ز
شامات ۲۸۶ (زلزلہ)	زاب (رود) ۱۶۲
شاهزادہ حسین/قزوین ۱۲۰	زردوی/سرحد ۲۷۴، ۲۷۰
شاه طور/اصفہان ۲۴۷	زگم/گرجستان ۱۵۳
شبلی (کردنہ) ۱۸۶	زلم (کوه)/کردستان ۲۷۰ (نیز قلعة زلم)
شروور ۲۱۲	زمین داور = قلعة زمین داور
شط ۲۶۲، ۱۰۷	زنجان ۱۹۵، ۱۶۸، ۹۶، ۵۵
شکی ۳۲۲	زنجانہ رود ۱۶۸
شماخی ۱۵۳	س
شماسبی/اردبیل ۱۶۸	ساوجبلاغ ۱۵۹
شمخال ۲۳۸	سبزوار ۲۴۹، ۱۹۰
شورہ گل/قارص ۱۹۳	سراب ۲۰۴، ۱۹۸
شوشتر ۱۴۸، ۱۴۲، ۵۵	- برکش ۱۹۹، ۱۹۸
شہربان ۲۶۴، ۲۶۳، ۷۱	سرخ آباد/همدان ۸۶
شہرزور ۲۷۴، ۱۶۲، ۱۰۴، ۷۱، ۲۷۰، ۲۳۷	سرخس ۲۹۲، ۱۵۵
شہریار ۱۵۹	سعدآباد/تبریز ۱۸۵
شیراز ۳۲۲، ۱۶۵، ۱۴۵، ۴۸	سفیدرود ۵۱
شیروان ۱۵۳، ۱۴۵، ۱۴۲، ۷۸، ۷۲	سقلاباد/عراق عرب ۱۶۲
۱۷۵، ۱۸۲، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹	سلجہ/عراق عرب ۱۶۲
۲۱۶، ۲۱۳	سلطانیہ ۱۹۸، ۱۹۷، ۱۹۵، ۹۶، ۵۵، ۲۴۲
ض - ط	سلماس ۲۰۷، ۱۹۹، ۱۸۹، ۱۸۱
صخری = قلعة صخری	سمرقند ۱۶۰
صفی آباد = قلعة صفی آباد	سمنان ۱۳۳، ۱۱۵، ۸۳
ضیاء الدین/سرحد ۲۷۲، ۲۷۰	سولان (سبلان) ۲۳۸
طارم ۱۹۵	سہند ۱۸۹، ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۸۵، ۱۷۷
طاق وسطان (طاق بستان) ۲۶۵، ۲۶۱	
طبرک = قلعة طبرک	

- ع
- عانه/ نزدیک فرات ۱۰۷  
عباس آباد نطنز ۲۹۸  
عتبات ۱۰۳، ۱۰۶  
عجم ۱۸۰، ۲۵۲، ۲۵۷، ۲۷۲  
عراق ۶۶، ۱۱۳، ۱۳۲، ۱۶۷، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۵۹، ۳۱۹  
عراق عرب ۶۰، ۲۴۷  
عربستان ۱۸۰  
علیشکر (قلمرو) ۱۱۸، ۲۵۷، ۲۷۵  
غرویه (آستانه) = نجف  
غور ۱۳۵  
غوریان = قلعه غوریان
- ف - ق
- فارس ۴۱، ۹۸، ۱۱۵، ۱۳۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۸۰  
فراه ۱۸۲، ۲۳۶، ۲۵۵ (نیز: قلعه فراه)  
فرنک ۱۷۹، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۳  
۲۵۵ (به فرنگیان در فهرست نسبتها مراجعه شود)  
فیروزکوه ۲۸۵، ۲۵۹  
قارص ۶۹، ۱۵۹، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۹۸، ۲۲۸، ۲۳۸، ۲۷۴  
قافزان/ قزوین ۱۱۹  
قبا/ ۴۷  
قبق/ ۵۴  
قبه/ قفقاز ۱۹۳، ۲۴۴  
قوتور (قتور - قطور) ۲۷۴ (نیز قلعه قتور)  
قراباغ ۶۹، ۷۴، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۸۲، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۱۳، ۲۱۵، ۳۲۰، ۳۲۱ (تمداد گوسفند)، ۳۲۲ (اربعه قراباغ)، ۳۲۳، ۳۲۴
- ۳۲۲ (اربعه قراباغ)، ۳۲۳، ۳۲۴  
قرا بلاغ/ سلطانیه ۱۹۸  
قراجه داغ/ نزدیک ارس ۲۳۳  
قراچمن/ سراب ۱۹۹، ۲۱۰  
قراقاپو/ بغداد ۱۰۲  
قراقان/ همدان ۸۸  
قراقل خان/ گرجستان ۹۸  
قراکرپی/ وان ۱۷۱  
قرخ بلاغ/ چخورسعد ۱۶۰، ۲۵۹  
قزل آغاج/ نزدیک لنکران ۲۳۶  
قزلجه/ سلیمانیه ۲۳۷، ۲۷۰ (نیز قلعه قزلجه)  
قزلرباط/ بین کرمانشاه بغداد ۷۱، ۲۶۳  
قزوین ۳۱، ۸۶، ۹۴، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۳۶، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۵ (چهار روزه تا بغداد)، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۰۴، ۲۶۶، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۸۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۴  
- آسیاب سیاوش بیگ ۱۹۶  
- باغ جنت ۱۵۴، ۱۹۴  
- باغ صفی آباد ۲۷۷، ۳۰۷  
- دولتخانه ۱۹۰، ۳۰۷  
- شاهزاده حسین ۱۲۰  
- میدان قزوین ۱۴۷  
- هشت بهشت ۱۴۸، ۱۵۶، ۱۶۶  
آبادیها  
- دریاوک ۱۹۵، ۱۹۶  
- رامند ۱۵۳  
- قافزان ۱۱۹  
- قوشخانه ۱۶۸  
- کافرآباد ۱۱۹  
قلعه ابیورد ۶۱ (نیز ابیورد)  
قلعه اردلان ۷۱ (نیز اردلان)

- قلعہ ارسبیل/نزدیک موصل ۱۶۲ (نیز ارسبیل)
- قلعہ اشرك باغ ۱۷۱ (نیز: قلعہ شہرك)
- قلعہ الادرد/گرجستان ۱۶۲
- قلعہ الموت ۸۶، ۱۴۱، ۳۱۰
- قلعہ اوجی ۱۷۱
- قلعہ اورمان ۱۰۰، ۲۳۷، ۲۷۰ (نیز: اورمان)
- قلعہ ایروان ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۹، ۲۱۵، ۲۳۵، ۲۷۷ (نیز: ایروان)
- قلعہ بایزید ۱۹۹
- قلعہ بست ۲۵۵-۲۵۶
- قلعہ بغداد ۱۱۵، ۲۶۲، ۲۹۳ (نیز: بغداد)
- قلعہ پلنگان/میریوان ۹۷
- قلعہ تالفیہ/کرکوک ۲۶۱ (بالتفیہ؟)
- قلعہ ترقی/گرجستان ۱۶۱
- قلعہ حسن آباد/کردستان ۲۴۲ (نیز: حسن آباد اردلان)
- قلعہ حلہ ۱۰۵، ۱۲۲، ۱۹۰ (نیز: حلہ)
- قلعہ حویزہ ۱۸۳ (نیز: حویزہ)
- قلعہ درون/خراسان ۶۱ (نیز: درون)
- قلعہ زلم/کردستان ۲۴۲، ۲۷۰ (نیز: زلم)
- قلعہ زمین داور ۲۵۶
- قلعہ زنجیر/سرحد ۲۷۰، ۲۷۴
- قلعہ شہرك ۱۷۵ (ظاہراً همان قلعہ اشرك باغ)
- قلعہ شیخ فرهاد امواز ۱۴۸ (نیز: امواز)
- قلعہ صخری/گرجستان ۱۶۶
- قلعہ صفی آباد/گرجستان ۱۶۲
- قلعہ طبرک ۴۷، ۶۸
- قلعہ غوریان/هرات ۱۲۳
- قلعہ فراه ۱۸۲ (نیز: فراه)
- قلعہ قنور ۲۷۰، ۲۷۴ (نیز: قوتور)
- قلعہ قزلجہ ۲۴۲ (نیز: قزلجہ)
- قلعہ قندھار ۲۵۴ (نیز: قندھار)
- قلعہ قہقہہ ۳۲۱
- قلعہ کتت/وان ۱۸۳
- قلعہ کلاب(?) ۳۱۰
- قلعہ کوالک/وان ۱۷۳، ۱۷۵
- قلعہ کلاب ۳۱۰
- قلعہ گل عنبر/شہرزور ۱۰۴، ۷۱ (نیز: شہرزور)
- قلعہ گنجہ ۳۲۳ (نیز: گنجہ)
- قلعہ لاهیجان ۵۱ (نیز: لاهیجان)
- قلعہ لوری/گرجستان ۱۹۶ (نیز: لوری)
- قلعہ ماروچاق ۶۲، ۶۳، ۱۲۳ (نیز: ماروچاق)
- قلعہ ماکویہ ۲۷۰
- قلعہ مبارک آباد/استراآباد ۷۵
- قلعہ محسنیہ/خوزستان ۱۸۰، ۱۸۶
- قلعہ مرو ۵۷، ۱۳۳ (نیز: مرو)
- قلعہ میریوان ۷۸، ۹۷ (نیز: میریوان)
- قلعہ مغازبرد ۱۹۳، ۲۷۰، ۲۷۴ (نیز: مغازبرد)
- قلعہ مہربان/کردستان ۲۴۲ (نیز: مہربان)
- قلعہ نسا ۵۵، ۵۸، ۵۹، ۶۱ (نیز: نسا)
- قلعہ وان ۶۱، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۳، ۳۲۰ (نیز: وان)
- قلعہ هرات ۲۹۰ (نیز: هرات)
- قلعہ یدی قلعه/استنبول ۳۲۳
- قلعہ عیشکر = عیشکر
- قم ۶۴، ۱۹۶ (سبل)، ۳۰۲، ۳۰۶
- قنطران/عراق عرب ۱۶۲
- قندھار ۱۹۰، ۱۹۲، ۲۵۱، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۹۰، ۲۹۳ (۵ روز تا اصفہان)

کرنک (آب)/اصفهان ۳۹	۲۹۵، ۲۹۷ (نیز: قلعه قندهار)
کرنی/عثمانی ۲۵۹	— کوشک نخود ۲۵۳
کره (کرج) ۱۵۹	قوری گل/راه تبریز ۱۸۶
کسب/ملایر ۸۷	قوشخانه/خراسان ۵۸
کسویه/خراسان ۱۸۱، ۱۸۲	قوشخانه/قزوین ۱۶۸
کلاب = قلعه کلاب (?)	قونیه ۲۵۱
کلالی/همدان ۹۰، ۹۷، ۹۸	قهبه = قلعه قهبه
کلخواران/اردبیل ۱۶۹، ۲۳۸	
کله ریز/عراق عرب ۱۶۲	
کنگور ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۱۴، ۲۶۰	ک کابل ۲۵۴
کوجریز/عراق عرب ۱۶۲ (آلمانی: کوجبریز)	کاخت ۱۲۷، ۱۵۴، ۱۶۲، ۱۸۳، ۱۹۶، ۲۲۳، ۲۵۹
کوچسفهان/رشت ۵۲	کارتیل ۱۴۴، ۱۸۲، ۱۸۵
کورلک = قلعه کورلک	کاشان ۳۵، ۳۶، ۶۴، ۲۴۲، ۲۶۷
کوریال ۱۸۲، ۲۳۷	۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۴، ۳۰۶
کوشک نخود/قندهار ۲۵۳	— امامزاده حبیب بن موسی ۲۵
کوفه ۱۱۲	— دولتخانه ۲۳۴ (عمارت)
کوه کیلویه ۴۱، ۴۸، ۱۴۸، ۱۵۴، ۲۵۶	— فین ۲۸۵ (عمارت)
۲۶۳	— میدان ۲۴۳
	کاظمین ۱۰۷
گ گدوک چغان = دربند چغان	کافرآباد/قزوین ۱۱۹ (در آلمانی کافور آباد)
گدوک شبلی ۱۸۶	کت = قلعه کت
گرجستان ۹۸، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۸، ۱۴۴	کجوگرد/کنگاور ۹۸
۱۵۴، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۶	کر (رود) ۱۵۹، ۱۶۰
۱۷۶، ۱۸۲، ۱۸۵، ۲۶۴ (نیز: در	کربلا ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۲
فهرست طایفه‌ها)	کردستان ۱۵۹، ۱۶۳، ۲۳۵، ۲۳۶
گرجستانات ۱۵۳، ۲۱۳، ۲۹۴	۲۳۷، ۲۵۸
کسکر ۵۰، ۵۲، ۱۴۲، ۲۱۵	کرسگان/اصفهان ۴۲ (عمارت)، ۲۹۵
کلاب = قلعه کلاب	کرکوک ۷۱، ۱۰۴، ۲۳۷، ۲۶۱
کلپایگان = جرفادقان	کرمان ۱۱۵، ۱۳۳، ۱۴۰
گل عنبر = قلعه گل عنبر	کرمانشاهان ۲۶۱
کنجه ۷۴، ۱۳۸، ۳۱۷ (نیز: قلعه کنجه)	— آب نیلوفر ۱۱۴، ۲۶۵
گوری ۱۶۲	— بیستون = بیستون
کیلان (کیلانات - دارالمرز) ۳۹، ۴۹	— چشمه نیلوفر ۱۱۴، ۲۶۵

مرعش ۲۲۸	۵۰، ۵۲، ۶۹، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۲۱،
مرغاب (آب) ۱۸۱	۱۴۹، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۵،
مرغاب (بالامرغاب) ۱۱۴	۲۷۷
موند ۱۷۵	
مرو ۵۵، ۵۶، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۴،	ل
۱۴۲، ۱۴۴، ۱۵۵، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۷۴،	لار ۴۱، ۴۸، ۱۴۸، ۲۱۱، ۲۲۲، ۲۷۶،
۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۴ (نیز: قلعة مرو)	۲۷۷
مرویوان ۷۳، ۷۸، ۸۰، ۸۳ (نیز: قلعة	لاهور ۷۶
مرویوان)	لاهیجان ۵۱، ۵۲، ۱۸۹، ۲۷۸، ۳۱۹،
مشهد ۵۸، ۵۹، ۶۱، ۷۲، ۹۶، ۱۲۶،	(صوفیہ) (نیز: قلعة لاهیجان)
۱۳۳، ۱۹۰، ۲۴۸، ۳۱۰	لرستان ۸۷، ۹۰، ۱۰۷، ۱۶۵، ۲۳۶،
مصر ۱۱۸	۲۴۰، ۲۵۸
مغازبرد ۱۶۸، ۲۷۴ (نیز: قلعة مغازبرد)	لشہ نشا/گیلان ۵۰، ۵۲
مغرب ۱۱۸	لنجان/اصفہان ۴۲، ۱۴۵، ۲۹۴ (باغ
مکہ ۱۱۵	وحش)
مندلی (مندلیجی) ۲۶۱، ۲۷۰، ۲۷۴	لنگر/خراسان ۱۷۵
موصل ۷۰؛ ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۹، ۱۷۳،	لوری ۲۶۷، ۲۷۹ (نیز: قلعة لوری)
۱۷۶، ۱۸۰، ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۳۷، ۲۳۹،	لہ (لہستان) ۲۵۰
۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲	
مہربان/کردستان ۲۷۰ (نیز: قلعة	م
مہربان)	ماربین/اصفہان ۲۴۷
میانکالہ ۲۸۲	ماردین ۱۱۶، ۱۲۲، ۲۳۹، ۲۴۰،
میم/ہمدان ۹۰، ۹۴	ماروچاق ۶۱، ۶۲، ۱۳۵، ۱۴۳، ۲۹۰،
میم کلالی/علیشکر ۲۷۵	۲۹۱ (نیز: قلعة ماروچاق)
	مازندران ۳۱، ۳۳، ۳۵، ۶۹، ۱۱۸،
ن	۱۲۱، ۱۳۱، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۸۱، ۲۸۵،
نجف ۱۱۲، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۴۹، ۱۵۸،	— عمارت چشمہ ۲۸۱
— آستانہ غرویہ ۱۱۲، ۱۳۰، ۱۴۹،	ماکو (ماکویہ) ۱۹۸، ۲۷۰، ۲۷۴،
۱۵۸، ۱۶۴	ماوراءالنہر ۲۷۶، ۲۹۱، ۳۰۷،
نسا ۵۵، ۵۸ (نیز: قلعة نسا)	ماہدشت ۱۰۳، ۲۶۰، ۲۶۱،
نطنز ۲۹۸ (نیز عباس آباد)	مبارک آباد/استراہاد ۷۵
ننچ/ملایر ۸۷	محسنیہ = قلعة محسنیہ
نیشاپور ۲۹۳، ۳۰۷، ۳۱۰	مخرن/(مخران)/گرجستان ۱۵۴
	مراکش ۱۱۸

۶۹، ۷۰، ۷۵، ۸۲، ۸۴، ۸۶، ۹۱،

۱۲۴

- ارزان پل ۸۶

- اسفندآباد ۹۲

- پرملو ۹۳، ۹۴

- چشمہ قصابان ۸۳، ۸۵

- دمق ۸۷

- سرخ آباد ۸۶

- سنگک شیر ۸۵

- قراقان ۸۸

ہند ۵۴، ۶۴، ۷۶، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۲،

۱۳۲، ۱۳۳، ۱۷۱، ۱۹۰، ۱۹۹، ۲۴۲،

۲۴۵، ۲۴۷، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۴،

۲۷۵، ۲۷۷

ی

یدیقلہ/استنبول ۳۲۳

ینگے امام/قزوین ۱۵۹

یورت بایندری ۱۸۷

یورت پری خان خانم (المہ قلاق) ۹۴

و

وان ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۶،

۱۸۱، ۱۹۹، ۲۰۷، ۲۷۴ (نیز: قلعة

وان)

- قراکریپی ۱۷۱

ورتون/اصفہان ۲۵۰

ولندیس ۲۴۹

ھ

ہارونی ۲۷۰، ۲۷۲ (ہارونیه)، ۲۷۴

ہبلہ رود ۲۸۵

ہرات ۱۱۴، ۱۲۲، ۱۳۴، ۱۵۳، ۱۷۱،

۱۷۵، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۰،

۲۵۹، ۲۶۷، ۲۷۵، ۲۹۰، ۲۹۲ (نیز:

قلعة ہرات)

- چہارباغ ۱۱۴

- چہل دختران ۱۸۱

ہرموز ۱۴۸، ۲۷۶، ۲۷۸

ہمدان ۵۹، ۶۰، ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۶۷،



فہرست ایلیا ، طایفہا ، نسبتہا

پ - ت	آ
باجلان ۲۶۲	آجرلو ۲۶۳
بختیاری ۵۵	آل عثمان ۲۱۶
تاتار ۲۶۴، ۲۵۹	آل فضول ۱۴۹، ۱۸۰، ۱۹۲
ترکان (قزوین) ۱۱۹	آل کربلا ۱۹۲
ترکمان ۱۴۵، ۷۵	آل کثیر ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۸۰
	اردلان ۶۸، ۷۱ (قلعہ حسن آباد)، ۹۷، ۱۶۲، ۲۳۵، ۲۶۱ (الکا)
ج - ح	اژدر ۵۰
جاف ۲۷۴، ۲۷۰	اعراب ۹۶، ۱۰۷، ۱۸۵، ۲۵۶
جفتای ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۵۷	اعراب آل کربلا ۱۹۲
جوانشیر ۹۸، ۱۴۳، ۲۱۳ (محل)	اعراب بنی لام ۶۱
چپک ۵۰ (چپک و اژدر)	اعراب خفاجہ ۹۶، ۱۲۳
و	اعراب مہنا ۱۸۵
رومیان (رومیہ) ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۳	افشار (قزوین) ۱۸
۷۴، ۷۶، ۷۸، ۷۹، ۸۳، ۸۸، ۹۱	اکراد ۷۰، ۱۶۲، ۱۷۶، ۱۸۱، ۱۸۹
۹۶، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۰	۱۹۶، ۲۳۸
۱۱۵، ۱۲۲، ۱۷۱، ۱۸۰، ۲۱۶، ۲۲۵	اکراد جلالی ۱۷۶
۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۴	اکراد محمودی ۱۷۶
۳۲۰، ۳۲۳	اکراد یزیدی ۱۷۶
س - ص	اوزبک، اوزبکیہ، اوزبکان ۶۲، ۱۱۴
سادات حایریہ ۲۴۸	۱۲۲، ۱۲۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۳، ۱۵۵
شمس الدینلو ۱۶۸	۱۶۰، ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۰
صفویہ ۹۶، ۲۱۱، ۲۳۵ (آستانہ)	۱۹۱، ۱۹۲، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۹، ۲۷۷
۳۱۹	۲۸۷، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۸

ع	عرب به اعراب نگاه کنید عنبری ۲۵۹	۱۱۴، ۱۳۲، ۱۶۸، ۲۱۸ قلماق ۱۶۰
ف	فرنگیان ۱۸۶، ۲۶۴ (به فرنگ در فهرست جغرافیائی مراجعه شود) فیروزکوهی ۲۵۹ قاجار ۱۲۷، ۱۶۰، ۳۲۰، ۳۲۳ (استر- آباد)	ک - ک کلهر ۱۰۰، ۲۵۷ کوکلن (کوکلان) ۷۵ گرایلی ۲۵۸ گرجیان ۱۳۸، ۱۵۴ گورکانی ۱۴۱
ی	قرالوس ۲۵۷ قزاق ۱۶۰ قزاقلو ۱۶۸ قزلباش ۶۲، ۸۶، ۸۸، ۸۹، ۱۰۲	یموت ۷۵ ینکچری ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۲۵، ۱۸۰ ۲۲۹، ۳۲۱

## ۴۰

### نامهای کتابها

تاریخ ابن جوزی ۲۲۴	تاریخ و صاف = و صاف الحضرة
تاریخ اکبری ۲۹	حبیب السیر ۲۲۴
تاریخ الفی ۲۲۴، ۲۸۶	روضه الصفا ۲۲۴
تاریخ جهانگشا ۲۲۴	ظفرنامه ۲۲۴ (در نسخه‌ها شرفنامه)
تاریخ عباسی ۲۹ (عالم آرا) توضیح	وصاف الحضرة (تاریخ و صاف) ۲۲۴

برای صاحبان اشخاصی که به طایفه و ایلشان نسبت یافته‌اند به فهرست شماره  
۷ مراجعه شود.

## فہرست مناصب و عناوین

برای یافتن ہر یک بہ نامی کہ ارجاع دادہ شدہ است مراجعہ شود.

آبدارباشی	امیر شکارباشی = میرشکارباشی
- چلبی بیگ	اوارجہ نویسی عراق
آقایان ۸۶، ۱۰۱، ۱۷۳، ۱۸۴	- محمد باقر
ارکان دولت: در بسیاری از صفحات	ایشیک آقاسی
استیفای قورچی	- کلبعلی بیگ
- محمد تقی دولت آبادی	ایشیک آقاسی باشی
اشراف اصطلیل ۲۷	- اغورلوخان
اشراف شترخانہ	- امامقلی بیگ اینانلو
- محمد معصوم بن خواجگی اصفہانی	- امامقلی بیگ قاچار
اشراف طویلہ	- جانی خان
- محمد معصوم بن خواجگی اصفہانی	- زینل خان
اعتمادالدولہ	- علیقلی خان استاجلو
- خلیفہ سلطان	- کلبعلی بیگ
- طالبخان	- مرتضی قلی بیگ بیجرلو شاملو
المانچی (المانچیان) ۱۳۴، ۱۸۱	ایشیک آقاسی باشی حرم
امیرآخورباشی (میرآخور)	- ابوالقاسم بیگ
- شاهرخ بیگ	- چلبی بیگ بیگدلی شاملو
- شیخ علی بیگ	- نقدی بیگ بیگدلی شاملو
- مہدیقلی بیگ	بلوکباشی
امیرآخورباشی ایلچی	- محمود
- شہسوار بیگ	بیگلربیگی (بیگلربیگیان) ۴۱، ۶۱،
امیرآخورباشی جلو	۷۸، ۱۲۳، ۱۳۷، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۸،
- نجفقلی بیگ زنگنہ	۱۷۲، ۲۱۵، ۲۲۳، ۲۶۰، ۲۸۲، ۳۲۳،
امیرآخورباشی صحرا	- حسین خان
- شہسوار بیگ	- خسروخان

چرخچی ۲۷۷	زینل بیگ
چوپان بیگی ۳۲۱	طہماسبقلی خان قاجار
خازن	قراحسن
— محبت (خواجہ)	— محمدقلی زیاداغلی
خانی ۲۹۲	— نقدی خان
خلفائی ۲۳۵	بیلداران ۲۱۴
دارائی ۳ ۲۴، ۱۴۸	تفنگچی (تفنگچیان) ۴۱، ۴۸، ۹۵، ۶۱، ۹۶، ۱۰۱، ۱۱۳، ۱۲۳، ۱۳۵، ۱۶۲، ۱۷۳، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۱۴، ۲۳۵، ۲۵۶، ۲۶۳ (وزارت تفنگچی)
داروغہ ۱۲۱، ۱۱۷	تفنگچی آقاسی
— عباسقلی بیگ شاملو (رشت)	— رستم بیگ دیوان بیگی
داروغہ فراشخانہ	— زمان بیگ ناظر
— نقدی بیگ بیگدلی شاملو	— محمدطاہر اصفہانی
دواتدار	تفنگچی خاصہ (سرکار خاصہ) ۷۱، ۶۲، ۲۳۴
— کلبعلی بیگ قاجار	توچی ۲۱۳، ۲۰۵، ۸۶
دیوان بیگی	توپچی باشی
— علیقلی بیگ	— مرتضی قلی بیگ
— ندرتقای	توشمال
رکابدار ۱۱۸	— حسین بیگ ناظر
ریش سفید ۱۴۲، ۸۷، ۳۸ (ریش سفیدی)	جبادار باشی ۲۵۱، ۱۹۰، ۱۶۶
خواجہ های حرم)	— ابوالفتح بیگ شاملو
زیندار	جلودار
— حیدر بیگ	— شپرک
سپہسالار	— قربانعلی
— رستم بیگ	— گرگین بیگ
سفرہ چی	جلودار باشی
— ابراہیم سلطان	— شہسوار بیگ
— خلف بیگ قراداغلو	— علیقلی بیگ جفتای
شورباچی	— محمدقلی بیگ جفتای
— ۲۲۹	جلودار خاصہ
شیرہ چی باشی	— گلزار آقا
— امیر آقا ارمنی	چاپار ۲۵۵، ۲۵۴، ۱۸۲، ۱۶۵
صاحب جمعی خزانہ	چارش ۶۸
— محبت (خواجہ)	
— مشفق (خواجہ)	
صاحب منصب ۲۹	
عزب باشی قیجاچی خانہ خاصہ	

قورچی کمان	– ہدایت بیگ
– تختہ خان استاجلو	عملہ بیوتات ۴۱، ۱۸۴، ۲۱۵
قوش بیگی	غلام (غلامان) ۴۱، ۴۶، ۵۸، ۸۶،
– اوراز قوش بیگی	۱۰۱، ۱۱۳، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۵۹، ۱۷۳،
قوشچی ۷۲	۱۸۴، ۲۲۳، ۲۶۲
– سلیمان بیگ	غلام خاصہ ۴۲
– علی بیگ	– القاص بیگ
– قرابوداق قناچار	– جانی بیگ
– کچل مراد	– داود بیگ
قوشچی باشی	– رویندہ بیگ
– سونج بہادر	غلام خواجہ سرای ۱۴۰
قوشچی خاصہ	قاپوچی باشی (روم) ۲۶۴
– قراخان بیگ	قراول (قراولان) ۶۲، ۷۸، ۲۱۹
قول آقاسی ۲۴۱	قورچی (قورچیان) ۴۱، ۸۳، ۸۶،
فول بیگی ۷۵، ۱۲۳–۲۲۹	۱۰۱، ۱۱۳، ۱۶۴ (وزیر قورچی)،
فوللر آقاسی	۱۷۳، ۱۸۴، ۲۲۳، ۲۳۵
– رستم بیگ	– احمدخان بیگ
– سیاوش بیگ	– محمد شریف استاجلو
کتابدار	قورچی باشی ۱۸۲، ۱۹۲
– علیقلی بیگ	– اللہقلی بیگ قناچار
کشیکچی ۴۲، ۶۱ (نیز: ہمیشہ کشیک)	– امیرخان سوکلن
کشیکچی باشی	– جانی بیگ شاملو
– بہرام سلطان استاجلو	– چراغ خان پیرزادہ
کشیک نویس	– عیسیٰ خان شیخاوند
– عمادا	– قراخان بیگ شاملو
کلانتر ۳۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۶۶، ۲۴۷	قورچی ترکش
کوتوال ۱۹۷	– حق نظر بیگ
گرگیراق	– شامقلی بیگ
– محمد علی بیگ اصفہانی	قورچی تیر و کمان
للہ غلامان ۳۴	– عباسقلی بیگ شاملو
مباشران دیوانی ۱۶۶	قورچی رکاب
مستوفی ۴۱، ۱۷۶	– داود بیگ
– معصوم	– غیاث بیگ
مستوفی خاصہ	قورچی سپر
– محسن	– حیدر علی بیگ ذوالقدر

ناظر دوآپ	– ہاشم بیگ
– باپا سلطان	مشعلدار باشی
– یادگار بیگ	– محمد رضا بیگ
نایب داروغہ	منقطی ۴۱
– قاسم بیگ	ملازم (ملازمان) ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۶، ۶۲،
نویسنده بقایا	۹۵، ۹۸، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۵۹، ۱۶۰،
– قواما	۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳،
نویسنده چوپان بیگی ۳۲۱	۱۸۵، ۲۳۵، ۲۴۷، ۲۶۴
واقعه نویس ۴۰، ۴۳	مہتر رکابخانہ ۵۵
– معصوم مستوفی (میرزا)	– داود بیگ
– محمد	– شاہ نظر
وزارت آذربایجان	مہردار
– صدرا اشتہاردی	– رستم بیگ سوکلن
وزارت اصفہان	– عبداللہ بیگ سوکلن
– شاہ طاہر نر شیر	– ندرخان ذوالقدر
– محمد تقی دولت آبادی	میر آخور = امیر آخور
– محمد علی بیگ اصفہانی	میر شکار باشی
– محمد مؤمن بیگ	– خسرو سلطان
وزارت خراسان	– قوجہ بیگ
– میرزا جان بیگ	– یوسف آقا
وزارت رشت	مین باشی ۲۴، ۱۲۳، ۱۹۲
– آقا زمان اصفہانی	– جلالا
– اسمعیل پسر اصلان بیگ (میرزا)	– عباسقلی
– لاجین بیگ	– عنایت بیگ بافتی
وزارت عیسی خان	– فتاح اصفہانی
– محمد طاہر	– محمد سعید اصفہانی
وزارت قراباغ ۳۱۵	– محمد طاہر اصفہانی
وزارت قزوین	مین باشی تفنگچیان
– عمادا	– تقی خان پیرزادہ
وزارت گیلان (دارالمرز)	ناظر بیوتات
– تقی (میرزا)	– حسین بیگ
وزارت لار (و تصدی آنجا)	– زمان بیگ
– ہوض بیگ	– محمد علی بیگ اصفہانی
– فولاد بیگ	ناظر دفترخانہ
	– اہورلو بیگ

یساول باشی قور	وزارت لاهیجان
- تقی بیگ استاجلو	- تقی اصفہانی (میرزا)
- مقصود بیگ	وزارت تفنگچیان ۴۳
یساول قور ۸۷	- آقا ملک
ینکچری آقاسی ۱۸۰، ۱۸۱، ۲۷۳	- حسین بیگ
یوزباشی (یوزباشیگری) ۳۴، ۴۶، ۶۲،	وزارت غلامان
۸۷، ۱۱۳، ۱۲۳، ۱۷۵، ۱۹۲، ۲۳۵،	- ابوالفتح (میرزا)
۲۴۲، ۲۵۱، ۲۵۶، ۲۶۲	وزارت قورچی
- احمد بیگ ترکمان	- شاهرخ بیگ امیر آخور باشی
- امامقلی بیگ اینانلو	- محمد شفیع
- باباخان صالحی	وزارت محال وقفی
- حیدر بیگ قراداغلو	- صفی نائینی (میر)
- خاندانقلی بیگ افشار	یساقچی ۸۳، ۸۷
- خان ولی بیگ	یساقچی باشی
- کرجاسبی بیگ	- سبحان ویردی
- گرگین بیگ	یساول
- گیو بیگ	- پاینده
۳ مرتضی قلی بیجرلو شاملو	یساول باشی
یوزباشی سوکلن	- درعلی بیگ شاملو
- امت بیگ	یساول صحبت
یوزباشی غلامان	- بیرام خواجہ
- ادہم بیگ	- جانی بیگ شاملو
- باوادی بیگ	- حسن بیگ
- خسرو بیگ ارمنی	- خاندانقلی بیگ ذوالقدر
- سیاوش بیگ	- علی خان بیگ آجرلو
یوزباشی غلامان خاصہ	- کرجاسبی خان
- احمد بیگ قدیمی	- محمد بیگ

